

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق

نویسنده:

محمد تقی فلسفی

ناشر چاپی:

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

.....	فهرست	۵
.....	شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق	۱۰
.....	مشخصات کتاب	۱۰
.....	جلد ۱	۱۱
.....	مقدمه	۱۱
.....	قطعه اول دعای مکارم الاخلاق که شرح و تفسیر آن در بخش اول این کتاب به چاپ رسیده است .	۱۲
.....	۱ - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ يَأِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ	۱۲
.....	۲ - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ يَأِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ	۱۹
.....	۳- بَلِّغْ يَأِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ،	۲۴
.....	۴- وَانْتَه بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ	۳۱
.....	۵ - وَانْتَه بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ	۳۶
.....	۶- اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي ، وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي ، وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي .	۴۳
.....	۷- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي عِدَا عَنَّهُ، وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ	۴۹
.....	۸- وَاعْزِنِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَ لَا تَفْتِنِّي بِالْتَّظَرِّ	۵۶
.....	۹- وَاعْزِنِي وَ لَا تَبْتَلِينِي بِالْكِبْرِ	۶۳
.....	۱۰- وَاعْزِنِي وَ لَا تَبْتَلِينِي بِالْكِبْرِ، وَعَبِّدْنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ	۶۹
.....	۱۱- وَ أَجْرٍ لِلنَّاسِ عَلَى يَدَيِ الْخَيْرِ وَ لَا تَفَحِّهْ بِالْمَنِّ	۷۶
.....	۱۲- وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَ اغْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.	۸۲
.....	۱۳- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا	۸۹
.....	۱۴- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَتَّعْنِي بِهَدْيٍ صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ	۹۵
.....	۱۵- وَ طَرِيقَهُ حَقًّا لَا أَرْبِعُ عَنْهَا، وَ	۱۰۱
.....	۱۶- وَ نَبِيَّهُ رُشْدًا لَا أَشْكُ فِيهَا	۱۰۷
.....	۱۷- وَ عَمَّرْنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ بِأَفْضَلِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ.	۱۱۳

- ۱۱۹- اللّٰهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةً تُعَابُ مَنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَلَا عَائِبَةً أَوْتُبُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا، وَلَا أُكْرِمُهُ فَيُنَاقِصُهُ إِلَّا أَثْمَمْتُهَا. ....
- ۱۲۵- اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَبْدِلْنِي مِنْ بَعْضِهِ أَهْلَ الشَّانِ الْمَحَبَّةِ. ....
- ۱۳۲- وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبُغْيِ الْمَوَدَّةَ، وَمِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَةَ. ....
- ۱۳۸- وَمِنْ عِدَاوَةِ الْأَدْنِيْنَ الْوِلَايَةَ، وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَمْبَرَةَ، وَمِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ الْتَضَرَّةَ. ....
- ۱۴۵- وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِيْنَ تَضْجِیحِ الْمِيقَةِ، وَمِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِيْنَ كَرَمِ الْعِشْرَةِ، وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِيْنَ حِلَاوَةِ الْأَمْنَةِ. ....
- ۱۵۲- اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَلسَانًا عَلَى مَنْحَاصِمِي، وَظَفْرًا بِمَنْ غَانَدَنِي. ....
- ۱۵۹- وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَفُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي. ....
- ۱۶۶- وَتَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي، وَسَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي. ....
- ۱۷۳- وَوَفْقِي لِبَاعِثِي لِمَنْ سَدَدَنِي، وَمَتَابِعِي مَنْ أَرَشَدَنِي. ....
- ۱۸۰- اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَسَدِّدْنِي لِأَنْ أَعَارِضَ مَنْ عَشَّنِي بِالنُّضْحِ. ....
- ۱۸۷- وَأَجْزِي مَنْ هَجَزَنِي بِالْبِرِّ. ....
- ۱۹۳- وَأُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ، وَأُكَافَى مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ. ....
- ۲۰۰- وَأُخَالِفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ. ....
- ۲۰۶- پاورقی. ....
- جلد ۲ ..... ۲۲۶
- مقدمه ..... ۲۲۶
- قطعه دوم دعای مکارم الاخلاق که شرح و تفسیر آن در بخش دوم این کتاب به چاپ رسیده است ..... ۲۲۷
- ۳۱ - شکر نعمت و کفران آن - چشم پوشی از بدیها ..... ۲۲۷
- ۳۲ - زیور صالحین - زینت متقین ..... ۲۳۵
- ۳۳ - گسترش عدل ..... ۲۴۲
- ۳۴ - فرو بردن غیظ - فرو نشاندن آتش خشم ..... ۲۵۰
- ۳۵ - پراکندگان را پیوند دادن - ایجاد صلح و سازش ..... ۲۵۶
- ۳۶ - نشر خوبیهای دیگران - پنهان داشتن عیوب مردم ..... ۲۶۴
- ۳۷ - طبع نرم در معاشرت - فروتنی و تواضع ..... ۲۷۱

- ۳۸ - حسن رفتار - نرم خویی و ملایمت ..... ۲۷۹
- ۳۹ - حسن خلق در معاشرت - پیشی گرفتن در کارهای خوب ..... ۲۸۶
- ۴۰ - گسترش تفضل - خودداری از ملایمت ..... ۲۹۳
- ۴۱ - ترک احسان نابجا - حق گوئی و تحمل مشقت ..... ۳۰۱
- ۴۲ - کم شمردن کارهای خوب - بسیار شمردن کارهای بد ..... ۳۰۸
- ۴۳ - اطاعت باری تعالی در تمام عمل - همگامی با مسلمین - اجتناب از نظرهای اختراعی ..... ۳۱۵
- ۴۴ - درخواست وسعت رزق در کبر سن - درخواست قوت در ایام ناتوانی ..... ۳۲۲
- ۴۵ - مصونیت از مسامحه در عبادت - محفوظ ماندن از فقد بصیرت ..... ۳۲۸
- ۴۶ - پرهیز از انجام کارهای خلاف محبت حق - دوری جستن از خدابردگان - جدا نشدن از علاقه مندان به حق ..... ۳۳۶
- ۴۷ - موقع ضرورت تنها از خدا مدد خواستن - طلب نمودن حاجت از خدا - تضرع فقط در پیشگاه خدا ..... ۳۴۳
- ۴۸ - یاری نخواستن از غیر خدا موقع اضطرار ..... ۳۵۰
- ۴۹ - موقع فقر در مقابل غیر خدا خاضع نشدن - هنگام ترس در مقابل غیر خدا تضرع ننمودن ..... ۳۵۷
- ۵۰ - مستحقین خذلان پروردگار - مستحقین اعراض باری تعالی ..... ۳۶۴
- ۵۱ - در یاد عظمت الهی بودن - در فکر قدرت پروردگار بودن - مال اندیشی به زیان دشمن باری تعالی ..... ۳۷۰
- ۵۲ - فحش و دشنام - سخنان قبیح - تعرض به آبروی مسلمان - گواهی باطل - غیبت از اهل ایمان - بدگویی به افراد حاضر ..... ۳۷۷
- ۵۳ - ستایش باری تعالی - مدح شایسته خداوند - بیان مجد و عظمت پروردگار ..... ۳۸۵
- ۵۴ - شکر نعمتهای الهی - اعتراف به احسان خداوند - شمارش عطایای بزرگ پروردگار ..... ۳۹۱
- ۵۵ - درخواست دفع ستم دیگران - درخواست ستم نکردن به دیگران ..... ۳۹۹
- ۵۶ - مصون ماندن از ضلالت یا هدایت الهی - مصون ماندن از فقر در پرتو عطای باری تعالی - برکنار ماندن از طغیان با تفضل پروردگار ..... ۴۰۶
- ۵۷ - به حریم آموزش الهی وارد شدن - عفو خدا را قصد نمودن - به گذشت پروردگارا شتیاق داشتن - به فضل باری تعالی مطمئن بودن ..... ۴۱۲
- ۵۸ - داشتن چیزیکه موجب مغفرت گردد - فاقد بودن عملی که مایه عفو شود - نداشتن ذخیره ای در آخرت جز تفضل الهی - درخواست اعطای ر ..... ۴۱۲
- ۵۹ - درخواست سخن گفتن در هدایت مردم - ملهم شدن به تقوای الهی - به پاکترین روش موفق گشتن - انجام دادن کارهای مرضی پروردگار ..... ۴۱۲
- ۶۰ - پیمودن راه برتر - تمنای مرگ و حیات در دین حق ..... ۴۳۳
- پاورقی ..... ۴۴۰

- جلد ۳ ..... ۴۶۰
- مقدمه ..... ۴۶۱
- ۶۱: بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد وآل محمد و متعنى بالاقتصاد، واجعلنى من اهل السداد. .... ۴۶۱
- ۶۲: و من ادله الرشاد، و من صالحى العباد. .... ۴۶۸
- ۶۳: و ارزقنى فوز المعاد و سلامة المرصاد . .... ۴۷۶
- ۶۴: اللهم خذ لنفسك من نفسى ما يخلصها، و ابق لنفسى من نفسى ما يصلحها، فانفسى هالكة او تعصمها - ..... ۴۸۳
- ۶۵: اللهم انت عدتى ان حزنت ، و انت منتجى ان حرمت ، و بك استغاثتى ان كرثت ..... ۴۹۰
- ۶۶: وعندك مما فات خلف ، ولما فسد صلاح ، و فيما انكرت تغيير، فامنن عليقبيل البلاء بالعافية ، و قبل الطلب بالجدة و قبلالضلال بالرشاد. .... ۴۹۷
- ۶۷: واكفنى مؤونة معرفة العباد، و هب لى امن يوم المعاد، وامنحنى حسن الارشاد. .... ۵۰۵
- ۶۸: اللهم صل على محمد وآله ، وادراءعنى بلطفك ، واغذنى بنعمتك . .... ۵۱۳
- ۶۹: واصلحنى بكرمك ، ب وداونى بصنعك . .... ۵۲۰
- ۷۰: واطلنى فى ذراك ، و جللنى رضاك . .... ۵۲۷
- ۷۱: ووقفنى اذا اشتكلت على الامور لاهدائها، و اذا تشابهتالاعمال لا زكاهها، و اذا تناقضت الملل لارضاهها. .... ۵۳۴
- ۷۲: اللهم صل على محمد وآله ، و توجنى بالكفاية ، و سمنى حسن الولاية ، و هب ليصدق الهداية . .... ۵۴۱
- ۷۳: ولا تفتنى بالسعة ، وامنحنى حسن الدعة ، ولا تجعل عيشى كذا كذا. .... ۵۴۹
- ۷۴: ولا ترد دعائى على رداء، فأتى لا اجعل لك ضاء، ولا ادعو معك نداء. .... ۵۵۶
- ۷۵: اللهم صل على محمد وآله ، وامنعنى من الشرف ، وحصن رزقى من التلف . .... ۵۶۳
- ۷۶: و وفر ملكتى بالبركة فيه ، و اصب ببسبيل الهداية للبر فيما انفق منه . .... ۵۷۰
- ۷۷: اللهم صل على محمد وآله ، و اكفنى مؤونة الاكتساب ، و ارزقنى من غير احتساب ، فلاشغل عن عبادتك بالطلب ، ولا احتمال اصرتبعات المكسب ..... ۵۸۴
- ۷۸: اللهم فاطلبنى بقدرتك ما اطلب ، و اجرنى بعزتك مما ارب . .... ۵۸۴
- ۷۹: اللهم صل على محمد وآله ، و صن وجهى باليسار، و لا نبتذل جاهى بالاقتار. .... ۵۹۲
- ۸۰: فاسترزق اهل رزقك و استعطى شرار خلقك فافتتن بحمد من اعطانى و ابتلى بدم ممنعننى و انت من دونهم ولى الاعطال و المنع . .... ۶۰۰
- ۸۱: اللهم صلى على محمد و اله ، و ارزقنى ..... ۶۰۷
- ۸۲: و علما فى استعمال و ورعا فى اجمال . .... ۶۱۴

- ۸۳: اللهم اختم بعفوك اجلى ، وحقّق في رجاء رحمتك املی . ..... ۶۲۱
- ۸۴: و سهل الى بلوغ رضاك سبلى ، و حسن في جميع احوالى عملی . ..... ۶۲۷
- ۸۵: اللهم صلّ على محمد وآله ، وتبهنى لذكرك في اوقات الغفلة . ..... ۶۳۵
- ۸۶: واستعملنى بطاعتك في ايام مهلة . ..... ۶۴۲
- ۸۷: وانهج لى الى محبتك سبيلا سهلة ، اكمل لى بها خير الدنيا والآخرة . ..... ۶۴۹
- ۸۸: اللهم صلّ على محمد وآله كافضل ماصليت على احدمن خلقك قبله ، وانت مصّل عليا حديده . ..... ۶۵۶
- ۸۹: وآتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنى برحمتك عذاب النار . ..... ۶۶۳
- پاورقى ..... ۶۶۹
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ..... ۶۸۸

## شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق

## مشخصات کتاب

سرشناسه: فلسفه، محمدتقی، ۱۲۸۳ - ۱۳۷۷.

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. برگزیده. شرح

عنوان و نام پدیدآور: شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق / ترجمه و تفسیر محمدتقی فلسفی.

مشخصات نشر: تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰-

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۱۳۰۰۰ ریال: دوره: ۹۶۴-۴۳۰-۵۶۹-۸؛ ۱۵۸۰۰۰ ریال (دوره، چاپ دهم)؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال: دوره، چاپ یازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۰-۵۶۹-۶؛ ۱۲۵۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ چهارم ۹۶۴-۴۳۰-۰۳۶-X؛ ۲۰۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ ششم)؛ ج. ۱، چاپ یازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۰-۰۳۶-۳؛ ۱۳۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ دهم)؛ ۱۵۰۰۰ ریال: ج. ۲: ۹۶۴-۴۳۰-۵۶۷-۱؛ ۱۵۶۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ سوم)؛ ۲۰۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ چهارم)؛ ۲۷۶۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ پنجم)؛ ۱۵۸۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ نهم)؛ ج. ۲، چاپ یازدهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۰-۵۶۷-۲؛ ج. ۳: ۹۶۴-۴۳۰-۵۶۸-X؛ ۵۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ اول)؛ ۱۱۶۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ دوم)؛ ۲۷۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ پنجم)؛ ج. ۳، چاپ یازدهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۰-۵۶۸-۹:

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ چهارم: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ ششم: ۱۳۷۹).

یادداشت: چاپ هفتم.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ نهم و دهم: ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ یازدهم و دوازدهم: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ سیزدهم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۱).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: ۱۳۷۸).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۷۹).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ پنجم: ۱۳۸۲).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ ششم و هفتم: ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ دهم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۷۲).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۷۴).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ پنجم: ۱۳۸۱).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ هفتم و هشتم: ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ نهم و دهم: ۱۳۸۶).



یادداشت : ج. ۳ ( چاپ یازدهم: ۱۳۸۷).

یادداشت : بالای عنوان: گفتار فلسفی.

یادداشت : عنوان روی جلد: شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق از صحیفه سجادیه.

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

عنوان روی جلد : شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق از صحیفه سجادیه.

عنوان دیگر : گفتار فلسفی.

موضوع : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

موضوع : دعای مکارم الاخلاق

شناسه افزوده : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. برگزیده . شرح

شناسه افزوده : دفتر نشر فرهنگ اسلامی

رده بندی کنگره : ۱/۲۶۷BP/۸ص ۳۰۴۲۳۶ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۰-۱۲۵۶

## جلد ۱

### مقدمه

کتابی که از نظر شما می گذرد، ترجمه و تفسیر دعای مکارم الاخلاق از صحیفه سجادیه است که بخش اول آن در سی فصل تنظیم شده و به چاپ رسیده و هم اکنون در اختیار علاقه مندان و خوانندگان محترم قرار گرفته است .

صحیفه سجادیه کتابی است آموزنده و گنجینه ای است پر محتوی که بسیاری از معارف الهی ، مبانی ایمانی ، علوم دینی ، فرهنگ اسلامی ، و معالی اخلاق را در بر دارد.

حضرت سجاد (ع) در اختناق شدید و محیط استبداد، این مطالب را به صورت دعا و نیایش در پیشگاه باری تعالی عرض نموده و از این راه به نشر تعالیم اسلام اقدام فرموده است .

ترجمه و تفسیر دعای مکارم الاخلاق از گوینده توانا و محقق دانشمند حجت الاسلام و المسلمین آقای محمد تقی فلسفی خطیب نامی است که شنوندگان محترم را با بیانی روان و شیوا و خوانندگان عزیز را با قلمی ساده و رسا مجذوب می نماید.

معظم له سالیان دراز در روایات اهل بیت علیهم السلام مطالعه و دقت نموده و احادیث را از جهات متعدد مورد بررسی و توجه قرار داده است ؛ به طوری که ملاحظه می کنید، در این کتاب ضمن ترجمه و تفسیر کلام امام (ع) به مناسبت هر جمله ، یک یا چند حدیث ذکر شده است .

دعای مکارم الاخلاق برنامه انسانسازی است . حضرت زین العابدین (ع) در این دعا خلیقات کریمه و سجایای انسانی را بیان فرموده است . اگر کسانی آن طور که باید در کلام امام دقت نمایند، به عمق سخن واقف شوند، با تمرین ، خویشتن را آنچنان که فرموده بسازند و به آن خلیقات متخلق گردند، و عملاً آنها را به کار بندند به مقام رفیع انسانیت نایل می گردند.

ترجمه و تفسیر دعای مکارم الاخلاق ابتدا در حوزه علمیه قم با حضور جمعی از دانشجویان روحانی توسط آن خطیب توانا شروع

شد و سپس در جلسات متعددی در تهران ادامه یافت .

عده ای از علاقه مندان به بسط معارف اسلامی درخواست داشتند که نوارهای آن سخنرانی ها به صورت کتاب درآید تا مورد استفاده عموم واقع شود. معظم له ضمن موافقت با این درخواست ، به دلیل ضرورت بعضی اصلاحات و تغییرات در نوارها به تنظیم مجدد سخنرانی ها و افزودن پاره ای مطالب به آنها اقدام نموده اند، که بخش اول آن در اختیار خوانندگان محترم قرار گرفته است .

همان طور که ملاحظه می فرمایید، در این کتاب آیات و اخبار اعراب گذاری شده و منابع تمامی احادیث و وقایع تاریخی در پاورقی آمده است .

ترجمه و تفسیر دعای مکارم الاخلاق مشتمل بر سه بخش است که بخش دوم آن نیز آماده چاپ می باشد و امید است که بخش سوم با توفیق باری تعالی در آینده مهیا گردد. دفتر نشر فرهنگ اسلامی

### قطعه اول دعای مکارم الاخلاق که شرح و تفسیر آن در بخش اول این کتاب به چاپ رسیده است .

(۱) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ يَا يَمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَأَنْتَ بَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ، وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

(۲) اللَّهُمَّ وَفِّ بِلُطْفِكَ بَيْتِي، وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي، وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.

(۳) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَآكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ، وَاسْتَعْمَلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدًا عَنْهُ، وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ، وَاعْزِزْنِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَلَا تَقْتِنِي بِالنَّظَرِ، وَاعْزِزْنِي وَلَا تَبْتَلِنِي بِالْكِبَرِ، وَعَبْدُنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ، وَأَجْرِ لِلنَّاسِ عَلَى يَدَيِ الْخَيْرِ وَلَا تَمَحِّفْهُ بِالْمَنِّ، وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَحْرِ.

(۴) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَخَذْتَنِي لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقُدْرَتِهَا.

(۵) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَعْنِنِي بِهَيْدِي صَالِحٍ لِمَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ، وَطَرِّبْهُ حَقًّا لَا أَرِيغُ عَنْهَا، وَنِيَّةً رُشِدًا لَا أَشْكُ فِيهَا، وَعَمْرِي مَا كَانَ عَمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عَمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتَكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ.

(۶) اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةَ تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَلَا عَائِبَةً أُوْتِبُ بِهَا إِلَّا حَسَنْتَهَا، وَلَا أَكْزَوْمَةً فِيَّ نَاقِصَةً إِلَّا أَنْمَمْتُهَا.

(۷) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَبْدِلْنِي مِنْ بَعْضِهِ أَهْلَ الشَّيْطَانِ الْمَحَبَّةِ، وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةِ، وَمِنْ ظَنِّهِ أَهْلَ الصَّلَاحِ الثَّقَّةَ، وَمِنْ عِدَاوَةِ الْأَذْنِينَ الْوَلَايَةَ، وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَةَ، وَمِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ التُّصِيرَةَ، وَمِنْ حُبِّ الْمَدَارِينِ تَصْحِيحَ الْمِقَّةِ، وَمِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ، وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حِلَاوَةَ الْأَمَّةِ.

(۸) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي، وَظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي، وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي، وَتَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي، وَسِيْلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي، وَوَفْقِي لِمَنْ لَطَاعَهُ مِنْ سَدَدَنِي، وَمُتَابِعَهُ مَنْ أَرْضَدَنِي.

(۹) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَسِدِّدْنِي لِأَنَّ أَعَارِضَ مَنْ عَشِنِي بِالنُّصِيحِ، وَأَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبُرِّ، وَأُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْيَدْلِ، وَأَكْفِنِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ.

۱ - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ يَا يَمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعای شریفه ((مکارم الاخلاق (۱))) حاوی تعالیمی مهم و درسهایی آموزنده و انسانساز است و به هر نسبت که افراد علاقمند و با ایمان در مضامین آن دقت کنند و محتوای آن را بنیکی فرا گیرند و دستورهایش را عملاً به کار بندند، به همان نسبت از سعادت واقعی و کمال راستین برخوردار می گردند و به مکارم اخلاق و سجایای انسانی متخلق می شوند. البته اگر این دعا شرح و تفسیر شود و جملات آن با استفاده از آیات و اخبار، مورد بحث و بررسی قرار گیرد، قطعاً فواید و نتایج آن برای مسلمانان بیشتر خواهد بود. برای نیل به این هدف مقدس، اینک به خواست خداوند متعال، شرح و تفسیر آن آغاز می گردد.

امام سجاد (ع) در ابتدای دعا، بر پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت معظمش درود می فرستد و در پیشگاه الهی عرض می کند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ (۲)

خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ایمان مرا به کاملترین مدارج برسان .

در جمله اول، یعنی ((صلوات بر پیامبر اسلام)) دو مطلب قابل بحث است: یکی مشروعیت اصل دعا در آیین مقدس اسلام، و آن دیگر درود بر نبی معظم اسلام قبل از آغاز دعا.

اما موضوع اول، یعنی ((مشروعیت دعا از نظر شرع مقدس)) یکی از قطعی ترین امور دینی و از جمله ضروریات اسلام است، یعنی قرآن شریف و روایات پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام این مطلب را به مردم آموخته اند که مسلمانان و پیروان قرآن باید حوائج و مقاصد خود را و حل مشکلات و گرفتاری های خویش را در پیشگاه خدا عرضه کنند و از ذات اقدس او بخواهند که آن مشکلات را حل نماید و آن گرفتاری ها را برطرف سازد. بنابراین اصل مشروعیت دعا در اسلام قطعی و مسلم است .

جالب آنکه نه تنها در دین اسلام دعا امری است قطعی و مسلم، بلکه در ادیان انبیای گذشته و نزد پیامبران سلف نیز مساله دعا یک امر حتمی بوده و پیشوایان الهی این مطلب را به مردم گفته و آموخته اند.

علاوه بر این خودشان در مواقع و موارد متعدد در پیشگاه باری تعالی دعا کرده اند و خداوند بعضی از آن دعاها را در قرآن شریف آورده است . یک مورد در قضیه حضرت شیخ الانبیاء و المرسلین، ابراهیم خلیل است . موقعی که هاجر و اسماعیل را به سرزمین بی آب و گیاه مکه آورد و آنان را در آنجا مستقر نمود، عرض کرد:

ربنا انی اسكنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوه (۳)

پروردگارا! من کسانی از اهل بیت و ذریه خود را در این سرزمین بی آب و گیاه، در کنار بیت مقدست اسکان داده ام برای آنکه اقامه نماز کنند و دینت را بر پا دارند. آنگاه دعا می کند و می گوید:

فاجل اءفئده من الناس تهوی الیهم (۴)

بارالها! تفضل کن و در مقابل این خدمت دینی، دلهای مردم را به آنان متمایل بنما.

دعای دیگر که خدا در قرآن آورده، از حضرت زکریاست . او در ایام پیری و شکستگی خود و در روزگار پیری همسر خود به پیشگاه الهی عرض می کند:

وانی خفت الموالی من ورائی و کانت امراتی عاقراً فهب لی من لدنک و لیا (۵)

خداوندا! من بعد از خود در امر دین تو از کسان و بستگانم خائفم . پروردگارا در این سنین پیری خودم و همسرم، به لطف و کرمت به ما فرزندی عنایت کن که جانشین من شود و مسائل مربوط و متناسب با من را انجام دهد. باری تعالی دعای او را مستجاب کرد و حضرت یحیی را به وی عطا فرمود.

اما دعای سوم از حضرت موسی بن عمران (ع) است . موقعی که موسی (ع) از طرف خداوند ماءمور می شود نزد فرعون برود و او را به لطف الهی می پذیرد ولی دعا می کند و می گوید:

رب اشرح لی صدری و یسرلی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی (۶)

بارالها! تو به من در این کار بزرگ، شرح صدر عنایت فرما، مشکلات مرا در این راه آسان کن و زبان مرا گویا نما تا آنان سخنان مرا بفهمند و به دین تو متوجه شوند.

آیات دیگری نیز در قرآن شریف هست که خداوند در آنها از دعای پیامبران سخن گفته و قضایای آنان را نقل نموده است. مقصود از ذکر این چند آیه توضیح این مطلب است که مسئله مشروعیت دعا نه فقط در دین مقدس اسلام است و نه فقط پیغمبر اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام خود دعا کرده اند، بلکه دعا در ادیان سلف هم مشروعیت داشته و جزو تعالیم الهی بوده و پیامبران خدا و پیشوایان دین هم مشکلات و تمنیات خود را در پیشگاه خدا عرضه می کردند، دعا می نمودند، و از او اجابت می خواستند.

در اولین جمله ای که امام سجاد (ع) در دعای ((مکارم الاخلاق)) آورده، درود به پیغمبر است:

اللهم صلی علی محمد و آله .

این جمله دارای دو بعد است. بعد اول این است که دعا مشروعیت دارد، خواه موضوع دعا درود بر پیغمبر اسلام باشد و خواه موضوع آن مسائل و مطالب دگر، و انبیای گذشته نیز این برنامه را داشتند.

اما مسئله درود بر پیغمبر اکرم در آغاز دعا مطلب دگری را هم در بر دارد و آن اینکه تمنیات و تقاضاهای مردم، به علل متعدد، گاهی قابل پذیرفتن نیست. آنجایی که مقبول در گاه الهی است عمل می شود اما آنجایی که مورد قبول واقع نمی شود، علل و عوامل متعدد دارد و موانعی بر سر راه تحقق آن تقاضاست که بدان سبب قابل قبول پروردگار نیست. این مطلب در خلال روایات و اخبار اهل بیت آمده و قسمت‌هایی را خاطر نشان ساخته اند.

از جمله دعاهای مردود، دعاهایی است که برخلاف نظام احسن عالم و قضای قطعی خدا باشد. مثلاً- اگر کسی دعا کند که ((پروردگارا! من همیشه زنده بمانم و هرگز از دنیا نروم))، دعایش پذیرفتنی نیست، زیرا:

کل نفس ذائقة الموت. (۷)

هر نفسی شربت مرگ را می چشد.

یا دعا کند که ((بارالها! جوانی من همیشه ثابت بماند و من هرگز به پیری و فرسودگی دچار نشوم))، این دعا نیز قابل عمل و استجاب نیست، زیرا قضای قطعی خداوند این است که انسان از طفولیت به نوجوانی و جوانی برسد، سپس به میانسالی برسد، و اگر عمر داشته باشد به پیری برسد و آنچنان فرسوده شود که تمام قوا را از دست داده و معلومات خود را فراموش کرده باشد. این برنامه ها را خداوند به قضای خود مقرر فرموده و در قرآن شریف آمده است.

گاهی افراد از روی عدم توجه و بی علمی دعاهایی می کنند که از نظر حفظ نظام عالم عملی نیست و ائمه معصومین علیهم السلام در مواقعی به افراد تذکر داده اند و آن تذکرات به صورت حدیث در کتب اخبار آمده، تا مردمی که از آن به بعد می آیند و پیرو اسلام اند متوجه آن دقایق و نکات باشند. در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که فرموده، دعا کننده نگوید:

اللهم لا- تحوجنی الی احد من خلقک فانه لیس من احد الا- هو محتاج الی الناس بل یقون اللهم لا تحوجنی الی شرار خلقک، و لا یقول اللهم انی اعوذبک من الفتنه بل یقول من مضلات الفتن و ان لا یسال فوق قدره فانه یتحق الحرمان (۸)

آن کس که دعا می کند نگوید: بارالها! مرا محتاج به هیچیک از مخلوقین خود منما، زیرا انسانی نیست مگر آنکه محتاج به مردم است. اگر می خواهد دعای صحیح بنماید بگوید: خداوندا! مرا به شرار خلقت محتاج منما.

در جمله دوم می فرماید: کسی نگوید: خدایا! از فتنه و امتحان به تو پناه می برم، زیرا آزمایش مردم قطعی است و حتما همه افراد در زندگی باید مورد آزمایش قرار گیرند، بلکه در مقام دعا بگوید: خدایا! از آن امتحاناتی که موجب لغزش می شود و باعث

گمراهی و کجروی انسان می گردد به تو پناه می برم .

و همچنین می فرماید: هیچ فرد دعا کننده ای از خداوند، بالاتر از قدر و منزلت و ارزش خود تقاضا ننماید، زیرا چنین انسانی که تقاضای بی مورد و فوق مقدار و وزن خود می نماید شایسته محرومیت است که به آن دعا دست نیابد و آن دعا از وی پذیرفته نشود.

حدیث دیگر از علی (ع) است :

سمع (ع) رجلا- یدعو لصاحبه فقال : لا- اراک الله مکروها. فقال (ع): انما دعوت له بالموت ، ان من عاش فی الدنيا لابد ان یری المکروه (۹)

مردی در حضور علی (ع) درباره دوست خود دعا کرد و گفت : خداوند هیچ ناملایم و مکروهی را برای او پیش نیاورد و درباره او روا ندارد. علی (ع) که این دعا را شنید به او فرمود: شما برای دوست دعا کرده ای به مرگ ، یعنی می گویی : خدایا دوست مرا از دنیا ببر و به حیات او خاتمه بده ، زیرا انسان زنده و کسی که در دنیا زندگی می کند لابد و ناچار باید به ناملایمات و مکروهاتی دچار گردد.

این چند نمونه روشنگر این حقیقت است که مردم بدانند چرا اغلب دعاها مستجاب نمی شود. یک قسمت بی اثر ماندن دعاها مستند به این است که خواسته های آنها برخلاف نظام آفرینش است . اما علل و عوامل دیگری هم هست که موجب عدم استجاب است و دعا در پیشگاه الهی مورد قبول واقع نمی شود و به اجابت نمی رسد.

در بین تمام دعاها یک دعا که قطعا و جزما همیشه مستجاب می شود، دعای صلوات است ، یعنی اینکه انسان بگوید:

اللهم صلی علی محمد و آل محمد

این یک تمنایی است که قطعا پذیرفته در گاه الهی است و هر دعا کننده ای ذکر صلوات را بگوید و تقاضای درود برای پیغمبر و آل پیغمبر بنماید خداوند دعای مستجاب می کند و به پیغمبرش درود می فرستد. در این مورد پذیرش است ، شما برای اینکه دعاهای دگرتان مستجاب شود قبل از دعا کردن ، به رسول اکرم و اهل بیتش صلوات بفرستید و سپس تقاضای خود را بگویید، زیرا دعای صلوات به پیشگاه خدا عرضه شده زمینه پذیرش بهتر و عالی تر دارد و در این باره روایاتی است که به بعضی از آنها اشاره می شود.

امام صادق (ع) می فرماید:

لا یزال الدعاء محجوبا حتی یصلی علی محمد و آل محمد (۱۰)

همیشه دعاها در پشت پرده است ، یعنی نمی تواند آزادانه به پیشگاه الهی راه پیدا کند تا وقتی که مشتمل بر درود به پیغمبر باشد.

حدیث دوم : علی (ع) می فرماید:

کل دعاء محجوب عن السماء حتی یصلی علی محمد و آل محمد (۱۱)

دعاها محجوب و محروم از وصول به مقامات عالیه است تا وقتی که درود به پیغمبر فرستاده شود.

اما حدیث سوم :

عن ابی عبد الله (ع) قال : اذا دعا احد کم فلیبدء بالصوه علی النبی فان الصلوه علی النبی مقبوله و لم یکن الله لیقبل بعض الدعاء و یرد بعضه (۱۲)

امام صادق (ع) می فرماید: وقتی یکی از شما در پیشگاه خداوند دعا می کند البته تقاضای خود را با صلوات بر پیامبر آغاز کند چه آنکه درود بر پیامبر، مقبول در گاه الهی است و خداوند چنین نمی کند که دعایی را که شامل چند مطلب است و با صلوات بر نبی آغاز شده قسمتی را بپذیرد و قسمت دیگر آن را رد کند. در اینجا بمورد است تذکر داده شود که روایت دیگری هم از امام صادق

(ع) آمده که فرموده است :

و ان یختم دعاء بالصلوه علی محمد و آل محمد (۱۳)

علاوه بر آنکه در آغاز دعا صلوات بفرستد، در پایان دعا هم درود بفرستد و مجموعه تمنیات خود را آغاز کند با دعای به پیغمبر و پایان دهد با دعای به پیغمبر.

از آنچه مذکور افتاد دو مطلب به دست آمد: اول آنکه دعا در دین مقدس اسلام و تمام ادیان آسمانی مشروعیت دارد، انبیای سلف و همچنین پیامبر اسلام و ائمه معصومین ، خود دعا بسیار کرده اند و پیروان خود را به تقاضای صلوات بر محمد و آل محمد است . اولیای دین توصیه کرده اند که مستدعیات خود را محفوف به صلوات بنمایید و در ابتدا و انتهای آن بر پیامبر درود بفرستید تا دعای شما شایسته قبول باشد و در معرض اجابت خداوند بزرگ واقع شود و مقصد و مقصود شما تحقق یابد. از این رو امام سجاد (ع) دعای ((مکارم الاخلاق)) را با صلوات بر پیامبر آغاز نموده ، بدین منظور که سایر مطالب مورد درخواست که قسمت به قسمت در این دعا به پیشگاه خدا عرض می کند به اجابت برسد و مورد قبول در گاه باری تعالی واقع شود.

و بلغ بایمانی اکمل الایمان

امام سجاد (ع) بعد از ذکر صلوات ، اول درخواستی که از خدا می نماید این است که می گوید: بارالها! ایمان مرا به کاملترین مدارج آن برسان .

درباره ایمان ، سخن بسیار است و مطالب متعددی درباره آن در کتب اسلامی آمده که در اینجا به اختصار به بعضی از آنها اشاره می شود:

جمعی از آقایان می گویند ((ایمان)) از ماده ((امن)) است و آن حالت آرامش و اطمینان خاطری است که در باطن انسان تحقق می یابد.

بنابراین می گویند ((ایمان)) در اسلام عبارت است از حالت باور معنوی و آرامش نفس ، مطلبی که بسیار قابل توجه است و درباره آن هم بحث شده این است که آیا ((ایمان)) عقد قلبی صرف است و بس ، یا متضمن اقرار به زبان ، شهادت به زبان ، و عمل به بدن نیز هست . در این مورد، عقیده عده ای از علمای بزرگ قدیم و حدیث این است که ((ایمان)) فقط عقیده قلبی است و بس ، شهادت به زبان و عمل به بدن از شرایط ((ایمان)) است ، به این معنی که کسی که می خواهد ایمان به معنای تعالیم قرآن داشته باشد باید در دل مؤمن و به زبان مقرر باشد و در مقام عمل هم وظایف لازم را انجام دهد. کسانی که عقیده دارند که ایمان فقط عقد قلب است به آیاتی استشهد می نمایند. در یک آیه خداوند می فرماید:

کتب فی قلوبهم الایمان (۱۴)

ایمان را در دل‌های آنان نوشته است .

در آیه دیگر می فرماید:

قالت الاعراب آمننا. قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم (۱۵)

کسانی از اعراب گفتند: ما ایمان آورده ایم . بگو ایمان نیاورده اید بلکه اسلام آورده اید و هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده است .

البته آیات دیگری هم در قرآن هست که کلمه ((ایمان)) در آنها آمده و آن را به عمل مستند و مرتبط کرده و در قرآن آیات شامل این ارتباط، بسیار است مانند:

ان الذین آمنو و عملوا الصالحات (۱۶)

و بشر الذین آمنو و عملوا الصالحات (۱۷)

و العصر ان الانسان لفي خير الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات (۱۸)

قرآن شریف در این آیات ، بعد از ایمان ، عمل صالح را می گوید. معلوم می شود عمل صالح خودش جزء ایمان و مجموع عقد قلب و عمل زبان یک چیز واحد باشد، در آن صورت باید بگوییم ((عمل صالح)) که خودش جزء ایمان است عطف به نفس خود از نظر ادبی غلط است و نمی شود یک چیزی را به خودش عطف کنند و نسبت دهند. پس ناچار باید بگوییم ((عمل صالح)) ایمان نیست تا بتوانیم بگوییم نسبت دادن عمل صالح به ((ایمان)) از نظر اصل ادبی درست است و بجا.

این یک خلاصه مختصر از بیان آقایانی است که عقیده دارند ایمان فقط به دل است و بس ، ربطی به زبان ندارد و ربطی به عمل هم ندارد.

اما در مقابل آنان آقایانی هستند که می گویند: خیر، ایمان هم عقد دل است و هم عمل بدن . در اینجا مطلبی را از شیخ طوسی می آورم که ایشان ایمان را هم عقیده قلبی می داند و هم اقرار به زبان و عمل بدن . شیخ طوسی می فرماید ایمان مرکب است از تصدیق درونی و اقرار ظاهری و استدلال ایشان بر این اساس است که می گویند: اقرار به زبان تنها ایمان نیست . به دلیل این آیه :

قالت الاعراب آمنوا لم تؤمنوا (۱۹)

اعراب آمدند، می گویند ما ایمان آوردیم . خدا نفی می کند می گوید: ایمان نیاورده اید، چون در دلتان ایمان نیست پس مؤمن نشده اید. اینان به زبان که می گویند، خدا می فرماید مقبول نیست . پس معلوم می شود که ایمان در شرع مقدس فقط به زبان نیست .

در مقابل ، شیخ طوسی از نظر جنبه معنوی هم می گوید: این قضیه تصدیق هم بدون اقرار زبان ، آن هم ایمان نیست و برای اثبات این مطلب به یک آیه استشهاد می کند و آن آیه مربوط به حضرت موسی (ع) است که می گوید:

و جحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما و علوا (۲۰)

می گوید: معجزات موسی را دیدند، در دل یقین داشتند که موسی پیغمبر خداست ، اما به زبان انکار کردند. پس معلوم می شود اگر آدمی در دل به نبوت موسی (ع) یقین داشته باشد اما آن را به زبان نیاورد به موسی (ع) ایمان نیاورده . درباره پیغمبر اسلام هم قرآن می گوید: علمای یهود که آشنا به کتب سماوی هستند،

يعرفونه كما يعرفون ابناءهم (۲۱)

اینان پیغمبر را آنچنان خوب می شناسند که فرزندان خودشان را، پس کسانی که پیامبر اسلام را فرستاده خدا می دانند و نبوت او را همانند شناختی که نسبت به فرزندان خویش دارند می شناسند اما عقیده قلبی خود را با زبان انکار می کنند ایمان ندارند، و آیات از اینگونه بسیار داریم .

نمونه دیگری از یقین قلبی اما خودداری از اقرار در ابوجهل بود. ابوجهل مظهر شرک است ، آدمی بسیار بد و سمبل کفر است . یک روز پیغمبر اکرم با بعضی از رفقای خود از آنجا می گذشت . او هر وقت به پیغمبر می رسید قیافه تلخ ، زنده ، تند، و بی ادب به خود می گرفت ، اما این دفعه استثنائا با گشاده رویی پیش آمد و دست محکمی به پیغمبر داد و رفت . این امر بسیار شگفت آور بود. رفقای خود ابوجهل گفتند: عجب! آیا پیغمبر گرویده ؟ پس جبهه ما ضعیف شده - مسلمانان گفتند: امری حیرت آور است ! آیا ابوجهل قبول اسلام کرده ؟ پس اسلام از قوت بیشتری برخوردار گردیده . او مردی بسیار نیرومند است .

آنگاه می نویسد: فقيل له . به ابوجهل گفتند: این چه بود؟ پاسخ داد:

قال والله اني لا علم انه صادق ولكن متي كنا تبعاً لعبد مناف (۲۲)

گفت : به خدا قسم ، من می دانم که این مرد صادق و راستگوست ولكن چه موقع چنین بوده که ما پیرو عبد مناف و فرزندان او باشیم .

ملاحظه می کنید که ابوجهل آنچنان به پیمبر ایمان باطنی و اعتقاد واقعی دارد که هم قسم یاد می کند و هم سخن خود را با لام تاکید می آورد ولی با زبان صریحا انکار می کند و جلوه گاه کفر است. بنابراین همانطور که یهود می دانستند موسی بن عمران فرستاده خداست و یقین باطنی داشتند اما چون به زبان انکار کردند، کافرند، ابوجهل هم که می داند که پیغمبر اسلام فرستاده خداست ولی به زبان انکار می کند، با ایمان نیست، باید زبان هماهنگ دل باشد. اگر کسی به دل معتقد است و عقیده قلبی را با زبان می گوید، اما در عمل از روی طغیان و تکبر نسبت به اوامر الهی بی اعتناست و تعالیم باری تعالی را نفی می کند، واپس می زند و اعراض می نماید، او هم دارای ایمان نیست، زیرا اعراض از امر خدا و استکبار در مقابل فرمان آفریدگار جهان، منافی با ایمان دل و منافی با اعتراف زبان است.

نمونه این امر ابلیس، در جریان سجده آدم است. از آیات قرآن استفاده می شود که ابلیس به خدا ایمان داشت، آنچنان ایمانی که در صف فرشتگان قرار گرفته بود، ایمان خود را هم به زبان می آورد و حتی در مواقعی نام حضرت حق را با احترام بسیار یاد می کرد تا جایی که وقتی مطرود در گاه الهی شد و از قضیه آدم رنجیده خاطر گردید، گفت:

فبعزتک لا غوینهم اجمعین (۲۳)

آنقدر در مقام بیان، به خدا احترام کرد که به عزت او قسم یاد نمود - اما این شیطانی که ایمان باطنی دارد و به زبان هم اقرار می کند، در مقام عمل و اطاعت از فرمان الهی سرکشی کرد، طغیان نمود و از امر خدا رویگردان شد. خدا به فرشتگان فرمود، آدم را سجده کنند:

و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین (۲۴)

ابلیس از اطاعت امر خدا ابا کرد، در مقابل فرمان الهی استکبار نمود و زیر بار اطاعت از فرمان خالق جهان نرفت و خدا تصریح می کند به اینکه ابلیس، با این عمل به کفر گرایید و تمام اعمال گذشته اش بر باد رفت.

بنابراین من حیث المجموع استفاده می شود که ایمان دل، زمانی ارزش دارد که با انکار زبان مواجه نشود، و همچنین ایمان دل زمانی ارزنده است که به طغیان و سرکشی در عمل مواجه نگردد. اگر دل بود، زبان هم معترف بود، و بدن هم انجام وظیفه کرد، مجموع این سه امر ایمان است، و این مطلب در کتب روایات آمده که به پاره ای از آنها اشاره می شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

الایمان معرفه بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان (۲۵)

ایمان عبارت از عرفان قلب است و عقیده باطنی و همچنین گفتاری است به زبان و عملی است به ارکان و جوارح.

عن النبی صلی الله علیه و آله: الایمان قول مقول و عمل معمول و عرفان العقول (۲۶)

ایمان گفته ای است که به زبان آید و عملی است که انجام شود و معرفتی است که در قلب مستقر گردد.

عن ابی الصلت الخراسانی قال ساءلت الرضا (ع) عن الایمان فقال: الایمان عقد بالقلب و لفظ باللسان و عمل بالجوارح، لا یکون الایمان الا هکذا (۲۷)

ابوالصلت خراسانی می گوید از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام درباره ایمان سؤال کردم، در پاسخ فرمود: ایمان، عقد و اعتقاد به قلب است و لفظی است به زبان و عملی است به جوارح، و ایمان نیست مگر آنچه که گفتم.

راغب در کتاب مفردات غریب القرآن درباره ((ایمان)) می گوید:

و ذلک باجتماع ثلاثه اشیاء: تحقیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بحسب ذلک بالجوارح و یقال لكل واحد من الاعتقاد و القول الصدق و العمل الصالح ایمان (۲۸). قال تعالی: و ما کان الله لیضیع ایمانکم (۲۹)، ای صلاتکم

تحقق ایمان به اجتماع سه چیز است: اول باور قلبی، دوم اقرار به زبان، و سوم عمل به جوارح، و درباره هر یک از این سه امر



ایمان گفته می شود و راغب به آیه ۱۴۳ سوره بقره استشهاد می کند که خدا در آن آیه می فرماید:

و ما كان الله ليضيع إيمانكم ، اي صلاتكم

خداوند ایمان شما را ضایع نمی کند، یعنی نماز شما را بی اجر نمی گذارد. گفته راغب در معنی کردن ((ایمان)) به نماز ضمن حدیثی مفصل از امام صادق (ع) آمده است:

عن عیاشی عن ابی عبد الله (ع) انه سئل عن الايمان اقول هو و عمل اءم قول بلا عمل . فقال : الايمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل مفترض من الله مبين في كتابه واضح نوره ثابتة حجة يشهد له الكتاب و يدعو اليه و لما انصرف نبيه الى الكعبة عن بيت المقدس قال المسلمون للنبي صلى الله عليه و آله اءراءيت صلواتنا التي نصلی الى بيت المقدس ما حالنا فيها و حال من مضى من امواتنا وهم يصلون الى بيت المقدس فانزل الله تعالى : و ما كان الله ليضيع إيمانكم فسمى الصلوة ایمانا (۳۰)

از امام صادق (ع) سؤال شد درباره اینکه آیا ایمان قول همراه با عمل است یا قول است بدون عمل . حضرت در پاسخ فرمود تمام ایمان عمل است و اقرار قسمتی از آن است که از طرف باری تعالی واجب شده ، در کتاب الهی تبیین گردیده ، نورش آشکار است و حجتش ثابت . قرآن شریف به این امر شهادت می دهد و مردم را به آن فرا می خواند. آنگاه فرمود پس از آنکه نبی اکرم در نماز از بیت المقدس متوجه کعبه شد و قبله تغییر کرد، مسلمانان گفتند یا رسول الله وضع ما در نمازهایی که به طرف بیت المقدس خوانده ایم چه خواهد بود و همچنین وضع در گذشتگان ما که نمازها را به سوی بیت المقدس خوانده اند چه می شود؟ این آیه نازل شد:

و ما كان الله ليضيع إيمانكم (۳۱)

خداوند ایمان شما را ضایع نمی کند.

آنگاه امام صادق (ع) فرمود: پروردگار نماز را ایمان خوانده است .

نتیجه بحث این شد که ((ایمان)) مجموعه عقد قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح است و امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش سائل فرموده است: تمام ایمان عمل است ، به این معنی که عمل روح عقد قلب است ، عمل زبان اقرار است ، و عمل جوارح اطاعت از اوامر الهی است . اگر برادران و خواهران مسلمان بخواهند طبق گفته قرآن شریف ، واجد ایمان باشند، باید هر سه بعد مطلب را در نظر داشته باشند: از نظر معنوی ، مؤمن و دارای باور روحی باشند، از جهت زبان اعتراف کنند، و در مقام عمل ، اوامر الهی را اطاعت کنند تا بتوانند جایگاه خود را در صف مردم با ایمان و مؤمنین راستین قرار دهند.

## ۲- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بِيْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد (ع) در دعای ((مکارم الاخلاق)) اولین درخواستی که پس از ذکر صلوات از پیشگاه خداوند می نماید این است که می گوید: بارالها! ایمان مرا به کاملترین مدارج آن برسان .

در سخنرانی قبل توضیح داده شد که بعضی از آقایان ((ایمان)) را فقط عقیده قلبی می دانند و اقرار به زبان و عمل به ارکان را از شرایط آن : و عده ای می گویند ((ایمان)) مجموع اعتقاد قلبی و اقرار به زبان و عمل به جوارح است ، و دلایل هر دو گروه به اختصار مذکور افتاد. در این سخنرانی نیز به خواست خدا موضوع بحث ، همان جمله اول دعا پس از ذکر صلوات است و از دو نظر راجع به آن بحث می شود: یکی فرق بین ((ایمان)) و ((اسلام)) و آن دیگر، درجات ایمان ، امام صادق (ع) رساله ای خطاب به اصحاب خود نوشته که در روضه کافی تمام آن نقل شده و ضمن آن این جمله آمده است .

واعلموا ان الاسلام هو التسليم والتسليم هو الاسلام فمن سلم فقد اسلم و من لم يسلم فلا اسلام له (۳۲)

بدانید که اسلام عبارت از تسلیم است و تسلیم نیز اسلام است. کسی که از صمیم دل تسلیم خدا شود، اسلام واقعی دارد و آن کس که تسلیم نشود، دارای اسلام واقعی نیست. بنابراین اسلام پیش از ایمان، تسلیم ظاهری است و ارزش معنوی ندارد. اما تسلیم بعد از ایمان یکی از بهترین و عالی ترین نشانه های ایمان واقعی است و این هر دو کلمه اسلام و تسلیم در قرآن شریف آمده است. در یک جا خداوند می فرماید:

قالت الاعراب انما قل لم تومنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم (۳۳)

اعراب می آیند و به تو می گویند: ما ایمان آورده ایم. به اینان بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگوید اسلام آورده ایم، زیرا ایمان هنوز در قلوب شما راه نیافته است.

این آیه راجع به گروه اول است. اما درباره گروه دوم، یعنی تسلیم بعد از ایمان، خداوند می فرماید:

و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله و هو محسن (۳۴)

کدام مسلمانی دینش بهتر است از آن انسان شریفی که ذات خود را تسلیم باری تعالی نموده و به تمام معنی مطیع حضرت حق است و در مقام عمل، محسن و نیکوکار.

درباره تفاوت اسلام قبل از ایمان و تسلیم بعد از ایمان روایات بسیاری آمده، از آن جمله این روایت است که امام صادق (ع) فرمود:

ان الاسلام قبل الایمان و علیه یتوارثون و یتناکحون و الایمان علیه یتابون (۳۵)

می فرماید: اسلام قبل از ایمان است و براساس اسلام، بین مردم مسلمان توارث برقرار می شود و هر گروه وارث، اموال متوفی را ارث می برد. و علاوه بر این بر اثر اسلام امر ازدواج واقع می شود و به طور خلاصه ظواهر جامعه براساس اسلام می گردد. اما در پایان حدیث می فرماید:

و الایمان علیه یتابون

اما بر اثر ایمان واقعی و عقد قلبی و تسلیم بر اثر ایمان، ثواب الهی و اجر باری تعالی به آنان می رسد.

حدیث دیگری از امام صادق (ع) به این شرح رسیده است:

الاسلام شهاده ان لا اله الا الله و التصدیق برسول الله صلی الله علیه و آله به حقت الدماء و علیه جرت المناکح و الموارث (۳۶)

می فرماید: اسلام شهادت دادن به توحید خدا و تصدیق رسول گرامی است و به وسیله این دو شهادت خونها محفوظ می ماند، نکاح و ازدواج جریان پیدا می کند و امر ارث متوفی و وراثت برقرار می گردد.

حدیث دیگری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که قبلا ایمان را معنی می کند و سپس اسلام قبل الایمان را:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: الایمان ما و قرته القلوب و صدقه الاعمال و الاسلام ماجری به اللسان و حلت به المناکحه (۳۷)

رسول گرامی فرموده است: ایمان عبارت از آن است که دلها آن را با تعظیم و تکریم فراگیرد و اعمال مردم آن را گواهی دهد و اسلام آن است که جاری شود به لسان و بر اثر آن ازدواج روا و حلال گردد.

ممکن است کسی سؤال کند آنانکه ایمان واقعی و قلبی به دین خدا نداشتند چرا اسلام آوردند و از چه رو در مقابل مسلمین تسلیم شدند؟ در پاسخ می توان گفت: که تسلیم این گروه ممکن است دو علت داشته باشد. یکی ترس و آن دیگر طمع. ترس از این نظر که اگر در صف مشرکین و کفار باقی بمانند ممکن است جنگی پیش آید و ناچار شوند در جبهه به نفع کفار شرکت کنند و بر اثر حملات قوی و نیرومند سربازان اسلام کشته شوند و یا اسیر گردند. اما طمع از آن جهت که می دیدند دولت اسلام مستقر گردیده و ریشه اسلام تثبیت شده است. رسول گرامی مملکت به وجود آورده و بیت المال ایجاد کرده است؛ پیروان پیغمبر درآمدها و منافع در این دولت دارند؛ گاهی از بیت المال استفاده می کنند و زمانی از غنایم جنگ بهره می برند و بعضی از

اوقات عایدات دگر دارند. اگر اینان برونند و بظاهر قبول اسلام کنند، پیمبر گرامی، اسلام آنان را می‌پذیرد و در صف مسلمین قرار می‌گیرند و از منابع و درآمدهایی که عاید مسلمانان می‌گردد بهره مند می‌شوند. اینان بظاهر مسلمانان بودند و در باطن دشمن اسلام و مسلمین. قرآن این گروه را به منافق تعبیر فرموده و یک سوره به نام ((منافق)) آورده است. این گروه در ظاهر، وقتی به مسلمانان می‌رسیدند می‌گفتند: ما علاقه مند به شما هستیم و ایمان آورده ایم:

و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزون (۳۸)

اما وقتی با شیاطین و هم عقیده‌های خود خلوت می‌کردند، به آنان می‌گفتند: ما همچنان با شما هستیم و مسلمانان را مسخره می‌کنیم.

نتیجه آنکه اولین تفاوت بین ایمان و اسلام آن است که مومنان اولاً دارای عقد قلبی و اطمینان خاطرند و در مقام دوم، اطمینان خاطر خود و عقیده واقعی خویش را به زبان می‌آورند. اما منافقین عقد قلبی ندارند، به اسلام و کتاب خدا باطنا معتقد نیستند، بلکه به منظور جلب منفعت یا دفع ضرر آمده و بظاهر قبول اسلام کرده‌اند تا از قتل و اسارت در جبهه جنگ مصون بمانند و از منافع بیت المال و غنایم بهره مند گردند. اما تفاوت دوم: در مکتب پیمبران الهی مؤمن واقعی کسی است که به تمام آنچه از طرف باری تعالی بر آن پیغمبر نازل شده ایمان بیاورد، باور نماید، و عملاً بر طبق آنها رفتار کند. اما گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی از افراد در مقابل پیغمبر خودشان اینچنین نبودند و به تمام ما انزل الله باور نمی‌آوردند یا عمل نمی‌کردند، بعضی را می‌پذیرفتند و قسمتی را رد می‌کردند. قرآن شریف این مطلب را در دو مورد ذکر کرده است: یکی در کارهای ناروا و عهدشکنی‌هایی که بنی اسرائیل نموده بودند و تعدی و تجاوزهایی که داشتند آورده و فرموده است:

افتومنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض (۳۹)

آیا به قسمتی از کتاب الهی ایمان می‌آوردید و به بعض دیگر کافر می‌شوید و اعراض می‌نمایید؟

درباره مسلمانان اخلاک‌گر و آنانکه می‌خواهند بین مردم ایجاد فساد کنند فرموده است:

و يقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سییلاً (۴۰)

ایشان می‌گویند: ما به پاره‌ای از آنچه خداوند بر پیمبر نازل فرموده است ایمان داریم و به قسمتهای دیگری ایمان نداریم و به آنها کافریم.

این گروه می‌خواهند برای خود راه مخصوصی را باز کنند و آنچه از آیات قرآن و تعالیم الهی را که مطابق خواسته‌های آنهاست بپذیرند و آنچه را که میل ندارند رد کنند.

این گروه قبل از اسلام بوده و در صدر اسلام هم بوده‌اند و اکنون نیز وجود دارند. اینان در شائن اجتماعی و برای مبارزه با پاره‌ای از کارهای ناروا هر چه را که در قرآن و روایات برطبق خواهشهای نفسانی خود بیابند از آنها سخن می‌گویند و راجع به آنها با مردم حرف می‌زنند، مثلاً روایت می‌گوید:

من اکرم غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه (۴۱)

اگر کسی سرمایه‌داری را برای ثروتش احترام کند دو قسمت از سه قسمت دینش از دست رفته است.

این جمله را می‌گویند و درباره آن بحث می‌کنند بدین منظور که قدرت زر و زور را درهم بشکنند، یا وقتی آن روایت را که حسین بن علی علیهما السلام در مقابل لشکر حر خواند:

من رای سلطانا جائراً (۴۲)

پیغمبر فرموده: هر کس سلطان ستمگری را ببیند و رفتار او را انکار نکند و با او مبارزه ننماید، همانند او معذب و محشور می‌شود. این روایت را می‌خوانند و درباره اهمیت آن فریاد می‌زنند و شعار می‌دهند، اما وقتی گفته می‌شود: اسلام نماز آورده، روزه

آورده، حج و زکات آورده اسلام شرب خمر را حرام کرده، بی عفتی را ممنوع نموده، به اینها اعتنا نمی کنند، فقط و فقط اسلام انقلابی می خواهند، نه انقلاب اسلامی. این گروه، دم از مسلمانی می زنند ولی به ((جمیع ما انزل الله)) باور ندارند، اینان را هم می گویند مسلمانان ولی فاقد ایمان.

بنابراین دو تفاوت بین اسلام و ایمان ذکر شد: یکی اسلام منافقین که فاقد ایمان معنوی و عقد قلبی است، و آن دیگر اسلام کسانی که می گویند:

نومن ببعض و نکفر ببعض (۴۳)

به جمیع ما انزل الله ایمان ندارند، پاره ای از احکام الهی را می پذیرند و قسمتی از دستورهای خداوندی را رد می کنند. واضح است که در مقابل تسلیم این دو گروه با مؤمنین واقعی بعد از ایمان به خداست. ارزش مهم برای آن تسلیمی است که یک نفر، آگاهانه، به خدا و تعالیم الهی و دستورهای پیمبران ایمان آورده و از صمیم قلب معتقد شده و سپس بی قید و شرط، مطیع آن اوامر می گردد. آن تسلیم است که بسیار ارزنده و مهم است. نمونه آن تسلیم در مورد ابراهیم و اسماعیل است. وقتی در عالم منام به ابراهیم الهام شد که فرزند خود را قربانی کند، الهام را با فرزندش در میان گذارد و فرزند هم با کمال صمیمیت الهام خداوندی را به پدرش رسیده بود پذیرفت و آماده شد که به دست پدر قربانی شود. در اینجا قرآن شریف می گوید:

فلما اسلما و تله للجبین (۴۴)

وقتی هر دو به امر خداوند گردن نهادند، در مقام تهیه مقدمات قربانی برآمدند. این تسلیم بهت آور و حیرت زا نشانه کمال ایمان واقعی پدر و پسر است. کسی که به چنین مقام ایمان می رسد در مقابل امر خدا تسلیم بی قید و شرط است، چون و چرا نمی کند، عقل خود را به میان نمی آورد، و نمی گوید من باید فکر کنم که آیا چنین عملی بر وفق عقل است یا نه. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام می فرماید:

و اعملوا ان راس طاعة الله سبحانه التسليم لما عقلناه و مالم نعقل (۴۵)

سرآمد تمام شرایط اطاعت و فرمانبرداری از خداوند این است که ما تسلیم بدون قید و شرط خدا باشیم، چه در اموری که عقل ما آنها را درک می کند و چه در اموری که عقل ما به عمق آنها راه ندارد و حقیقت آن را درک نمی نماید.

برای آنکه معنای تسلیم و اطاعت بی چون و چرا در اموری که حاوی مصلحت است هر چه بهتر روشن شود و شنوندگان محترم بیشتر به عمق آن واقف گردند، لازم است در اینجا حدیثی را از رسول گرامی صلی الله علیه و آل ذکر و سپس در مورد آن توضیح لازم معروض گردد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یا عباد الله! انتم کالمرضى و رب العالمن کالطبيب فصلاح المرضى فیما یعلمه الطیب و تدبیره به لا فیما یشتهیه المریض و یقترحه، الا فسلموا الله امره تکنونوا من الفائزین (۴۶)

رسول اکرم فرموده است: ای بندگان خدا! شما همانند بیماران هستید و خداوند همانند طبیب معالج. صلاح مرضی در آن چیزی است که طبیب از نظر علم پزشکی می داند و تدبیر درمان خود را بر آن استوار می سازد، نه آن چیزی که هوای نفس مریض طلب می کند و خواهش غریزی خود را درخواست می نماید. پس تسلیم امر باری تعالی باشید تا به فوز و پیروزی موفق گردید و از خطرات و مهالک نجات یابید. مریض که به طور طبیعی دارای حب ذات و عشق به زندگی است برای اینکه خود را از گرفتاری بیماری برهاند و درد خود را درمان نماید بی قید و شرط، خویشتن را تسلیم طبیب می کند و به تمام وجود مطیع فرمان او شود. اگر مثلا نیاز به جراحی دارد و باید کلیه او تعویض شود، یا زخم معده دارد و باید قسمتی از معده اش برداشته شود، در آغاز، طبیب دستورهایی می دهد و می گوید خون مریض را تجزیه کنند تا وضع مزاجی او را بفهمد، هرگاه مقتضی بداند قبل از عمل جراحی به او دوا بدهد، و به طور خلاصه تمام مقدمات کار را فراهم کند و بیمار هم به تمام معنی در مقابل دستور پزشک مطیع است، هر

چه بگوید عمل می کند، چون می داند بر وفق مصلحت است. روز عمل فرا می رسد، با میل و رغبت یکسره روی تخت جراحی می خوابد.

با اینکه در دل مضطرب است و این کار سنگین است، اما یک قدم از اطاعت طیب سرباز نمی زند و به آنچه پزشک می گوید عمل می کند، بیهوشش می نمایند، شکم را باز می کند، کلیه را بر می دارد، کلیه سالمی را پیوند می زند، یا نصف معده را قیچی می کند و به دور می اندازد، سپس بخیه می کند، مریض به هوش می آید، به اطاقش می برند. باز هم مطیع مطلق آقای پزشک است، هر چه بگوید اطاعت می کند به این امید که در پی این اطاعتها به سلامتی نایل گردد، بیمارش درمان شود، رفاه زندگی پیدا کند و تمام آنچه را که صلاح زندگی اوست به دست آورد. این است مقام تسلیم و رضای یک بیمار در مقابل طیب عالم درمان. رسول گرامی می فرماید: مردم! شما مانند مریضید و خداوند مانند طیب. همانطوری که بیمار از پزشک عالم خود بدون چون و چرا اطاعت می کند، تنها به این دلیل که هر چه می گوید و عمل می کند به مصلحت بیمار است، مردمان با ایمان هم باید بی چون و چرا امر خدا را اطاعت کنند و تسلیم بی قید و شرط فرمان الهی باشند تا به صلاح و سعادت نایل گردند. جالب آنکه مریض می داند که این آقای پزشک با آنکه درس خوانده و عالم است، با آنکه انسانی دارای فضیلت است و کوچکترین انحرافی را عمدا از مسیر علم پزشکی می نماید، باز در عمق جان احتمال می دهد که در این مورد اشتباه کرده باشد، شاید به دقایق مرض واقف نشده باشد، ممکن است در حین جراحی و تعویض کلیه یک اشتباه کوچک بنماید و در نتیجه، بیمار به آن مصلحتی که باید برسد توفیق نیابد. اما مؤمنین واقعی در اوامر الهی چنین احتمالی را نمی دهند. اینان می دانند که خدا به تمام حقایق و دقایق واقف است، یقین دارند که تمام مصلحتهای مردم را می داند، مطمئن اند که خداوند طالب سعادت انسانها و تعالی و تکامل آنان است. از این رو با اطمینان خاطر تسلیم امر او می شوند و بی چون و چرا اوامر را اطاعت می نمایند و در نتیجه به سعادت ابدی و کمال واقعی نایل می گردند.

از آنچه تا اینجا بیان شد، قسمت اول این بحث یعنی فرق بین اسلام و ایمان واضح گردید و روشن شد که تسلیم قبل از ایمان ناشی از معرفت باری تعالی و به منظور نیل به صلاح و سعادت است. اسلام، فرمانبرداری ظاهری و تسلیم برونی است، ایمان عقد قلبی و تسلیم درونی است. گردن نهادن به اوامر خداوند و تسلیم قبل از ایمان فقط در حضور مردم صورت می گیرد و در خلوت تسلیم و اطاعتی وجود ندارد. اما تسلیم بعد از ایمان همیشه و همه جا وجود دارد و افراد مؤمن واقعی، هم در خلوت فرمانبردار اوامر باری تعالی هستند و هم در جلوت و حضور مردم.

قسمت دوم بحث امروز توضیح درجات و مراتب ایمان است. امام سجاد (ع) عرض می کند: بارها! ایمان مرا به کاملترین مدارج آن برسان. برای آنکه بالاترین مراتب و درجات ایمان را بشناسیم، لازم است در روایاتی که از اولیای گرامی اسلام راجع به کمال ایمان رسیده و حاوی نشانه ها و علائم آن است دقت نماییم و منتهای توجه خود را مبذول داریم تا با راهنمایی آن روایات به بالاترین مراتب ایمان واقف گردیم و در اینجا برای مزید آگاهی شنوندگان محترم بعضی از آن احادیث ذکر می شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله: ثلاثه من کن فیه یستکمل الایمان: رجل لایخاف فی الله لومه لائم ولایرائی بشیء من عمله و اذا عرض علیه امران احد هما للدنیا والاخر للآخره اختار امر الآخره علی الدنیا (۴۷)

رسول اکرم فرموده است: سه چیز است که اگر در کسی باشد ایمان خود را کامل نموده است: اول آن مردی که در راه خدا و برای اعلاهی حق از ملامت هیچ ملامت کننده ای نترسد. دوم آن کس که هیچیک از اعمال خود را به ریا آلوده نکند. سوم شخصی که وقتی دو امر به او عرضه شد یکی مربوط به دنیا و آن دیگر مربوط به آخرت، آن را که مربوط به آخرت است برگزیند و بر امر دنیا مقدم دارد.

و عنه صلی الله علیه و آله فی جواب رجل ساله فقال: احب ان یکمل ایمانی. قال: حسن خلقک یکمل ایمانک (۴۸)

مردی به رسول اکرم عرض کرد: یا رسول الله! دوست دارم ایمان من کامل شود. در جواب فرمود: اخلاق خود را نیکو و پسندیده کن، بر اثر این عمل ایمان کامل می شود.

عن ابیجعفر (ع) قال: ثلاث من کن فیہ استکمل الایمان: من اذا رضی لم یدخله رضاه فی الباطل و اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق و من اذا قدر لم یتعاط ما لیس له (۴۹)

امام باقر (ع) فرمود: سه چیز است که اگر در کسی باشد ایمان خود را کامل نموده است: انسانی که چون به امری راضی شد رضای او، او را در باطل وارد نکند، و وقتی خشمگین گردید خشم او وی را از حق منحرف و منصرف ننماید، و زمانی که قدرت پیدا کرد به چیزی که شایسته او نیست دست نگیرد.

در کتابهای دینی روایات متعددی از رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام درباره کمال ایمان رسیده و مجموع آن روایات ناظر به خلوص نیت و چگونگی گفتار و رفتار مؤمنین است و تمامیت ایمان هر فرد به نسبتی است که آن اعمال را انجام می دهد و آن وظایف مهم و سنگین را عملاً رعایت می نماید. عده معدودی از اولیای خدا هستند که تمام نشانه های ایمان تام و کامل را عمل می کنند و آنها را به کار می بندند. اینان واجد کاملترین درجات ایمان اند و امام سجاد (ع) چنین ایمانی را از درگاه خداوند متعال درخواست می نماید. ناگفته نماند که دعای شریف ((مکارم الاخلاق)) خود مجموعه ای است که قسمت اعظم نشانه های ایمان کامل را در بر دارد. امید است که با توفیق حضرت باری تعالی تمامی این دعا در سخنرانی های آینده شرح داده شود و شنوندگان محترم نیز با اراده جدی آنها را فراگیرند و عملاً به کار بندند.

### ۳- بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ وَ اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست خداوند، موضوع بحث در سخنرانی امروز شرح این دو جمله از دعای شریف ((مکارم الاخلاق)) است: اول راه نیل به ایمان کامل و دوم قدر و منزلت ((یقین)) در اسلام. مطالعه در آیات الهی و دقت در نظام منظم آفرینش ما را به وجود خداوند دانا و حکیم، مؤمن و معتقد می نماید ولی باید توجه داشت که تنها اعتقاد به وجود آفریدگار، ایمان کامل نیست. بلکه لازم است اندیشه و افکار ما و همچنین گفتار و رفتار ما بر وفق رضای حضرت باری تعالی باشد تا به مقام شامخ ایمان کامل نایل شویم، و برای شناخت رضای او باید نسبت به تمام آنچه رسول گرامیش از راه وحی الهی فرا گرفته و به مردم ابلاغ نموده است عقد قلبی داشته باشیم و بر طبق آنها عمل نماییم. راه وصول به ایمان کامل در حدیثی از امان موسی بن جعفر علیهما السلام ارئه شده است:

عن الکاظم علیه السلام قال: وجدت علم الناس فی اربع: اولها ان تعرف ربک و الثانی ان تعرف ما صنع بک و الثالث ان تعرف ما اراد و الرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک (۵۰)

در بعضی از کتب، این حدیث از امام صادق (ع) هم نقل گردیده است. اما ترجمه حدیث:

موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید: من علم مردم را در چهار چیز یافته ام: اول آنکه خدایت را بشناسی، دوم آنکه بدانی در توجه صنایعی را به کار برده، سوم آنکه بدانی در آفرینش تو چه اراده ای داشته، چهارم آنکه بدانی چه چیز ترا از دینت بیرون می برد. می توان گفت: که این چهار علم، چهار آگاهی و معرفت واجب است که تمام مردم دینا در همه ادوار باید فراگیرند و عملاً از آنها استفاده کنند تا بتوانند خویش را انسان بسازند و زمینه سعادت ابدی و کمال واقعی خود را مهیا نمایند.

اولها ان تعرف ربک

علم اول، معرفت باری تعالی و ایمان به وجود خالق حکیم است. شناخت خداوند به صورت معرفت فطری با سرشت تمام انسانها آمیخته و بیشتر مردم جهان در تمام ادوار با کشش آن معرفت متوجه آفریدگار شده و به الهیون پیوسته اند، اما این ایمان آن نیست

که بتهنایی در انسان ایجاد مسئولیت کند و به انجام وظایف انسانیش وادار سازد. این ایمان آن نیست که پیمبران الهی فقط برای آن مبعوث شده باشند و در پیشبردش با خطرات عظیم مواجه گردند و بعضی از آنان، سرانجام، حیات خود را برای آن از دست بدهند. این ایمان فقط می تواند شخص مؤمن را از صف مادیون جدا کند و در صف الهیون قرار دهد. ایمان مورد نظر پیمبران الهی آن ایمانی است که حس مسئولیت را در نهاد انسانها بیدار می کند و آنان را بر نیک و بد اعمال خویش مکلف و مواخذ می سازد، نه تنها آنکه با مطالعه در آیات الهی و نظام حکیمانه خلقت، تنها به آفریدگار حکیم مؤمن شوند ولی منفعل از کنار آن ایمان بگذرند و کمترین اثر علمی در آنان نگذارد. ایمانی که رسول معظم اسلام بر آن مبعوث گردیده و مأموریت دارد مردم را بر طبق آن بسازد ایمانی است که قرآن شریف درباره کسانی که واجد آن گردیده و از آن عقیده مهم برخوردارند فرموده است:

انما المومنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم (۵۱)

مردمان با ایمان و پیوستگان واقعی به قرآن کسانی هستند که وقتی نام خدا ذکر می شوند از ابهت و عظمت باری تعالی دلهای آنان می لرزد و دچار حالت خشیت درونی می گردند. این ایمان است که مردم را از گناه و سرپیچی باز می دارد و آنان را به صراط مستقیم سوق می دهد و وادارشان می کند که اوامر الهی را بی چون و چرا به کار بندند و کوچکترین ظلم و ستمی را درباره بندگان خدا روا ندارند. برای نیل به ایمان انسان ساز و دست یافتن به چنین عقیده مقدسی آدمی باید از مرحله اول علم چهارگانه ای که حضرت موسی بن جعفر فرموده است بگذرد و به مرحله دوم آن برسد و در این مرحله عقل خود را به کار اندازد و در خویشتن مطالعه نماید.

والثانی ان تعرف ما صنع بک .

علم دوم آن است که بدانی آفریدگار بزرگ در وجود تو چه صنعی را به کار برده و چه ودایع گرانقدری را به تو سپرده و تو را واجد چه سرمایه های عظیمی ساخته است. علم دوم، آن علمی است که آدمی را از خواب غفلت بیدار می کند، پرده ناآگاهی و بی خبری را می برد، انسان را به وادی دیگری می برد و وامی دارد که آدمی در کتاب خلقت خود دقت کند و خویشتن را به قدر قابلیت و لیاقت خود بشناسد. در علم دوم، آدمی متوجه این نکته می شود که من و جمیع حیوانات و کلیه جهان هستی مخلوق آفریدگار حکیم، خداوند به من و همه حیوانات و کلیه جهان هستی مخلوق آفریدگار حکیم، خداوند به من و همه حیوانات بری و بحری صفات و تمایلات حیوانی از قبیل: شهوت و غریزه جنسی، غضب، حب خواب و میل به استراحت، حب غذا، حب اولاد، حب ذات، حس دفاع، انتقامجویی، تفوق طلبی و برتری خواهی و دیگر تمنیات حیوانی را بخشیده است.

تمام این صفات، مشترک بین حیوانات و انسان است، ولی در کنار این صفات حیوانی خداوند به انسان عقل و هوش سرشار داده، وجدان اخلاقی و تمایلات عالیه انسانی عطا فرموده، آزادی عمل و قدرت تکامل نامحدود بخشیده، نطق و بیان برای شرح افکار خود به او ارزانی داشته، و این جهان با عظمت و محتویات کره زمین را محکوم و مقهور و مسخره او ساخته، این انسان قدری که فکر کند از خود می پرسد که آیا همه سرمایه را بی حساب به من داده، آیا لغو و بیهوده اینقدر مرا مهم ساخته، آیا ممکن است در این جهان منظم، من یک عضو زاید و بی حسابی باشم که در خلقت من دقت نشده باشد، هرگز! بلکه او دارای عقل و تفکر است و خداوند درباره انسانی که دارای خرد است و تعقل می کند فرموده:

ان فی خلق الیموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار آیات لا ولی الا للباب . الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا (۵۲)

در آفرینش آسمان و زمین و اختلاف شب و روز آیاتی است برای صاحبان عقل و درایت، آنانکه در حال قیام و قعود و در حالی که به پهلو دراز کشیده اند به یاد خدا هستند، در خلقت آسمانها و زمین می اندیشند و می گویند: بارالها این ساختمان عظیم خلقت را باطل و بیهوده نیافریدی.

خرامیدن لاجوردی سپهر  
 همی گرد گردیدن ماه و مهر  
 مپندار از روی بازیگریست  
 سراپرده ای اینچنین سرسریست  
 در این پرده یک رشته بیکار نیست  
 سر رشته را برما پدیدار نیست  
 نه زین رشته سر می توان تافتن  
 نه سر رشته را می توان یافتن

انسان عاقلی که می گوید: پروردگارا! خلقت آسمانها و زمین بی حساب نیست، این انسان عاقل چطور می تواند بگوید خلقت من با این مزایا و سرمایه های پر ارزش بی حساب است، چطور می تواند به این مطلب تفوه کند که خدای خالق فرموده است:

خلق لکم ما فی الارض جمعیاً (۵۳)  
 سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمعیاً (۵۴)

من تمام محتویات زمین را برای شما آفریده ام و همه آنچه را که در آسمانها و زمین است برای شما مسخر و مقهور ساخته ام، تفوه کند به اینکه این انسان لغو آفریده شده، هرگز این سرمایه ها بیهوده به وی داده شده است، هرگز. باید قدم به قدم روی هر سرمایه ای دقت کند و روی هر یک از ودایع الهی فکر کند و دنبال هر فکری به مسولیتی متوجه گردد و خود را برای صراط مستقیم و پیمودن راه سعادت آماده نماید.

در این موقع، علم سوم آغاز می شود که موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده:

و الثالث ان تعرف ما ارادمنک

علم سوم این است که آدمی بداند خداوند از خلقت انسان چه اراده فرموده و از او چه می خواهد. اگر مقصود باری تعالی را درک نماید و به هدف حکیمانه ذات اقدس الهی پی برد آن وقت وارد شائن اساسی انسانیت می شود، خود را در اعمال خویش مسئول می یابد و باید آن خطی را ببیماید که خدا اراده فرموده و از وی خواسته است.

شناخت اراده الهی در مورد انسان جز به وحی باری تعالی و اخبار ذات اقدس او نمی شود، یعنی ما اگر بخواهیم بدانیم که خدا در خلقت ما چه اراده دارد و از ما چه می خواهد باید خودش بفرماید و باید از راه وحی به ما الهام نماید. اگر انسان بزرگی، خود لایق مقام نبوت است و خداوند وحی خود را برای او می فرستد او از راه وحی الهی وظیفه خود را تشخیص می دهد و اراده خدا را درباره خودش می یابد. اما مردمانی که دارای این صلاحیت نیستند و وحی الهی مستقیماً بر آنان نازل نمی شود ناچار برای شناخت اراده الهی باید به انبیا مراجعه نمایند و از راه پیمبران به اراده خدا پی ببرند و دستورهای باری تعالی را از فرستادگان خدا بگیرند، و این برنامه در طول قرون متمادی در بین نسلهای مختلف بشر در سراسر کره زمین معمول بوده و هر قومی پیمبری داشته که خداوند به وسیله او اراده الهی و مقصود حکیمانه خود را در خلقت بشر، به آنان انسانها ابلاغ فرموده است.

این منطقی است که در مواقعی، بعضی از صحابه ائمه معصومین علیهم السلام در مقام احتجاج با بعضی از مخالفین خود بحث نموده و از آن راه به هدف تعلیم و تربیت دینی رسیده اند. یکی از آن افراد، مرد عالم و دانایی است به نام منصور بن حازم. او از اصحاب امام صادق (ع) است و در مقام مناظره با گروهی از همین منوط استفاده نموده، با آنان بحث کرده و سپس گفته خود را برای امام صادق (ع) شرح داده و مورد تائید قرار گرفته است. منصور حازم به امام عرض کرد:

قلت: من عرف اءن له ربا ینبغی له ان یعرف لذلک الرب رضی و سخطا و انه لایعرف رضاه و سخطه الا بوحدی اورسول، فمن لم یاته



الوحي فقد ينبغي له ان يطلب الرسل ، فاذا لقيهم عرف انهم الحجه و ان لهم الطاعه المفترضه (۵۵)

من به آنان گفتم کسی که می داند خداوند او را آفریده و ذات اقدس الهی مالک اوست باید بداند و سزاوار است بداند که برای آن مالک و خالق خشنودی و خشمی است و اینکه رضا و سخطش جز از راه وحی نازل نمی شود شایسته است از پی رسولان الهی برود و اراده باری تعالی را از گفته آنان بفهمد و در مقام عمل به کار بندد. موقعی که فرستادگان خدا را ملاقات می کند از راه شواهد و دلایلی که در آنها و در سخنان آنها است متوجه می شود که اینان حجت الهی هستند و اطاعتشان بر مردم واجب و لازم است. آن کس که فرستاده خدا را شناخت و به وی ایمان آورد باید بدون قید و شرط مطیع اوامر او باشد و تعالیمش را بدون چون و چرا به کار بندد، زیرا اطاعت از او اطاعت از خداوند است و دستورهایش چیزی جز اراده و خواسته حضرت باری تعالی نیست. قرآن شریف می فرماید:

من يطع الرسول فقد اطاع الله (۵۶)

کسی که رسول خدا را اطاعت کند بی گمان خدا را اطاعت نموده است ، اطاعت از پیغمبر اطاعت از اراده الهی است و اطاعت از اراده الهی موجب نیل به کمال ایمان است و این همان است که امام کاظم (ع) فرموده :

و الثالث ان تعرف ما اراد منك

سومین علمی که بشر باید بشناسد و بداند این است که عارف شود که خداوند آفریدگار از خلقت او چه اراده فرموده است . قرآن شریف که هم اکنون در دست ماست حاوی اراده های الهی در شئون مختلف برای سعادت بشر و نیل به کمال انسانیت است . اما لازم است نکته ای همواره مورد توجه باشد و آن نکته این است که پروردگار عالم اراده خود را به صورت آیاتی فرستاده که بیان پیغمبر لازم بود آنها را توضیح دهد، فرموده :

اقموا الصلوه (۵۷)

اما نماز چیست ؟

اتوا الزكوه (۵۸)

چقدر زکوه داده شود؟

و از چه چیزهایی زکوه پرداخت گردد، و امثال آن . و لذا در قرآن شریف ، خداوند به پیغمبرش فرموده است :

وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم (۵۹)

ما قرآن را بر تو نازل نمودیم تا آنچه را که خداوند به منظور تبیین اراده خود، بر مردم فروفرستاده است برای آنان بیان کنی و توضیح دهی .

در حیات پیشوای گرامی اسلام ، مبین کتاب وحی ، شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. برای اینکه بعد از آن حضرت حجت بر مردم تمام باشد و مسلمانان در شناخت اراده الهی دچار حیرت نشوند، به موجب روایات بسیاری که تمام علمای عامه و خاصه ، با مختصر تفاوتی در عبارت ، از آن حضرت نقل نموده و در کتب خود آورده اند تبیین کتاب وحی را به عهده اهل بیت معظم خود، که عالم به دقایق دستورهای الهی هستند، گذارد و مردم را متوجه آنان نمود. از جمله آن احادیث ، این روایت شریف است :

عن النبي صلى الله عليه و آله قال : اني مخلف فيكم الثقلين : كتاب الله و عترتي اهل بيتي لن تضلوا ما تمسكتم بهما و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض (۶۰)

من دو امانت سنگین را بین شما به جای می گذارم : یکی کتاب خداست و آن دیگر عترتم یعنی اهل بیتم ، مادامی که به این دو متمسکید از گمراهی مصونید و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض به من وارد گردند.

شناخت اراده الهی در خلقت بشر، علوم سوم است که در حدیث امام کاظم (ع) ذکر شده. اگر کسی اراده باری تعالی را از راه قرآن شریف که وحی الهی است تشخیص دهد و بر طبق آن عمل نماید به ایمان کامل نایل می‌گردد، ولی باید هوشیار بود و توجه داشت، چه هوای نفس در هر انسانی دشمنی است بسیار قوی و خطرناک، آدمی را از صراط مستقیم منحرف می‌کند، نه تنها راه کمال ایمان را به روی انسان می‌بندد، بلکه ممکن است ایمان را بر بیاورد و آدمی را بی‌دین سازد. جمله چهارم حدیث امام کاظم (ع) ناظر به همین مطلب است که فرمود:

والرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک

چهارمین علمی که آموختن آن ضرورت دارد این است که بدانی چه چیز ترا از دین خدا خارج می‌سازد.

از آنچه مذکور افتاد، قسمت اول بحث این سخنرانی راجع به راه نیل به کمال ایمان بود و این مطلب روشن شد. قسمت دوم بحث، درباره قدر و منزلت ((یقین)) در دین مقدس اسلام است. امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض می‌کند:

واجعل یقینی افضل الیقین

بارالها! یقین مرا از برترین و بالاترین یقینها قرار ده.

در اسلام روایات بسیاری درباره قدر و قیمت یقین رسیده است که در این بحث پاره‌ای از آنها را ذکر می‌شود.

کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول: و اسالوا الله الیقین و ارغبوا الیه فی العاقبه و خیر ما دار فی القلب الیقین (۶۱)

علی (ع) می‌فرمود: از خدا ((یقین)) را بخواهید و راغب باشید که پرونده زندگی شما با یقین بسته شود و بهترین سرمایه معنوی که در قلب دوران دارد یقین است. راغب در معنای ((یقین)) می‌گوید:

الیقین من صفة العلم و هو سکون الفهم مع ثبات الحکم (۶۲)

یقین از صفات علم است و آن عبارت است از اینکه دل آدمی و فهم انسان آرامش و سکون پیدا کند با توجه به اینکه حکم مورد یقین ثابت و محقق است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: خیر ما القی فی القلب الیقین (۶۳)

رسول اکرم فرموده است: بهترین ذخیره و سرمایه‌ای که در قلب افکنده می‌شود ((یقین)) و اطمینان خاطر است.

عن جابر الجعفی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: یا اخا جعفی: ان الیقین افضل من الایمان و ما من شیء اعز من الیقین (۶۴)

امام صادق (ع) به جابر جعفی فرموده است: جابر! یقین از ایمان برتر و بالاتر است و چیزی گرانقدر و ارزشمند از یقین نیست. به قدری یقین در پیشگاه الهی اهمیت دارد که در حدیث دیگری آمده:

اذا اراد الله بعبد خیر فقهه فی الدین و الهمة الیقین (۶۵)

وقتی خدا به بنده‌ای اراده نیکی کند و بخواهد او را مشمول خیر و رحمت خود قرار دهد، اولاً او را دین شناس می‌کند و به مقررات اسلامی آگاه می‌نماید، و ثانیاً یقین را به او الهام می‌کند و دل او را از این نعمت مهم برخوردار می‌سازد. در روایات متعدد آمده است که یقین از ایمان مقام رفیعتر و بالاتری دارد. به همین جهت امام سجاد (ع) در دعای ((مکارم الاخلاق)) صحیفه، اول از پروردگار درخواست می‌کند: بارالها! ایمان مرا به کاملترین مدارج ایمان برسان و سپس می‌گوید: بارالها! یقین مرا از بهترین یقینها قرار ده. اینکه یقین را بعد از ایمان آورده مبین این است که یقین تقاضای بالاتری است و اخبار هم می‌گوید: یقین از ایمان بالاتر است. در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید: با اینکه ایمان حالت باور معنوی و قطع قلبی است که در آن تردید وجود ندارد، پس چطور یقین از آن بالاتر است، مگر حالت روانی ایمان با یقین چه تفاوت دارد. در پاسخ می‌توان گفت: زمینه این مطلب در سخن ابراهیم خلیل در قرآن شریف آمده است.

ابراهیم گفت:

رب ارنی کیف تحیی الموتی (۶۶)

پروردگارا به من بنمایان که چگونه مرده را زنده می کنی .

خطاب آمد:

اولم تومن (۶۷)

آیا به احیاء موتی از ناحیه من ایمان نداری ؟

قال بلی (۶۸)

گفت : بلی ، ایمان دارم .

و لکن لیطمئن قلبی (۶۹)

اما می خواهم اطمینان خاطر پیدا کنم .

از این جمله ابراهیم استفاده می شود که یقین و اطمینان خاطر هر دو در یک مرحله در روان انسان است ، صاحبان یقین اطمینان

دارند و صاحبان اطمینان یقین دارند و در قرآن شریف هم وقتی درباره مؤمنین صحبت می کند می فرماید:

و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات (۷۰)

ای پیغمبر گرامی ! مژده بده به آنان که ایمان آورده اند و اعمال صالحه داشته اند که برای آنان جنات و بهشتهایی آماده و مهیاست

، اما وقتی درباره صاحبان اطمینان سخن می گوید می فرماید:

یا ایها النفس المطمئنه . ارجعی الی ربک راضیه مرضیه . فادخلی فی عبادی . و ادخلی جنتی (۷۱)

ای صاحبان نفس مطمئن و ای کسانی که واجد مقام مقدس یقین هستید! برگردید به سوی خدا و رجوع کنید به حضرت

آفریدگار، در حالی که شما از خدا راضی هستید و خدا هم از شما خشنود است ، سپس می فرماید ای گروه مطمئن ! در عباد من

وارد شوید یعنی در گروه بندگان عالی مقام که مراقب تمام دقایق و وظایف عملی خود بوده اند.

فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی

و بعلاوه آنکه در گروه عباد خالص وارد می شوید به بهشت من وارد شوید.

بنابراین مؤمنین دارای عمل صالح به بهشت می روند اما آن کسانی که نفس مطمئن دارند به بهشت خدا می روند. تمام بهشتهای

متعلق به خداست ، اما اینکه بهشت افراد مطمئن را به خود منتسب می کند، این نمونه و نشانه مقام عالی تر و بالاتر است ، مثل قضیه

شهدا، تمام مردم بعد از مرگ در عالم برزخ زنده اند، اما درباره شهیدان می فرماید: گمان نکنید که شهیدان مرده اند.

بل احیاء عند ربهم برزقون (۷۲)

اینان زنده اند و نزد خدایشان روزی دارند.

نزد خدای خود روزی داشتن غیر از زنده بودن مطلق و روزی داشتن است .

عن صفوان قال ساءلت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن قول الله لابراهيم علیه السلام ((اولم تومن . قال بلی و لکن لیطمئن قلبی ))

اءکان فی قلبه شک ؟ قال لا، و لکنه اراد من الله الزیاده فی یقینه (۷۳)

صفوان از امام ابوالحسن الرضا (ع) سؤ ال می کند از سخنی که خداوند به ابراهیم گفت : آیا ایمان نداری ؟ و ابراهیم گفت : ایمان

دارم و لکن می خواهم قلبم مطمئن شود. امام رضا (ع) در تفسیر این جمله می فرماید: ابراهیم می خواست بر یقینش افزوده شود و

اطمینانش بیشتر گردد.

می توان گفت : ((یقین )) آن تسلیم بی قید و شرط است که بعد از ایمان واقعی در ضمیر افراد مؤمن پدیدار می گردد. این تسلیم

مقدس همان است که ابراهیم و اسماعیل واجد آن بودند و قرآن شریف درباره آن دو فرموده است :

فلما اسلما و تله للجبین (۷۴)

یعنی بر اثر اطمینان خاطر و یقین معنوی، ابراهیم و اسماعیل دانستند که امر قربانی از طرف باری تعالی است، هر دو سر فرود آوردند و تسلیم امر الهی شدند.

در حدیثی از علی (ع) آمده است که آن حضرت نیز ((یقین)) را به تسلیم واقعی معنی کرده و فرموده است:

ان الاسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين (۷۵)

علی (ع) می‌فرماید: اسلام عبارت از تسلیم است و تسلیم همان یقین واقعی و اطمینان خاطر است که در ضمیر مسلمانان راستین پدید می‌آید.

در ابتدای سوره بقره خداوند می‌فرماید:

و الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخره هم يوقنون (۷۶)

مؤمنین راستین کسانی هستند که به تمام آنچه از طرف پروردگار عالم بر تو نازل شده است ایمان دارند و همچنین به آنچه قبل از تو بر دیگر پیامبران نازل شده مؤمن و معتقدند، و بعد درباره آخرت می‌فرماید:

و بالآخره هم يوقنون

این افراد با ایمان به آخرت یقین و اطمینان قلبی دارند.

ملاحظه می‌کنید که خداوند، امر معاد را با یقین آورده است برای اینکه بزرگترین عامل موثر در بازداشتن مردم از گناه و واداشتن آنان به اطاعت او امر الهی همان یقین به معاد و مطمئن بودن به پاداش و کیفر الهی در روز حشر است.

این حالت است که اگر در دنیا برای کسی پدید آمد تمام اعمالش منظم می‌گردد و کوچکترین تخلفی از امر باری تعالی نمی‌نماید، این حالت معنوی و مقدس است که اگر برای کسی حاصل شود سرمایه‌های خوب خود را در راه خدا انفاق می‌کند برای اینکه به مقام سعادت و بر برسد. در قرآن شریف فرموده:

لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون (۷۷)

هرگز به مقام بر و نیکوکاری نمی‌رسید تا وقتی که انفاق کنید در راه خدا آن چیزهایی را که خود به آنها علاقه دارید و دوستدار آنها هستید. انجام چنین عمل مقدسی ناشی از یقین درونی و اطمینان خاطر است.

علی (ع) فرموده:

من ايقن بالخلف جاد بالعطيه (۷۸)

اگر کسی به روز جزا یقین داشته باشد از اموال و دارایی خود آنچه بهتر و عالی‌تر است در راه رضای باری تعالی به مردم عطا می‌کند. نه تنها مال بلکه از جان خویش که به مراتب عزیزتر از مال است چشم می‌پوشد و با کمال خلوص و صمیمیت آن را در راه اعلاهی حق فدا می‌کند. سرمایه پر ارج یقین به قدری ارزشمند و گرانقدر است که در هر زمان عده معدودی از مؤمنین واجد آن بوده‌اند.

عن ابی الحسین علیه السلام قال: و ما قسم فی الناس شیء اقل من اليقين (۷۹)

حضرت ابی الحسن (ع) می‌فرماید: هیچ چیزی کمتر از یقین به ایمان، بین مردم تقسیم نشده است، یعنی اهل یقین در هر عصر و زمان عده معدودی بوده و هستند. بیشتر مردم از این نعمت بزرگ برخوردار نگردیده‌اند.

از آنچه مذکور افتاد قسمت دوم بحث این سخنرانی، یعنی قدر و منزلت یقین در اسلام، روشن شد و امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض نموده است:

و اجعل یقینی افضل اليقين

بارالها! یقین مرا از گروه یقین برتر و افضل قرار بده و در این فیض بزرگ مرا مشمول عنایات خود بفرما.

#### ۴- وَ اِنَّهٗ بِنَبِئِیْ اِلٰی اَحْسَنِ النَّبِیَّاتِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام سجاد (ع) در سومین جمله دعای ((مکارم الاخلاق)) بعد از ذکر صلوات عرض می کند: بارالها! نیت مرا به بهترین و پاکترین نیت منتهی کن. به خواست خداوند موضوع این سخنرانی، بحث درباره نیت است. نیت در شرع مقدس اسلام اهمیت بسیار دارد و خوب و بد آن مورد توجه شارع مقدس است و مردم را درباره آن دو آگاه فرموده است. مجمع البحرین می گوید:

النیه هی القصد و العزم علی الفعل (۸۰)

نیت عبارت از قصد و تصمیم است که آدمی برای انجام عملی در باطن اتخاذ می کند و بر طبق آن عمل می نماید. نیت آنقدر مهم است که ارزش اعمال مردم بر وفق نیتی است که دارند: اگر قصدشان خوب و عالی باشد عمل او زنده و پر قیمت است و اگر نیتشان آلوده و پلید باشد عمل ارزش معنوی ندارد و می تواند منشاء کيفر شود.

در این باره روایات متعددی رسیده است که به طور نمونه به بعضی از آنها اشاره می شود: روایت اول حدیثی است از جابر بن عبدالله انصاری که می گوید:

سمعت رسول الله يقول: رجلان فی الاجر سواء، رجل مسلم اعطاه الله مالا يعمل فيه بطاعه الله و رجل فقير يقول اللهم لو شئت رزقتني مارزقت اخی فاعمل فيه بطاعه الله (۸۱)

پیمبر گرامی فرموده است: دو مرد در اجر و پاداش با یکدیگر مساوی هستند، یکی آن مرد مسلمی که خداوند به او ثروت عطا کرده و او ثروت خود را در راه طاعت باری تعالی به کار می برد و مصرف می نماید، و مرد فقیری که مال ندارد و می گوید، بارالها اگر بخواهی به من رزق عنایت کنی و مال بدهی همانند آنچه به برادر دینیم دادی من هم، مانند آن برادرم، به طاعت تو عمل می کنم. پیمبر اسلام می فرماید: این دو نفر در اجر مساوی هستند، با آنکه اولی نیت خوب کرده و مال داده و دومی فقیر بوده و فقط قصد و اراده طاعت خدا را، در صورت تمکن و ثروت، داشته است.

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

انما الاعمال بالنیات و لكل امری ء مانوی فمن غزا ابتغاء ما عند الله عزوجل فقد وقع اجره علی الله عزوجل و من غزا یرید عرض الدنيا اونوی عقلا لم یکن له الا مانوی (۸۲)

درباره غزوه و جنگ، رسول اکرم، مردم را به ارزش نیت و قصد آنان متوجه می کند و می فرماید: اعمال مردم تابع نیتهای آنان است، و هر انسانی آن را که قصد کرده است به دست می آورد. بعد می گوید: کسی که به جنگ می رود و در صحنه پیکار جهاد وارد می شود و قصد او خداوند است، یعنی برای اعلان حق جنگ می کند اجر او بر عهده خداست. اما کسی که به غزوه و جهاد می رود ولی اراده او اموال دنیوی و متاعهای زندگی است،

لم یکن له الا مانوی

چیزی جز آنچه را که نیت کرده نصیبش نمی شود.

امام سجاد (ع) عرض می کند: بارالها! نیت مرا به بهترین نیتها منتهی بفرما. از این جمله امام روشن می شود که ((نیت)) همانند ایمان و همانند یقین دارای مراتب و درجات است و امام (ع) بهترین آن را از پیشگاه الهی درخواست می نماید. برای اینکه درجات نیت روشن شود، مثلی را در مورد عبارت ذکر می کنیم. گاهی قصد آدمی در عبادت زشت و پلید است، گاهی تصمیم انسان در عبادت خوب و درست است، و گاهی نیت آدمی در عبادت خوبتر و عالی تر یعنی بهترین نیت است. اما نیت آلوده و پلید در

عبادت همانند بندگی ریاکاران است کسی که بخواهد عبادت صحیح انجام دهد باید عبادت را برای خدا و به قصد قربت به عمل آورد، اما اگر یک نفر برای جلب توجه مردم و نفوذ در افکار آنان و برای اینکه مردم درباره او بگویند مرد خوبی است، ریاکارانه عبادت می کند و در باطن کمترین توجهی به خدا ندارد و تمام توجه او به مردم و جلب قلوب آنان است، این نیت در شرع مقدس بسیار پلید است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مردم می فرمود:

فاتقلوا الله واجتنبوا الريا فانه شرك بالله ان المرائی يدعی يوم القيامة باربعه اسماء: يا كافر، يا فاجر، يا غادر، يا خاسر! حبط عملك و بطل اجرک (۸۳)

پیشوای گرامی اسلام به مردم می فرماید: از خدا بترسید و از ریا اجتناب نمایید که ریا شرک به خداوند است. ریاکار در قیامت به چهار نام خوانده می شود: ای کافر، ای فاجر، ای مکار، ای زیانکار! عملت حبط شد و از میان رفت و اجرت باطل شد و در مقابل عباداتی که به ریا انجام داده ای امروز پاداشی نداری.

در اسلام نه تنها ریا در عبادت موجب انحراف از صراط مستقیم و مایه بدبختی است، بلکه ریاکاری در غیر عبادات نیز مذموم و ناپسند است.

در حدیث آمده است که رسول اکرم می فرمود: کسی که خانه ای را به منظور ریاکاری و به رخ مردم کشیدن بنا نماید، همان خانه در قیامت به صورت طوق آتشی به گردنش افکنده می شود و با همان طوق به جهنم می رود، مگر آنکه قبل از مرگ توبه کند و آن لکه تاریک را از صفحه اعمال خود بزدايد و از میان ببرد.

قیل یا رسول الله! کیف یبني رياء و سمعه: قال یبني فظلا علی ما یکفیه استطاله منه علی جیرانه و مباهاه لاخوانه (۸۴)

عرض شد یا رسول الله! چگونه خانه ریا می سازد؟ فرمود: خانه می سازد بیش از نیازمندی و احتیاج خود و هدفش در این کار آن است که در مقام همسایگان بلند پروازی کند و به برادران دینی خود فخر فروشی نماید.

نتیجه، آنکه نیت ریا در تمام موارد مذموم است و در امر عبادت مذمومتر؛ کسی که برای جلب توجه مردم نماز بخواند، کسی که برای جاه و نود در افکار دگران به حج بیت الله برود، و خلاصه کسی که انگیزه اش در عبادت یکی از شئون مادی و دنیوی باشد، عبادتش باطل و عملش مشرکانه است، قرآن شریف در این باره فرمود:

فمن كان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لایشرك بعباده ربه احدا (۸۵)

کسی که می خواهد خدا را ملاقات کند در حالی که پروردگار از او راضی و خشنود باشد باید در دوران زندگی و در ایام حیات، اعمال صالحه انجام دهد و در امر عبادت، برای خدا شریکی قرار ندهد.

نیت خوب و نیت خویتر یا نیت حسن و نیت احسن را با توجه به انگیزه عبادات مؤمنین عادی، که اکثریت جامعه مسلمین از آنان تشکیل یافته است، و انگیزه عبادات اولیای بزرگوار الهی، که در هر عصر و زمان عده معدودی بوده و هستند، می توان تشخیص داد.

یک فرد مسلمان عادی که به خداوند آفریدگار و نبوت پیغمبر گرامی اسلام و روز جزا ایمان واقعی دارد، قرآن شریف را وحی خدا می داند و به تمام محتویات آن مؤمن و معتقد است در کتاب خدا دقت می کند و می بیند که خداوند در آیات بسیاری به افراد مؤمن و صاحبان اعمال صالحه وعده بهشت جاودان داده و از آن جمله فرموده است:

و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات (۸۶)

ای پیغمبر گرامی! به افرادی که ایمان آورده و دارای اعمال صالحه اند مژده بده که در قیامت از جنات و رحمت‌های بزرگ خداوند برخوردارند.

همچنین می بینید که در مواقع و موارد متعددی خداوند از گناهکاران سخن گفته و به آنان وعده عذاب قطعی داده، عذابی بسیار

شدید، از آن جمله فرموده است :

فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي و قودها الناس و الحجاره (۸۷)

به این مردم بگو: اگر فرمانم برید و نخواهید برد از عذابی بترسید و از آتشی بپرهیزید، آتشی که آتشگیره آن مردم و سنگ است . این فرد با ایمان برای اطاعت امر الهی و انجام وظیفه عبودیت و بندگی نماز می خواند اما انگیزه او در نماز و اطاعت ، نیل به بهشت جاودانی است که خداوند وعده فرموده و مؤمنین راه به آن بشارت داده است و همچنین این انسان با ایمان از منهیات الهی پرهیز می کند و به منظور اطاعت فرمان او پیرامون گناه نمی گردد و انگیزه او در این عمل آن است که از عذاب شدید الهی مصون بماند و گرفتار مصائب و بلاهای جانکاه تا قیامت نشود. نیت این فرد مسلمان خوب و حسن است و عملی را که انجام داده صحیح و طبق موازین شرع مقدس است . اما نیت بهتر و قصد نیکوتر آن اراده خالصی است که ائمه معصومین علیهم السلام و اولیای گرامی الهی در دل دارند. انگیزه آنان در اطاعت باری تعالی نیل به پاداش قیامت یا مصون ماندن از عذاب روز جزا نیست ، بلکه آنان خدا را برای خدا عبادت می کنند و منشاء چنین بندگی ، ایمان کامل و معرفت بسیار رفیع نسبت به ذات مقدس پروردگار است . علی (ع) در این باره در پیشگاه الهی عرض می کند:

الهی ماعبدتک خوفا من نارک و لاطمعا فی جنتک لکن وجدتک اهلا للعباده فعبدتک (۸۸)

خدایا! عبادت و بندگی من نه برای ترس از آتش توست و نه به منظور نیل به بهشت جاودان است ، بلکه ترا شایسته عبادت دانستم از این رو ترا بندگی نمودم .

از آنچه معروض افتاد معنی نیت خوب و خوبتر یا نیت حسن و احسن روشن شد. در اینجا بموقع است که برای مزید آگاهی شنوندگان محترم ، این مطلب تذکر داده شود که بعضی از علمای عامه و خاصه می گویند عبادت صحیح و خالص آن است که فقط برای خداوند باشد و بس و جز از اطاعت حضرت باری انگیزه دیگری در آن نباشد، بنابراین اگر عبادت به منظور دست یافتن به بهشت جاودان یا مصون ماندن از عذاب الهی باشد آن عبادت صحیح و طبق موازین انجام نگرفته است . بیشتر علمای محقق و اسلام شناس این نظریه را نادرست و غیر قابل اعتنا تلقی نموده اند. علامه بزرگ و فقیه عالی مقام مرحوم آیت الله محمد مهدی نراقی در کتاب جامع السعادات در رد این قول چنین می گوید:

و لا تصغ الی قول من ذهب الی بطلان العباده اذا قصد بفعلها الثواب او الخلاص من العقاب زعما منه ان هذا القصد مناف للاخلاص الذی هو اراده وجه الله وحده و ان من قصد ذلک انما قصد جلب النفع الی نفسه و دفع الضرر عنها لاوجه الله سبحانه فان هذا قول من لامعرفه له بحقائق تکالیف و مراتب الناس فیها بل ولا معرفه له بمعنی النیه و حقیقتها (۸۹)

گوش فرانده به گفته آن کس که گمان دارد اگر عبادت به قصد جلب ثواب یا خلاص از عقاب انجام شود باطل است و آن را با اخلاص ناسازگار می داند. این قول کسی است که عارف به حقایق تکالیف و مراتب و درجات مردم نیست ، بلکه معنای نیت و حقیقت آن را هم نمی داند. سپس در بیان تفاوت مردم در شناخت تکالیف و انجام عبادات بدون امید به ثواب و خوف از عذاب چنین می گوید:

و اکثر الناس تتعذر منهم العباده ابتغاء لوجه الله و تقربا الیه لانهم لا یعرفون من الله تعالی الا المرجو والمخوف وغایه مرتبتهم ان یتذکروا النار و یحذروا انفسهم عقابها و یتذکروا الجنه و یرغبو انفسهم ثوابها قلما یفهم العباده علی نیه اجلال الله تعالی لاستحقاقه الطاعه والعبودیه فظلا عن یتعاطاها و لو کلف لکان تکلیفا بما لا یطاق (۹۰)

بیشتر مردم از اینکه خدا را لوجه الله و برای تقرب به او عبادت کنند معذورند، زیرا اینان از خداوند آن را که می دانند امید به رحمت و ترس از عذاب اوست و بالاترین مرتبه اطاعت و عبادت آنان این است که متذکر آتش دوزخ شوند و نفس خود را از عقاب آن برحذر دارند و به یاد بهشت جاودان باشند و نفس خویش را برای نیل به آن ترغیب نمایند. مردم مسلمان به استثنای عده

معدودی از اولیای بزرگ خدا معنی عبادت را به نیت اجلال الهی و به قصد طاعت و عبودیتش نمی فهمند، چه رسد به آنکه در مقام عمل، آن را انجام دهند و اگر این قبیل افراد را به چنین تکلیفی مکلف نمایند، تکلیف فوق توان و طاقت به عهده آنان گذارده شده است.

امید به ثواب روز جزا و ترس از عذاب شدید قیامت که در قرآن شریف مکرر و با عبارات مختلف خاطر نشان گردیده، بزرگترین محرک مسلمانان در اطاعت از اوامر الهی و اجتناب از منهیات باری تعالی بوده و هست و نیتی اینچنین از نظر علمی منافعی با خلوص و قصد قربت نیست و از نظر روایات مورد تائید ائمه معصومین علیهم السلام است و در اینجا در مورد هر دو قسمت بحث می شود. قسمت اول: مسلمانی برای خواندن نمازهای قضا شده متوفی اجیر می شود، مبلغی را از فرزند او دریافت می نماید که نمازهای فوت شده او را بخواند. آیا از اجیر با توجه به اجرتی که دریافت می کند قصد قربت متمشی است و می تواند نمازها را برای خدا انجام دهد؟ آقایان فقها به این پرسش پاسخی داده اند و مرحوم سید اعلی الله مقاومه در کتاب عروه الوثقی در بحث استیجاری پس از ذکر پاره ای از آن جوابها چنین می گوید:

ولکن التحقیق ان اخذ الاجره داع بداعی القربه کما فی صلوه الحاجه و صلوه الاستسقاء حیث ان الحاجه و نزول المطر داعیان الی الصلوه مع القربه

تحقیق در مطلب این است که گرفتن اجرت برای نمازهای قضا شده متوفی داعی نمازگزار است برای داعی قربت همانند نماز حاجت و نماز استسقاء از این نظر که حاجت صاحت حاجت و باریدن باران محرک نمازگزار بوده و نمازها را به قصد قربت انجام داده است.

برای روشن شدن مطلب لازم است راجع به این دو مثال توضیح مختصری داده شود. جوانی را در نظر بگیرید که سخت بیمار است. مادر متدینش می خواهد برای شفای او در پیشگاه خدا دعا کند. وضو می گیرد، دو رکعت نماز حاجت به قصد قربت می خواند، سپس تمنای خود را به حضرت باری تعالی عرض می کند و شفای فرزند را از خدا می خواهد؟ این مادر نماز حاجت را به قصد قربت خوانده است، اما محرک او در خواندن نماز، شفای فرزند بیمارش بوده و اگر فرزندش مریض نمی بود نماز حاجت نمی خواند. آیا انگیزه شفای بیمار با قصد قربت در نماز حاجت منافات دارد؟ هرگز. در محیطی خشکسالی می شود، باران نمی آید و اهالی از جهات متعدد در مضیقه واقع می شوند و تنها راه نجات خود را نماز استسقا و دعا در پیشگاه الهی می دانند. تمام مردم از زن و مرد، صغیر و کبیر، پیر و جوان، با پای برهنه راه صحرا در پیش می گیرند، حتی مادران اطفال شیرخوار را با خود می آورند، در بیابان اجتماع می کنند و در کمال خضوع و تذلل با قصد قربت نماز استسقا می خوانند و از درگاه خدا باران رحمت طلب می کنند. نماز اینان به قصد قربت واقع شده و در کمال خلوص تحقق یافته، ولی محرکشان در این عبادت طلب باران بوده و اگر خشکسالی نمی بود هرگز با این وضع به بیابان نمی آمدند و نماز استسقا نمی خواندند. آیا انگیزه طلب باران با نیت قربت و خلوص در نماز استسقا منافات دارد؟ هرگز. مرحوم سید می خواهد بفرماید که اجرت گرفتن اجیر برای خواندن نمازهای قضا شده متوفی نظیر نماز حاجت مادر برای شفای فرزند و نماز استسقا برای طلب باران داعی بر داعی است و با قصد قربت منافات ندارد. آیا به انگیزه شفای بیمار و دیگر حوایج مشروع دنیوی می توان با قصد قربت نماز حاجت خواند؟ آیا برای رهایی از عذاب خشکسالی و نیل به باران رحمت می توان نماز استسقا خواند؟ ولی فرایض یومیه را به قصد قربت و به منظور اطاعت امر الهی به انگیزه رسیدن به بهشت و رحمت الهی و رهایی از عذاب شدید قیامت نمی توان خواند؟ و اگر خوانده شود عبادت باطل است؟ پس این همه آیات وعده و وعید در قرآن شریف برای چیست؟ و چرا خداوند اینقدر در کتاب آسمانی از بشارت و انداز سخن گفته است؟ قرآن شریف درباره زکریا و همسر و حضرت یحیی فرزندش فرموده است:

انهم کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا و کانوا لنا خاشعین (۹۱)



اینان در انجام خوبی‌ها و خیرات، جدی و سریع بودند و ما را از روی بیم و امید با خشوع و تذلل می‌خواندند و بدین وسیله انجام وظیفه می‌نمودند.

در آیه دیگر می‌فرماید:

و ادعوه خوفا و طمعا ان رحمت الله قریب من المحسنین (۹۲)

خدا را از روی خوف و از روی طمع بخوانید، خوف از عذاب و طمع در رحمت، چه آنکه رحمت پروردگار به گروه نیکوکاران و مردمانی که عمل صالح انجام می‌دهند نزدیک است.

تفوه به بطلان عبادت با قصد قربت و به انگیزه نیل به بهشت و رهایی از دوزخ مایه یاس و دلسردی مسلمانان از انجام بسیاری از اعمال نیک و فعالیت‌های اسلامی است و باید از گفتن چنین سخن غیرعلمی و خلاف واقع خودداری نمود و موجبات یاس و نومیدی مسلمانان را فراهم نیاورد. نتیجه آنکه از نظر علمی انجام عبادت به انگیزه پاداش قیامت و نجات از کیفر الهی با نیت اطاعت و قصد قربت منافات ندارد و به فرموده سید اعلی الله مقامه همانند نماز حاجت و صلوه استسقا داعی بر داعی است. از نظر روایات پیشوایان دین علیهم السلام نیز انجام عبادت به قصد قربت و برای دستیابی به جنت و خلاص از عذاب الهی صحیح و مشروع است. و در اینجا سه روایت را که مضامینشان با مختصر تفاوت شبیه به هم است ذکر می‌کنیم و سومین را با نقل متن حدیث ترجمه می‌کنیم و مختصر توضیحی درباره آن می‌دهیم. حدیث اول از علی علیه السلام در نهج البلاغه (کلمه ۲۳۷) است. حدیث دوم از حضرت حسین بن علی علیهما السلام در کتاب تحف العقول (صفحه ۲۴۶) است، و حدیث سوم از امام صادق (ع) است که به این مضمون آمده:

عن ابی‌عبد الله علیه السلام قال: ان العباده ثلاثه: قوم عبدوا الله عزوجل خوفا فتلك عبادة العبيد، و قوم عبدوا الله تبارك و تعالی طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء، و قوم عبدوا الله عزوجل حبا له فتلك عبادة الاحرار و هي افضل العباده (۹۳)

امام (ع) می‌فرماید: عبادت کنندگان حضرت باری تعالی سه گروه اند: گروهی خدا را از ترس عذاب بندگی می‌کنند، این عبادت بردگان است که اطاعتشان از ترس کیفر مولی است. گروهی خدا را به منظور دستیابی به پاداش، عبادت می‌کنند و این، عبادت اجیران و مزدبگیران است. و گروهی خدا را به انگیزه محبت و دوستی باری تعالی عبادت می‌کنند و این، عبادت آزادگان و برترین و بالاترین عبادات است.

ملاحظه می‌شود که امام علیه السلام عبادت گروه اول و گروه دوم را عبادت خواننده و در ردیف عبادت گروه سوم ذکر فرموده است ولی عبادت گروه سوم را که به انگیزه محبت و دوستی خداوند انجام داده اند بهترین و برترین بندگی معرفی نموده و عبادت این عبادت را گروه آزادگان و احرار خوانده است. تردید نیست که بندگی گروه سوم آنقدر عالی و رفیع است که نمی‌توان عبادت آنان را با عبودیت گروه‌های اول و دوم مقایسه نمود، ولی با اینکه بندگی گروه سوم در عالی‌ترین مراتب بندگی و عبودیت قرار دارد امام (ع) عبادت گروه‌های اول و دوم را باطل تلقی نفرموده و عمل آنان را مشرکانه نخوانده است. به موجب این روایت و روایات دیگری نظایر اینها که در کتب حدیث آمده اگر کسی به قصد قربت و با نیت اطاعت امر باری تعالی به انگیزه رسیدن به بهشت یا رهایی از دوزخ خدا را عبادت کند و نماز بخواند عبادتی صحیح و مشروع انجام داده است.

از آنچه معروض گردید روشن شد که نیت‌های مردم در عباداتی که انجام می‌دهند متفاوت است و ارزش عبادت هر فردی به تناسب ارزش نیت اوست.

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: انما الاعمال بالنیات و لكل امری ء مانوی (۹۴)

رسول اکرم فرمود است: اعمال مردم تابع نیت‌های آنان است و نصیب هر فرد از عملی که انجام داده آن چیزی است که در نظر داشته است. ناگفته نماند که نه تنها عبادات مردم تابع نیت‌های آنان است بلکه اعمال عادی و روزمره افراد با تصمیمی که محرک

آنان شده و به فعالیتشان وادار نموده سنجیده می شود.

مر علی النبی صلی الله علیه و آله رجل فرای اصحاب رسول الله من جلدته و نشاطه فقالوا یا رسول الله لو کان هذا فی سبیل الله . فقال صلی الله علیه و آله : ان کان خرج یسعی علی ولده صغارا فهو فی سبیل الله و ان کان خرج یسعی علی ابویه شیخین کبیرین فهو فی سبیل الله و ان کان خرج یسعی علی نفسه یحبها فهو فی سبیل الله و ان کان خرج یسعی ریا و مفاخره فهو فی سبیل الشیطان (۹۵)

مردی بر رسول اکرم گذر کرد. اصحاب آن حضرت او را مردی فعال و قوی یافتند، به حضرت عرض کردند: چه خوب بود این شخص، نیرو و نشاطی را که دارد در راه خدا مصرف می نمود و برای او فعالیت می کرد. حضرت در پاسخ فرمود: اگر سعی و عمل او برای فرزندان صغیرش باشد که او در راه خداوند است، اگر سعی و عمل او برای پدر و مادر پیرش باشد کار او در راه خداوند است، اگر سعی و عملش برای تاءمین زندگی شرافتمندانه و آبرومند خودش باشد کارش برای خداوند است. اما اگر کار و کوشش می نماید و انگیزه او در عمل ریاکاری و فخرنمودن بر دگران باشد کار او برای شیطان است.

ملاحظه می فرمایید که نیت مردم نه فقط در عباداتشان موثر است، بلکه در کارهای عادی و اعمالی هم که در جامعه انجام می دهند نیز اثر دارد و با تفاوت نیت، ارزش معنوی عمل متفاوت می گردد، و در قیامت که روز پاداش و کیفر است اعمال هر فرد بر اساس نیتی که در دنیا داشته و بر طبق آن عمل نموده است محاسبه می شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله : یحشر الناس علی نیاتهم (۹۶)

پیغمبر فرموده است: مردم، در قیامت، بر طبق نیاتشان محشور می شوند.

از مجموع آنچه بیان شد این نتیجه به دست آمد که نیت‌های خوب و مرضی خداوند، چه در عبادات و چه در امور عادی زندگی، درجات و مراتبی دارد و امام سجاد علیه السلام از پیشگاه الهی درخواست می کند:

وانته بنیتی الی احسن النیات

بارالها! نیت مرا به بهترین و برترین مدارج نیتها منتهی کن، یعنی آن را به عالیترین درجات نیت برسان و مرا از مزایای آن برخوردار بفرما.

## ۵- وَ اَنْتَ بِنِيَّتِي اِلَى اَحْسَنِ النَّيَّاتِ وَ بِعَمَلِي اِلَى اَحْسَنِ الْاَعْمَالِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام سجاد علیه السلام در دعای ((مکارم الاخلاق)) از پیشگاه الهی درخواست می کند: خداوند! نیت مرا به بهترین نیتها منتهی بفرما و عمل مرا نیز به بهترین اعمال پایان ده. درباره ((نیت)) و خصوصیات مربوط به آن در سخنرانی قبل مطالبی تقدیم شنوندگان گردید. به خواست خداوند موضوع سخنرانی امروز، درباره عمل است، امام سجاد (ع) از خدای تعالی می خواهد که عملش به بهترین اعمال پایان یابد. از این جمله که امام درباره احسن الاعمال می گوید روشن می شود که اعمال مردم همانند نیتهاشان، از نظر ارزش معنوی، درجات و مراتبی دارد و امام (ع) از پروردگار درخواست می کند که عملش بهترین و عالی ترین اعمال باشد. در این مورد باید توجه داشت که اولاً موضوع بحث ((عمل نیک)) است، لکن در خلال بحث، این سخن نیز به میان خواهد آمد که اعمال نیکی که به بدی منتهی می شود و ارزش خود را از دست می دهد چگونه است. اولین مطلبی که باید درباره ((عمل خوب)) معروض گردد آن است که عمل باید با سنت اسلام و برنامه شرع مقدس منطبق باشد و اگر از نظر نیت، از نظر گفتار، و از نظر حرکات جوارح با شرع و سنت منطبق نباشد اصولاً آن را نمی توان ((عمل نیک)) نامید. حدیثی از رسول مکرم روایت شده که این مطلب را به خوبی روشن می کند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لا- یقبل قول الا بالعمل و لا یقبل قول و عمل الا بنیه و لا یقبل قول و عمل و نیه الا باصابه السنه

(۹۷)

سخنی پذیرفته نمی شود مگر با عمل ، و عمل و سخنی قبول نمی شود مگر با نیت ، و سخن و عمل و نیتی مقبول نیست مگر آنکه منطبق با سنت باشد.

بنا بر این انجام عمل نیک در آیین مقدس اسلام باید هم به زبان باشد، هم به بدن ، و هم به نیت ، و تمامی این سه قسمت باید منطبق با برنامه شرع اسلام و تعالیم مقدس رسول اکرم انجام گیرد. قرآن شریف فرموده است :

الذی خلق الموت والحیات لیلوکم ایکم احسن عملا(۹۸)

خداوند مرگ و حیات را آفریده است برای اینکه شما را آزمایش کند تا معلوم شود کدامیک از شما عملتان بهتر است .

امام صادق (ع) در ذیل این آیه می فرماید:

لیس یعنی اکثر عملا لکن اصبوکم عملا(۹۹)

خداوند که در این آیه می فرماید ((احسن عملا)) حجم و مقدار عمل ، منظور نیست ، بلکه مراد این است که خدا شما را بیازماید تا معلوم شود کردار کدامیک از شما به صواب و واقعیت و اصابت با حقیقت نزدیکتر است . چه بسیارند مردمی که حجم عملشان زیاد است و معرفتشان کم و آشنایشان به سنن اسلام بسیار قلیل ، بسیار عمل می کنند اما ارزش کم عایدشان می شود و منفعت کمتر نصیبشان می گردد برعکس ، بعضی از مردم ، حجم عملشان کم است و فرایض و سننشان محدود، لکن چون دارای ایمان واقعی و نیت خالص و واقف به موازین شرع مقدس اند عمل قلیلشان بسیار ارزنده و گرانبهاست . باید بدانیم که سرمایه مردم در قیامت همان اعمالشان می باشد، آن اعمال خوب و پسندیده و مقدس .

امام هادی (ع) فرموده است :

الناس باموالهم فی الدنیا و باعمالهم فی الاخره (۱۰۰)

حضرت امام علی النقی (ع) می فرماید: در دنیا مردم را با سرمایه مالی آنان می سنجند، اما در قیامت با اعمال خوب و شریفشان سنجیده می شوند. افراد باید در دنیا به گونه ای قدم بردارند که بتوانند از آن کارهای نیک و شریفی که در اینجا انجام می دهند در آخرت مستفید و بهره مند گردند.

عن علی علیه السلام قال لرجل ساله ان یعظه فقال (ع): لا تکن ممن یرجو الاخره بغير العمل (۱۰۱)

مردی از علی (ع) درخواست نمود که او را موعظه کند. امام (ع) در مقام اندرز دادن به او فرمود: از آن مردمی مباش که امید به پیروزی و سعادت در آخرت داشته باشند بدون اینکه در دنیا اعمال صالحه ای انجام دهند.

برای اینکه ارزش عمل ، هر چه بهتر و عالی تر در نظر که باید درباره ((عمل خوب)) معروض گردد آن است که عمل باید با سنت اسلام و برنامه شرع مقدس منطبق باشد و اگر از نظر نیت ، از نظر گفتار، و از نظر حرکات جوارح با شرع و سنت منطبق نباشد اصولا آن را نمی توان ((عمل نیک)) نامید. حدیثی از رسول مکرم روایت شده که این مطلب را به خوبی روشن می کند: قال رسول الله علیه و آله : لا یقبل قول الا بالعمل و لا یقبل قول و عمل الابنیه و لا یقبل قول و عمل و نیه الا باصابه السنه (۱۰۲)

سخنی پذیرفته نمی شود مگر با عمل ، و عمل و سخنی قبول نمی شود مگر با نیت ، و سخن و عمل و نیتی مقبول نیست مگر آنکه منطبق با سنت باشد.

بنابراین انجام عمل نیک در آیین مقدس اسلام باید هم به زبان باشد، هم به بدن ، و هم به نیت ، و تمامی این سه قسمت باید منطبق با برنامه شرع اسلام و تعالیم مقدس رسول اکرم انجام گیرد. قرآن شریف فرموده است :

الذی خلق الموات و الحیات لیلوکم ایکم احسن عملا(۱۰۳)

خداوند که در این آیه می فرماید: ((احسن عملا)) حجم و مقدار عمل ، منظور نیست ، بلکه مراد این است که خدا شما را بیازماید

تا معلوم شود کردار کدامیک از شما به صواب و واقعیت و اصابت با حقیقت نزدیکتر است. چه بسیارند مردمی که حجم عملشان زیاد است و معرفتشان کم و آشنایشان به سنن اسلام بسیار قلیل، بسیار عمل می‌کنند اما ارزش کم عایدشان می‌شود و منفعت کمتر نصیبشان می‌گردد. برعکس، بعضی از مردم، حجم عقلشان کم است و فرایض و سننشان محدود، لکن چون دارای ایمان واقعی و نیت خالص و واقف به موازین شرع مقدس اند عمل قلیلشان بسیار ارزنده و گرانبهاست. باید بدانیم که سرمایه مردم در قیامت همان اعمالشان می‌باشد، آن اعمال خوب و پسندیده و مقدس.

امام هادی (ع) فرموده است:

الناس باموالهم فی الدنيا و باعمالهم فی الآخرة (۱۰۴)

حضرت امام علی النقی (ع) می‌فرماید: در دنیا مردم را با سرمایه مالی آنان می‌سنجند، اما در قیامت با اعمال خوب و شریفشان سنجیده می‌شوند. افراد باید در دنیا به گونه‌ای قدم بردارند که بتوانند از آن کارهای نیک و شریفی که در اینجا انجام می‌دهند در آخرت مستفید و بهره‌مند گردند.

عن علی السلام قال لرجل ساله ان یعظه فقال (ع): لاتکن ممن یرجو الآخرة بغير العمل (۱۰۵)

مردی از امام علی (ع) درخواست نمود که او را موعظه کند. امام (ع) در مقام اندرز دادن به او فرمود: از آن مردمی مباش که امید به پیروزی و سعادت در آخرت داشته باشی بدون اینکه در دنیا اعمال صالحه‌ای انجام دهی.

برای اینکه ارزش عمل، هر چه بهتر و عالی‌تر در نظر شنوندگان محترم روشن شود و توجه فرمایند که در زندگی چگونه قدم بر می‌دارند و با چه کیفیتی عمر شریف خود را می‌گذرانند روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می‌شود:

ان لاحدکم ثلاثه اخلاء: منهم من یمتعه بما ساله فذلک ماله، و منهم خلیل ینطلق معه حتی یلج القبر ولا یعطیه شیئا ولا یصحبه بعد ذلک فاولئک قریبه، و منهم خلیل یقول: و الله انا ذاهب معک حیث ذهبت ولست مفارکک فذلک عمله ان کان خیرا و ان کان شرا. (۱۰۶)

رسول معظم فرموده: برای هر یک از شما سه دوست وجود دارد: یکی آن دوستی که ترا از خواهشهای بهره‌مند می‌سازد و خواسته‌های ترا جامه تحقق می‌پوشد و آن دوست، دارایی توست، دوست دیگر آن است که با تو همقدم و همراه است تا هنگامی که به خانه قبر وارد شوی و پس از دفن از تو جدا می‌شود، نه به تو چیزی می‌دهد و نه با تو مصاحبت می‌نماید و آن اقربای تو می‌باشند. اما دوست سوم همراه انسان می‌ماند و آن رفیقی است که عمل ماست. حضرت می‌فرماید: عمل می‌گوید به خدا قسم! هر جا بروی من با تو می‌آیم و هرگز از تو جدا نمی‌شوم، خواه عمل خوب و خیر باشد و خواه فعل شر و ناپسند.

بنابراین اعمال ما در دنیا از ما صادر می‌شود ولی از ما جدا نمی‌شود، در عالم برزخ همراه ماست، در عالم قیامت با ماست. همان اعمال است که اگر خوب باشد ما را به بهشت سعادت می‌برد و اگر بد باشد ما را به جهنم می‌راند و به عذاب سنگین قیامت معذب می‌سازد. سخن خوب گفتن و حرف صحیح زدن آسان است، همه می‌توانند به یکدیگر توصیه کنند که: راست بگویند و درستکار باشید و عدالت نمایید، حقوق مردم را حفظ کنید، حق همسایگان را رعایت نمایید، و از این قبیل سخنان که گفتارهای طیب و طاهر و پاک است. اما این حرفها زمانی از گوینده آن ارزش دارد که رفتار او با سخنش منطبق باشد و اگر برخلاف آن باشد نه تنها آن سخن ارزش معنوی ندارد، بلکه گاهی آن گفتار که عمل با آن مخالف است زمینه عذاب آدمی را فراهم می‌کند.

یکی از امتیازات بزرگ رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام همین بود که زمانی که حرف می‌زدند خودشان به آن عمل می‌کردند. علی (ع) در حدیثی می‌فرماید: من بزرگتر از آنم که چیزی را بگویم و خودم قبلا بر طبق آن رفتار ننموده باشم. در این مورد در قرآن شریف آیه‌ای است:

الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه (۱۰۷)

کلم طیب به سوی خدا صعود می کند، سخنان پاکیزه و طاهر در درجه اول کلمه طیبه توحید است، این کلمه به سوی خدا صعود می کند، اما صعود دهنده آن اعمال صالحه توحیدی است. اگر کسی به زبان ((لا اله الا الله)) بگوید و به توحید تکلم نماید اما در مقام عمل، مشرکانه رفتار کند عمل او بر خلاف قول اوست و این عمل مشرکانه نمی تواند آن کلمه طیبه را به سوی خدا صعود دهد و مورد قبول باری تعالی گرداند. غیر از ((لا اله الا الله)) همگی سخنان نیک، اندرزهای بجا، تذکرات لازم، امر به معروف و نهی از منکر، همه و همه کلم طیب می باشند و هر یک کلمه ای مقدس و پاک است، اما کلمات نیک باید با عمل گوینده منطبق باشد تا اعمال گوینده، آن کلمات مقدس را به سوی حق تعالی بالا ببرد و مورد قبول ذات اقدس الهی بنماید، و اگر برخلاف باشد، آن کلمه طیبه نمی تواند به آن مقام مقدس خود برسد. در این باره روایتی از امام باقر (ع) است که فرمود:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ان لكل قول مصداقا من عمل یصدقه او یکذبه . فاذا قال ابن آدم و صدق قوله بعمله رفع قوله بعمله الی الله تعالی عزوجل ، و اذا قال و خالف عمله قوله رد قوله علی عمل خبیث و هوی به فی النار (۱۰۸)

رسول اکرم فرموده است: برای هر قولی و گفته ای مصداقی از عمل است که آن قول را تصدیق می کند یا تکذیب می نماید. اگر فرزند آدم سخنی بگوید و گفتار او در رفتار او مصدق شود و عملش با گفته اش منطبق باشد، قول او به وسیله عملش بالا می رود و به پیشگاه الهی می رسد، ولی اگر سخنی بگوید و گفته او برخلاف عملش باشد، گفتارش رد می شود و عمل خبیث و آلوده او در آتش سرنگونش می گرداند. بنابراین، عمل دارای اهمیت فوق العاده است، تنها گفتن، و به سخن خوب تکلم کردن برای گوینده آن نتیجه معنوی ندارد. مطلبی که در این مورد از حدیث استنباط می شود مدلول آیه ای از قرآن شریف است. خدا می فرماید:

الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه (۱۰۹)

سخن پاک و طیب نزد خدا می رود و به سوی او صعود می کند، اما آن چیزی که آن را بالا می برد و موجب رفعت آن می شود عمل گوینده سخن آن است، اگر عمل، همانند سخن، پاک باشد آن سخن را به مقام رفیع بالا می برد و اگر برخلاف گفته باشد آن گفته به پیشگاه باری تعالی عرضه نخواهد شد. می گوید باید راست گفت ولی عمل دروغ می گوید، می گوید نباید به مردم تهمت زد و نباید از مسلمانان غیبت کرد اما خودش عملاً تهمت می زند و غیبت می کند. این نصایح و تذکرات سودمند چون با عملش منطبق نیست، پیغمبر می فرماید آن گفته با عمل بر می گردد و در آتش دوزخ سرنگون می شود. تذکر نکته ای در اینجا بموقع است و امید می رود که مورد توجه شنوندگان محترم قرار گیرد. اعمال صالحه مرضی حضرت باری تعالی است و مایه محبوبیت عامل آن نزد خداوند می گردد لکن باید توجه داشت که گاهی انسان عمل صالحی را انجام می دهد ولی عمل شایسته تری که نزد خدا محبوبیت بیشتری دارد پیش می آید، افراد با ایمان و متوجه بهتر است که آن عمل صالح را موقتا ترک گویند و از پی انجام کاری که نزد خدا محبوبتر است بروند و سپس به ادامه عمل صالح خود برگردند. چند روایت با تعبیرات مختلف آمده که اگر فردی در حال طواف است و در بین طواف، مسلمانانی نیاز به کمک شخص طواف کننده دارد و برای استمداد از او به نزد وی می آید و در حین طواف، از او تمنای کمک فوری نماید، در چنین موردی امام علیه السلام مکررا دستور داده که طواف کننده طواف را ترک کند و از پی قضاء حاجت آن برادر مسلمان برود زیرا قضاء حاجت او نزد خدا محبوبتر و اجرش از پاداش آن عمل صالح بیشتر است، بعد از آنکه مشکل مسلمانان را حل کرد و او را دلشاد نمود برگردد و به طواف خود ادامه دهد. در اینجا روایتی از علی بن الحسین زین العابدین (ع) است. که شاید مقصود از آن همین باشد:

عن الیحمزه عن علی بن الحسین علیهما السلام قال : کان یقول ان احبکم الی الله عزوجل احسنکم عملا و ان اعظمکم عندالله عملا اعظمکم فیما عند الله رغبه (۱۱۰)

امام سجاد (ع) می فرماید: محبوبترین شما نزد خداوند کسانی هستند که عملشان نیکوتر و رفتارشان پسندیده تر است، اما بدانید که

اعظم شما در نزد خدا در مقام عمل و بزرگترین شما در پیشگاه الهی کسانی هستند که نسبت به عملی بیشتر مراقبت می کنند که در نزد خدا مورد رغبت بیشتر است و خدا به آن اهمیت زیادتر می دهد.

بنابراین در مثالی که در مورد شخص طواف کننده و مسلمانی دیگر که از او استمداد می کند ذکر شد، چون رفع هم و غم او نزد خداوند از ادامه طواف بالاتر است، می توان گفت که اگر طواف را ترک کند و از پی برآوردن حاجت آن مسلمان برود کار بزرگتری انجام داده و توانسته است رضای بیشتری را از خداوند نسبت به خود جلب نماید. ناگفته نماند که اگر امر مهمتری پیش آمد و آن را نادیده گرفت و به آن اعتنا ننمود ممکن است عمل خوب او هم مطرود پروردگار شود و دچار سقوط گردد. روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که مربوط به یکی از عباد بنی اسرائیل در دوران قبل از اسلام است، آن حضرت می فرماید:

كان رجل شيخ ناسك يعبد الله في بني اسرائيل فيينا هو يصلی و هو فی عبادته اذ بصر بغلامین صبيين قد اخذا ديكاً و هما ينتقان ريشه فاقبل علی ما هو فيه من العباده ولم ينههما عن ذلك فاوحى الله تعالى الى الارض ان سيخى بعبدی فساخت به الارض (۱۱۱)

امام صادق (ع) می فرمود که در گذشته پیرمرد مقدسی در بنی اسرائیل بود که خدا را عبادت می نمود. در یکی از مواقع در بین اینکه به عبادت اشتغال داشت نگاه کرد و دید که دو کودک خروسی را گرفته اند و پر و بال او را می کنند و خروس فریاد می زند، ولی این پیرمرد عابد همچنان به عبادت خود ادامه داد، به این امر مهم توجه ننمود، و آن دو کودک را از این عمل ناروا منع نکرد. خداوند او را مجازات نمود و به زمین وحی فرستاد که این مرد پیر را در خود فرو ببر و زمین او را در خود فرو برد.

از آنچه تا اینجا بیان شد روشن گردید که به موجب آیات و اخبار، اعمال صالحه در دنیا تا چه حد اهمیت دارد و چگونه می تواند آدمی را در عرصه قیامت از عذاب و مهالک رهایی بخشد.

اینک برای روشن شدن کلام امام سجاد (ع) باید توضیح داده شود که عمل حسن و احسن یا کار خوب و خوبتر چیست و چگونه می توان آن را انجام داد. بی گمان اساسی ترین شرط عمل خوب و عمل خوبتر خلوص نیت است و نیت خالص در حدیث امام صادق (ع) با جمله کوتاهی بیان شده است و فرموده:

والعمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله تعالی (۱۱۲)

امام می فرماید عمل خالص آن است که در انجام آن متوقع نباشی که احدی غیر از خدا ترا سپاس گوید و تحسین و تمجید نماید، پس اگر کسی در عبادت از همه مخلوق منقطع شود و فقط و فقط متوجه خدا باشد و برای اطاعت امر او عبادت نماید پروردگار، آن عمل خالص را می پذیرد و به عمل کننده پاداش می دهد.

عن ابیجعفر علیه السلام قال : لا یكون العبد عابداً لله حق عبادته حتى ینقطع عن الخلق الیه فحینئذ یقول هذا خالص لی فیقبله بکرمة (۱۱۳)

امام باقر (ع) می فرماید: بنده نمی تواند بشایستگی و چنانکه باید خدای را عبادت کند تا از جمیع مخلوق منقطع گردد و از همه مردم چشم پوشی نماید، در این موقع خداوند می فرماید: این عمل، خالص برای من است و به منظور من انجام گرفته و من نیز به کرم خود آن را می پذیرم و پاداش می دهم.

پس اگر مسلمانی نماز را به قصد قربت و برای اطاعت امر باری تعالی اقامه نماید در صورتی که انگیزه او در باطن، نیل به رحمت ابدی یا مصون ماندن از عذاب شدید قیامت باشد چنین عبادتی خوب و حسن است. اما اگر عبادت کننده به پاداش و کیفر الهی نظر نداشته و نماز را فقط برای شکرگزاری و تعظیم مقام الوهیت به پا داشته باشد این عبادت خوبتر و احسن است و اولیای گرامی خداوند خواهان چنین خلوصی بودند و عبادتها را بدین منظور انجام می دادند. نکته ای که لازم است مورد کمال توجه شنوندگان قرار گیرد و همواره آن را به خاطر داشته باشند این است که عمل خالصانه به جا آوردن مشکل است اما اصل عمل یا خلوص نیت در عمل را در طول ایام زندگانی و تا پایان عمر محافظت نمودن بسی مشکلتر.

عن ابی‌عبد الله علیه السلام قال : الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل (۱۱۴)

امام می فرماید: باقی نگاهداشتن عمل و ابقای خلوص نیت از خود عمل مشکلتراست . چه بسا افرادی که با نیت خالص نماز را آغاز می کنند و یک یا دو رکعت آن را با توجه به پروردگار می خوانند، بین نماز شخص محترمی وارد مسجد می شود که حسن نظر او نسبت به نماز گزار در جمیع شئون زندگی وی اثر می گذارد. در این موقع او بر اذکار مستحب خود می افزاید، طمانینه را اهمیت عملی می دهد و خلاصه اینکه در چگونگی صلوه خود تغییراتی ایجاد می نماید تا با این اعمال ، توجه آن مرد محترم را به خوبی و پاکی خود جلب کند. این شخص نیمی از نماز را با خلوص نیت خوانده و نیم دگرش آلوده شده و جنبه ریا پیدا کرده ، این مطلب است که امام صادق (ع) می گوید: ادمه دادن خلوص نیت در عمل از خود عمل مشکلتراست و سخت تر است . گاهی از اوقات ، افراد، اعمال شایسته ای در ایام زندگی خود انجام می دهند که اگر آن اعمال محفوظ بماند و از میان نرود سرمایه بسیار بزرگی برای قیامت خواهد بود. اما بدبختانه بسیاری از انسانها پس از آن اعمال نیک مرتکب گناهان بزرگی می شوند که باعث حبط اعمال خوب آنان می گردد و آن کارهای پسندیده را از میان می برد. اولیای اسلام در پاره ای از مواقع این خطرات بزرگ را تذکر می دادند و مسلمانان را از سقوط اعمالشان آگاه می کردند.

عن ابی‌جعفر علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قال ((سبحان الله)) غرس الله له بها شجرة فی الجنة و من قال ((الحمد لله غرس الله له بها شجرة فی الجنة و من قال ((لا اله الا الله)) غرس الله له بها شجرة فی الجنة و من قال ((الله اکبر)) غرس الله له بها شجرة فی الجنة . فقال رجل من قریش : یا رسول الله ! ان شجرنا فی الجنة لکثیر . قال نعم ، ولكن ایاکم ان ترسلوا علیها نیرانا فتحرقوها(۱۱۵)

امام باقر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیث نموده است که فرموده :

هر کس بگوید ((سبحان الله)) خدا برای او در بهشت درختی غرس می کند، هر کس بگوید ((الحمد لله)) خداوند در بهشت برای او درختی می نشاند، هر کس بگوید ((لا اله الا الله)) خداوند در بهشت برای او درختی غرس می کند، هر کس بگوید ((الله اکبر)) خداوند در بهشت برای او درختی می نشاند. در واقع رسول گرامی می خواهد بفرماید: ذکر ((سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر)) آنقدر ارزشمند و گران قیمت است که هر جمله آن یعنی هر یک از اذکار چهارگانه آن می تواند درختی را برای گوینده آن به امر الهی در بهشت غرس نماید. یکی از افراد قریش که در محضر حاضر بود عرض کرد یا رسول الله ! پس درختان ما در بهشت بسیار است زیرا ما بسیار این ذکر را می گوئیم . حضرت فرمود: بلی بسیار است و لکن پرهیزید از اینکه آتشی را از پی این اذکار بفرستد که آن درختها را به آتش بکشد و نابود کند. در اینجا امام باقر (ع) گفته رسول اکرم می کند تا اینکه به مؤمنین بفهماند که ذکر خدا گفتن و تسبیح نمودن مهم است اما اگر ما از پس آن آتشی نفرستیم و نابودش ننماییم .

معیار سعادت در آیین مقدس اسلام این است که آدمی با سعادت از مرز دنیا بگذرد و به عالم برزخ وارد شود. هرگاه کسی در طول زندگی خود اعمال صالحه ای را با خلوص نیت انجام دهد و بتواند آنها را تا لحظه مرگ نگاهداری کند و با خود به عالم بعد از حیاتش ببرد این فرد، انسانی سعادت مند است ، اما اگر اعمال خوبی را با خلوص انجام داد ولی نتوانست آن را در باقیمانده ایام زندگی محافظت کند با همه آن اعمال نیک ، بدبخت و تهیدست از دنیا می رود و در حالی به صحنه محشر وارد می شود که فاقد اعمال شایسته و عوامل نجات بخش است . علی (ع) این مطلب را در ضمن روایتی بیان نموده و به مردم فهمانده است که خطرات نابود کننده خلوص عمل بیش از خطرانی است که اصل عمل را تهدید می کند.

عن علی علیه السلام قال : الدنيا کلها جهل الا مواقع العلم ، و العلم کله حجه الا ما عمل به ، و العمل کله رياء الا ما کان مخلصا ، و الاخلاص علی خطر حتی ینظر العبد بما یختم له (۱۱۶)

امام امیر المؤمنین می فرماید: جمیع شئون دنیا برای ما مجهول و ناشناخته است الا مواضع و مواردی که به آنها عالم شده باشیم ،

تمام علمها بین ما و خدا برای خدا حجت است و با آن علم در قیامت با ما احتجاج می کند، مگر آن علمی که بر طبق آن عمل شده باشد، و اعمال ما تماما ریا و خودنمایی است، مگر آنهایی که با خلوص نیت و پاکی ضمیر واقع شده باشد، پس از آن می فرماید: اخلاص در عمل را خطری بزرگ تهدید می کند تا روزی که انسان ببیند که چگونه وضعش ختم می شود و عمرش پایان می پذیرد.

گاهی حس خودخواهی و خودپسندی اعمال بسیار پاک و مقدس ما را آلوده می کند و آنچنان ما را به راه بدبختی سوق می دهد که به جای دریافت پاداش از آن کارهای نیک دچار عذاب و کیفر می شویم. حدیثی در کتاب شریف کافی از امام باقر (ع) نقل شده که بسیار آموزنده و راهنماست و اگر انسان مراقبت کند که آلوده نشود و این حدیث را عملاً به کار بندد نفع زیادی عایدش می گردد و به شنوندگان محترم توصیه می نمایم که همگی در این حدیث دقت فرمایند و ابعاد آن را بسنجند تا از مسیر حق منحرف نگردند، لکن قبل از ذکر این حدیث باید مثالی آورده شود که زمینه فهم حدیث گردد: فرض بفرمایید عده ای از متدینین در مسجدی در ساعات نماز شرکت می نمایند و اقامه جماعت می کنند و یکدیگر را هم بخوبی می شناسند. یکی از آن نمازگزاران مرد کاسب شریف صحیح‌العملی بوده که هم به نیکی عبادت کرده و هم خوب کسب می نمود و دامنش به گناهان مالی آلوده نبود. این مرد اتفاقاً دچار سکت می شود، فلج می گردد، به گوشه منزل می افتد، چندین ماه بر بیماری او می گذرد، سرمایه کسبش را برای مداوا و تأمین مخارج زندگی صرف می کند، بیماریش درمان نمی شود، سرمایه اش از دست می رود، مغازه اش را می فروشد و تهیدست و بدبخت در گوشه خانه می افتد، دو سالی از این پیشامد می گذرد. شبی بعد از نماز مغرب یک نفر در کنار مسلمانی نشسته با او صحبت می کند و می پرسد که خبر از فلانی داری؟ می گوید نه، مدتی است او را ندیده‌ام و دیگر به مسجد نمی آید، آیا به سفر رفته؟ جواب می دهد خیر، او بر اثر عارضه سکت می شده و به گوشه منزل افتاده، تمام هستیش از دست رفته و الان برای نان یومیه خودش و اهل بیتش معطل است. شنوده تکان می خورد، بسیار متاثر می شود که چطور این مرد محترم به این وضع رقت بار دچار شده، تصمیم می گیرد که محرمانه و بدون اطلاع احدی نیمه شب به خانه او برود و کمک قابل ملاحظه ای به او بنماید تا جایی که حتی خودش را به آن شخص بیمار یا افراد خانواده او معرفی ننماید. شبی حرکت می کند، مقداری جنس و مبلغی قابل ملاحظه پول نقد با خود برمی دارد، عبایی به سر می کشد، نیمه شب به در خانه او می رود، در می زند، اهل بیتش به دم در می آید، آن مقدار جنس و آن مبلغ را می دهد و در را می بندد. زن در را باز می کند که شما کیستید، او به سرعت می گذرد و می رود. این سرمایه بزرگ، با این همه خلوص، واقعا می تواند برای او نجات بخش باشد زیرا هم احسان کرده و هم خود را معرفی ننموده و احسانش با نیت پاک و خلوص و صمیمیت بوده است. اما بدبختانه بعد از گذشتن مدتی یک پیشامد حادی می شود که این مرد تمام آنچه از اجر اخروی را که در این عمل ذخیره کرده بود از دست می دهد، مثلاً سه ماه می گذرد، روزی در بازار یا در مسجدی کسی با این مرد خدمتگزار که نیمه شب به در خانه آن دوست سکت زده رفته صحبت می کند و به او می گوید: آیا خبرداری که آن مرد کاسب بزرگوار متدین محترم دچار سکت شده و فلج گشته و به گوشه منزل افتاده و کسی به سراغ او نمی رود، آیا شما خبر دارید. این مرد می گوید: بلی خبر دارم و به سراغش رفته‌ام. باز یک ماه می گذرد کسی دیگر در جایی دگر به او می گوید که آیا از آن مرد محترم خبرداری که فلج شده و در گوشه منزل است؟ این مرد باز می گوید کسی دیگر در جایی دگر به او می گوید که آیا از آن مرد محترم خبر داری که فلج شده و در گوشه منزل است؟ این مرد باز می گوید: بلی خبر دارم، به دیدارش رفته‌ام کمک کرده‌ام، و نیمه شب هم به سراغش رفته‌ام. این چند جمله را می گوید و تمام پاداش آن عمل بر باد می رود و استحقاق کیفر پیدا می کند.

اینک حدیث را با دقت بشنوید:

عن البيجعفر عليه السلام انه قال: الابقاء على العمل اشد من العمل. قال يصل الرجل بصله و ينفق نفقه لله وحده لا شريك له فكتب



له سرا ثم یذکرها فتمحی و تکتب له علانیه . ثم یذکرها فتمحی و تکتب له ریاء (۱۱۷)

امام باقر (ع) می فرماید که ابقا بر عمل نیک مشکلترا از هود عمل است . راوی می فرماید: یک انسان مسلمان که محرمانه به دیدار یک مسلمان می رود و برای خدا و به قصد خالص پروردگار به او انفاق می کند و مساعدت می نماید، این عمل او چون مخفیانه بوده به عنوان یک عبادت سری در نامه عملش نوشته می شود و عبادت سری اجر بسیار بسیار بزرگ دارد. چندی نمی گذرد، این مرد انفاق کننده از خدمت و انفاق خود نام می برد و به دگری می گوید: من از آن شخص دیدار کردم و به او رسیدگی نمودم . در نتیجه این اظهار، جنبه سری بودن از میان می رود عمل از میان می رود و به جای آن ، علانیه نوشته می شود. بعدا چندی نمی گذرد که باز با دگری صحبت می کند که من نیمه شب برای رسیدگی به او به در منزل او رفتم و سری هم رفتم ، پرده او را می درد، آبروی او را می برد، فتکتب له ریاء: به جای عمل خالصانه سری عمل ریای علنی برای او نوشته می شود و عمل ریاء، کیفر و مجازات دارد.

از مجموع بحث این سخنرانی این نتیجه به دست آمد که انجام دادن عمل حسن و عمل احسن با خلوص نیت مشکل و تا لحظه مرگ آن را نگاهداری نمودن مشکلترا است . توفیق افراد با ایمان در این امر مهم تنها با استمداد از ذات اقدس الهی ممکن و میسر است . امام سجاد (ع) در جمله ای از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع بحث این سخنرانی بود این درخواست را از پیشگاه الهی نموده است :

و بعملی الی احسن الاعمال

بار الها! عمل مرا به بهترین و نیکوترین اعمال منتهی فرما. این عبارت کوتاه برای پیروان آن حضرت درسی آموزنده و شایان کمال توجه است و آنان باید همانند امام سجاد برای بهترین عمل ، از خدا استنصار نمایند و از ذات اقدسش یاری طلب کنند، چه با یاری او می توان کارهای نیک را با خلوص انجام داد و تا پایان عمر از آنها محافظت نمود.

**۶- اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي ، وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي ، وَاسْتَضِلِّحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي .**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سه جمله از دعای ((مکارم الاخلاق)) به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است . پیش از ترجمه و تفسیر جمله اول لازم است درباره دو کلمه که در این عبارت آمده توضیح مختصری داده شود: یکی کلمه ((وفر)) و آن دگر کلمه ((لطف)). بعضی از افعال در لغت عرب هم به معنای لازم به کار برده می شود و هم به معنای متعدی ، از آن جمله ، فعل ((وفر)) است . گاهی می گویند ((وفر الشیء)) یعنی ((تم و کمل)): فلان چیز به حد کمال و تمام خود رسید، و گاهی می گویند ((وفر ته)) ای ((اتممته و اکملته))، یعنی فلان چیز را تتمیم و تکمیل نمودم . این کلمه در دعای حضرت سجاد (ع) به معنای متعدی آمده و امام از پیشگاه الهی درخواست می نماید که : پروردگارا! نیت مرا به لطف خود تام و کامل بفرما. در اینجا باید متوجه بود که نیت از جهات مختلف و ابعاد گوناگون قابل بحث است و می تواند در هر بعدی درجات و مراتبی داشته باشد. به خواست خداوند، در این سخنرانی پاره ای از آنها توضیح داده می شود.

اما کلمه ((وفر)) به معنایی دیگر هم آمده است و آن معنی ((صیانت و محافظت)) است . در کتب لغت ، اغلب لغویین ، مثالی برای این معنی آورده اند، می گویند ((وفر عرضه)): فلانی عرض و آبرو و شرف او را از خطر، مصون و محفوظ داشت و حراست نمود. در اینجا که امام سجاد (ع) کلمه ((وفر)) را آورده و از خداوند درخواست عنایت نموده ، ممکن است مراد امام تکمیل و تتمیم نیت باشد چنانکه ممکن است مراد حضرتش حفاظت و صیانت نیت باشد. اما در این بحث مسئله تتمیم و تکمیل ، مورد گفتگو و بررسی قرار می گیرد. کلمه ((لطف)) هم که در این جمله دعا آمده ، دارای دو معنای متناسب است : یکی معنای ((رفق و مدارا))

و آن دیگر، معنای ((رقیق و دقیق)) است. امام (ع) گویی می‌خواهد در پیشگاه الهی عرض کند: پروردگارا! عنایت بفرما و نیت مرا تتمیم و تکمیل بنما، اما با رفق و مدارا، نه اینکه مرا در مضیقه و رنج قرار دهی. یک معنای دگرش این است: پروردگارا! نیت مرا کامل گردان، یعنی با یک تصرف صحیح و دقیق و پنهانی در وجود من آن هدف مقدس یعنی تتمیم و تکمیل نیت را تعلیم بنما و به من عطا بفرما. اولین نشانه تکمیل و تتمیم نیت، آن حالت مقدس خلوص و پاکی است که در ضمیر یک مرد الهی به وجود می‌آید، هر قدر آن نیت خالصتر باشد از کمال بیشتر برخوردار و مستفید است. به شرحی که در گذشته توضیح داده شد، یک فرد مسلمان اگر به قصد قربت و به منظور اطاعت از امر باری تعالی نماز بخواند اما انگیزه باطنی او در این عمل آن باشد که به وعده الهی دست یابد و در بهشتی که خداوند در قرآن خبر داده و به مؤمنین وعده فرموده است برسد یا آنکه از عذاب شدید قیامت رهایی یابد، عمل او برای خدا و به منظور اطاعت از او انجام می‌شود اما محرک او در نماز نیل به رحمت یا مصون ماندن از عذاب دوزخ است. اینچنین نیت و این عبادت در درگاه الهی و در شرع مقدس صحیح است، اما نیت کامل و تمام نیست، زیرا این انسان با ایمان در باطن خود نیل به رحمت و ترس از عذاب را در نظر دارد و عبادت می‌کند. اما نیت تام و کامل، آن نیتی است که به هیچ وجه خود را اسیر مسائل معنوی ثواب و عقاب ننماید بلکه خدا را فقط و فقط برای شکرگزاری عبادت کند و ادای وظیفه بندگی در مقابل خدا، یعنی خدا را برای خدا عبادت کند نه آنکه خدا را برای نیل به ثواب و یا مصون ماندن از عذاب و نقامت عبادت کند. این معنایی که در ذهن مردان عالی مقام همانند امیرالمؤمنین، حضرت حسین (ع)، و امام صادق بوده، که سه روایت از آنان در این باره قیلاً ذکر شد، در علی بن الحسین (ع) هم نیت مقدس به همین معنی وجود داشته و به احترام خدا، خدا را عبادت می‌کند. در حدیث، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آمده است که آن حضرت می‌فرمود: میل ندارم خدا را برای مقصود و منظور منفعت و نیل به بهشت سعادت بندگی کنم، همچنین میل ندارم خدا را از ترس عذاب و عقاب ذات اقدس الهی عبادت کنم تا مانند بردگان باشم. در این موقع،

قیل فلم تبعده؟

به آن حضرت عرض شد: پس شما خدا را به چه انگیزه‌ای عبادت می‌کنید؟

قال: لما هو اهله بایادیه علی و انعامه (۱۱۸)

من خدا را برای اینکه او سزاوار و شایسته بندگی و پرستش است عبادت می‌کنم، برای نعمتهایی که به من داده و مرا مشمول فیضهای گوناگون خود فرموده است. عبادتی اینچنین: بهترین و عالی‌ترین عبادات است و نیت عبادت به این کیفیت نیت کامل و تمام است، همان نیتی که امام سجاد از خدا خواسته و گفته است:

به لطف خود و به رافت و رحمت خود نیت مرا تتمیم و تکمیل بفرما. یکی دیگر از آثار تمامیت و کمال نیت این است که افراد با ایمان تمنای همکاری و همیاری با مجاهدین راه خدا را و همچنین تمنی و همیاری با نیکوکاران را در ضمیر داشته باشند ولی بر اثر ناتوانی یا بیماری نتوانند عمل آنان را یاری نمایند. چنین نیت مقدسی صاحبش را از پاداش الهی بهره‌مند می‌سازد و بدون اینکه تحمل رنج و زحمتی کرده باشد از اجر باری تعالی برخوردار می‌گردد. در این باره روایات بسیاری از رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ترکنا فی المدینه اقواما لانقصد وادیا و لانصعد صعودا و لانهبط هبوطا الا کانوا معنا قالوا: کیف یکونون معنا و لم یشهدوا؟ قال: نیاتهم (۱۱۹)

رسول اکرم فرمود: ما در مدینه کسانی را ترک گفته ایم، هم اکنون هیچ وادی را نمی‌پیماییم و از هیچ بلندی بالا نمی‌رویم و از هیچ پستی پایین نمی‌رویم الا آنکه آنان با ما هستند. عرض شد یا رسول الله: چگونه با ما هستند با آنکه حضور ندارند؟ فرمود: به نیتهایی که در دل آنان است ما را همراهی می‌کنند. فرمود آنان با نیتهای خود با ما هستند، یعنی در منزل مریضند ولی در نیت خود

آرزومندند که با ما باشند و خداوند اجری نظیر پاداشی که به مجاهدین همراه یکدیگر عنایت می نماید به آنان عطا می فرماید.  
علی (ع) می فرماید:

لما اظفره الله باصحاب الجمل و قد قال له بعض اصحابه : وددت ان اخي فلانا كان شاهدا ما نصرک به اعدائك . فقال له عليه السلام : اءهوى اخيک معنا؟ فقال : نعم . قال : فقد شهدنا و لقد شهدنا فی عسکرنا هذا اقوام فی اصلاب الرجال و ارحام النساء سیرعف بهم الزمان و يقوى بهم الايمان (۱۲۰)

پس از آنکه خداوند علی (ع) را بر اصحاب جمل پیروز نمود، یکی از دوستان و اصحاب آن حضرت گفت : دوست داشتم که فلان برادرم در اینجا می بود و ناظر پیروزی شما و یاری خداوند به شما می شد. حضرت در پاسخ فرمود: آیا دوست تو به ما متمایل است و نیت پیروزی ما را دارد؟ گفت : بلی . حضرت فرمود: او با این نیتی که دارد همانند دیگر اصحابمان شاهد و حاضر در این معرکه بوده و در جنگ جمل شرکت داشته است ، نه فقط دوست شما بلکه کسانی هم اکنون در اصلاب پدران و در ارحام مادران اند و به دنیا نیامده اند اما پس از ولادت و رسیدن به سر حد بلوغ ، قضایای جمل را می شنوند و در دل آرزو می کنند که ای کاش ما هم در رکاب امیر المؤمنین می بودیم و ادای وظیفه می نمودیم ، خداوند، آنان را نیز از اجر اصحاب من و همانند پاداش آنان برخوردار می نماید.

من اتی فراشه و هو ینوی ان یقوم یصلی من اللیل فغلبته عیناه حتی اصبح کتب له مانوی و کان نومه صدقه علیه من ربه (۱۲۱)  
رسول اکرم می فرمود: هر کس به رختخواب خود برود و در نیتش این باشد که به موقع نماز شب برخیزد و این سنت بزرگ الهی را بر پا دارد اما چشم او بر او غلبه کرد و خواب او را فرو برد تا صبح شد، رسول اکرم می فرمود که در نامه عمل چنین انسانی نیتش نوشته می شود و همانند کسی که نافله شب خوانده اجر دارد، و بعلاوه فرمود: خواب او با این نیت ثواب صدقه ای دارد که پروردگار به او عنایت می نماید.

یکی دیگر از آثار تمیم و تکمیل نیت آن است که خداوند آدمی را به نسبت کمال نیتی که در ضمیر دارد نسبت به امور سعادت بخش و مفید موید و موفق می دارد. کسی که از خداوند درخواست می کند که مرا در تحصیل علم و فراگرفتن دانش موفق بدار، توفیق باری تعالی به او متناسب با نیت و تصمیمی است که در تحصیل عمل دارد، آن کس که نیتش در تحصیل ، تام و کامل است از توفیق بزرگ باری تعالی برخوردار می گردد و آن کس که فاقد چنین تصمیمی است موفقیتش در تحصیل علم به تناسب همان نیت محدود و ناتمام است .

ان علیا علیه السلام قال : علی قدر النیه تکون من الله العطیه . (۱۲۲)

علی (ع) فرموده است : خداوند، عطیه توفیق را به مقدار نیت به صاحب آن عنایت می فرماید.

و عنه علیه السلام : من حسنت نیته امدته التوفیق . (۱۲۳)

و همچنین فرموده است : کسی که نیت خوب دارد توفیق پروردگار مددکار او خواهد بود.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال : انما قدر الله عون العباد علی قدر نیاتهم فمن صحت نیته تم عون الله و من قصرت نیته قصر عنه العون بقدر الذی قصر (۱۲۴)

امام صادق (ع) می فرماید: مقداری یاری خداوند بر بندگان بر وفق مقدار نیات آنان است ، کسی که نیت صحیح و کامل دارد یاری خداوند هم نسبت به او کامل خواهد بود. اما کسی که نیت کوتاه دارد یاری پروردگار هم برای او کم و کوتاه می باشد و نسبت این کوتاهی یاری خداوند به نسبت کوتاهی است که خود آن بنده در نیت خویشتن انجام داده است .

یکی دیگر از آثار تکمیل و تمیم نیت ، بهره مندی صاحب آن از پادشاهای وسیع و گسترده حضرت باری تعالی است . امام سجاد (ع) این موفقیت عظیم را در دعای نهم صحیفه سجاده از پیشگاه الهی درخواست نموده است . می گوید:

اللهم فصل علی محمد و آله و اجعل همسات قلوبنا و حرکات اعضائنا و لمحات اعیننا و لهجات السننتنا فی موجبات ثوابک حتی لا تفوتنا حسنه نستحق بها جزاء ک و لا تبقی لنا سیه نستوجب بها عقابک (۱۲۵)

بار الها! بر محمد و آتش درود بفرست و آنچه‌کن کن که خاطرات دل‌های ما، حرکات اعضای ما، چشم برهم زدن‌های ما، و گفته‌های زبان‌های ما در اموری به جریان افتد که مایه جلب رحمت و پاداش تو باشد، چنانکه هیچ کار خوبی که مایه استحقاق اجر و پاداش توست از ما فوت نشود و هیچ گناهی که مستوجب عقاب توست برای ما باقی نماند. نیت پاک و کاملی اینچنین می‌تواند انسان را در جمیع جهات ظاهر و باطن پاک و منزّه دارد و او را از آلوده شدن به اعمال زشت و اندیشه‌های ناروا مصون و محفوظ نماید.

قال الصادق علیه السلام: صاحب النیه الصادقه صاحب القلب السلیم لان سلامه القلب من هواجس المحظورات بتخلیص النیه لله فی الامور کلها. قال الله تعالی: یوم لا ینفع مال و لابنون الا من اتی الله بقلب سلیم (۱۲۶)

امام صادق (ع) فرموده: کسی که نیت صادقانه و پاک دارد صاحب قلب سلیم است زیرا سالم ماندن قلب از خاطرات زشت و اندیشه‌های ناروا به این است که نیت ما در جمیع شئون برای خدا باشد و در کتاب مقدس قرآن آمده که در قیامت، مال و اولاد به آدمی نفعی نمی‌رسانند، تنها قلب سلیم است که می‌تواند موجب نجات انسانها شود و آنان را از خطرات و عذاب بزرگ قیامت رهایی بخشد.

از آنچه بیان شد روشن گردید که جمله اول کلام امام سجاد (ع) در بحث امروز تا چه حد رفیع است و شنوندگان گرامی دریافتند که تکمیل و تمیم نیت می‌تواند افراد را در دنیا از خطرات و عذاب بزرگ قیامت رهایی بخشد.

از آنچه بیان شد روشن گردید که جمله اول کلام امام سجاد (ع) در بحث امروز تا چه حد رفیع است و شنوندگان گرامی دریافتند که تکمیل و تمیم نیت می‌تواند افراد را در دنیا از خطرات و کارهای ناصواب مصون دارد و در قیامت موجب رستگاری و نجات آنان گردد. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در جمله دوم موضوع بحث این سخنرانی، به پیشگاه الهی عرض می‌کند:

و صحح بما عندک یقینی

بارالها! یقین مرا با آنچه از علم و قدرت در احاطه ذات اقدس توست تکمیل فرما. در ترجمه و شرح جمله:

واجعل یقینی افضل الیقین

با استفاده از بعضی آیات و روایات، راجع به قدر و منزلت یقین در اسلام توضیح داده شد و در اینجا نیز به اختصار پاره‌ای از روایات ذکر می‌شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله: الا ان الناس لم یوتو فی الدنیا شیئا خیرا من الیقین و العافیة فاسالو هما الله (۱۲۷)

رسول اکرم فرمود: آگاه باشید که مردم دنیا از چیزی بهتر از یقین و عافیت برخوردار نشده‌اند پس همواره آن دو نعمت را از خداوند درخواست نمایید.

عن علی علیه السلام قال: افضل الایمان حسن الایقان (۱۲۸)

امام علی (ع) می‌فرماید: برترین و بالاترین مراتب ایمان، حسن یقین مؤمنین است، یعنی اگر افراد با ایمان دارای یقین باشند واجد عالی‌ترین مقام ایمان‌اند.

عن ابی‌عبد الله علیه السلام قال: ما من شیء اعز من الیقین (۱۲۹)

امام صادق (ع) می‌فرماید: هیچ چیزی عزیزتر و گرانقدرتر از یقین مؤمنین نسبت به مراتب ایمان نیست. ضمن حدیث مفصلی آمده است که رسول گرامی از جبرئیل امین سؤال کرد:

فما تفسیر الیقین. قال: الموقن یعمل بالله کانه یراه (۱۳۰)

پیغمبر گرامی از جبرئیل سؤال کرد که تفسیر یقین چیست. جبرئیل در پاسخ گفت: افرادی که دارای یقین‌اند خدا را عبادت می‌کنند.

کنند و برای ذات اقدس او عمل می نمایند به طوری که گویی پروردگار را می بینند و معبود بزرگشان مشهود آنان است. بین دنیا و آخرت، حجابهای متعددی وجود دارد و اهل دنیا تا در این جهان اند عالم آخرت را نمی بینند. موقعی که پرده مرگ و پرده برزخ کنار برود و قیام قیامت شود، عالم آخرت مشهود می گردد، بنابراین افراد با ایمان در این جهان هر قدر به آخرت یقین داشته باشند با مشاهده قیامت بر یقینشان افزوده می شود، ولی علی (ع) در مقام یقین نسبت به جمیع شئون دینی، از آن جمله قیامت، آنقدر نیرومند و قوی است که می فرماید:

لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا (۱۳۱)

اگر تمام پرده ها از مقابل من بر کنار برود و تمام حقایق پنهان آشکار گردد، بر یقین من افزوده نمی شود.

در کتب اسلامی برای یقین، علائمی ذکر شده است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود.

عن انبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: یا علی! ان من الیقین الا ترضی بسخط الله احدا (۱۳۲)

پیمبر گرامی به علی (ع) می فرماید: از جمله علائمی یقین این است که خدای را برای راضی کردن و خشنود نمودن یک انسان به غضب نیاوری. یعنی افراد با ایمان و یقین، رضای مخلوق را با غضب خالق معامله نمی کنند و خویشتر را در معرض عذاب عظیم قرار نمی دهند.

یکی دیگر از علائم یقین ناچیز شمردن امور مادی و رهایی از قید و بندهایی است که دنیاپرستان خود را اسیر آنها نموده و از درک کمالات واقعی محروم مانده اند.

عن علی علیه السلام قال: اصل الزهد الیقین وثمرته السعاده (۱۳۳)

علی (ع) می فرماید: زهد در دنیا و بی اعتنایی به مادیات به منزله درختی است که ریشه آن یقین است و میوه آن سعادت. یعنی اگر انسانی دارای یقین واقعی و معتقد به اجر الهی در قیامت است خود را اسیر و پای بست امور مادی نمی نماید، به حداقل زندگی قناعت می کند و عمر خود را در تعالی و تکامل معنوی مصروف می گرداند، و این معنای زهد واقعی است: ریشه اصلیش یقین است و میوه آن سعادت.

در روایات خاطر نشان گردیده که بعضی از تمایلات درونی از قبیل حرص و طمع یا پاره ای از اعمال برونی مانند جدل نمودن در بحثهای دینی یا آمیزش زیاد با دنیا پرستان موجب تضعیف یقین می گردد و اولیای گرامی اسلام پیروان خود را از آنها بر حذر داشته اند و در اینجا به یک روایت فقط اشاره می شود:

عن علی علیه السلام: خلطه ابناء الدنیا تشین الدین و تضعف الیقین (۱۳۴)

علی (ع) می فرماید: مخلوط شدن و همنشینی کردن زیاد با اهل دنیا چهره دین را تیره می کند و موجب تضعیف یقین می گردد. امام سجاد (ع) برای مصون ماندن از خطرات یقین متوجه حضرت حق می شود و از ذات اقدسش استمداد می نماید و به زبان دعا می گوید:

و صحح بما عندک یقینی

بارالها! با علم و قدرتی که نزد توست یقین مرا تصحیح نما.

امام سجاد (ع) در جمله سومی که مورد بحث این سخنرانی است به پیشگاه باری تعالی عرض می کند و از ذات اقدسش درخواست می نماید:

و استصلح بقدرتک ما فسد منی

بارالها! هر چه در وجود من از وضع صحیح و مستقیمش خارج شده و به فساد گراییده است، تو به قدرت لایزال خود آن را اصلاح فرما.

((استصلاح)) در مقابل ((استفساد)) است. استصلاح به معنای خواستن صلاح و اصلاح است و استفساد همت گماردن در افساد و از پی فساد رفتن است. امام سجاد (ع) در این جمله دعا، گویی می‌خواهد عرض کند: بارالها! مرا هرگز به خودم وامگذار و همواره عنایت و تفضل تو در جمیع شئون مادی و معنوی شامل حال من باشد. این عبارت کوتاه می‌تواند تمام اوضاع و احوال نامتعادل جسم و جان را در بر گیرد و همه آنها را شامل شود، از قبیل ناتوانی بدن، ضعف اعصاب، کم یا زیاد شدن فشار خون، ناموزونی ضربان قلب، پریشان فکری، اضطراب روان، و به طور خلاصه تمامی آنچه نظیر آنهاست مشمول کلمه فساد است و امام علی (ع) اصلاح همه آنها را از پیشگاه خداوند بزرگ درخواست می‌نماید.

توجه به حضرت باری تعالی برای رفع مفسد و بلایا و اعاده نعمتها و عطایای الهی مخصوص ائمه طاهرین علیهم السلام نیست، بلکه تمام مردم باید رفتاری اینچنین داشته باشند و همانند پیشوایان بزرگ دینی در حل مشکلات و برطرف ساختن مصائب از خداوند استمداد نمایند. علی (ع) در این باره فرموده است:

ولو ان الناس حين تنزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا الى ربهم بصدق من نياتهم و وله من قلوبهم لرد عليهم كل شارد و اصلح لهم كل فاسد (۱۳۵)

علی (ع) فرموده: اگر مردم در موقعی که نعمت بر آنان وارد می‌شود و نعمت از دستشان می‌رود متوجه خدا شوند و با صدق نیت و از صمیم قلب او را بخوانند خداوند نعمتهای از دست رفته را به آنان بر می‌گرداند و همه مفسدشان را اصلاح می‌نماید. اگر پروردگار عنایت فرماید و دعای دعا کنندگان را در اصلاح مفسد اجابت کند فسادهای واقعی از میان می‌رود و صلاح و سعادت جایگزین آنها می‌گردد، زیرا خداوند به تمامی حقایق واقف است و صلاح و فساد واقعی را می‌داند. اما اگر بشر بخواهد این مهم را به عهده بگیرد، فساد را براندازد و صلاح را به جای آن برقرار نماید همیشه و همه جا به انجام این کار موفق نمی‌شود زیرا ممکن است در پاره‌ای از مواقع هوای نفس یا نارسایی علم، او را از درک واقع باز دارد، فساد در نظرش صلاح جلوه کند، جامعه را به مسیر باطل سوق دهد و موجبات بدبختی آنان را فراهم آورد. دنیای امروز در مورد زنان به این انحراف گرایید و هم اکنون از عوارض آن رنج می‌برد.

گردانندگان کشورهای غرب تصور کردند که آزادی بیش از حد به زنان دادن بر وفق مصلحت اجتماع است، به این کار ناروا دست زدند، بر اثر آن، بی‌عفتی شایع شد، بیماری‌های آمیزشی گسترش یافت، باعث تیره روزی و اختلاف خانواده‌ها گردید و مردم را به صور مختلف گرفتار نمود. بعضی از انسانها در مواقعی صلاح و فساد واقعی را می‌شناسند و حقیقت را درک می‌کنند ولی بر اثر سوء نیت و اطاعت از هوی و تمایلات نفسانی حقیقت را وارونه جلوه می‌دهند، صلاح را فساد و فساد را صلاح می‌خوانند و موجب تحیر مردم و احیانا گمراهی آنان می‌گردند. منافقین صدر اسلام چنین بودند و برای آنکه نگذارند تعالیم الهی گسترش یابد به این قبیل اعمال دست می‌زدند و خداوند در قرآن شریف درباره اینان فرموده:

و اذا قيل لهم تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون . الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون (۱۳۶)

وقتی به منافقین گفته می‌شد: در زمین افساد منماید می‌گفتند ما اصلاح طلبیم. خداوند فرموده است که اینان مفسدند اما نمی‌فهمند.

امروزه نیز در بعضی از جوامع بشری بیش و کم منافقینی هستند که جریان صحیح و اوضاع مفید و ثمربخش را بر وفق تمایل شخصی و هوای نفس خود نمی‌دانند، برای اینکه آن را متوقف نمایند و جریان را از کار بیندازند افساد می‌کنند، سمپاشی می‌نمایند و کارهای نادرست خود را اصلاح می‌خوانند. گاهی انسانهای شریف و بزرگوار به فساد واقعی افراد مفسد واقف اند و می‌دانند که وجود آنان در جامعه تا چه حد مضر و مایه بدبختی است. این گروه جز با زبان قاطع شمشیر اصلاح نمی‌شوند و اگر انسانهای شریف بخواهند آنان را اصلاح کنند باید خود به تندروری و فساد عمل گرایش یابند. از این رو از اصلاح آنان چشم می‌پوشانند.

پوشند و خودداری می کنند، اما آنان را به تسلط افراد ظالم و به آینده خطرناک و تیره ای که در پیش دارند تهدید می نمایند. علی (ع) موقعی که از رفتار نادرست مردم کوفه و سستی های آنان در امر جهاد سخت آزرده خاطر گردید، به آنان فرمود:

اتريدون ان اضربکم بسيفي اما اني اعلم الذی تریدون و یقیم اود کم ولكن لا اشتری صلاحکم بفساد نفسی بل یسلط الله علیکم قوما فینتقم لی منکم فلادنیا استمتعتم بها ولا آخره صرتم الیها فبعدا و سحتنا لا صحاب السعیر (۱۳۷)

آیا می خواهید با شمشیرم شما را بزنم و به حیاتتان خاتمه دهم؟ من از نیتان آگاهم و می دانم که چه چیزی شما را از کجروی و اعوجاج باز می دارد ولی هرگز شما را به فساد خود معامله نمی کنم بلکه آگاهتان می سازم که بر اثر روش نادرستی که در پیش گرفته اید خداوند قومی را بر شما مسلط خواهد نمود که انتقام مرا از شما بگیرد، در نتیجه نه از دنیا بهره مند می شوید و نه به آخرت مرضی خداوند راه می یابید. پس کوبیده و مطرود باشید ای جهنمی ها!

نتیجه آنکه امام سجاد (ع) در سومین جمله ای که موضوع بحث این سخنرانی بود در مقام دعا به پیشگاه ربوبی عرض می کند: و استصلح بقدرتک ما فسد منی

بارالها! آنچه در جسم و جان من به فساد گراییده و از راه مستقیم خود خارج شده است تو با قدرت لایزال خود آن را اصلاح فرما. پیروان امام سجاد (ع) باید این روش سعادت بخش را از آن حضرت بیاموزند و همه روزه این مهم را از خدا بخواهند و عرض کنند:

و استصلح بقدرتک ما فسد منی

بارالها! تو به تمام عیوب و نقائص برون و درون من واقف و آگاهی، تفضل فرما و با قدرت خود آن عیوب را اصلاح کن و مرا از آن نقائص نجات بخش.

ناگفته نماند که اصلاح مفاسد و عیوب شخصی یا نوعی را از خدا خواستن و در پیشگاه او دعا نمودن موجب رفع تکلیف دینی از مسلمانان نمی شود و مسئولیت آنان را برطرف نمی نماید.

اسلام، پیروان خود را موظف نموده است که در اصلاح مفاسد یکدیگر بکوشند و با زبانی نرم، عیوب موجود در افراد را به یکدیگر تذکر دهند و از این راه زمینه سعادت و رستگاری جامعه را فراهم آورند.

عن النبی صلی الله علیه و آله : المومن مرآه اخیه یمیط عنه الاذی (۱۳۸)

رسول اکرم فرموده: مؤمن برای برادر خویش همانند آینه است، عیوب و بدی های او را تذکر می دهد و لکه های اخلاقی وی را برطرف می سازد.

در آیین مقدس اسلام تا بدان درجه به رفع عیوب و نقائص اهمیت داده شده و اولیای گرامی اسلام در این باره تاکید نموده اند که خودداری از انجام این وظیفه نوعی خیانت تلقی شده است.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : من رای اخاه علی امر یکرهه و لم یرده عنه و هو یقدر علیه فقد خانه (۱۳۹)

امام صادق (ع) فرموده: کسی که برادرش را در وضعی ببیند که آن را ناپسند می داند و با آنکه قدرت اصلاح آن را دارد به او تذکر ندهد به وی خیانت نموده است.

**۷- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَكَفِّنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدًا عَنْهُ، وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد علیه السلام دعای ((مکارم الاخلاق را با صلوات بر پیمبر اسلام و اهل بیت گرامیش آغاز نمود سپس درخواستهای خود را درباره ایمان، یقین، نیت، و عمل، به پیشگاه الهی عرضه داشت، دوباره ذکر صلوات را تجدید نموده و از پی آن دعاهایی را

به عرض رسانده است که به خواست خداوند سه جمله بعد از صلوات موضوع بحث این سخنرانی است. در جمله اول عرض می‌کند:

واکفی ما یشغلی الاهتمام به

بارالها! کفایت کن مرا در چیزی که اگر خود به انجام آن همت گمارم و قتم را اشغال می‌کند و از کارهای اساسیم باز می‌دارد. الکفایه قیام شخص مقام آخر فی قضاء حوائجه: کلمه ((کفایه)) در لغت عرب عبارت از این است که شخصی در مقام دگری به منظور قضاء حوائج او قیام کند. پس امام سجاد (ع) از خداوند، این عنایت را تقاضا می‌کند که پروردگارا! آن کاری را که علی القاعده من باید انجام دهم و قتم را می‌گیرد تو لطف کن و موجباتی فراهم نما که بدون صرف و قتم آن قضیه حل شود و آن حاجت برآورده گردد. این جمله از دعای امام (ع) ناظر به کارهایی است که هدف از آنها فقط انجام عمل است و شخص معین در تصدی آنها مورد نظر نیست. مثلاً جوانی شایسته و لایق برای ادامه تحصیل و نیل به مدارج عالی علمی از زاهدان به تهران آمده و با جدیت مشغول درس است. مادرش در زاهدان بیمار می‌شود و اگر به وی نرسند خیلی زود حیاتش پایان می‌یابد. طیب بر بالینش می‌آورند، او نسخه می‌دهد ولی داروی آن را فقط در بیمارستان معینی در تهران می‌توان تهیه نمود. نسخه را مسافری که با هواپیما عازم تهران است با خود می‌آورد که به فرزند آن مادر بیمار برساند و آن دارو را زود تهیه کند و به زاهدان ببرد. دارو تهیه می‌شود ولی این محصل محترم در این فکر است که اگر بخواهد خودش دارو را به زاهدان ببرد حداقل یک هفته عمرش در این شهر مصروف می‌گردد و به دید و بازدید باید سرگرم شود و در نتیجه، از درس و حضور در کلاس درس باز می‌ماند. چون آن محصل، مردی الهی است و علاقه مند به شئون معنوی همانطور که در خیابان راه می‌رود متوجه ذات اقدس باری تعالی می‌گردد و به یاد دعای امام سجاد (ع) می‌افتد و عین دعا را به زبان می‌آورد یا آنکه به فارسی به خدا عرض می‌کند:

واکفی ما یشغلی الاهتمام به

بارالها! تو امر مرا کفایت کن و کاری کن که من به این قضیه اشتغال نیابم و قتم به هدر نرود و دگری دارو را به زاهدان برساند. طولی نمی‌کشد که در خیابان با یک مرد محترمی از اهل زاهدان که در همسایگی آنان سکونت دارد برخورد می‌کند. آن همسایه محصل را به گرمی تلقی می‌نماید و پس از سلام و احوالپرسی، محصل به او می‌گوید: مادرم بیمار شده، نسخه او را به وسیله مسافر هواپیما به تهران فرستاده‌اند، من دوا را تهیه نموده‌ام، نمی‌دانم چه کنم که هر چه زودتر این دوا به مادرم برسد. آن مرد محترم زاهدانی می‌گوید: دو ساعت بعد، من با طیاره عازم زاهدانم.

دارو را با کمال علاقمندی به مادرت می‌رسانم و شما از این نظر، تشویش خاطر نداشته باشید. دارو را به او می‌دهد، خداحافظی می‌کند. آن مرد هم در موعد مقرر با طیاره به زاهدان می‌رود و دارو، بموقع، به دست مادرش می‌رسد و موجبات درمان او فراهم می‌گردد. این است معنای دعای امام سجاد (ع) که به پیشگاه الهی عرض می‌کند: بارالها! تو کفایت کن مرا از آن چیزهایی که اگر خودم بخواهم به آنها اشتغال پیدا کنم و آنها را انجام دهم وقت مرا می‌گیرد و از کار اساسیم باز می‌دارد.

چه بسیارند افرادی که لایق و شایسته اعمال بزرگ اند اما در طول زندگی قسمت مهمی از عمر گرانقدرشان در کارهایی مصروف می‌گردد که دگری هم می‌تواند به نیابتشان آن کارها را انجام دهد و اینان وقت خود را در اعمالی مهم صرف نمایند. اگر این گروه دارای ایمان واقعی به خدا باشند می‌توانند به پیروی از امام سجاد (ع) دعا کنند و صمیمانه از خدا بخواهند که مسبب الاسباب، وسیله انجام آن امر را فراهم آورد بدون اینکه عمر گرانقدرشان در آن راه به کار برده شود. اگر دعای اینان واجد شرایط استجاب باشد و مقبول درگاه باری تعالی واقع شود و مستجاب گردد قسمت مهمی از سرمایه عمرشان صرفه جویی خواهد شد و می‌توانند آن را در راهی به کار برند که موجب تعالی روح و تکامل معنوی آنان گردد و به مدارج عالی تری دست یابند.

امام سجاد (ع) در جمله دوم دعا که قسمتی از موضوع بحث امروز است معیاری را برای آن قبیل اعمالی که آدمی مسول آنهاست و



باید خودش انجام دهد بیان نموده و آن را به صورت دعا از پیشگاه الهی درخواست می کند.

و استعمالی بما تسالنی خدا عنه

بارالها! مرا عامل کارهایی قرار ده که فردای قیامت درباره آنها از من سؤال خواهی نمود. تمام احکام که اسلام در شئون مختلف زندگی برای مردم مقرر فرموده و باید عملاً آنها را رعایت نمایند مشمول این معیار است. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در حدیث مفصلی به عنوان بیان حقوق، حق خدا، حق اعضای بدن، حق والدین، حق فرزندان، حق معلم، و دیگر حقوق را در موارد مختلف توضیح داده و مسئولیت مردم را درباره آنها بیان فرموده است. در اینجا به طور نمونه یکی از آن حقوق، که مسئله تربیت فرزند است، به عرض شنوندگان محترم می رسد:

و اما حق ولدك فان تعلم انه منك و مضاف اليك في عاجل الدنيا بخيره و شره و انك مسوول عما وليته به من حسن الادب و الدلاله على ربه عزوجل والمعونه له على طاعته، فاعمل في امره عمل من يعلم انه مثاب على الاحسان اليه، معاقب على الاساءه عليه (۱۴۰)

حق فرزندان به تو این است که بدانی او، در خیر و شر دنیا، از تو و وابسته به توست، و تو در ولایتی که بر وی داری مسئول ادب و تربیت او هستی، مسئول هدایتش به خداوندی، و مسئولی که او را در طاعت باری تعالی کمک نمایی. باید عملت درباره فرزندان به گونه ای باشد که بدانی در نیکی نسبت به او مءجوری و در بدی نسبت به وی معاقب. تربیت صحیح فرزند از جمله امور مهمی است که خداوند در قیامت از آن سؤال می کند. پدر و مادر وظیفه شناس باید به این امر توجه کامل مبذول دارند و قسمتی از عمر شریف خود را در راه آن صرف نمایند. و فرزندی شایسته بار آورند. از چیزهایی که در قیامت مورد سؤال واقع می شود عمر و مال است و در این باره روایات زیادی از اولیای اسلام رسیده و در اینجا یک روایت ذکر می شود.

قال ابو عبد الله عليه السلام: كان فيما وعظ به لقمان ابنه: واعلم انك ستسال خدا اذا وقت بين يدي الله عزوجل عن اربع: شبابك فيما ابلتته، و عمرک فيما افنته، و مالک مما اکتسبته و فيما انفقته (۱۴۱)

امام صادق (ع) فرمود: از جمله مواظب لقمان به فرزندش این است که: در قیامت، وقتی در موقف حساب قرار گرفتی چهار چیز را از تو می پرسند: جوانیت را چگونه از میان بردی؟ عمرت را در چه راه فانی نمودی؟ مالت را از کجا به دست آوردی؟ و آن را در چه راه صرف کردی؟

جوانی نعمتی است بسیار بزرگ و گرانقدر و درباره آن روایات متعددی آمده و دانشمندان جهان درباره ارزش آن بسیار سخن گفته اند.

عن علی علیه السلام قال: شیئان لا يعرف فضلها الا من فقد هما: الشباب و العافیه (۱۴۲)

دو چیز است که آدمی قدر آن را نمی داند مگر آنکه آن دو نعمت را از دست داده باشد: یکی نعمت جوانی است و آن دیگر نعمت سلامت و عافیت.

چنین گفت روزی به پیری جوانی

که چونست با پیریت زندگانی

بگفتنش در این نامه هر چیز مبهم

که معینش جز وقت پیری ندانی

تو به کز توانایی خویش گویی

چه می پرسی از دوره ناتوانی

جوانی نگهدار کاین مرغ زیبا  
 نماند در این خانه استخوانی  
 متاعی که من رایگان دادم از کف  
 تو گر می توانی مده رایگانی  
 هر آن سرگرانی که من کردم اول  
 جهان بیشتر کرد از آن سرگردانی  
 چه سرمایه ام رفت بی مایه ماندم  
 که بازیست بی مایه بازارگانی  
 از آن برد گنج مرا دزد گیتی  
 که در خواب بودم گه پاسبانی

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال : یا اباذر! اغتنم خمسا قبل خمس ، شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک (۱۴۳)

از رسول اکرم است که به ابی ذر غفاری فرموده : پنج چیز را پیش از پنج چیز، غنیمت بشمار، جوانیت را قبل از پیری ، سلامت را قبل از بیماری ، تمکنت را قبل از تهیدستی ، فراغت را قبل از گرفتاری ، و زندگانی را قبل از مرگ .

خلاصه اینکه جوانی ، دوران قوت و قدرت است ، جوانی ایام نیرومندی و توانایی است ، خداوند در قیامت از مردم سؤال می کند که جوانی خود را چگونه صرف کرده و در چه راه به این نعمت بزرگ پایان بخشیده اند. یکی از وظایف جوانان مسلمان در ایام شباب و توانایی ، فراگرفتن وظایف دینی و شناخت حلال و حرام است . اینان باید در ایام نیرومندی مسائل دین را بیاموزند و در تمام ایام عمر، دانسته های خود را به کار بندند و رعایت وظایف خویشتن را بنمایند. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام می فرمود:

لو وجدت شابا من شبان الشیعه لا یتفقہ لضربته عشرين سوطا(۱۴۴)

حضرت رضا (ع) می فرماید: اگر جوان شیعه را بیابم که در دین تفقه نمی کند و موازین دینی را فرا نمی گیرد او را کیفر خواهم داد و به یاد گرفتن ، وادارش می نمایم تا اینکه موازین دینی را که برنامه زندگی اوست بیاموزد.

کسانی که در جوانی احکام خدا را می آموزد و آنها را عملا به کار می بندند در میانسالی و پیری نیز تا حدودی طبق آنها عمل می کنند و در نتیجه با گناهان کمتری از دنیا می روند و در عرصه قیامت مسئولیت خفیف تری دارند. آنان که جوانی را در غفلت و گناه می گذرانند و کمترین توجهی به فراگرفتن احکام الهی ندارند موقعی که آتش جوانی در وجودشان فروکش می کند و ایام غرور شباب سپری می گردد، و به میانسالی و پیری می رسند گناهانشان رنگ متناسب با آن زمان می گیرد، مهمترین آن گناهان در مواقع میانسالی و پیری ، گناهان زبان است : غیبت می کنند، تهمت می زنند، دروغ می گویند، عرض و آبروی مردم را می برند، با استهزا افراد را به مسخره می گیرند، و خلاصه آنکه ایام زندگانی آنان با این قبیل گناهان می گذرد و اگر بعضی از آنان از این قبیل گناهان خودداری کنند چون احکام الهی را نمی دانند ممکن است قسمت اعظم عمرشان با لغوگویی و سخنان بیهوده طی شود و همان بیهوده گویی در قیامت برای آنان بلائی بزرگ باشد. یکی از آفات بزرگ زبان که حتما باید از آن اجتناب نمود سخن گفتن در مورد چیزهایی است که نه خیر دنیا در بر دارد و نه خیر آخرت و به نظر می رسد که این قبیل سخنان چون غیبت و تهمت و دروغ و افترا نیست مانعی ندارد، اما اخبار و روایات بسیاری از طرق عامه و خاصه رسیده است که رسول گرامی و ائمه معصومین علیهم السلام پیروان خود را از این قبیل سخنان برحذر داشته و آنان را جدا منع نموده اند و در اینجا به بعضی از آن

روایات اشاره می‌شود. رسول اکرم به ابوذر غفاری فرموده است:

لا تلتق فیما لایعنیک و اخزن لسانک کما تخزن ورقک (۱۴۵)

در چیزی که احتیاج نداری و مبتلا به تو نیست سخن مگو و زبانت را در خزانه دهان نگاهداری کن همانطوری که نقره گرانقدر خود را در صندوق، محفوظ می‌داری.

عن محمد بن کعب قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان اول من یدخل من هذا الباب رجل من اهل الجنة، فدخل رجل اسمه عبدالله بن سلام. فقام الیه ناس من اصحاب رسول الله، فاخبروه بذلك و قالوا اخبرنا باوثق عملک فی نفسک ترجوبه. فقال: انی لضعیف و ان اوثق ما ارجوبه الله سلامه الصدر و ترک ما لایعنی (۱۴۶)

محمد بن کعب می‌گوید: رسول اکرم فرمود، اول کسی که داخل می‌شود از این در، مردی از اهل بهشت است. در این میان مردی وارد شد که اسم او عبدالله بن سلام بود. بعضی از اصحاب رسول اکرم گردش جمع شدند و خبر دادند که پیمبر در غیاب تو چنین فرموده است. به ما بگو محکمترین عملی که در نفس توست و مورد امید توست چیست؟ پاسخ داد من بنده ناتوان و ضعیفی هستم و عملی که نزد من خیلی ارزنده و محکم است این است که دل من به کسی بدبین نیست و بعلاوه، آن را که مورد احتیاج من نبوده ترک گفته‌ام.

قال ابوذر رضی الله عنه قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الا اعلمک بعمل خفیف علی البدن ثقیل فی المیزان. قلت بلی یا رسول الله. قال: هو الصمت و حسن الخلق و ترک ما لایعنی (۱۴۷)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری فرمود: آیا نمی‌خواهی ترا عملی تعلیم کنم و آگاه سازم که بر بدنت خفیف است و ثقل و سنگینی ندارد اما در میزان عملت در قیامت بسیار وزین و سنگین است؟ ابوذر گفت: بلی یا رسول الله، بفرمایید. گفت: آن عملی که در قیامت وزین و سنگین است یکی صمت و سکوت است و یکی حسن خلق است و دیگر آنکه سخن گفتن را در چیزی که مورد ابتلا و احتیاج تو نیست ترک کنی.

موعظه لقمان به فرزندش که در حدیث امام صادق (ع) مذکور افتاد حاوی چهار مطلب است که در قیامت، مورد سؤال قرار می‌گیرد: اول آنکه جوانیت را چگونه نابود ساختی، دوم آنکه عمرت را در چه راه فانی نمودی. شخصی که سخن می‌گوید عمر خود را مصرف می‌کند و این سرمایه گرانقدر را به جریان می‌اندازد. اگر سخنش صحیح و مرضی خداوند باشد یا نفع دنیوی عایدش می‌گردد یا نفع اخروی.

اگر سخنان لغو و بیهوده باشد، عمرش مصروف می‌گردد و از سرمایه عمرش کاسته می‌شود اما به هیچوجه نفعی نمی‌برد و در قیامت، مورد سؤال قرار می‌گیرد که چرا سخنانی این چنین گفתי و سرمایه عمر را بیهوده بر باد دادی. نکته قابل ملاحظه این است که سخنان لغو و بیهوده نه تنها عمر گوینده را تضييع می‌کند، بلکه عمر شنونده نیز به هدر می‌رود و او هم ضرر می‌کند. بدبختانه در بعضی از مواقع سخنان غیر ضروری یا سؤال‌های بی‌فایده منجر به گناه می‌شود و گوینده و شنونده اغلب در معرض آلودگی قرار می‌گیرند و استحقاق کیفر می‌یابند؛ مثلاً در ماه مبارک رمضان کسی از دیگری می‌پرسد: روزه داری یا نه؟ این از سوالاتی بسیار بی‌فایده و لغو است، ولی زیانبار. اگر شخص مورد سؤال، به علت بیماری روزه ندارد و نمی‌خواهد بیماری خود را بزبان بیاورد و به کسی بگوید، یا باید در پاسخ سائل، دروغ بگوید و جواب دهد: روزه دارم. اگر بگوید بیمارم و روزه ندارم آن سائل می‌پرسد: چه بیماری باعث شده است که روزه را افطار کرده‌ای؟ آن مرد نمی‌خواهد بیماری خود را بگوید، شاید تند شود و بگوید: به تو مربوط نیست. این جمله، او را تحقیر می‌کند و سؤال کننده را شرمنده می‌سازد. و اگر روزه دارد و نمی‌خواهد ریاکاری و خودنمایی کند، اگر بگوید روزه دارم جنبه ریا پیدا می‌کند، اگر به او پاسخ ندهد و اعتنا نکند او را تحقیر نموده است، و در هر حال، سخنان بیهوده مشکلاتی به بار می‌آورد و گاهی مستلزم گناه می‌گردد و بفرموده امام صادق (ع) تمام این

حرفها که مصرف کننده عمر است در قیامت ، مورد سؤال واقع می شود و از او می پرسند: چرا عمرت را در مجاری باطل و سخنان لغو مصرف نموده ای .

سومین سوالی که در قیامت می شود و در حدیث امام صادق (ع) آمده راجع به مال است . از او می پرسند: مالی را که به دست آوردی از چه مجرا بوده و آن را از چه طریق کسب کرده ای ؟

چهارم می پرسند: مال به دست آورده را چگونه صرف نموده و با آن چه عملی انجام داده ای ؟ این دو مطلب هم ، به نوبه خود، بسیار مهم است و افراد متدین باید کاملاً درباره آن دقیق باشند. فردی که برای اداره زندگی و حفظ آبروی خود و تاءمین مصارف زن و فرزند دنبال تهیه مال می رود عملش مقدس است و اسلام به آن اهمیت داده و حتی در بعضی از روایات آمده که : انسانی که برای زن و فرزندش زحمت می کشد همانند مجاهدی است که در راه خدا شمشیر می زند، اما اگر فردی لابلایی و گناهکار از پی تحصیل مال می رود و باک ندارد که مال حلال باشد، حرام باشد، برای خودنمایی برود یا برای سوزاندن دل مردم ، این انسانی که در امر مال ، بی باک است رسول اکرم درباره او به ابوذر غفاری فرموده است :

یا اباذر! من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله عزوجل من الن ادخله النار(۱۴۸)

ای اباذر! کسی که باک ندارد که از چه راه کسب مال کند و مقید به حلال و حرام آن نیست ، خدا هم باک ندارد که او را از چه دری وارد جهنم نماید.

صرف مال نیز مانند کسب مال ، در قیامت ، از مواد مورد پرسش خداوند است . مال به دست می آورد اما گاهی آن را در راه قمار صرف می کند، در راه مشروب خرج می نماید، گاه گاهی به صورت میهمانی صرف تبذیر نعمتهای خدا می کند، اسراف می نماید، در محیطی که افراد گرسنه بسیار است این مقدار غذای زاید را در زباله و خاکروبه ها می ریزد و این عمل موجب تحریک دشمنی و عداوت می شود و بر اثر دشمنی ، ماده فساد اجتماعی تحقق می یابد و گاهی حوادثی مرگبار دامنگیر جامعه می گردد. در قرآن شریف آمده است :

ولا تطیعوا امر المسرفین . الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون (۱۴۹)

خداوند، مسلمانان را از پیروی اسرافگران برحذر داشته و فرموده است از اینان اطاعت ننماید که این گروه افسادگرند، جامعه را به هم می ریزند و در راه اصلاح مردم قدمی بر نمی دارند.

جمله دوم این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) پس از ذکر صلوات ، از خدا می خواهد که مرا به کارهایی وادار نما که فردای قیامت از من سؤال خواهی نمود و نمونه هایی از آن قبیل کارها مذکور افتاد.

حضرت زین العابدین (ع) در جمله سوم دعا، که آخرین قسمت بحث امروز است ، به پیشگاه الهی عرض مس کند:

و استفرغ ایامی فیما خلقتنی له

بارالها! توان و نیروی مرا در طول ایام زندگی به راهی قرار ده که مرا برای آن آفریده ای .

در قرآن شریف آمده است :

ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون

خداوند می فرماید: من جن و انس را نیافریده ام مگر برای عبادت . اگر کلمه عبادت به معنای وسیعی که در آیات و اخبار آمده روشن گردد هدف خداوند از خلقت انسان بخوبی واضح می شود. عبادت ، در قرآن شریف ، گاهی به معنای پرستش آمده است و گاه به معنای اطاعت . یک جا از قول ابراهیم خلیل می فرماید:

اتعبدون ماتحتون (۱۵۰)

آیا بتهایی را که خود تراشیده اید پرستش می نمایید؟

در جایی دیگر به معنای اطاعت آمده است :

الم عهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین (۱۵۱)

ای اولاد آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید زیرا او دشمن آشکار شماست؟

در روایات اولیای گرامی اسلام نیز در بعضی از مواقع عبادت به معنای پرسش آمده است مانند اخباری که درباره بت پرستی رسیده یا درباره ریاکاری افراد. در این مقام، اهل بیت رسول اکرم هدفشان پرستشهای نابجاست. اما درباره عبادت بت، اخبار بسیار است، حتی علاوه بر اینکه خود عبادت می کردند فرزندان را در مقابل بت قربانی می نمودند. و اما درباره ریا هم اخبار بسیار دارد، کسی که نماز می خواند و تنها توجهش جلب قلوب مردم و بهره مندی از مقاصد مادی است او خدا را نمی پرستد، مردم را می پرستد یا منافع مادی خود را؛ اما درباره اینکه عبادت به معنای ((اطاعت)) به کار برده شده، آن هم در روایت بسیار است.

عن علی علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من اطاع مخلوقا فی غیر طاعه الله جل و عز فقد کفر و اتخذ الها من دون الله (۱۵۲)

علی (ع) می فرمود، من از پیغمبر گرامی شنیده ام که می فرمود: هر کس مخلوقی را در غیر طاعت الهی اطاعت کند بدون تردید کافر شده و اله یا معبودی غیر خدا را برای خود برگزیده است.

در حدیث دیگر:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: من اطاع رجلا فی معصیه فقد عبده (۱۵۳)

اگر انسانی مردی را در انجام یکی از گناهان اطاعت کند بی تردید آن مرد، معبود واقع شده و اطاعت کننده او را بندگی نموده است.

خداوند در قرآن شریف درباره بعضی از کسانی که علی الظاهر ایمان می آورند آیه ای آورده که این است :

و ما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون (۱۵۴)

بیشتر این مردم، بظاهر ایمان نمی آورند الا اینکه در واقع مشرک اند.

در ذیل این آیه، امام صادق (ع) در دو حدیث دو بیان دارد: بیان اول این است که می فرماید:

یطیع الشیطان من حیث لا یعلم فیشرک به (۱۵۵)

شیطان را به طور ناآگاه اطاعت می کند و بر اثر این اطاعت، به خدا شرک می آورد.

در حدیث دیگر باز در بیان این آیه می فرماید:

شرک طاعه و لیس شرک عباده (۱۵۶)

شرکی که در این آیه آمده است شرک طاعت است نه شرک عبادت.

از آنچه مذکور افتاد روشن شد که کلمه عبادت، به موجب آیات و اخبار، گاهی به معنای پرستش است و زمانی به معنای اطاعت. وقتی خدا در قرآن می فرماید:

ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون (۱۵۷)

من جن و انس را نیافریده ام مگر برای عبادت، یعنی برای اینکه خدا را پرستید و بی قید و شرط، از او اطاعت نمایند و بس. پس عبادت حاوی این دو معنی شد و در آیه دیگر می فرماید:

ان عبدونی هذا صراط مستقیم (۱۵۸)

مرا عبادت کنید که عبادت من صراط مستقیم و راه صلاح و فلاح و رستگاری است.

پس ما می توانیم بگوییم که خداوند انسان را نیافریده و جنیان را خلق نکرده، مگر برای پیمودن صراط مستقیم، خواه صراط

مستقیم از نظر عبادت خدا باشد و خواه از نظر اطاعت باری تعالی .

پیمودن صراط مستقیم ، مایه تعالی و تکامل است ، وسیله آشکار شدن کمالات معنوی و استعدادهای درونی است ، پیمودن صراط مستقیم ، آدمی را به اعلی علین می برد:

طیران مرغ دیدی توز پایبند شهوت

بدرآی تا ببینی طیران آدمیت

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

قرآن می فرماید:

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم (۱۵۹)

و ما انسان را در بهترین سازمان آفریده ایم .

و اگر این سازمان قابل و لایق ، در راه مستقیم به کار افتد حتما به عالی ترین مقام ، به اعلی علین می رسد، اما اگر از صراط مستقیم منحرف گردد و به کجروی گرایش یابد، زبان از صراط مستقیم خارج شود، قلم و قدم بیرون رود، آدمی از نظر گفتار و رفتار منحرف گردد، و خلاصه ، صحبت از عبادت غیر خدا و اطاعت غیر باری تعالی به میان بیاید در نتیجه ، مصداق آن جمله بعد از آیه می شود:

ثم رددناه اسفل سافلین (۱۶۰)

به پست ترین وضعیت و بدترین جریان ، سقوط کند و راه نابودی و تباهی را در پیش می گیرد.

پس امام سجاد (ع) که در جمله سوم بحث امروز عرض می کند:

و استفرغ ایامی فیما خلقتنی له معنای کلامش این است :

بارالها! در تمام ایام عمر توان مرا در صراط مستقیم خودت به کار بر، یعنی در عبادتت ، زیرا عبادت خدا و اطاعت از او صراط مستقیم الهی است و صراط مستقیم خدا راهی است که اگر انسانی آن را درست پیماید به تمام کمالات انسانی نایل می شود و هدفی که خدا در خلقت انسان داشته در وجود آن انسان تحقق می یابد. هدف خداوند در آفرینش انسان ، تعالی و تکامل این موجود، در ظلل اطاعت بی قید و شرط از ذات اقدس الهی است .

آدمی دارای دو بعد است : یکی بعد حیوانی و آن دیگری ، بعد انسانی و ملکوتی . اما در بعد حیوانی دارای شهوت و غضب و حب ذات است و حب اولاد و حب مقام و انتقامجویی و نظایر آن که مربوط به غرایز حیوانی می باشد و باید با اندازه گیری صحیح به طوری که متناسب با شائن انسان باشد اقناع گردد. اما در بعد انسانی دارای عقل و وجدان اخلاقی و آزادی عمل و نطق و تعالی نامحدود و تمایل به کمال بی اندازه است . این بعد که شائن انسانی باید وسیله اطاعت از باری تعالی ، بندگی خداوند، کسب علم برای به حق و حقیقت و نیل به مقام هدایت و دیگر امور انسانی مصروف گردد. اگر انسانی هدف حیوانی خود را با اندازه گیری ارضا نمود و اهداف انسانی را هم طبق اوامر الهی اجرا کرد، این شخص به مقام انسانیت یعنی به مقام هدف خلقت رسیده ، ولی اگر از مرز حیوانیت قدمی فراتر نهاده و تمام توجه او در زندگی به شهوات بهیمی بود و هدف الهی را از خلقت انسان در خود نادیده گرفت ، قدم به قدم به سوی سقوط و تباهی پیش می رود و راه شقاوت و بدبختی را می پیماید و سرانجام از دار دنیا می رود و به عذاب ابدی و کیفر سرمدی دچار خواهد شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بارالها آنقدر مرا غنی بنما و از مال دنیا برخوردارم ساز که به مردم نیاز نداشته باشم، و روزیت را بر من وسعت بخش تا خانواده ام در گشایش باشند و مرا با نگاه و التفات به اموال ثروتمندان آزمایش منما.

این چند جمله، به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است و چون در این عبارت کلمه ((غنا)) و همچنین کلمه ((وسعت رزق)) آمده و قهرا بحث غنا و فقر در میان می آید لازم است راجع به روایاتی که درباره خوبی فقر یا بدی آن آمده و همچنین در خوبی غنا یا بدی آن روایت شده بحث شود تا شنوندگان محترم متوجه گردند که آن فقری که در اسلام ممدوح و پسندیده است کدام است و آنکه مذموم و ناپسند است کدام. و همچنین معلوم شود که غنای ممدوح و پسندیده کدام است و غنا و ثروت مذموم کدام. در این باره با استفاده از روایات و اخبار، به خواست خداوند، مطلب، در مقدمه، لازم است عرض شود که فقر و غنا مقول به تشکیک و دارای درجات و مراتب اند، و مدح و ذمی که راجع به فقر و غنا شده ناظر به درجات ممدوح و مذموم آن دو است و برای بیان این مطلب معروض می گردد که گاهی یک نفر، آنقدر فقیر و تهیدست است که به قدر حداقل مخارج روزش را ندارد و گرسنه است، این یک فقیر است در حد اعلا فقر. یک نفر دیگر فقیری است که به قدر نان خالی غذا دارد، اما از سایر نعمتهایی که در یک وعده غذا سزاوار است که مورد استفاده باشد محروم و فاقد آنهاست. این هم یک درجه از فقر. یک درجه دیگر فقر این است که به قدر کفاف و با یک وسعت متناسب در زندگی دارد لکن از مال بسیار محروم است. این هم یک درجه دیگر فقر است. در غنا هم عینا همین طور است: گاهی یک نفر غنی است، یعنی در حدی که به مردم نیاز ندارد و دست تمنایی به سوی کسی دراز نمی کند و زندگیش بالنسبه با وسعت می گذرد، این یک قسم غناست. قسمتی دیگر از غنا این است که ذخیره غذای سالانه خود را در منزل دارد و از نظر زندگی خود و عائله اش مطمئن است، اینهم قسمتی دیگر از غنا. اما غنای سوم برای کسی است که سرمایه دار است و اموال بسیار گرد آورده و با حرص و ولع، علی الدوام، در پی جمع مال و اندوختن ثروت می رود و تمام عمرش در این راه مصروف می گردد، این هم قسم سوم در امر ثروت. هر کدام از این اقسام فقر و غنا از نظر اخبار دارای معیارهایی است که اگر افراد به آنها توجه کنند مدح و ذم فقر و غنا را به خوبی درک می نمایند.

اولین موضوعی که در بحث فقر و غنا باید از نظر دینی مورد توجه قرار گیرد این است که اسلام دین کار و فعالیت و آیین سعی و عمل است. تمام مردم برای تأمین زندگی با عزت و شرافتمندانه باید از پی کار و کوشش بروند و در جامعه وجودی موثر باشند، و اگر کسانی از کار شانه خالی کنند و برای تأمین مایحتاج زندگی خود دنبال کار نروند در اسلام، مورد بدبینی و انزجارند.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: قال موسی یارب! ای عبادک ابعض الیک؟ قال: جیفه باللیل و بطل بالنهار (۱۶۱)

امام باقر (ع) فرمود که حضرت موسی بن عمران به پیشگاه خدا عرض کرد، بارالها! کدامیک از بندگانت نزد تو بیشتر مورد بغض و بدبینی هستند؟ فرمود: آن کسی که در شب مانند مرداری در رختخواب افتاده و در روز، عمرش در جامعه به بطالت می گذرد و کار نمی کند و می خواهد از دسترنج مردم ارتزاق نماید.

اولیای گرامی اسلام آنقدر به کار کردن مسلمانان مصر بودند و می خواستند زندگانی آنان با عزت بگذرد که اگر در مواقعی افرادی نقص عضوی می داشتند باز هم به آنان تاکید می کردند که از عضو سالم خود استفاده کنند و به کار اشتغال یابند. در این باره حدیثی از امام صادق (ع) است:

ءن رجلا- اتاه فقال: انی لا احسن ان اعمل عملا یبیدی ولا احسن ان اتجر و انا محارف محتاج، فقال: اعمل و احمل علی راسک واستغن عن الناس (۱۶۲)

مردی به حضور امام صادق (ع) آمد و گفت: یا بن رسول الله! من انسانی هستم که نمی توانم با دستم کار کنم - گویی دستش عیبی داشته که فاقد قدرت کار بوده - و سرمایه ای هم ندارم که تجارت کنم و نیازمند و محتاجم. حضرت دید که سروگردن او

سالم است . فرمود عمل کن ، کار کن و کالا را با سر خود حمل نما و از مردم بی نیاز باش .

قال علی علیه السلام : ان یکن الشغل مجهده فاتصال الفراغ مفسده (۱۶۳)

علی (ع) فرموده : اگر تن دادن به شغل مایه زحمت و تعب است بیکاری دائم نیز باعث نادرستی و فساد است .

عن النبی ثای اله علیه و آله و سلم قال : ملعون من القی کله علی الناس (۱۶۴)

رسول اکرم فرموده است : رانده و مطرود درگاه باری تعالی است آن کسی که بار زندگی خود را بر دوش دگران بیفکند و بخواهد از دسترنج مردم ارتزاق نماید.

به موجب روایات بسیاری که رسیده است ، ائمه معصومین علیهم السلام خود کار می کردند و در اراضی زراعی سعی و کوشش می نمودند تا نانی از راه کشاورزی به دست آورند. علاوه بر اینکه خودشان به کار اهمیت می دادند، کارگران زحمتکش را نیز احترام بسیار می نمودند و آنان را مورد تقدیر و تشویق قرار می دادند.

روی انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اقبل من غروه تبوک استقبله سعد الانصاری فصافحه النبی (ص) ثم قال له : ما هذا الذی اکتب یدیک . قال : یا رسول الله ! اضرب بالمرو المسحاه فانفقه علی عیالی . فقبل یده رسول الله (ص) و قال هذه ید لا تمسها النار (۱۶۵)

انس بن مالک می گوید: موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می کرد، سعد انصاری به استقبال آمد. حضرت با او مصافحه کرد و دست سعد را زبر و خشن دید. فرمود چه صدمه و آسیبی به دست رسیده است . عرض کرد: یا رسول الله من با وسایل کشاورزی کار می کنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام می نمایم .

رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند.

اگر کسی آماده کار کردن هست ، لکن به علت فرسودگی و ضعف شدید یا بیماری ، قدرت کار ندارد و حداقل امرار معاش و سد جوع در دسترس نیست ، او فقیر و گرسنه است و این فقر بی اندازه مذموم است زیرا چنین فقری ممکن است آدمی را به گناه و ناپاکی ، به دزدی و تجاوز به اموال مردم ، یا به کفرگویی و اسائه به مقام مقدس باری تعالی وادار نماید. این فقر در نظر اسلام بسیار مذموم است و در این باره روایات بسیاری رسیده ، از آن جمله است :

الفقر سواد الوجه فی الدارین (۱۶۶)

اینچنین فقر، روسیاهی در دنیا و آخرت است .

کاد الفقر ان یکون کفرا (۱۶۷)

این قبیل فقرها ممکن است به کفر و بی دینی منجر گردد.

عن علی علیه السلام قال : الفقر یخرس الفطن عن حجه ، والمقل غریب فی بلدیة (۱۶۸)

علی (ع) فرموده است : انسانی که فقیر است در مقام استدلال ، زبانش بند می آید، و افراد کم بضاعت در بلد خود همانند غریبان زندگی می کنند.

این فقر است که نبی اکرم درباره آن فرموده است :

اللهم انی اعوذبک من الکفر والفقر . فقال رجل : ایعذلان ؟ قال : نعم (۱۶۹)

رسول اکرم فرمود: بارالها! من از کفر و از فقر به تو پناه می برم . مردی که این جمله را از حضرت شنید عرض کرد: یا رسول الله ! آیا کفر و فقر، معادل یکدیگرند؟ حضرت در پاسخ فرمود: بلی .

خلاصه اینکه فقری که آدمی فاقد حداقل زندگی باشد و نتواند سد جوع نماید بسیار مذموم است و آدمی را در خطر گناهان دنیوی و اخروی می اندازد و روایات در این باره بسیار آمده که بعضی از آنها مذکور افتاد.



فقر ممدوح که در روایات آمده آن فقری است که انسان به قدر کفاف و آن مقداری که برای خود و خانواده اش لازم است و کفایت می کند واجد باشد و این زندگی که هم آبرو محفوظ است و هم اسیر ثروتمندی و سرمایه داری نیست آنقدر محبوب رسول اکرم بود که دعا می کرد و می گفت :

اللهم اجعل قوت آل محمد کفافا (۱۷۰)

پیغمبر می فرمود: خوشا به حال آن کسانی که اسلام آورده و معاش او به قدر کفاف باشد، یعنی در آمدش برای زندگی وافی و کافی باشد.

رسول اکرم با جمعی در بیابان به کسی که شترانی را به چرا برده بود و تحت مراقبت داشت گذر کردند؟ حضرت از او درخواست نمود که مقداری شیر بدهد که آنان بنوشند. جواب داد: شیری که در پستان شتران است برای صبح است و آنچه دوشیده ایم و در ظرف است برای شب ، و خلاصه ، به حضرت جواب مثبت نداد. پیغمبر اکرم درباره او دعا کرد، گفت :

اللهم اکثر ماله و ولده (۱۷۱)

بارالها! مال و فرزندان او را بسیار گردان .

بعد از آنجا گذشتند و به کسی رسیدند که به چراندن گوسفندان اشتغال داشت . برای گرفتن شیر، نزد او فرستاده . آن مرد رفت و آنچه در پستانهای گوسفندان بود دوشید و آنچه را هم که در دست داشت نیز آورد و به حضرت تقدیم نمود و بعد هم گوسفندی آورد و گفت : اینها چیزی بود که در نزد من بود و اگر میل داری باز زیادتر کنم .

قال رسول الله : اللهم ارزقه الكفاف

پیغمبر درباره او دعا کرد و گفت : بارالها! به او به قدر کفاف عنایت بفرما.

فقال لع بعض اصحابه ، يا رسول الله : دعوت للذي ردك بدعا عامتنا نجبه و دعوت للذي اعطاك بدعاء كلنا نكرهه . فقال : ان ما قل و كفى خير مما كثر و الهی (۱۷۲)

وقتی پیغمبر، دعای دوم را درباره مردی که صاحب گوسفندان بود نمود بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول الله ! درباره آن کسی که شما را رد کرد دعایی نموده ای که تمام ما آن دعا را دوست داریم ، و درباره کسی که به شما اعطای شیر نموده دعایی فرمودی که هیچیک از ما به آن دعا میل نداریم . حضرت فرمود: آنچه کم باشد و امر زندگی را کفایت کند بهتر از مال بسیار است که آدمی را غافل کند و انسان را از مسیر فضیلت منحرف نماید.

غنا نیز مانند فقر، درجات و مراتبی دارد، بعضی از آنها در روایات ، ممدوح شناخته شده و بعضی از آنها مذموم . یکی از روایاتی که غنا را ممدوح شناخته این حدیث است که از رسول اکرم نقل شده :

نعم العون علی تقوی الله الغنی (۱۷۳)

غنا برای پیمودن راه تقوا یار و مدد کار خوبی است .

عن ابی عبد الله علیه السلام قال : سلوا الله الغنی فی الدنيا و العافیة و فی الآخرة المغفرة و الجنة (۱۷۴)

امام صادق (ع) فرمود: از خدا در دنیا غنا و عافیت را بخواهید و در آخرت مغفرت و بهشت را.

امام صادق (ع) فرموده است :

خمس من لم تكن فيه لم يتهن بالعيش : الصحة و الامن و الغنی و القناعة و الانیس الموافق (۱۷۵)

پنج چیز است که اگر کسی آنها را نداشته باشد عیش و زندگی گوارا ندارد:

سلامت تن ، امنیت ، غنا و تمکن ، قناعت ، و همسر موافق .

غناي مذموم آن تمکن و ثروتی است که آدمی را به سرکشی و طغیان وا دارد، غرور و مستی بیاورد، به مقدسات الهی بی اعتنا

شود، و به بندگان تهیدست خدا تکبر بفروشد و خلاصه اینکه مسیر انسانی را از آدمی سلب کند. قرآن شریف در این باره می‌فرماید:

کلا، ان الانسان لیطغی ان راه استغنی (۱۷۶)

آدمی وقتی خود را مستغنی و بی‌نیاز ببیند و تمکن مالی در خویشتن بیابد به سرکشی و طغیان می‌گراید.

عن علی علیه السلام قال : استعینوا بالله من سکره الغنی فان له سکره بعیده الافاقه (۱۷۷)

علی (ع) می‌فرمود: از مستی غنا و ثروت به خدا پناه ببرید که مستی ثروت بسیار دیر برطرف می‌شود.

امام سجاد (ع) در جمله اولی که موضوع بحث امروز است از پیشگاه الهی درخواست غنا و تمکن مالی می‌نماید، او از خدا غنا می‌طلبد تا به خانواده‌های بی‌بضاعت کمک کند، غنا می‌خواهد تا یتیمان بی‌سرپرست را کفالت نماید، تمکن مالی تقاضا می‌کند تا در پرتو آن موجبات رضای الهی را فراهم آورد، غنا مسئلت می‌نماید تا به زندگی خانواده خود بهبود بخشد و گشایشی در گذران آنان فراهم آورد، و این مطلب از جمله دومی که امام (ع) بعد از درخواست غنا، از پیشگاه الهی مسئلت نموده است روشن می‌شود:

و اوسع علی فی رزقک

بارالها! رزق خود را که به من عطا می‌فرمایی وسیع گردان .

در روایات اولیای گرامی اسلام تاکید شده است که افراد غنی و متمکن در زندگی خانواده خود سختگیر ننمایند.

عن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال : صاحب النعمه یجب علیه التوسعه عن عیاله (۱۷۸)

حضرت رضا (ع) می‌فرماید: بر صاحبان نعمت واجب است که بر عیالات خود توسعه دهند و به زندگی آنان گشایش بخشند.

عن ابیحزمه قال ، قال علی بن الحسین علیه السلام : لان ادخل السوق و معی الدرهم ابتاع به لعیالی لحما و قد قرموا احب الی من ان اعتق نسمة (۱۷۹)

ابی حمزه می‌گوید حضرت علی بن الحسین می‌فرمود: اگر من داخل بازار شوم و با من چند درهم پول باشد و به وسیله آن برای خانواده خود گوشت تهیه کنم که به آن نیاز بسیار دارند برای من این عمل محبوبتر است از اینکه بنده ای را آزاد نمایم .

عن ابن عباس رضی الله عنه قال : قال النبی صلی الله علیه و آله : من دخل السوق فاشتری تحفه فحملها علی عیاله کان کحامل صدقه الی قوم محاریف و لیبدء بالاناث قبل الذکور فانه من فرح ابنته فکانما اعتق رقبه من ولد اسمعیل (۱۸۰)

عبدالله بن عباس می‌گوید، رسول اکرم می‌فرمود: هر کس داخل بازار شود و تحفه ای، مثلاً میوه ای، بخرد و آن را برای خانواده خود بیاورد همانند صدقه ای است که انسانی برای جمعیت محتاجی ببرد و سپس می‌فرمود وقتی وارد منزل می‌شود اول، پیش از پسر بچه‌ها، از دختر بچه‌ها شروع کند و تحفه را به آنها بدهد. بعد از آن فرموده هر کس دختر خود را در منزل شاد کند همانند این است که بنده ای را از فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد.

خلاصه اینکه اگر کسی قدرت مالی دارد و بخواهد پیوستگی خود را با مکتب اسلام و تعالیم قرآن شریف محفوظ بدارد حتماً باید زندگی عائله خود را توسعه دهد و آنان را در تنگنا و مضیقگی نگذارد و رسول اکرم در این باره فرموده است :

لیس منا من وسع علیه ثم قتر علی عیاله (۱۸۱)

پیغمبر اکرم می‌فرمود: کسی که وسعت مالی دارد و دارای تمکن است ولی بر خانواده خود سخت بگیرد و آنان را از زندگی مرفه محروم دارد از ما نیست و به ما بستگی ندارد.

امام سجاد (ع) در جمله اول دعا که موضوع بحث امروز است از خداوند درخواست غنا و تمکن مالی دارد. در جمله دوم از توسعه رزق سخن می‌گوید و شاید تمنای غنا را برای رفاه اهل بیت خویش خواسته است . در جمله سوم عرض می‌کند:

و لا تفتنی بالنظر

بارالها! با توجه و التفات به اموالی که در دست ثروتمندان است مرا مورد آزمایش و امتحان قرار مده .

دعای سوم امام (ع) ناظر به غنای نفس و بی‌اعتنایی به دارایی و اموال سرمایه داران و مال‌اندوزان دنیاست و این همان چیزی است که خداوند در قرآن شریف به پیامبر گرامی فرموده و او را مخاطب ساخته است :

و لا تمدن عینیک الی مامتعا به ازواج منهنم زهره الحیوه الدنیا لفتنهنم فیه و رزق ربک خیر و ابقی (۱۸۲)

ای رسول معظم! چشمان خود را به اموال و زینتهای دنیوی که به اصناف کفار اعطا نموده ام مگشای که این ثروت و سرمایه را به منظور آزمایش و امتحانشان داده ام . و رزق و روزی پروردگارت که برای اهل ایمان مقرر گردیده بمراتب بهتر و عالی تر است و همواره باقی و برقرار خواهد بود.

در ذیل این آیه حدیثی از رسول اکرم است که فرموده :

من اتبع بصره بما فی ایدی الناس طال همه ولم یشق غیظه (۱۸۳)

کسی که چشم خود را برای نگاه کردن به اموال و ثروت دگران بگشاید اندوهش طولانی خواهد بود و غیظ و غضبش هرگز شفا نمی‌یابد.

طبع بشر حریص و فزون طلب است ، هر قدر ثروت بیندوزد و مال گردآورد حرص و طمعش بیشتر می‌شود، همواره در باطن با خود به جنگ و ستیز است ، از نظر دارایی ، احساس کمبود می‌کند و سرانجام با ناکامی از دنیا می‌رود مگر آنکه خود را اصلاح کند و عنان حرص را به دست عقل واقع بین و مآل اندیش بسپارد و خویشتن را از سرکشی و طغیان آن برهاند.

شکی رجل الی ابیعبد الله علیه السلام انه یطلب فیصیب ولا یقنع و تنازعه نفسه الی ما هوا کثر منه و قال علمنی شیئا انتفع به . فقال ابو عبدالله (ع): ان کان مایکفیک یغنیک فادنی مافیها یغنیک و ان کان مایکفیک لا یغنیک فکل ما فیها لایغنیک (۱۸۴)

مردی به شکایت نزد امام صادق (ع) آمد، عرض کرد: من از پی مال می‌روم و آن را به دست می‌آورم اما از درآمد خویش قانع نمی‌شوم و همواره با نفس خود در جنگم و از آن بیشتر می‌خواهد، عرض کرد به من چیزی بیاموزید که از آن منتفع شوم ، یعنی درمانم نمایید. حضرت فرمود: اگر آن مقدار درآمد که امر ترا کفایت می‌کند بی‌نیازت می‌سازد چیز جزئی از مال ترا غنی می‌نماید و اگر درآمدی برای تو کافی است و بی‌نیازت نمی‌کند تمام آنچه در دنیاست بی‌نیازت نخواهد نمود.

در واقع ، امام (ع) می‌خواهد بفرماید: اگر مایلی از جنگ درونی خلاص شوی و از شر حرص رهایی یابی هدف خود را از کسب مال ، اداره زندگی شرافتمندانه قرار ده ، در این صورت ، مال قلیلی ترا غنی و بی‌نیاز می‌سازد و کفاف زندگیت را می‌نماید، اما اگر هدف در کسب مال ، ثروت اندوزی و سرمایه داری باشد تمام اموال جهان برای تو کافی نیست و هرگز از جنگ داخلی و سرکشی حرص ، آزاد نخواهی شد. بنابراین علاج این حالت در اختیار خود انسان است و شخص حریص باید تمرین کند و عقل خود را به قضاوت بیاورد و بگوید: چرا من این قدر می‌دوم و برای چه تا این اندازه در گردآوری مال می‌کوشم و بدون اینکه نفعی ببرم باید آنها را بگذارم و بگذرم . وقتی توطین نفس نمود و خود را به عمل ناروا و غیرعاقلانه خویش متوجه ساخت می‌توان بر هوای نفس خود و حرص خویش غلبه کند و خود را از آن بلا و بدبختی برهاند، و این حالت ، در منطق اخبار و روایات ، غنای نفس است .

عن النبی صلی الله علیه و آله : لیس الغنی من کثره العرض ولكن الغنی من النفس (۱۸۵)

رسول اکرم می‌فرمود: غنا و بی‌نیازی از کثرت اموال دنیوی نیست ، بلکه از بی‌نیازی نفس است و باید روح آدمی احساس بی‌نیازی کند و از دنیا آن را بخواهد که محترمانه صرف زندگیش شود.

عن علی علیه السلام قال : الغنی الا کبر الیاس عما فی ایدی الناس (۱۸۶)

علی (ع) فرموده است : غنای بزرگ و بی‌نیازی مهم ، ناامیدی و یاس از آن چیزهایی است که در دست مردم است ، یعنی بی

اعتنایی و عدم توجه به اموال ثروتمندان و هستی افراد متمکن ، کسی که دارای این حالت نفسانی باشد او در واقع غنی بزرگ اجتماع است ، یعنی به اموال ثروتمندان بزرگ و سرمایه داران مهم اعتنا ندارد.

ابی بصیر می گوید از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: عثمان به وسیله دو نفر از غلامان خود دویست دینار طلا برای ابوذر فرستاد و گفت : نزد او ببرد و سلام مرا به وی برسانید و بگویید: این دویست دینار است که عثمان برای شما فرستاده که نیاز خود را برطرف نمایی و حوایج خویشتن را تاءمین کنی .

قل ابوذر: هل اعطی احدا من المسلمین مثل ما اعطانی ؟ قال لا . قال انما انا رجل من المسلمین یسعی ما یسعی المسلمین . قال له : انه یقول هذا من صلب مالی و بالله الذی لا اله الا هو ما خالطها حرام و لا بعثت بها الیک الا من حلال . فقال : لا حاجه لی فیها و قد اصبحت یومی هذا و انا من اغنی الناس . فقال له : عافاک الله و اصلحک ، مانری فی بیتک قلیلا و لا کثیرا مما یستمع به . فقال : بلی تحت هذا الاکاف الذی ترون رغیفا شعیر قد اتی علیهما ایامه (۱۸۷)

ابوذر گفت : آیا به هیچیک از مسلمانان چنین مبلغی را داده است ؟ گفتند: نه . ابوذر گفت : من یکی از مسلمانانم ، گشایشی که برای من است باید برای همه مسلمین باشد. به ابوذر گفتند که عثمان این مبلغ را از مال شخصی خود فرستاده و قسم یاد کرده است که من آن را به حرام نیالوده ام و برای شما جز حلال نفرستاده ام . ابوذر گفت : من احتیاجی به این پول ندارم و امروز صبح نموده ام و از غنی ترین مردم . غلامان گفتند: خداوند عافیت بخشد، ما که در اطاق شما کم یا زیاد چیزی که از آن بهره مند شوی نمی بینم .

گفت : زیرا این پالان ، سفره من است و در آن دو قرضه نان جوین دارم ، به این پول محتاج نیستم و به خدا قسم هرگز آن را نمی گیرم .

امام جواد (ع) هم در موضوع غنای نفس و بی نیازی روح ، چنین فرموده است :

الغنی قله تمنیک و الرضا بما یکفیک و الفقر شره النفس و شده القنوط (۱۸۸)

می فرماید: غنا عبارت از کمی تمنیات درونی و راضی بودن به همان عبارت چیزی است که زندگی انسان را کفایت کند. فقر نفسانی عبارت از حدت و شدت نومیادی از لیاقت خود و یاس از اموالی است که در دست مردم است .

در عصر جاهلیت ، ثروتمندی و تمکن مالی دارای ارزش انسانی بود و مردم تصور می کردند که افراد مالدار، گروه برتر و ممتاز اجتماع اند و عقیده داشتند که امور مهم مردم ، خواه جنبه معنوی داشته باشد و خواه جنبه مادی ، باید به این گروه سپرد شود و آنان عهده دار گردند و تا آنجا به این پندار باطل معتقد بودند که وقتی وحی الهی بر رسول گرامی نازل شد و آن حضرت به رسالت مبعوث گردید لب به اعتراض گشودند.

و قالوا لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم (۱۸۹)

گفتند: اگر خداوند اراده فرموده است که پیمبری از جانب خود بین مردم بفرستد چرا این ماءموریت مهم را به ولید بن مغیره ، مالدار نامی مکه محول نفرموده یا، آنکه چرا عروه بن مسعود ثقفی ثروتمند مشهور طائف را برای این کار ماءموریت نداد و این امر مهم را به عهده شخصی سپرد که در کودکی یتیم بوده و در بزرگسالی تهیدست و بی بضاعت است . اینان چنان در اشتباه بودند که گمان می کردند معیار صلاحیت رهبری و نمایندگی باری تعالی بین مردم ، تمکن مالی و سرمایه داری آن کسی است که خداوند، او را به رسالت انتخاب می نماید، و این خود نمونه روشنی است از اینکه چقدر در آن مردم ، سرمایه داری و ثروت مهم بوده و تا چه اندازه تمکن در نظر آنان جلوه داشته و معیار احراز شخصیت و مقام بوده است . گردآوری مال ، برای مردم ، عصر جاهلیت ، آنقدر ارزشمند و گرانبها بود که تا دم مرگ از پی آن بودند و برای آن تلاش می نمودند.

قرآن شریف در این باره فرموده است :

الها کم التکابر، حتی زرتم المقابر (۱۹۰)

فزون طلبی و تکثیر ثروت در نظر شما آنقدر اهمیت دارد و شما را از خدا و سجایای انسانی غافل نموده که تا زمان فرارسیدن مرگ و دیدن قبر، از پی آن تلاش و کوشش می نمایند و در گردآوری آن همت می گمارید. ثروتمندان، بر اثر غرور مال، مردم تهیدست را به باد مسخره می گرفتند و حتی در زمان قیام رسول اکرم مؤمنین را استهزا می نمودند و به آنان طعنه می زدند و این عمل ناروا را بر اثر داشتن ثروت، انجام می دادند. قرآن شریف درباره این گروه فرموده است:

ویل لکل همزه لمزه، الذی جمع مالا وعدده (۱۹۱)

وای بر آن مردم عیب جو و غیبت کننده که با همز و لمز و با طعن و مسخره نسبت به مردم تعدی می نمودند و برای اینکه ثروتمندند دچار غرور شده و گمان می کنند که ثروت موجب حیات ابدی آنان می گردد و اینان را برای همیشه نگه می دارد. اسلام افکار مردم را در مورد ثروت دگرگون ساخت و به آنان فهماند که مال برای گذران زندگی و رفع نیازمندی است نه مایه افتخار و مباهات و ضمنا خاطر نشان ساخت که خداوند مردم را به وسیله مال امتحان می کند، مراقب باشید که تمکن مالی حجاب نفستان نشود و شما را از یاد خداوند و انجام وظایف دینی باز ندارد که نه تنها مالدارانی، امتحان خداوند است بلکه مال دگران را با دیده تمنی نگریستن نیز امتحان است و مردان الهی خود را از آن برکنار می دارند. امام سجاد (ع) در جمله سوم دعا، که مورد بحث امروز است به پیشگاه الهی عرض می کند:

و لا تفتنی بالنظر

پروردگارا! مرا با نگاه کردن به اموال دگران و چشم دوختن به ثروت آنان مورد آزمایش و امتحان قرار مده.

## ۹- وَأَعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد (ع) در این دو جمله از دعای ((مکارم الاخلاق)) که به خواست خدا موضوع بحث امروز است به پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! موجبات عزت نفس و رفعت معنویم را، که لازمه افراد با ایمان است، فراهم نما و مرا از تکبر و خود بزرگی بینی منزه و محفوظ دار. قرآن شریف فرموده است:

لله العزه و لرسوله و للمؤمنین (۱۹۲)

عزت برای خداوند است و برای پیمبر خداست و برای افراد با ایمان است.

راغب در مفردات می گوید:

العزه حاله مانعه للانسان من ان يغلب (۱۹۳)

یعنی ((عزت)) که کلمه بزرگی است و در قرآن آمده همان حالت ترفع و بلندی روح است که نمی گذارد انسان، مغلوب و مقهور چیزی شود و دچار ذلت و گرفتاری آن گردد. کسانی که در مقابل ثروت اندوزی و به دست آوردن مال، یا برای نیل به قدرت و مقام، یا برای طمع داشتن به اموال و ثروتهایی که در دست مردم است، یا در مقابل شهوات و تمایلات نفسانی مقهور و مغلوب و ذلیل اند و شخصیت خود را از دست می دهند فاقد عزت اند، زیرا در مقابل یکی از اینها شکست خورده و خوار گشته اند. عزت برای آن انسان آزاده ای است که خود را در مقابل هیچ یک از تمایلات نفسانی و عناوین مادی مقهور و اسیر و زبون نبیند، آزاد زندگی کند و با سر بلندی امرار حیات نماید. چنین انسانی را می توان ((عزیز النفس)) دانست و الا بندگان هوی و هوس نمی توانند دارای عزت نفس باشند و قادر نیستند که هدف قرآن مقدس را در خود تحقق بخشند.

عن علی علیه السلام قال: عبد الشوهه اذل من عبد الرق (۱۹۴)

علی (ع) می‌فرماید: کسی که بنده و مطیع بی‌قید و شرط غریزه جنسی یا دیگر شهوات نفسانی خویشتن است و نمی‌تواند از اقناع غیر مشروع آنها خود را نگه دارد، از برده زر خرید ذلیلتر است.

چنین انسانی قادر نیست به مقام رفیع عزت نفس دست یابد و خود را مصداق واقعی افراد با ایمان واجد عزت نفس دست یابد و خود را مصداق واقعی برای کسانی است که از تذلل در مقابل غیر خدا بپرهیزند و از بندگی مخلوق اجتناب نمایند، فقط خدا را معبود خویش بشناسند و تمام تذلل و تضرع خود را در پیشگاه او ابراز نمایند که این عالی‌ترین مقام عزت نفس برای اولیای الهی است. از جمله مناجاتهای علی (ع) در پیشگاه قادر متعال این بود که می‌گفت:

الهی کفی بی‌عزا ان اکون لک عبدا و کفی بی‌فخرا ان تکون لی ربا (۱۹۵)

برای من این عزت کافی است که بنده تو باشم و این افتخار هم کافی است که تو مالک من باشی.

عن ابی‌عبد الله السلام قال لرجل: اعلم انه لا عز لمن لا یتدلل لله تبارک و تعالی و لارفعه لمن لا یتواضع لله عزوجل (۱۹۶)

امام صادق (ع) به مردی فرمود: کسی که در پیشگاه خداوند تذلل و خضوع ننماید عزت و بزرگی ندارد و آن کس که در مقابل حضرت حق تواضع و فروتنی نمی‌کند رفعت و بلندی مقام ندارد.

در آیه‌ای که در اول بحث مذکور افتاد، آمده است: عزت برای خداوند است، رفعت برای پیامبر است، و سرافرازی برای مؤمنین. اما می‌دانیم که عزت خداوند که آفریدگار عالم و مالک واقعی تمام جهان هستی است با عز مخلوق تفاوت اساسی دارد: او غالب و قاهر بر همه موجودات و مخلوقات است اما خودش مغلوب و مقهور موجودی نیست، همه موجودات به او احتیاج دارند و او غنی بالذات است و به احدی نیاز ندارد.

یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید (۱۹۷)

ای مردم! همه شما نیازمند به خداوند بزرگید اما خداوند، غنی مطلق و بی‌نیاز است.

کمال باری تعالی این است که عزتش خالی از دل و غنایش منزّه و برکنار از فقر است. این مطلب به صورت دعا در کلمات رسول گرامی آمده است:

یا من هو عزیز بلاذل، یا من هو غنی بلافقر (۱۹۸)

ای خداوندی که عزت خالی از دلت است، ای پروردگاری که غنایت مبری از فقر است: این کمال الهی است. اما کمال بشر در این است که هرگز خدا را فراموش نکند و نیازمندی خویشتن به ذات اقدس او را از یاد نبرد، و این مطلب نیز در سخنان پیشوای بزرگ اسلام به صورت دعا آمده است:

اللهم اغنی بالافتقار الیک و لا تفقرنی بالاستغناء عنک (۱۹۹)

بارالها مرا به اینکه دائما به تو محتاج باشم غنی و بی‌نیاز دار و مرا از اینکه خود را مستغنی از تو بدانم دچار فقر و بدبختی مکن. درخواست عزت از پیشگاه خداوندی به معنای طلب توفیق و تسبیب اسباب در راه رسیدن به عزت نفس و علو فکر است، یعنی دعا کننده می‌خواهد بگوید: ای خداوندی که خود عزیز واقعی هستی و بر جمیع عوالم وجود سلطه داری، ای پروردگاری که قادری و همه مخلوقات مقهور تو هستند و بر تمام موجودات غلبه می‌کنی و هرگز مغلوب نمی‌شوی، بر من منت بگذار و موفقم نما که دارای قوت نفس و قدرت اراده شوم تا بتوانم در مقابل تمنیات ذلت‌بار مقاومت کنم و به حول و قوه تو عز ایمانی خویش را که مایه سربلندی دنیا و آخرت است نگاهداری بنمایم. لازم است توضیح داده شود که درخواست توفیق از پیشگاه الهی زمانی بر وفق موازین شرع مقدس و نظام علت و معلول خلقت است که درخواست کننده برای تحقق بخشیدن به موضوع مورد تمنی خود نیت قطعی و عزم ثابت داشته باشد و بدون تصمیم درونی، دعای توفیق نابجا و بی‌مورد است، مثلا شخص محصل زمانی می‌تواند در راه تحصیل علم و نیل به مدارج کمال دانش از پیشگاه خداوندی درخواست توفیق نماید که در باطن به درس خواندن مصمم و

دارای اراده جدی باشد. آن کس که در ضمیر خود نیت درس خواندن ندارد یا آنکه دودل و مردود است و در راه فراگرفتن دانش قدمهای جدی بر نمی دارد نمی تواند از پیشگاه خداوند درخواست توفیق نماید.

عن الرضا علیه السلام قال: من استغفر الله بلسانه ولم یندم بقلبه فقد استهزء بنفسه و من سال الله التوفیق و لم یجتهد فقد استهزء بنفسه (۲۰۰)

حضرت رضا (ع) فرموده است: اگر کسی برای عفو گناهان خود به زبان استغفار کند و از خداوند طلب بخشش نماید، اما در دل از اعمال زشت خود پشیمان نباشد او در این استغفار، خود را مسخره نموده است، اگر کسی از خداوند طلب توفیق نماید اما در مقام عمل، مجاهده و کوشش ندارد او در طلب توفیق، خویشتن را به استهزا گرفته است.

برای آنکه دعای افراد باایمان در طلب توفیق برای عزت نفس بجا واقع شود و به طور صحیح آن را از خدا لازم است به نکاتی چند که در روایات اولیای اسلام آمده است توجه نمایند. اول آنکه بدانند حفظ عزت برای مسلمانان از وظایف دینی آنان است و هیچ فرد باایمانی حق ندارد عز خود را در هم بشکند و موجبات خواری و ذلت خویش را فراهم آورد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: لیس للمؤمنین ان یدل نفسه (۲۰۱)

رسول اکرم فرموده است: شخص با ایمان حق ندارد که موجبات ذلت و خواری خود را فراهم آورد.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: ان الله عزوجل فوض الی المومنین اموره کلها و لم یفوض الیه ان یدل نفسه (۲۰۲)

امام صادق (ع) فرموده است: خداوند تمام امور مؤمنین را به خودشان تفویض نموده، ولی به آنان اجازه نداده است که خویشتن را ذلیل و خوار نمایند.

دوم آنکه بدانند عوامل متعددی از قبیل حب مال، علاقه به مقام، جاه طلبی، شهرت دوستی، محبوبیت اجتماعی و نظایر اینها می تواند آدمی را مغرور و مغلوب نماید و اگر کسی احساس نمود که در باطن، اسیر قدرت این تمایلات است باید بداند که عز و شرفش در معرض خطر قرار دارد.

عن علی علیه السلام قال: کل عزیز داخل تحت القدره فذلیل (۲۰۳)

علی (ع) فرموده است: هر عزیزی که تحت قدرتی قرار دارد ذلیل و خوار است، برای آنکه از خطر آن تمایلات نفسانی مصون بماند و عز و شرف خود را در راه نیل به آنها از دست ندهد باید خویشتن را با نیروی ایمان بسازد، از ذات اقدس الهی استمداد نماید، بر هوای نفس خود غلبه کند و عزت نفس خویشتن را با هیچیک از آن تمایلات معامله نماید.

سوم آنکه بدانند اولیای گرامی اسلام علیهم السلام رذیله طمع را در نبود ساختن سرمایه گرانقدر عزت نفس از دیگر رذایل خطرناکتر دانسته و این مطلب را ضمن روایات متعددی خاطر نشان ساخته و پیروان خویش را از آن برحذر داشته اند و در اینجا پاره ای از آن روایات ذکر می شود:

عن علی علیه السلام قال: ثمره الطمع ذل الدنيا والاخره (۲۰۴)

علی (ع) فرمود: میوه طمع، ذلت دنیا و آخرت است، یعنی اگر کسی بذر طمع را در دل بیفشاند و آن شجره خبیثه در باطن رشد کند میوه ای که از آن برمی دارد ذلت است، نه فقط ذلت دنیا بلکه این صفت هم در دنیا ذلت بار است و هم در عالم آخرت.

و عنه علیه السلام قال: من لم ینزه نفسه عن دناءه المطامع فقد اذل نفسه و هو فی الاخره اذل و اخزی (۲۰۵)

و نیز فرموده است: کسی که نفس خود را از پستی طمعها منزه ندارد با این صفت مذموم، خود را در دنیا ذلیل نموده و در آخرت، ذلت و خواریش فروتر خواهد بود.

قال الباقر علیه السلام فی وصیته لجابر: واطلب بقاء العز باماته الطمع و ادفع ذل الطمع بعز الیاس (۲۰۶)

امام باقر (ع) در وصیت خود بجابر جعفری فرمود: بقای عز خود را با نبود ساختن طمع در ضمیر خود طلب کن و ذلت طمع خود را

با عز ناامیدی از آنچه در دست مردم است دفع نما.

علی (ع) نامه مبسوط و مفصلی که حاوی بسیاری از تعالیم الهی و درسهای سعادت بخش است به فرزند خود، حضرت مجتبی (ع)، نوشته و از جمله مسائلی که در آن نامه خاطر نشان گردیده صیانت نفس و نگاهداری عز و شرف انسانی است .  
و اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقطک الی الرغائب فانک لن تعترض بما تبذل من نفسک عوضا و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا (۲۰۷)

فرزند عزیز! از هر قسم زبونی و پستی بپرهیز، هر چند آن پستی وسیله نیل به تمنیات باشد، زیرا در مقابل آنچه از سرمایه شرافت نفس خود می دهی هرگز عوضی که با آن برابر باشد به دست نمی آوری . بنده دگری مباش که خداوند ترا آزاد آفریده است . خلاصه اینکه آفریدگار حکیم ، آدمی را آزاد آفریده و گزینش خوبی ها و بدی ها را به اختیار وی گذارده است ، او می تواند در جمیع شئون زندگی به پاکی و درستی قدم بردارد یا راه ناپاکی و انحراف را در پیش گیرد. حفظ عزت نفس و یا تن دادن به ذلت و پستی از جمله اموری است که در اختیار انسانهاست . هر فردی اگر بخواهد می تواند به تمنیات ذلتبار خود پشت پا بزند، از آنها چشم پوشد و عز و شرافت خود را از دستبرد خطر مصون و محفوظ دارد، و می تواند از برای جلب منفعتهای ذلتبار، شرافت نفس را واپس زند، عزت انسانی را نادیده انگارد، و به انواع ذلتها تن دردهد، و به منفعت مورد نظر خود دست یابد و این همان است که در کلام علی (ع) آمده است :

الرجل حیث اختار لنفسه ، ان صانها ارتفعت وان ابتذلها اتضعت (۲۰۸)

ارزش شخصیت هر فردی وابسته به روشی است که اتخاذ می نماید، اگر نفس خود را از پستی و دنائت برکنار نگاهدارد به مقام رفیع انسانی نایل می شود و مدارج کمال را می پیماید و اگر عز و عزت و حیثیت معنوی خویشتن را مبتذل و بی ارزش تلقی نماید به پستی و ذلت می گراید و راه سقوط را می پیماید. بنی اسرائیل دلباخته ثروت و عاشق مال بودند. از این رو به زندگی مرفه و پرتجمل قارون که سرمایه دار بزرگ آن روزگار بود با چشم حسرت می نگریستند و تمنی آن را داشتند.

فخرج علی قومه فی زینته . قال الذین یریدون الحیوه الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم (۲۰۹)

قارون با تمام زیور و زینت خود در قوم خویش ظاهر گردید. دلباختگان مال که جز زندگی دنیا هدفی نداشتند گفتند: ای کاش ما نیز تمولی همانند قارون می داشتیم که او در زندگی از حظ و بهره عظیم برخوردار است .

اینان اگر می دانستند که با تملق گویی و تذلل در مقابل قارون به قسمتی از سرمایه وی دست می یافتند مضایقه نداشتند که شرف انسانی و عزت نفس خود را با آن معامله کنند و به تمول و ثروتی دست یابند. مسلمانان در صدر اسلام ، تهیدست و کم بضاعت بودند ولی بر اثر تعالیم نورانی قرآن شریف با عزت و علو همت بار آمدند و به مالداران اعتنا نداشتند زیرا رسول گرامی به آنان فرموده بود:

من عظم صاحب دنیا و احبه لطمع دنیا سخط الله علیه (۲۱۰)

اگر کسی صاحب دنیا را بزرگ بشمرد و روی طمع ، او را دوست بدارد مشمول غضب باری تعالی خواهد بود.

نصارای نجران مردمی ثروتمند و متمکن بودند. رسول گرامی اسلام به آنان نامه نوشت و به دین مقدس اسلام دعوتشان نمود. پس از مشورت ، به این نتیجه رسیدند که هیئتی را، برای مذاکره و احتجاج ، به مدینه اعزام دارند. آن هیئت وقتی به نزدیک مدینه رسیدند با هم تبادل فکر کردند و گفتند: مسلمانان بی بضاعت و فقیرند، اگر ما طلاجات و زیورهای گرانبهائی را که با خود داریم روی لباسها پوشیم مسلمانان از مشاهده آن همه ثروت خاضع می شوند و ما را با دیده عظمت می نگرند و این خود موجب پیروزی ما خواهد بود. زیورها و طلاآلات را پوشیدند و خود را به آنها آراستند وقتی وارد شهر شدند مسلمانان فقیر که ناظر جریان بودند نه تنها خویشتن را در مقابل طلاها نباختند و احساس حقارت نمودند، بلکه این عمل موجب تحقیر نصارای نجران گردید و آنان در



نظر مسلمانان حقیر و کوچک آمدند، به خود می گفتند: پیمبر اسلام، اینان را برای عز معنوی و تشریف به اسلام دعوت نموده است و آنان ثروت خود را به رخ ما می کشند، بی اعتنایی مسلمانان که نتیجه تربیت بزرگ اسلام بود در روحیه نصاری اثر منفی گذارد و دانستند که با نشان دادن ثروت، عظمتی در قلوب مسلمانان به دست نمی آورند و مسلمانان بلند همت و عزیز النفس تحت تاثیر قرار نمی گیرند.

نتیجه آنکه امام سجاد (ع) در جمله اول دعا که موضوع گفتار امروز است از پیشگاه باری تعالی درخواست می کند:

و اعزنی

بارالها! به من عزت و کرامت نفس عطا فرما.

ولی بلافاصله عرض می کند:

و لا تبتلینی بالكبر

بارالها! مرا به کبر که از بیماری های خطرناک اخلاقی است مبتلا منما.

جای این پرسش است که آیا بین عزت نفس و کبر رابطه ای وجود دارد که امام (ع) پس از درخواست عزت نفس از ابتلای به کبر سخن می گوید. پاسخ این پرسش، مثبت است، زیرا ممکن است عزت نفس در روحیه بعضی از افراد و اشخاص از مرز خود تجاوز کند و آدمی را دچار خود بزرگی بینی و کبر نماید، و مردم را بر اثر آن با دیده تحقیر بنگرد و آنان را کوچک و ناچیز بشمرد و معنای ابتلای به تکبر بر اثر زیاده روی در امر عزت نفس با کبر، آنقدر به هم نزدیک اند که بعضی از افراد عادی، از عزت نفس مردان بزرگ الهی برداشت کبر نموده اند و آنان را خود بزرگ بین تلقی کرده اند.

قال رجل للحسن علیه السلام : ان فيك كبرا. فقال : كلا، الكبر لله وحده ، ولكن في عزه . قال الله تعالى : لله العزه و لرسوله و للمؤ منين (۲۱۱)

مردی به حضرت مجتبی (ع) عرض کرد که : به نظر من در شما کبری وجود دارد. حضرت فرمود: هرگز. من گرفتار کبر نیستم، بزرگی و کبریایی مخصوص ذات اقدس الهی است، آنچه در من است عزت نفس است، همان عزتی که خدا در قرآن فرموده است : عزت برای خدا، و برای پیغمبر، و برای اهل ایمان است .

برای آنکه مطلب ((عزت نفس)) و کبر هر چه بهتر و بیشتر روشن گردد لازم است در این باره به اختصار توضیحی داده شود. بعضی از صفات پسندیده و ممدوح آنچنان در مجاورت پاره ای از صفات ناپسند و مذموم قرار دارند که اگر آدمی غافل شود ممکن است خلق خوبش از حد خود تجاوز کند و به خلق بد مبدل گردد. برای نمونه به ذکر دو مثال اکتفا می شود. تواضع یا فروتنی از جمله صفات پسندیده و موجب محبوبیت متواضع نزد خدا و خلق است :

عن النبی صلی الله علیه و آله قال : التواضع لا یزید العبد الا رفعة فتواضعوا یرحمکم الله (۲۱۲)

رسول اکرم فرموده است : فروتنی و تواضع، مقام متواضع را در جامعه بالا می برد، تواضع کنید تا رحمت خداوند بزرگ شامل حالتان گردد. امام عسگری (ع) در حدیث مفصلی از پاداش مردم متواضع سخن گفته و در ضمن آن، قضیه ای را از علی (ع) که حاکی از مراتب تواضع آن حضرت است نقل فرموده که : پدری و پسری مهمان آن حضرت شدند، هر دو را احترام نمود و در صدر مجلس نشاند، دستور داد طعام بیاورند. سفره ای گسترده شد، غذا آوردند. و آن دو مهمان، حضور امام غذا خوردند. سپس قنبر برای شستن دست مهمانها آفتابه و لگن آورد. علی (ع) از جا برخاست و آفتابه و لگن را به دست گرفت و نزد پدر آمد که دست او را بشوید. آن مرد سر خجلت به زیر آورد و ابا داشت که امیرالمؤمنین، آب روی دستش بریزد. سرانجام به اصرار آن حضرت حاضر شد و دست خود را پیش آورد که وضع خجلت آور را پایان دهد دست خود را آنطور که باید نمی شست . حضرت او را قسم داد و از وی خواست که دست خود را با اطمینان آنچنان بشوید که گویی قنبر روی دستش آب می ریزد.

خلاصه، مرد دست خود را شست و سپس امیرالمؤمنین آفتابه و لگن را در اختیار فرزندش محمد حنیفه گذاشت که دست فرزند را بشوید.

و قال یا بنی لو کان هذا الابن حضرنی دون ایبه لصیبت علی یدیه ولكن الله عزوجل یا بی ان یسوی بین ابن و ایبه اذا جمعهما مکان لکن قدصب الالب علی الالب فلیصب الالبین علی الالبین (۲۱۳)

حضرت فرمود: ای فرزند! اگر این پسر به تنهایی به منزل من آمده بود و با پدرش نمی بود من آب روی دست پسر می ریختم ولی این پسر با پدر آمده و خداوند ابا دارد از اینکه در یک مجلس، پدر و پسر به طور یکسان مورد معامله و احترام قرار گیرند. بنابراین برای اینکه بین آن دو از نظر تکوین، فاصله باشد پدر به دست پدر آب ریخته و پسر هم به دست پسر آب می ریزد.

باید همواره به خاطر داشته باشیم که تواضع ممدوح و پسندیده آن است که به عز و متواضع آسیب نرساند و موجب خواری و ذلت او نشود، مثلاً سبقت گرفتن در سلام تواضع است، در مجالس، بدون ابا جایی بنشینیم که پایین تر از رتبه ما باشد تواضع است، خوداری نمودن از جلد در بحث کردن، اگر چه حق با ما باشد، تواضع است، اما اگر کسی به عنوان تواضع، خود را تحقیر کند یا کلماتی ذلت بار از قبیل ((بنده ام، برده ام، چاکرم، پایبوسم، خاکسارم)) بگوید، یا زبان به تملق و چاپلوسی بگشاید، این قبیل اعمال و الفاظ، نه فقط تواضع ممدوح نیست و از اخلاق پسندیده به حساب نمی آید بلکه تذلل و پستی است و از نظر شرع مقدس ناپسند و مذموم است و مسلمانان حق ندارند که خود را به این قبیل اعمال آلوده نمایند. پس تواضع و تذلل در مجاورت هم و دیوار به دیوار یکدیگرند و افراد متواضع باید مراقب باشند که فروتنی و تواضعشان مبدل و خواری نگردد و دچار پستی و انحطاط نشوند. عزت نفس نسبت به تکبر دارای وضعی اینچنین است و افراد عزیز النفس باید بسیار مواظب باشند که گرفتار کبر نشوند و به راه تکبر و خود بزرگ بینی نگرینند. یک انسان با ایمان و عاقل برای اینکه به عزت نفس متخلق گردد و از ذلت و زبونی برکنار بماند به انسانیت خود فکر می کند و درباره مقام انسان می اندیشد و با خویشتن می گوید: من انسانم و انسان، در کره زمین، بزرگترین مخلوق باری تعالی است. خداوند درباره خلقت انسان فرموده است:

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم (۲۱۴)

ما انسان را در بهترین و عالی ترین سازمان آفریده ایم.

در زمینه آفرینش انسان فرموده است:

فتبارک الله احسن الخالقین (۲۱۵)

پروردگار جهان خود را بهترین آفریننده خوانده است. انسان آنقدر بزرگ است که درباره او فرموده است:

خلق لکم ما فی الارض جمیعاً (۲۱۶)

من همه محتویات زمین و تمام موجودات کره خاکی را برای تو آفریده ام، آیا سزاوار است که این انسان بزرگ بنده طلا و نقره باشد، بنده مال و مقام گردد، اسیر شهوت و غضب گردد، انسان اگر بخواهد انسانیت خود را احترام کند و مقام شامخ انسان را تکریم نماید باید حتماً عزیز النفس باشد و خویشتن را از قید و بندهای غلط و ناروا مصون دارد، و به قول راغب وقتی ((عزت)) را معنی می کند می گوید:

العزه حاله مانعه لانسان من ان یغلب (۲۱۷)

عزت عبارت است از آن حالت معنوی و از آن درک درونی که نمی گذارد آدمی را مغلوب شود، مغلوب هیچیک از شئون دنیوی، نه اسیر مال و مقام باشد و نه ذلیل هوای نفس و شهوات. خلاصه، یک انسان قوی و توانا، یک انسان بزرگ و آزاد، چنین انسانی دارای عزت نفس است و همین صفت است که خدا در قرآن در ضمن آیه ای که برای عزت خدا و پیغمبر است برای مؤمنین هم ذکر کرده:

الله العزّه و لرسوله و للمؤمنین (۲۱۸)

انسان عزیز النفس شرافت معنوی و برتری مقام انسانی خود را با هیچ چیز معامله نمی کند و هر امری که به عزت او ضربه زند از آن می گریزد و فرار می نماید و عمر خود را با شرافت نفس و سربلندی می گذراند. انسانهای عزیز النفس خود را از نظر شرافت انسانی بزرگ می دانند، اما به مردم هم احترام می کنند، مردم را با دیده ذلت و خواری نمی نگرند و آنان را پست و ناچیز نمی دانند. این عزت نفس است که هم خود را از نظر عظمت حفظ کرده و هم مردم را از نظر تواضع محترم می شمرد. اما اگر یک نفر انسان عزیز النفس از واقع بینی غافل شود و از مسیر حقیقت منحرف گردد ممکن است آن حالت عزت نفس موجب شود که مردم را با چشم حقارت بنگرد، آنها را پست ببیند، و خود را بزرگ و عظیم پندارد و احساس کند، در این صورت است که عزت نفس به حالت تکبر و خود بزرگ بینی مبدل می شود و این همان معنایی است که امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض می کند:

واعزنی ولا تبلینی بالکبر

پروردگارا! به من عزت نفس و بزرگواری روح مرحمت بفرما، ولی خدایا من مبتلا به کبر نشوم آلوده به بیماری خود بزرگ بینی نگردم و بندگان خدا را با دیده حقارت ننگرم، و اگر کسی چنین شود دچار حالت کبر گردد مسلماً از صراط مستقیم، منحرف شده و گناهی بسیار بزرگ مرتکب گردیده و همین کبر و خود بزرگ بینی می تواند موجب سقوط او در دنیا و عذاب او در عالم آخرت گردد، و در این باره روایات بسیاری رسیده است:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اجتنبوا الکبر فان العبد لایزال یتکبر حتی یقول الله عزوجل: اکتبوا عبدی هذا فی الجبارین (۲۱۹)  
رسول اکرم فرموده است: از کبر و خودبزرگ بینی اجتناب کنید که بنده ممکن است آنچنان مغرور به خود بینی و بزرگ بینی خود شود تا کار به جایی برسد که خداوند می فرماید: نام این بنده متکبر را در صف جباران و در گروه مردم ستمگر و زورگو بنویسد.

عن علی علیه السلام قال: من تکبر للناس ذل (۲۲۰)

علی (ع) می فرمود: هر کس به مردم تکبر کند در بین مردم، ذلیل و خوار می شود.

راغب می گوید:

الکبر ظن الانسان بنفسه انه اکبر من غیره و التکبر اظهاره

کلمه کبر، مربوط به حالت روانی است و تکبر مربوط به اظهار آن حالت است.

راغب می گوید ((کبر)) عبارت از این است که آدمی به خود گمان برد که از دگران برتر و بالاتر است. اگر این گمان را اظهار نکند و عملاً از خود نشان ندهد دچار ((کبر نفسانی)) است، اما اگر این حالت گمان درونی را اظهار کند و با مردم عملاً به گونه ای برخورد نماید که خود را بزرگ وانمود کند و آنان را کوچک، این معنی تکبر است و همین امر، موجب می شود که انسان متکبر دچار ذلت اجتماعی گردد و مردم به او با دیده تحقیر بنگرند.

عن علی علیه السلام قال: من وقف عند قدره اکرمه الناس و من تعدی حده اهانه الناس (۲۲۱)

علی (ع) فرموده است: کسی که در خد خود بایستد و توقف کند، مردم او را اکرام می کنند و آن کس که از حد خود تجاوز نماید مورد اهانت مردم واقع می شود.

از آنچه مذکور افتاد رابطه عزت نفس با تکبر روشن شد و امام سجاد (ع) از خدا می خواهد که: به من عزت نفس مرحمت کن و از بیماری تکبر مصون و محفوظم بدار. پیروان آن حضرت نیز باید درخواستشان اینچنین باشد.

۱۰- وَأَعِزَّنِي وَلَا تَبْلِيَنِي بِالْكَبْرِ، وَعَبَّدَنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست خداوند این دو جمله از دعای ((مکارم الاخلاق)) موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض می‌کند: بارالها! مرا به عبودیت و ذلت در مقابل ذات مقدست و ادار ساز و عبادتم را بر اثر عجب فاسد منما.

دو کلمه است که در قرآن شریف برای بندگی و پرستش حضرت باری تعالی به کار برده شده: یکی ((عبودیت)) است و آن دیگر ((سجده))، و هر دو کلمه در لغت به معنای تذلل است. راغب در مفردات قرآن می‌گوید:

العبودية اظهار التذلل و العباده ابلغ منها لا نها غايه التذلل (۲۲۲)

یعنی عبودیت به معنای اظهار ذلت است، ولی ((عبادت)) این مطلب را از ((عبودیت)) بهتر می‌رساند، زیرا عبادت حاکی از آن نهایت درجه تذلل است و این تذلل نهایی، فقط و فقط شایسته ذات اقدس الهی است برای آنکه او آفریدگار و مالک واقعی تمام عوامل هستی است و همه موجودات در پیشگاه مقدسش بندگی دارند.

قرآن شریف فرموده:

ان كل من فى السماوات و الارض الا اتى الرحمن عبدا (۲۲۳)

هیچیک از موجودات سماوی و ارضی نیست مگر آنکه عبودیت خالق را پذیرفته و خود را مخلوق و مسخر ذات اقدس او می‌داند.

سجده نیز به معنای تذلل است. راغب می‌گوید:

و جعل ذلك عبارة عن التذلل لله و عبادته (۲۲۴)

این ((سجده)) که در لغت به معنای تذلل است، برای خدا عبادت قرار داده شده که مردم به عنوان عبودیت در مقابل ذات مقدس او ابراز ذلت و خواری بنمایند، و از این رو سجده منحصر به ذات مقدس حق است، زیرا سجده نیز حاکی از تذلل نهایی است و جز برای خداوند خالق شایسته نیست.

سئل ابو عبد الله عليه السلام: ا يصلح السجود لغير الله تعالى؟ قال: لا. قيل: فكيف امر الله الملائكة بالسجود لآدم؟ فقال: ان من سجد بامر الله فقد سجد لله فكان سجوده لله اذ كان عن امر الله تعالى (۲۲۵)

از امام صادق (ع) سؤال شد: آیا سجده برای غیر خدا جایز و شایسته است؟ فرمود: نه. عرض شد: چگونه خداوند ملائکه را امر به سجده آدم فرمود؟ پاسخ داد که: اگر کسی به امر خدا سجده کند خدا را سجده کرده، بنابراین سجده ملائکه برای خدا بود زیرا ناشی از امر باری تعالی بود. راغب می‌گوید: سجده خداوند دو قسم است:

یکی سجده تسخیری است و آن دیگر سجده اختیاری. اما سجده تسخیری آن است که خداوند در قرآن فرموده:

ولله يسجد من فى السموات و الارض (۲۲۶)

تمام موجودات ارضی و سماوی خدای را سجده می‌کنند و همچنین فرموده:

والنجم والشجر يسجدان (۲۲۷)

گیاهان و درختان نیز برای خدا سجده می‌کنند.

این سجده قهری و تسخیری و اضطراری است و نهایت تذلل جمیع مخلوقات در مقابل خالق است.

اما سجده اختیاری آن است که افراد با ایمان در زمین انجام می‌دهند و این سجده است که استحقاق پاداش دارد و نزد حضرت باری تعالی دارای ارزش عبادت است. در آیه دیگری، خداوند از سجده تسخیری جمیع موجودات سخن گفته و در آخر آیه از سجده اختیاری انسان نام برده است، با این تفاوت که سجده تسخیری موجودات ارضی و سماوی شامل تمام آفریده‌های خداوند است، ولی سجده اختیاری انسانها عمومی و همگانی نیست و فرموده: بسیاری سجده می‌کنند و بسیاری هم مستوجب عذاب الهی هستند.

الم تر ان الله يسجد له من فى السموات و من فى الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبان و الشجر و الدواب و كثير من الناس و كثير حق عليه العذاب (۲۲۸)

سجده نمودن بسیاری از مردم و سجده نکردن بسیاری دیگر از آنان بر اثر آزادی و اختیاری است که آفریدگار توانا به انسانها اعطا فرموده است. بشر به قضای خداوند، مختار خلق شده و دارای آزادی عمل است. برای اینکه راه عبودیت را بدرستی طی کند، یکتاپرست و موحد باشد، کورکورانه از پی عقاید باطل و خرافی آباء خود نرود و به انحراف اعتقادی، اخلاقی، و عملی گرایش نیابد، پروردگار، در هر عصر و زمان پیمبرانی را فرستاده تا آنان را از قید و بند اسارت‌های گوناگون آزاد سازند و موجبات تعالی و تکاملشان را فراهم آورند.

علی (ع) درباره هدف بعثت رسول گرامی اسلام و آزادسازی همه جانبه مردم چنین فرموده است:

ان الله تبارك و تعالی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق لیخرج عباده من عباده الی عبادته و من عهد عباده الی عهدی و من طاعه عباده الی طاعته و من ولایه عباده الی ولایته (۲۲۹)

خداوند رسول گرامی را بحق مبعوث فرمود تا مردم را از پرستش مخلوق به عبادت خالق هدایت کند و از تعهدات ظالمانه و ناروا در مقابل بندگان به عهد و پیمان خداوند ملتزم نماید و از اطاعت و فرمانبرداری مخلوق به طاعت خالقشان و ادار سازد و از ولایت و سلطه بندگان خدا پذیرای ولایت و سلطه الهی نماید.

بعضی از مردم، عقلهای خود را به کار انداخته حق را از باطل تمیز دادند و در کمال آزادی و اختیار، دین حق را قبول نمودند و بتهایی را که تا دیروز معبودشان بود با دست خود شکستند و آزادانه راه توحید و پرستش آفریدگار یکتای جهان را در پیش گرفتند، و گروهی به ندای عقل توجه نمودند، راه باطل پدران را ادامه دادند، بندهای خرافات را از دست و پای خود نگشودند، و سرانجام به پست ترین منازل انحطاط و تباهی سقوط کردند و برای همیشه سیه روز و بدبخت ماندند. اولیای بزرگ الهی و بندگان واقعی خداوند با آنکه همواره در صراط مستقیم و عبودیت باری تعالی قدم بر می دارند و بالاترین مراتب تذلل خود را در پیشگاه او ابراز می نمایند به این حد قانع نیستند و برای آنکه در این راه سعادت بخش موفقیت بیشتری به دست آورند و نزد خداوند به مقام رفیعتری نایل گردند همواره در فکر ازدیاد بندگی و تذلل اند و بر همین اساس، امام سجاد (ع) در جمله اول دعایی که موضوع سخنرانی امروز است در مقابل مناجات عرض می کند:

و عبدنی لك

علامه بزرگ و ادیت عالی قدر سید علی خان در کتاب ریاض الساکین ذیل جمله ((و عبدنی لك)) می گوید: ((ای ذلنی)). یعنی بار خدایا! مرا در پیشگاه مقدس خود، ذلیل قرار ده. شاید بتوان در تفصیل و توضیح جمله ((و عبدنی لك)) این احتمال را ذکر نمود که امام سجاد (ع) می خواهد در پیشگاه خدا عرض کند: بارالها! همانطور که بر ابراهیم خلیل منت گذاردی و درباره اش فرمودی:

و اتخذ الله ابراهیم خلیلا (۲۳۰)

و فرمودی: خداوند، ابراهیم را خلیل خود گرفت و او را به دوستی خویش برگزید، بر علی بن الحسین نیز منت بگذار، مرا بنده خود بگیر و به این عزت و افتخار سر بلندم فرما.

از جهت لغت می توان این احتمال را از جمله ((و عبدنی لك)) بخوبی استفاده نمود. راغب در مفردات قرآن می گوید:

و عبدت فلانا اذا اتخذته عبدا

موقعی که شخصی را به بندگی خود بگیری می گویی ((عبدت فلانا)) یعنی فلانی را بنده خود گرفتم.

سپس راغب از قرآن شریف شاهد می آورد و سخن حضرت موسی را ذکر می کند که به فرعون گفت:

و تلك نعمه تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل (۲۳۱)

بر ما منت می گذاری که بنی اسرائیل را به بندگی و بردگی خود گرفتی؟

به عبارت روشنتر خداوند را دوست داشتن برای بندگان با ایمان مایه سربلندی و افتخار است، ولی از آن مهمتر این است که خداوند نیز بنده با ایمان را به دوستی خود برگزیند و او را خلیل خویش قرار دهد و این افتخار بصریح قرآن شریف، نصیب ابراهیم خلیل گردید. همچنین، افراد با ایمان به بندگی خداوند مباحات می کنند و از اینکه طوق بندگی غیر خدا را به گردن نگرفته و اسیر آن نشده اند مسرورند. البته بندگی خداوند به آدمی قدر و قیمت می بخشد و به وی عز و بزرگی می دهد، ولی مهمتر از بندگی خدا این است که باری تعالی عبودیت بنده را بپذیرد و او را بنده خود بگیرد. جمله ((و عبدنی لک)) که در دعای امام سجاد (ع) آمده ممکن است ناظر به این مهم باشد و امام علی (ع) می خواهد عرض کند: بارالها! من بندگی و عبودیت را در پیشگاه مقدست و وظیفه قطعی خود می دانم و تا آنجا که بتوانم عمل می کنم ولی از تو می خواهم که بر من منت بگذاری، مشمول تفضلت قرار دهی، تذلل را بپذیری و مرا به عبودیت و بندگی خودت بگیری.

خلاصه اینکه مأموریت پیمبران الهی آن بود که مردم را به خدای یگانه دعوت کنند و آنان را به اطاعت و فرمانبرداری از او که مایه سعادت ابدی و راه تعالی و تکامل است وادار سازند. اما مردم، آزاد آفریده شده اند و در قبول و رد دعوت پیمبران مختار بودند، بعضی به خدا ایمان می آوردند و اطاعتش را پذیرا می شدند و بعضی دیگر از ایمان به خدا سرپیچی می نمودند و هوای نفس خویش را معبود و مطاع خود می ساختند و اوامرش را به کار می بستند. قرآن شریف درباره این گروه منحرف فرموده است:

ارایت من اتخذ الهه هواه (۲۳۲)

ای پیمبر گرامی! آیا آن مردم بدبخت را دیده ای که به هوای نفس خود گرایش یافته، او را معبود خود ساخته، و بی قید و شرط اطاعتش می نمایند؟

راه نجات از هواپرستی، خداپرستی است و راه سرپیچی از اطاعت هوی فرمانبرداری از اوامر الهی است. به هر نسبت که افراد خداپرست، ایمانشان قوی تر باشد به همان نسبت بر هوای نفس خود که شیطان درونی آنان است غلبه می کنند و از اطاعتش سرباز می زنند. اولیای بزرگ الهی با نیروی ایمان، هوای نفس را مهار می کردند، از سرکشی و طغیانش جلوگیری می نمودند و با تمام وجود، اوامر خدا را بی قید و شرط به کار می بستند و همواره از مصونیت ایمانی برخوردار بودند.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ما منکم من احد الا و له شیطان قالوا: و انت یا رسول الله؟ قال: وانا الا ان الله عزوجل اعاننی علیه فاسلم فلا یامرنی الا بخیر (۲۳۳)

نبی اکرم می فرمود: هیچیک از شما نیست الا اینکه شیطانی دارد. کسی گفت: یا رسول الله! آیا شما هم شیطانی دارید؟ فرمود: من هم، الا اینکه خداوند مرا یاری نموده و شیطان من تسلیم من شده و مرا امر نمی کند مگر به خیر و خوبی.

اما ایمان افراد عادی درجات و مراتب متفاوتی دارد و هر فردی به قدر نیروی ایمانی که واجد است می تواند با هوای نفس خویش مبارزه کند و خود را از شر آن دشمن بزرگ مصون و محفوظ دارد. پیشوای بزرگ اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام برای آنکه پیروان خود را از خطر هوای نفس آگاه سازند و از پیروی آن دشمن بزرگ برحذر دارند مکرر در این باره تذکر داده و سخنانشان در کتب روایات آمده است:

دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله رجل اسمه مجاشع، فقال: یا رسول الله! کیف الطريق الی معرفه الحق! فقال: معرفه النفس . فقال یا رسول الله! فکیف الطريق الی موافقه الحق؟ قال: مخالفه النفس . فقال یا رسول الله! فکیف الطريق الی موافقه الحق؟ قال: مخالفه النفس . فقال یا رسول الله! فکیف الطريق الی رضاء الحق؟ قال سخط النفس . فقال یا رسول الله! فکیف الطريق الی وصل الحق؟ قال: هجره النفس . فقال یا رسول الله! فکیف الطريق الی طاعه الحق؟ قال: عصیان النفس . فقال یا رسول الله! فکیف

الطریق الی ذکر الحق؟ قال نسیان النفس . فقال یا رسول الله! فکیف الطریق الی قرب الحق؟ قال التباعد من النفس . فقال یا رسول الله! فکیف الطریق الی انس الحق؟ قال الوحشه من النفس . فقال یا رسول الله! فکیف الطریق الی ذلک؟ قال الاستعانه بالحق علی النفس . (۲۳۴)

مردی به نام مجاشع حضور رسول اکرم آمد، عرض کرد یا رسول الله! راه معرفت حق چیست؟ در پاسخ فرمود: معرفت نفس . عرض کرد راه جلب موافقت حق چیست؟ فرمود: مخالفت نفس . عرض کرد راه رسیدن به رضای خدا چیست؟ فرمود نارضایی نفس .

عرض کرد راه رسیدن به حق چیست؟ فرمود: جدا شدن از نفس .

عرض کرد راه اطاعت از خدا چیست؟ فرمود: سرپیچی از اطاعت نفس . عرض کرد راه به یاد حق بودن چیست؟ فرمود: فراموش کردن نفس . عرض کرد راه نزدیک شدن به خدا چیست؟ فرمود: دور شدن از نفس . عرض کرد راه انس گرفتن با خدا چیست؟ فرمود: وحشت داشتن از نفس .

عرض کرد راه رسیدن به آنچه دستور دادی چیست؟

فرمود: یاری خواستن از خداوند برای پیروز شدن بر نفس .

تذلل و عبودیت در پیشگاه الهی موجب طاعت و فرمانبرداری از اوست و اطاعت از او امر باری تعالی مایه عز و محبوبیت است . بندگی و اطاعت از هوای نفس آدمی را به راه گناه سوق می دهد و گناه مایه خواری و ذلت گنهکار است ، راه رهایی از ذلت گناه بازگشت به سوی خداوند و اطاعت از او امر ذات مقدس اوست .

عن ابی عبد الله علیه السلام قال : من اراد عزا بلا عشیره و غنی بلامال و هیبه بلاسلطان فلیتقل عن ذل معصیه الله الی عز طاعته (۲۳۵) امام صادق (ع) فرموده : کسی که می خواهد بدون داشتن عشیره و فامیل در جامعه عزیز باشد، آن کس که می خواهد بدون داشتن ثروت و مال غنی و بی نیاز باشد، آنکه می خواهد بدون دارا بودن سلطه و قدرت واجد هیبت و ابهت باشد باید از محیط ذلت گناه به فضای نورانی اطاعت از باری تعالی منتقل گردد.

از آنچه معروف افتاد جمله ((وعبدنی لک)) که در دعای امام سجاد (ع) آمده و موضوع قسمتی از سخنرانی امروز بود روشن شد. در جمله بعد، امام در پیشگاه حضرت باری تعالی عرض می کند:

و لا تفسد عبادتی بالعجب

بارالها! عبودیت و تذلل مرا با عجب که از خطرناکترین حالات نفسانی است فاسد و بی اثر منما.

در سخنرانی گذشته ، رابطه عزت نفس با کبر توضیح داده شد. در این سخنرانی هم لازم است رابطه عجب با عبودیت تبیین گردد. العجب فی العباده استعظام العمل الصالح و استکباره و ان یری المعجب نفسه خارجا عن حد التقصیر وهذا هود العجب المفسد للعباده (۲۳۶)

عجب در عبودیت و بندگی عبارت از این است که شخص معجب ، عبادت خود را عظیم بشمرد و آن را مهم و بزرگ به حساب آورد و خویشتن را از حد تقصیر خارج پندارد و تصور کند که هیچ کمبودی در عبادات و اعمال صالحه خود ندارد، و این حالت روانی ، آن عجیبی است که به موجب روایات اولیای اسلام فاسد کننده عمل است .

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم : لیس عبد یعجب بالحسنات الا هلک (۲۳۷)

رسول اکرم فرموده است : هیچ بنده ای نیست که از حسنات و اعمال نیک خود عجب پیدا کند مگر اینکه دچار هلاکت می شود.

عن علی علیه السلام قال : سیئه تسوءک خیر عندالله من حسنه تعجبک (۲۳۸)

علی (ع) فرموده است : گناهی که ترا آزار دهد و مایه رنج و ناراحتی درونیت گردد در پیشگاه الهی بهتر از کار خوبی است که

باعث غرور شود و ترا به عجب وادارد.

کسی که در راه بندگی خداوند قدم برمی دارد و فرایض خویش را انجام می دهد اگر دارای ظریفیت معنوی و اندیشه ایمانی نباشد ممکن است خویشتن را با افراد گناهکار مقایسه کند و احساس برتری و تفوق نماید، با خود بگوید: این منم که در وصف پاکان و نیکان قرار دارم و به اتکای اعمالی که انجام می دهم مستحق بهشت جاودانم ، اما گناهکاران دارای نقطه اتکایی نیستند و باید حتما معذب شوند. همین طرز تفکر غرورآمیز می تواند مایه سقوطش گردد و حسناش فاسد شود مگر آنکه به خود آید و خویشتن را اصلاح کند. در این باره روایت جالبی از امام صادق (ع) است که به عرض می رسانم :

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : دخل رجلان المسجد ، احدهما عابد و الآخر فاسق . فخر جامن المسجد والفاسق صدیق و العابد فاسق ، و ذلك انه يدخل العابد المسجد مدلا بعبادته يدل بها فتكون فكرته في ذلك ، و تكون فكره الفاسق في التندم على فسقه و يستغفر الله عزوجل مما صنع من الذنوب (۲۳۹)

امام صادق (ع) فرمود: دو نفر مرد وارد مسجد شدند، یکی عابد و آن دیگر فاسق . هر دو از مسجد خارج شدند در حالی که مرد فاسق ، مؤمنی بود واقعی و در ایمانش راستگو، و عابد مردی بود فاسق ، برای آنکه وقتی وارد مسجد شدند عابد در عبادات خود گرفتار عجب بود و به عمل خود آنچنان اتکا داشت که فکر می کرد نجات و رستگاری برای اوست ، ولی در اندیشه مرد فاسق ندامت و پشیمانی از گناهانش بود و نظر او این بود که از خدا بخواهد تا او را بیامرزد و مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد.

ملاحظه می کنید که عبودیت و بندگی خداوند در خطر عجب و غرور است و افرادی که به فرایض الهی عمل می کنند اگر مواظب انحرافات فکری و اندیشه های باطل خود نباشند ممکن است جمیع اعمالشان باطل شود و از نتیجه عمل بکلی محروم بمانند. عن النبی صلی الله علیه و آله : اوحی الله تعالی الی داود: یا داود! بشر المذنبین و انذر الصدیقین . قال : کیف ابشر المذنبین و انذر الصدیقین ؟ قال : یا داود! بشر المذنبین بانی اقبل التوبه و اعفو عن الذنب ، و انذر الصدیقین ان یعجبوا باعمالهم فانه لیس عبد یعجب بالحسنات الا هلك (۲۴۰)

رسول اکرم فرمود: خداوند به داود وحی فرستاد که ای داود! به گناهکاران مژده بده و مؤمنین راستین و پاک را اعلام خطر کن . عرض کرد بارالها! چگونه به عاصیان مژده دهم و صدیقین را انذار نمایم ؟ فرمود: به معصیت کنندگان مژده بده که من توبه را قبول می کنم و گناه را می بخشم ، و صدیقین را بترسان از اینکه بر اثر حسناستی که انجام داده اند دچار عجب شوند، چه هیچ بنده ای نیست که به حسناست خود معجب گردد الا اینکه هلاک خواهد شد.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : العجب کل العجب ممن یعجب بعمله و هو لایدری بما یختم له . فمن اعجب بنفسه و فعله فقد ضل عن نهج الرشاد و ادعی ماليس له (۲۴۱)

امام صادق (ع) فرموده است : عجب تام و تمام از کسانی که به عمل خود اعجاب می کنند و مغرور می شوند با آنکه نمی دانند پایان کارشان چگونه خواهد بود. کسی که به خودش و به عمل خویش معجب شود از صراط مستقیم هدایت گمراه شده و ادعا نموده چیزی را که فاقد آن است .

امام سجاد (ع) آنقدر، خود بینی و عجب در زمینه عبادات را خطرناک می داند که از پیشگاه الهی درخواست می کند:

و لا تفسد عبادتی بالعجب افساد الشیء ا خراجہ عن ان یتنفع به

فاسد نمودن چیزی عبارت از آن است که آن چیزی را از فایده و نفعی که باید از آن عاید گردد خارج سازیم و از بهره بیندازیم .

امام عرض می کند: بارالها! عبادت مرا با عجب و غرور فاسد مکن و مرا از فواید آن بی نصیب مفرما.

ناگفته نماند که خود بینی و عجب ، نه تنها در عبادات اثر بد می گذارد و آنها را فاسد می کند بلکه در سایر امور مانند علم ، اخلاق ، درک حقایق ، فکر واقع بین ، مشاوره با دگران ، و سایر امور اجتماعی و شئون زندگی نیز اثر بد دارد و آدمی را از فعالیت



صحیح باز می‌دارد، نیروی خرد را تضعیف می‌کند و موجبات انحطاط آن را فراهم می‌آورد.

من کلمات علی علیه السلام قال : اعجاب المرء بنفسه يدل علی ضعف عقله (۲۴۲)

علی (ع) فرموده است : اینکه آدمی به نفس خود معجب شود و خودبین گردد و گمان کند که هر چه می‌گوید و عمل می‌کند دور از خطا و بر وفق واقع است دلالت دارد که عقلش ناتوان گردیده و فروغ خردش به ضعف و سستی گراییده است .

اگر پاکان و نیکان در عبادت دچار عجب شوند، خود را از پروردگار طلبکار می‌پندارند و می‌خواهد با اعمال خود بر خداوند منت گذارند، اگر عالم با عملی که دارد دچار عجب شود از آن پس دنبال علم نمی‌رود و آن را که نمی‌داند از عالمتر از خود نمی‌پرسد و در جهل و نادانی باقی می‌ماند، اگر کسی در کارهای اجتماعی معجب شود با دیگران مشورت نمی‌کند و از پی اندیشه خطای خود می‌رود و زیان می‌بیند. گاهی شخص گناهکار در اعمال ناروای خود دچار اعجاب می‌شود و چنان به خواب غفلت فرو می‌رود که گمان می‌کند اعمالش صحیح و بر وفق واقع و حقیقت است . از این رو به فکر اصلاح خود نمی‌افتد و لکه های گناه را از صفحه اعمال خود برطرف نمی‌نماید.

عن علی بن سهیل عن ابی الحسن علیه السلام قال : سألته عن العجب الذی یفسد العمل . فقال : العجب درجات ، منها ان یزین للعبد

سوء عمله فیراه حسنا فیعجبه و یحسب انه یحسن صنعا، و منها ان یومن العبد بره فیمن علی الله عزوجل و لله علیه فیه المن (۲۴۳)

علی بن سهیل می‌گوید از حضرت رضا (ع) درباره عجبی که عمل را فاسد می‌کند سؤال نمودم . در پاسخ فرمود: عجب دارای مراتب و درجاتی است ، یک قسم آن این است که عمل بد آدمی در نظر خودش خوب جلوه می‌کند و آن را نیکو پندارد و بر اثر آن دچار اعجاب و خودبینی شود، و قسم دیگر آن است که افراد با ایمان از عبادات خود دچار عجب شوند، خویشتن را از عذاب الهی در ایمنی پندارند و تصور کنند که با عبادات خود بر خدای منت دارند یا آنکه خداوند بر آنان منت دارد.

رسول گرامی سه صفت مذموم را عامل هلاکت و تباهی معرفی فرموده و مسلمانان باید در خود مطالعه کنند و اگر به آن سه صفت یا یکی از آنها مبتلا هستند هر چه زودتر خود را اصلاح نمایند و خویشتن را از خطر برهانند.

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم : ثلاث مهلكات : شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه (۲۴۴)

پیمبر اسلام سه خلق بد را مایه هلاک افرادی که به آنها مبتلا هستند معرفی نموده :

اول بخلی که شخصی بخیل مطیع آن باشد، دوم هوای نفسی که آدمی از فرمانش پیروی نماید، و سوم آنکه شخص خود را و همچنین کارهای خود را با چشم غرور و اعجاب بنگرد. اولیای گرامی اسلام همواره مراقب اصحاب و دوستان خود بودند و اگر در پاره ای از مواقع بر اثر پیشامدی ممکن بود دچار عجب و خودبینی شوند تذکر می‌دادند و آنان را از خطر سقوط اخلاقی محافظت می‌نمودند و در اینجا عمل دو نفر از ائمه معصومین علیهم السلام که در یک حدیث آمده به طور نمونه ذکر می‌شود:

قال البرزقی : بعث الی الرضا علیه السلام بحمار له فجثته الی حرباء فمکتها عامه اللیل معه ثم اوتیت بعشاء . فلما اصبت من العشاء قال : ما ترید؟ اتنام . قلت : بلی جعلت فداک . فطرح علی الملحفة والکساء . ثم قال : بیتک الله فی عافیه و کنا علی سطح . فلما نزل من

عندی قلت فی نفس : قد نلت من هذا الرجل کرامه مانالها احد قط . فاذا هاتف یهتف بی : یا احمد! ولم اعرف الصوت حتی جاءنی مولی له . فقال : اجب مولای . فنظرت فاذا هو مقبل الی ، فقال : کفک . فنا ولته کفی . فعصرها، ثم قال : ان امیرالمومنین علیه السلام

اتی صعصعه بن صوحان عایدا له . فلما اراد ان یقوم من عنده قال : یا صعصعه بن صوحان ! لا تفتخر بعبادتی ایاک و انظر لنفسک ، و کان الامر قد وصل الیک ولا یلهینک الا مل . استودعک الله (۲۴۵)

برزقی از اصحاب علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود. می‌گوید: شبی حضرت رضا درازگوش خود را برای من فرستاد که به محضرش شرفیاب شوم . در محلی به نام حرباء حضورش رسیدم . تمام شب را با آن حضرت بودم . بعد شام آوردند و پس از صرف شام به من فرمود می‌خواهی ؟ عرض کردم بلی . دستور داد بستر آوردند.

حضرت برخاست تا از بام به زیر رود. فرمود: خداوند شبت را با عافیت بگذرانند. وقتی حضرت رفت با خود گفتم: من امشب از این بزرگمرد به کرامتی دست یافتم که هرگز احدی به آن نایل نشده است. ناگاه صدایی را شنیدم که گفت: ای احمد! و ندانستم که صاحب صدا کیست. چون نزد من آمد دیدم یکی از خدمتگزاران امام است. به من گفت: مولای خود را اجابت کن. برخاستم که از پله های بام به زیر روم. دیدم که امام از پله ها بالا می آید. چون به من رسید فرمود: دستت را بیاور. پیش آوردم. دستم را گرفت و فشرد، سپس فرمود: صعصعه بن صوحان از اصحاب علی (ع) بود. بیمار شد، حضرت به عیادتش رفت. وقتی خواست از نزد او برخیزد فرمود: ای صعصعه! عیادت مرا مایه افتخارت قرار ندهی. در فکر خودت باش. چون ممکن بود بزنطی هم از پذیرایی آن حضرت دچار عجب شود، به وی فرمود: هم اکنون جریان صعصعه برای تو پیش آمده است، مواظب باش که آرزو غافلت نکند و اندیشه عجب در تو راه نیاید. سپس امام علیه السلام از بزنطی خداحافظی نمود و او را به حال خود گذارد.

## ۱۱- وَ أَجْرٍ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرِ وَلَا تَمَحَّهُ بِالْمَنِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست خداوند این عبارت از دعای ((مکارم الاخلاق)) موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد (ع) از پیشگاه خدا درخواست می کند. بارالها! خیر و خوبی را به دست من برای مردم جریان ده و آن را با منت گذاردن بر سرشان محو و باطل نما. در این عبارت دو مطلب آمده است: مطلب اول آنکه خیر انسان باید به مردم برسد و مطلب دوم آنکه خیر را با منت گذاردن بر سرشان محو و باطل نما.

در این عبارت دو مطلب آمده است: مطلب اول آنکه خیر انسان باید به مردم برسد و مطلب دوم آنکه خیر را با منت گذاردن به آنان ناپود نکنیم و از بین نبریم. نکته ای که به موقع است قبل از آغاز بحث، تذکر داده شود این است که اگر کسی یک یا چند بار در طول یک ماه صدقه بدهد عمل خیر انجام داده، ولی آن را صدقه جاریه نمی گویند.

صدقه جاریه تاسیس یک اثر خیری است که نفعش جریان داشته باشد و خیرش پیوسته عاید مردم گردد.

کسی که ملک پریمتی را وقف کند که از درآمد آن همه روزه صد گرسنه فقیر را سیر کنند یا درمانگاهی تاسیس نماید که مرضای بی بضاعت در آن مورد معاینه قرار گیرند و به آنان داروی رایگان داده شود یا قناتی حفر کند که اهالی یک محل، به طور مستمر، از آب آن مشروب گردند و از این قبیل کارها که پیوسته نفعش عاید مردم می شود، در اسلام، صدقه جاریه خوانده شده است.

امام (ع) که از خداوند جریان خیر را برای مردم به دست خود تمنی می کند شاید از این نظر باشد که می خواهد بگوید: بارالها! در طول زندگیم وسایل را به گونه ای مهیا فرما که خیر من به طور مستمر عاید مردم شود و هرگز منقطع نگردد.

پیش از آنکه درباره خیر و نیکوکاری نسبت به مردم و ارزش انسانی و اسلامی آن توضیح داده شود، لازم است برای تبیین و تشریح مطلب مقدمه ای به عرض شنوندگان محترم برسد.

تمایلاتی که در ما وجود دارد دو گروه است: یک گروه، تمایلات حیوانی است و یک گروه دیگر تمایلات انسانی. تمایلات حیوانی آن چیزهایی است که مشترک بین ما و حیوانات است، تمایل به غذا، تمایل به آب، تمایل به خواب، تمایل به بازی، تمایل جنسی، تمایل به غضب و انتقامجویی، تمایل تفوق طلبی، تمایل در حب اولاد، و امثال اینها. این تمایلات را حیوانات هم دارند و ما هم داریم. وجود این تمایلات، ضرورت زندگی است. یکی از این تمایلات اگر نباشد باید گفت یکی از پایه های اساسی زندگی نیست. با اینکه این تمایلات برای زندگی ضروری است اما معیار افتخار نیست، خوابیدن و استراحت برای رفع خستگی ضرورت دارد و فقدان آن منجر به مرگ می شود اما افتخار انسانیت نیست، حب اولاد لازمه تربیت اولاد است و مادر به

مهر و محبت، آن همه مصائب را تحمل می‌کند اما حب اولاد، افتخار انسان نیست. بنابراین، گروه تمایلات حیوانی در وجود انسان برای امرار زندگی، واجب و لازم و قطعی و ضروری است، اما معیار بزرگی و بزرگواری نیست. در کنار تمایلات حیوانی تمایلات عالی انسانی وجود دارد. این تمایلات عالی انسانی به هر نسبتی که پیشروی کند و تحقق زیادتری بیابد انسانیت، بیشتر شکوفا می‌شود و افتخار برای انسان بیشتر خواهد بود. تمایلات انسانی از قبیل:

۱. ادای امانت ۲. وفای به عهد، ۳. انصاف، ۴. عدالت، ۵. احسان ۶. دگردوستی، و امثال این امور که خیلی هم معدود و محدودند. هر کدام از این صفات، یک پایه اصولی در تعالی بشر است.

اکنون روی احساس و روی دگردوستی به اعتبار جمله‌ای از صحیفه سجادیه که مورد بحث امروز است تکیه می‌شود. ملاحظه بفرمایید در مسله دگردوستی. این صفت در مقابل خوددوستی است. خوددوستی را تمام حیوانات، حتی حشرات، هم دارند، مثلاً مگس، پشه، این دو حشره ناچیز هم خوددوستی دارند، در تابستان به صورت شما نشسته، همین که دستتان نزدیک آمد احساس خطر می‌کند و فوراً فرار می‌نماید، چرا؟ زیرا به خودش و زندگی‌اش علاقه دارد. یک بچه ماهی کوچک در آب تا دستتان به حوض دراز می‌شود فرار می‌کند، اینها خوددوستی دارند و این خوددوستی را ما هم داریم و حیوانات هم دارند ولی هیچیک از این تمایلات حیوانی معیار عظمت و بزرگی انسان نیست، معیار بزرگی و عظمت انسان، دگردوستی است و به هر نسبت که دگردوستی، در یک جامعه تقویت شود و علاقه به مردم و حفظ لزوم خدمتگزاری به مردم تقویت گردد، دلالت دارد بر اینکه انسانیت رشد بیشتری کرده و بشر قدمهای بلندتری به سوی تعالی و تکامل برداشته است. امام موسی بن جعفر علیهماالسلام فرموده است:

ان اهل الارض لمرحومون ماتحباوا و ادوا الامانه و عملوا الحق (۲۴۶)

مردم روی زمین تا وقتی که یکدیگر را دوست بدانند، ادای امانت کنند و بر طریق حق قدم بردارند و عمل نمایند مورد ترحم و تفضل ذات اقدس الهی هستند.

ملاحظه می‌کنید که در این حدیث، حضرت موسی بن جعفر از اهل کره زمین، صرف نظر از عقاید مذهبی و روشهای دینی سخن می‌گوید، یعنی اگر این سه مطلب، که شایان انسانیت است، یکی دگردوستی، آن دگر ادای امانت، و سوم قدم برداشتن به راه حق و درستی، این سه صفت که در جامعه بشری موجود باشد استحقاق تفضل و عنایت الهی را دارند و همواره مورد رحمت اند. همین سخن امام (ع) است که سعدی به صورت نظم آورده:

بنی آدم اعضای یک پیکرند  
 که در آفرینش ز یک گوهرند  
 چو عضوی ببرد آورد روزگار  
 دگر عضوها را نماند قرار  
 تو کز محنت دیگران بی غمی  
 نشاید که نامت نهند آدمی

بشر دوستی آدمی را وامی‌دارد که به بیماران بی بضاعت کمک کند، به افتادگان دستگیری نماید، عناصر گرسنه را سیر کند و افراد یتیم را مورد نوازش قرار دهد و از این قبیل اعمال خیرخواهانه انسانی.

علی (ع) موقعی که مالک اشتر را مأمور مصر می‌نماید و حکومت آن کشور پنهاور را به وی می‌سپارد دستورهای لازم را ضمن عهدنامه مبسوطی که مرقوم فرموده، به وی می‌دهد و در اوایل نامه از بشر دوستی و محبت سخن می‌گوید و توصیه می‌کند که این سجیه انسانی را درباره تمامی مردم از مسلمانان و غیر مسلمان رعایت بنماید.

و اشعر قلبك الرحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم ولا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتم اكلهم فانهم صنفان : اما اخ لك في الدين ، او نظير لك في الخلق (۲۴۷)

مالک! دلت را مهیا کن تا با رحمت و محبت و یا لطف و مهربانی با مردم برخورد نمایی. مبادا همچون درنده ای که خوردن شکار خویش را مغتنم می‌شمارد با آنان موجه گردی چه آنکه مردم مصر دو گروه اند: یا از نظر دینی برادر تو هستند، یا از جهت آفرینش و خلقت همانند تو، و در هر صورت، انسان اند و باید با روش انسانی با آنان معامله نمایی.

در روایت دیگر، ماء‌مور دیگری را مخاطب ساخته و فرموده است:

عامل سائر الناس بالانصاف و عامل المومنین بالایثار(۲۴۸)

رفتارت با همه مردم براساس انصاف باشد و با برادران دینیت از روش خود گذشتگی و ایثار استفاده کن.

عن ابی‌عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله و ادخل علی اهل بیت سرورا(۲۴۹)

امام صادق (ع) فرموده است: مردم رزق خوار خدا هستند و مؤنه آنان به عهده اوست. محبوبترین خلق کسی است که به روزی خواران خدا نفعی برساند و اهل بیتی را خوشحال و مسرور نماید.

احساس نمودن و نفع رسانیدن به بندگان خدا لازمه دگردوستی و انسانیت است و این مهم در اسلام، پسندیده و ممدوح شناخته شده، ولی مهمتر از احساس مالی رفع ظلم و اقامه عدل و انصاف درباره آنان است، خواه شخص مورد ستم مسلمانان باشد یا غیرمسلمان. رسول گرامی در این باره فرموده است:

من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم (۲۵۰)

کسی که بشنود شخص مظلومی فریاد می‌زند و مسلمانان را به یاری می‌طلبد اگر صدای استغاثه او را بشنود و به یاریش نرود مسلمان نیست.

از مواردی که حقوق انسانی باید رعایت شود درباره همسایگان است و رسول اکرم در این باره چنین فرموده است:

الجیران ثلثه: منهم من له ثلثه حقوق: حق الاسلام و حق الجوار و حق القرابه: و منهم من له حقان: حق الاسلام و حق الجوار. و منهم من له حق واحد و الکافر له حق الجوار(۲۵۱)

همسایگان سه قسم اند: قسمتی دارای حق اند: حق اسلام، حق همسایگی، و حق قرابت. قسمتی دارای دو حق اند: یکی حق اسلام و آن دیگر حق همسایگی. و بعضی دارای یک حق اند، و همسایه کافر از این قسم است و حق همسایگی دارد.

تا اینجا روایاتی راجع به عدل و انصاف، نیکی و احسان، و رحمت و محبت درباره عموم مردم از نظر دگردوستی و انسانیت معروض افتاد. اینک چند درباره روابط مسلمانان با هم و خدمت آنان به یکدیگر ذکر می‌شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: انما المومنون فی تراحمهم و تعاطفهم بمنزله الجسد الواحد اذا اشتکی عضو تداعی له سائر الجسد بالحمی و السهر(۲۵۲)

رسول اکرم فرموده است: مؤمنین در مقام رحمت و عطوفت نسبت به یکدیگر به منزله یک جسدند، وقتی یک عضو از جسد بیمار شود سایر اعضای آن همانند او تباداری و شب بیداری دارند و در غم و مصیبت او شریکند.

معلى بن خنیس که از اصحاب امام صادق علیه السلام از آن حضرت سؤال کرد که حق مسلمان بر مسلمان چیست. حضرت فرمود: من بر تو خائفم، می‌ترسم حقوق را بدانی و عمل نمایی. معلى اظهار امید کرد که به قوه الهی عمل نمایم. آنگاه امام حقوقی را شمرد که بعضی از آنها در اینجا ذکر می‌شود:

قال: ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك و تکره له ما تکره لنفسك و ان تجتنب سخطه و تتبع مرضاته و تطیع امره و ان تعینه

بنفسک و مالک و لسانک و یدک و رچلک و ان تکون عینه و دلیلہ و مرآته و ان لا تشبع و یجوع و لا تروی و یظما و لا تلبس و یعی (۲۵۳)

امام علی (ع) فرمود: آسانترین حق مسلمانان این است که آن را که برای خود دوست می داری برای او دوست داری و آن را که خود میل نداری برای او بی میل باشی و اینکه او را خشمگین نکنی، رضایش را جلب نمایی، و دستورش را به کار بندی، و اینکه او را با نفست، با مالت، به زبانت، و با دست و پایت یاری نمایی، و اینکه تو به منزله چشم او، راهنمای او، و آینه او باشی، چنین نباشد که تو سیر باشی و او گرسنه، تو سیراب باشی و او تشنه، و تو پوشیده باشی و او برهنه.

خلاصه اینکه مواسات مسلمانان با یکدیگر و دگردوستی آنان نسبت به هم آنقدر در اسلام مهم است که در بعضی از روایات رسول گرامی آمده است: مسلمانان متمکن اگر نسبت به همسایه خود که تهیدست و فقیر است بی تفاوت باشد از اسلام واقعی برخوردار نیست و در اینجا به بعضی از آن روایات اشاره می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ما امن بی من بات شعبانا و جاره جائع (۲۵۴)

آن کسی که خودش شب سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد به من ایمان نیاورده است.

و عنه صلی الله علیه و آله: ما آمن بی من بات کاسیا و جاره عار (۲۵۵)

رسول اکرم می فرمود: آن انسان مسلمانی که خودش سیر و همسایه اش در کنار او گرسنه باشد از گروه مؤمنین و پیروان واقعی قرآن شریف نیست.

اسلام علاوه بر آنکه مواسات و تعاون را به پیروان خود درس داده، از ایثار که مرحله بالاتری از تعاون است نیز سخن گفته و آنان را به ایثار تشویق نموده است که به منظوری جلب خشنودی ذات اقدس الهی در مواقعی که بتوانند دگران را بر خویشتن مقدم دارند و چیزی که مورد احتیاج خود آنان است به مسلمانی که نیازمندتر است اعطا نمایند.

عن علی علیه السلام قال: عند الايثار علی النفس يتبين جواهر الكرماء (۲۵۶)

علی (ع) فرموده است: در زمینه ایثار بر نفس گوهر طبع و رفعت روح افراد کریم النفس آشکار می گردد.

احسان به مردم و اقناع تمایل دگردوستی منحصر به خدمات مالی نیست بلکه هر قسم خدمتی به دگران نشانه انسانیت و حاکی از فضیلت است. ناتوانی را دست گرفتن، یتیمی را نوازش نمودن، راه گم کرده ای را هدایت کردن، نابینایی را از خیابان عبور دادن، و دیگر خدماتی از این قبیل مورد ترغیب و تشویق اولیای گرامی اسلام است.

قال رجل للنبي صلی الله علیه و آله: احب ان اکون خیر الناس. فقال: خیر الناس من ینفع الناس، فکن نافعاً لهم (۲۵۷)

مردی به رسول گرامی عرض کرد: دوست دارم که بهترین مردم باشم. حضرت فرمود: بهترین مردم کسی است که نفعش بیشتر عاید مردم گردد پس تو در راه نفع رساندن به مردم کوشا و جدی باش تا از بهترین مردم باشی.

یکی از خدمات ارزنده و پراج نسبت به مردم دفاع از عرض و شرف آنان است و بدبختانه در محیط ما به این امر مهم کمتر توجه می شود.

نال رجل من عرض رجل عند النبي صلی الله علیه و آله. فرد رجل من القوم علیه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: من رد عن عرض اخیه کان له حجاباً من النار (۲۵۸)

مردی در حضور رسول گرامی نسبت به کسی سخن ناروا گفت و به عرض او تجاوز نمود. شخصی که در مجلس حاضر بود گفته او را رد کرد و از مرد مورد تجاوز دفاع نماید همان دفاع برای او در مقابل آتش حجابی می شود و او را از خطر مصون و محفوظ می دارد.

امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی دعا می کند:

و اجر للناس علی یدی الخیر

بارالها! به دست من برای مردم خیر و خوبی جاری کن .

با توجه به اینکه خیر رساندن به مردم دارای معنای وسیع و گسترده ای است و افراد خیر می توانند به اشکال مختلف و صور گوناگون به آنان نفع و خیر برسانند، امام (ع) از خدا می خواهد که او را در طول ایام زندگی به انواع خوبی ها و خیرات نسبت به انسانها موفق و موید بدارد.

ناگفته نماند که نه تنها احسان و نیکی به مردم باعث جلب رحمت باری تعالی است ، بلکه احسان به حیوان نیز می تواند آدمی را مشمول رحمت خداوند بنماید و بر اثر آن گناهش مورد عفو قرار گیرد و در اینجا به طور نمونه یک مورد که در حدیث آمده است به عرض شنوندگان محترم می رسد:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال : اطلعت لیلہ اسری علی الجنہ فرایت امراه زانیہ ، فسالت عنها . فقیل انها مرت بکلب یلهث من العطش . فارسلت ازارها فی بئر فعصرتہ فی حلقه حتی روی . فغفر الله لها (۲۵۹)

رسول گرامی فرمود: در شب معراج به بهشت اشراف یافتم . در آنجا زن زانیه ای را دیدم ، پرسیدم این آلوده دامن چه عملی کرده است که بهشتی شده ؟ پاسخ دادند: او بر سگی گذر کرده است که زبانش بر اثر شدت عطش از دهانش درآمده و پیوسته نفس می زد. آن زن و روپوش بلند سرتاسری خود را از بر گرفت و در چاهی که در آن نزدیک بود آویخت ، روپوش به آب رسید، مقداری از آب را به خود گرفت ، پارچه را بالا کشید، نقطه پر آب را در گلوی سگ تشنه فشرده و حیوان را سیراب نمود. خداوند بر اثر این خدمت ، گناهان زن را بخشید و او را بهشتی نمود.

شاید حدیث دیگری نظیر روایت آن زن در اخبار آمده باشد که سعدی آن را دیده و به نظم آورده است :

یکی در بیابان سگی تشنه یافت

برون از رمق درحیاتش نیافت

کله دلو کرد آن پسندیده کیش

چو حبل اندر آن بست دستار خویش

به خدمت میان بست و بازو گشاد

سگ ناتوان را دمی آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد

که داور گناهان از او عفو کرد

الا گر جفاکاری اندیشه کن

وفایش گیرو کرم پیشه کن

کسی با سگی نیکویی گم نکرد

کجا گم شود خیر با نیکمرد

کرم کن چنان کت برآید زدست

جهانبان درخیر بر کس نیست

امام علی (ع) در جمله دوم دعا که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می کند:

ولا تمحقه بالمن

بارالها! خوبی و خیری را که با دست من به جریان می اندازی با منت گذاردن ، محو و نابود منما.

از این جمله استفاده می شود که افراد خیر و نیکوکار اگر کار خوب خود را به منت آورده کنند عمل خیرشان باطل و بی اثر می شود و خداوند آن را محو و نابود می کند، و این مطلب در قرآن شریف آمده است :

یا ایها الذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی (۲۶۰)

ای مردم با ایمان! صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت کردن باطل ننمایید.

برای آنکه روشن شود چرا منت گذاردن صدقات را باطل می کند لازم است در این باره توضیح مختصری داده شود. اسلام، دین تعاون و مواسات است و از افراد متمکن خواسته که قسمتی از اموال خود را به عنوان واجب یا مستحب به گروه کم بضاعت و تهیدست بدهند. ولی این کار باید به قصد قربت و با رعایت احترام کامل به تهیدستان انجام پذیرد و آنان مورد تحقیر و اهانت واقع نشوند. آیین مقدس اسلام عز و شرافت مسلمانان را بسیار محترم شمرده و پراج دانسته است و هیچکس حق ندارد کرامت نفس و بزرگواری خود را با پول معامله کند و بر همین اساس است که تملق گویی و چاپلوسی ممنوع گردیده است. کسی که به فرد بی بضاعتی کمک می کند و خدمت خود را ماده منت نسبت به او قرار می دهد با این عمل به عز و شرف او ضربه می زند و به حیثیت انسانی وی آسیب می رساند و خداوند چنین صدقه ای را هرگز نمی پذیرد و منت گذاردن موجب ابطال عمل خیر آن مرد خیر می شود. تا جایی اسلام به این مهم عنایت دارد که فرموده است :

قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعها اذی (۲۶۱)

بگرمی با فقیر سخن گفتن و از او عذرخواستن از اینکه نمی تواند به وی خدمتی نماید بهتر از صدقه ای است که آمیخته به منت گذاری و آزار او باشد. برای آنکه شنوندگان محترم هر چه بهتر و بیشتر به اهمیت این موضوع واقف گردند و خدمات مالی خود را با منت گذاری، باطل و تباه نمایند در اینجا قسمتی از روایات اولیای گرامی اسلام که در کتب اخبار آمده است ذکر می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله : من اسدی الی مؤ من معروفاً ثم آذاه بالکلام او من علیه فقد ابطل صدقته (۲۶۲)

کسی که به مؤ منی چیزی اعطا کند و به وی صدقه ای بدهد، سپس او را با کلام خود آزار نماید یا بر وی منت گذارد با این عمل ، صدقه خود را باطل نموده است .

و عنه صلی الله علیه و آله : من اصطنع الی اخیه معروفاً فامتن به احبط الله عمله و ثبت وزره و لم یشکر له سعیه (۲۶۳)

و نیز فرموده است : کسی که به برادر دینی خود خدمتی نماید سپس بر وی منت گذارد خداوند عمل او را محو و نابود می سازد و بار سنگین آن عمل بر دوش وی می ماند و از خدمتی که انجام داده است بهره ای نمی برد.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : المن ینهدم الصنیعه (۲۶۴)

امام صادق (ع) فرموده است : منت گذاردن عمل خیر انسان را نابود و فانی می نماید.

اگر شخص مسلمانی صدقه بدهد و به کسانی که آن را دریافت نموده اند به طور مستقیم منت نگذارد و آزارشان ننماید ولی در غیاب آنان عمل خود را به این و آن بگوید و در نتیجه موجب هتک حرمت و تحقیر دریافت کنندگان صدقه گردد، چنین شخصی مشمول آیه کریمه ابطال صدقه با من و اذی است ، زیرا غیرمستقیم بر فقرا منت گذارده و آنان را آزار داده است ، و این مطلب را امام جواد (ع) به شخصی فرمود که در یک روز به ده نفر فقیر عائله دار کمک نموده بود بدون آنکه بر آنها منت گذارد یا آنان را آزار دهد، ولی قضیه احسان و انفاق خود را برای امام جواد نقل نمود. امام به وی فرمود:

قد ابطلت برک باخوانک و صدقاتک ، قال : و کیف ذلک یابن رسول الله ؟ قال له محمد بن علی : اقرء قول الله عزوجل : یا ایها الذین آمنوا: لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی ، قال الرجل : یا بن رسول الله ما مننت علی القوم الذین تصدقت علیهم و لا آذیتهم ، قال له محمد بن علی : ان الله عزوجل قال : لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و لم یقل لا تبطلوا بالمن علی من تتصدفون علیه والاذی لمن تتصدفون علیه و هو کل اذی (۲۶۵)

تو با نقل این قضیه بر و نیکی خود به برادرانت را ابطال نمودی و از میان بردی، عرض کرد: چگونه از میان بردم؟ حضرت پاسخ داد: کلام خدا را بخوان که فرموده است: ای مردم با ایمان! صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت کردن ابطال ننمایید، عرض کرد: یا بن رسول الله! به کسانی که کمک نمودم نه بر آنها منت گذاردم و نه آزارشان دادم. حضرت فرمود: خداوند فرموده صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت کردن باطل نکنید و فرموده است که: صدقات خود را با اذیت دادن و منت گذاردن مستقیم بر سر کسی که صدقه را دریافت می نماید باطل نکنید.

این آیه، شامل حال تمام اقسام منتها و آزارها می شود، خواه کمک کننده، خود مستقیماً به گیرنده صدقه منت گذارد و آزارش دهد، خواه خدمت عملی و احسان خود را بدگران بگوید و این و آن را آگاه سازد و غیرمستقیم دریافت کنندگان را مورد منت یا مورد اذیت قرار دهد.

بیان امام جواد (ع) و نکته ای را که در آیه تذکر داده است برای افراد خیر و احسان کننده درسی آموزنده است و به آنان خاطر نشان می فرماید: شما که برای خدا و به نیت قربت به فقیری آبرومند کمک می کنید به گونه ای باشد که فقط خدا بداند و شما بدانید و فقیر، دگری از آن آگاه نشود تا آن احسان ذخیره قیامت شما گردد و اگر به دگران بگویید و آبروی فقیر را ببرید با گفته خود، احسان خویش را ابطال نموده اید و ممکن است بر اثر پرده دری و اهانت به فقیر، در قیامت استحقاق کیفر و عذاب داشته باشید. نه تنها منت گذاردن و آزار دادن فقیر در زمینه صدقات، ممنوع و نارواست، بلکه اگر کیفیت پرداخت صدقات آبرومندانه و مناسب با عز و شرف مسلمان نباشد و موجب تحقیر و توهین وی گردد نیز در اسلام ممنوع و غیر مجاز است. ائمه معصومین علیهم السلام که در آموختن وظایف دینی، معلم مسلمانان بودند برای آنکه اصحاب و دوستانشان به راه خطا نروند همواره به آنان تذکرات لازم را می دادند و آگاهشان می ساختند تا اگر در مسیر ناصحیح قدم بر می دارند باز گردند و به راه درست گرایش یابند.

عن اسحق بن عمار قال: قال لی ابو عبدالله علیه السلام: یا اسحق! کیف تصنع بزکوه مالک اذا حضرت؟ قلت: یا تونی الی المنزل فاعطیهم. فقال لی ما اراک یا اسحق الا قد ذلت المومنین و ایاک ایاک، ان الله تعالی یقول: من آذی لی ولیا فقد ارضدلی بالمحاربه (۲۶۶)

اسحق بن عمار می گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: چگونه زکوه مالت را می دهی، گفتم: محصول را به منزل می آورم. اهل استحقاق می آیند و دریافت می کنند امام فرمود: اسحق! تو با این کار، مسلمانان را در معرض ذلت و خواری قرار می دهی، از این کار پرهیز کن، خداوند فرموده است هر کس دوست مرا خوار نماید برای جنگ با من مهیا گردیده است.

در پایان بحث امروز لازم است به شنوندگان محترم تذکری بدهم و آن این است که بحث ما درباره دعای ((مکارم الاخلاق)) است. این دعای شریف حاوی مطالب بسیار رفیع و بلند در شائن انسانسازی و پرورش مکارم اخلاق در ضمیر مردم با ایمان است، باید شنوندگان محترم حتما در هر قسمتی دقت نمایند و هر مطلبی را که امام سجاد (ع) به صورت دعا از زبان خود در پیشگاه الهی عرض می کند آن را سرمشق خود قرار دهند و بر طبق آن عمل نمایند تا بتوانند از این دعا بهره علمی و اخلاقی ببرند و متخلق به سجایای انسانی گردند. مثلاً از دو جمله مورد بحث امروز استفاده شود که تمام افراد به قدری که قدرت دارند با مال و قلم و قدم خود به مردم خدمت کنند و دیگر آنکه خدمات خود را منت گذاردن بر سر مردم و به رخ آنان کشیدن نابود و فانی نمایند و خویشان را از پاداش خدا در قیامت محروم نسازند.

## ۱۲- وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



به خواست خداوند این دو جمله از دعای شریف ((مکارم الاخلاق)) موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد (ع) از پیشگاه خداوند درخواست می‌کند: بارها! به من معالی اخلاق عطا فرما و از اینکه بین مردم به دارا بودن مکارم اخلاق مباحات و افتخار نمایم مصون و محفوظ بدار.

معالی اخلاق که مورد تمنای حضرت علی بن الحسین علیهما السلام است از سجایای انسانی و ملکات بسیار عالی است که خداوند دوست دارد انسانها به آن خلیقات متخلق شوند و از راه آن ملکات پسندیده به مدارج کمال انسانی نایل گردند.

عن النبی صلی الله علیه و آله : ان الله یحب معالی الاخلاق و یکره سفاسفها (۲۶۷)

رسول گرامی فرموده: خداوند دوستدار معالی اخلاق است و از فرومایگی و خلیقات پست بیزار.

معالی اخلاق به معنای مکارم اخلاق است و دعایی که از صحیفه سجادیه مورد بحث ماست به همان اسم نامگذاری شده، زیرا حاوی بسیاری از خلیقات رفیع و سجایای عالی انسانی و کرامیم اخلاق است و اگر کسی آنها را به درستی فراگیرد و متخلق به آن اخلاقیات شود. دارای مکارم اخلاق و سجایای انسانی است. در روایات اولیای اسلام، مکارم اخلاق در کنار محاسن اخلاق ذکر می‌شود و این هر دو مایه خشنودی و رضای حضرت باری تعالی است و نبی مکرم اسلام مبعوث گردیده تا محاسن اخلاقی متخلق سازد، و خصوصیات هر دو قسمت را به مردم بیاموزد و به آنان برتری و امتیاز مکارم اخلاق بر محاسن اخلاق را بفهماند.

عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: بعثت بمکارم الاخلاق و محاسنها (۲۶۸)

امام سجاد (ع) از رسول اکرم حدیث نموده که فرموده است: من از طرف باری تعالی برای مکارم اخلاق و محاسن آن مبعوث شده ام.

روایت دیگری در کتب عامه و خاصه از نبی اکرم نقل شده که در آن روایت، فقط از مکارم اخلاق نام برده و بدین وسیله مردم را به قدر و منزلت آن خلق شریف متوجه نموده است.

عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال: انما بعثت لا تمم مکارم الاخلاق (۲۶۹)

رسول اکرم فرموده: من از طرف خداوند مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را، که جزء برنامه انبیای سلف بوده، متمم و تکمیل نمایم.

برای اینکه بحث ما روشن شود لازم است که در آغاز، محاسن اخلاق و مکارم اخلاق را بشناسیم و به تفاوت این دو گروه خلق پی ببریم و بدانیم که برای چه مکارم اخلاق بمراتب بالاتر از محاسن اخلاق است. برای بیان تفاوت محاسن اخلاق و مکارم آن از دو روایت استفاده می‌کنیم و آن دو را از نظر معنوی و ارزش روحانی بررسی می‌نماییم و در خلال بررسی این دو روایت برتری و امتیاز مکارم اخلاق بر محاسن اخلاق روشن می‌شود.

قلت لابی عبد الله علیه السلام: ما حد حسن الخلق؟ قال: تلین جانبک و تطیب کلامک و تلقی اخاک ببشر حسن (۲۷۰)

راوی حدیث می‌گوید به امام صادق (ع) عرض کردم: حد حسن خلق چیست؟ فرمود: با مردم به نرمی و گرمی برخورد کنی، پاک و منزّه و در کمال ادب سخن بگویی، و در مواجهه با برادرانت متبسم و گشاده روی باشی.

این روایت، مرزی برای حسن اخلاق بیان می‌کند. البته این مطلب که در حدیث آمده به منزله نمونه ای است که از حسن اخلاق. اگر یک نفر انسانی واجد این سه مرحله باشد یا علاوه بر آن سه صفت دارای صفات اخلاقی خوب باشد، در برخورد با مردم سبقت سلام بگیرد، دست بدهد، دندانش مسواک زده باشد، لباسش پاکیزه باشد، به عیادت مرضی برود، تشییع جنازه بنماید، مصیبت زدگان را تسلیت بدهد، مسافران را ملاقات کند، و دیگر اعمالی نظیر اینها، تمام این کارها از محاسن اخلاق است و همه این افعال، مورد تائید شرع مقدس می‌باشد، و رسول اکرم یک قسمت از ماء مؤ ریت اخلاقیش مربوط به همین امور بود. اما اگر سؤال شود: آیا این صفاتی که مذکور افتاد دلیل بر انسانیت است؟ آیا این صفات نشانه شرف انسانی است؟ پاسخ این پرسش

منفی است. چه بسیار مردمی هستند که علی‌الظاهر دارای تمام این صفات می‌باشند و واقعا دارای خلیات پسندیده اند، اما این ظاهر فریبا، باطنی زهرآلود و ظالم دارد و درونی متجاوز به حقوق مردم، به مال مردم، به عرض و شرف مردم، به قول آن‌گوینده که می‌گوید:

ظاهرش چون گور کافر پر حلال

باطنش قهر خدا عزوجل

بنابراین محاسن اخلاق، بسیار خوب است اما دلیل بر شرافت انسانی و کرامت نفسانی نیست.

درباره مکارم اخلاق از رسول گرامی و ائمه معصومین علیهم السلام روایات بسیاری آمده و در هر روایت، چند نشانه از مکارم اخلاق بیان نموده اند که در اینجا به یکی از آن روایات اکتفا می‌شود. حضرت صادق (ع) به ابن جنبد فرمود:

یا بن جنبد! صل من قطعک و اعط من حرمک و احسن الی من اساء الیک و سلم علی من سبک و انصف من خاصمک و اعف عن ظلمک (۲۷۱)

امام (ع) به ابن جنبد فرمود: پیوند با کسی که از تو بریده، عطا کن به کسی که ترا محروم نموده، نیکی کن درباره آن کس که به تو بدی کرده، سلام کن به کسی که ترا دشنام داده، انصاف ده در مورد آن کسی که با تو خصومت نموده، و ببخش کسی را که به تو ستم کرده است.

ملاحظه می‌کنید که بین مکارم اخلاق با محاسن اخلاق چقدر فاصله است و چه اندازه مکارم اخلاق دارای رفعت و عظمت است.

ما اگر بخواهیم ((محاسن اخلاق)) را به فارسی ترجمه کنیم باید بگوییم: ((خوی خوب و پسندیده))، اما اگر بخواهیم ((مکارم اخلاق)) را به فارسی برگردانیم باید بگوییم ((بزرگواری و کرامت نفس)) و این دو با هم فاصله بسیار دارند. بزرگی با بزرگواری فرق دارد. کسی که در اداره ای دارای مقامی رفیع است می‌گویند بزرگ است، کسی که از جهت سن بیشتر عمر کرده می‌گویند بزرگ و بزرگتر است، کسی که دارای ثروت و املاکی است ممکن است مردم او را بزرگ بدانند، ولی مکارم اخلاق به این معنی نیست که، مکارم اخلاق به معنای بزرگواری نفس و طبع بلند است. ممکن است کسی از نظر مقام خیلی پایین باشد ولی دارای بزرگواری نفس باشد، ممکن است کسی تمکن مالی نداشته باشد اما دارای رفعت نفس باشد. بنابراین مکارم اخلاق یعنی ((کرامت نفس))، ((بزرگواری روح)) و رفعت مقام معنوی یک انسان که در پرتو آن می‌تواند گذشته‌های بسیار داشته باشد. آنچه در اخبار ائمه معصومین علیهم السلام درباره بیان ((محاسن اخلاق)) و ((مکارم اخلاق)) آمده، ذکر مصداق است، یعنی مورد بیان می‌کند، اما من در کتب اخبار برنخورده ام که بینم معیاری برای ((محاسن اخلاق)) و ((مکارم اخلاق)) ذکر شده باشد و انسان بتواند با آن معیار تمامی محاسن اخلاق را بشناسد و همگی ((مکارم اخلاق)) را تشخیص دهد.

شاید در تعریف ((محاسن اخلاق)) بتوان گفت: آن قسم خلق و خویی که در شرع مقدس، ممدوح شناخته شده و با غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی هماهنگ است، یا لاقبل با آنها تضادی ندارد ((حسن خلق)) است، و در تعریف مکارم اخلاق گفته شود: آن قسم خلیات عالی و رفیعی که اگر کسی بخواهد انجام دهد یا باید با هوای نفس خود و کشش غرایز حیوانی خویش بجنگد و در جهت مخالف آنها قدم بردارد، یا لاقبل باید ندای آنها را نادیده انگارد، نسبت به آن بی‌اعتنا باشد، و از پی صفت انسانی و کمال معنوی خود برود، تا به درجاتی از مکارم اخلاق ارتقا یابد. صفاتی را که امام (ع) ره درباره محاسن اخلاق بیان نموده و با غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی هماهنگ است. آدمی به کشش حب ذات میل دارد که محبوب مردم باشد و با علاقه مندی با وی برخورد نمایند. اگر به نرمی و گرمی با آنان مواجه گردد، مودب و پاک سخن بگوید، و با قیافه گشاده و چهره متبسم با آنان برخورد کند موجب عز و محبوبیتش می‌گردد و هر انسانی روی حب ذات به عز و محبوبیت علاقه دارد و نمی‌خواهد مورد تنفر و

انزجار دگران باشد. خلاصه اینکه این سه صفت که در حدیث آمده و دیگر صفاتی که از محاسن اخلاق است بر وفق تمایل طبیعی و خواهش نفسانی انسان است .

اما ((مکارم اخلاق)) در نقطه مقابل غرایز و هوای نفس قرار دارد و آدمی به طور طبیعی مایل نیست آنطور عمل کند بلکه می خواهد در جهت مخالفت مکارم اخلاق قدم بردارد. مثلا- اگر کسی در خیابان با شدت به شما تهنه زد و عمدا مورد اهانت و تحقیرتان قرار داد گزینه انتقامجویی می گوید: باید عمل او را تلافی کرد و اهانت او را با اهانت پاسخ داد، اما امام صادق (ع) در مقابل بیان کرامت خلق می فرماید:

واعف عنم ظلمك

بزرگوار باش ، انسان و با فضیلت باش ، از لغزش او بگذر و عمل ناروای او را مورد عفو و اغماض خود قرار ده ، و این عمل برخلاف طبیعت آدمی و تمایل نفسانی است . اگر روزی به مبلغی نیازمند شدی که اگر آن مبلغ به تو نرسد آبرویت در خطر است ، نزد یکی از دوستانت می روی و می گویی : من الان به دو هزار تومان پول نقد نیاز دارم ، اگر داری به من قرض بده ، یک ماه دیگر به تو باز می دهم . او دسته چک خود را در می آورد و نگاه می کند ولی به تقاضای تو اعتنا نمی نماید، می گوید: چند برابر آنچه تو می خواهی موجودی دارم اما نمی دهم و ترا مایوس می کند و تو ناچار از راهی دگر آن مبلغ را تهیه می کنی و آبروی خود را محفوظ می داری . یک سال نمی گذرد که همان شخص به مبلغی نیاز پیدا می کند و نزد شما می آید، از شما تقاضای کمک می کند و شما دارید. اگر بخواهی همانند او دسته چکت را درآوری و بگویی : چندین برابر دارم اما نمی دهم ، شما پیروی از روش مکارم اخلاق و سجایای انسانی نکرده ای . امام (ع) در بیان وظیفه شما در چنین موقع می فرماید:

واعط من حرمك

شما به آن آدمی که ترا محروم کرد عطا کن ، یعنی با کمال گشاده رویی و با میل تمام ، مبلغ درخواستی او را به او قرض بده و ندای انتقامجویی حیوانی را در باطن سرکوب کن و او را مقضی المرام از پی مشککش روانه نما . اگر روزی در رهگذر با شخص بی تربیتی برخورد نمودی و او به شما فحش داد و با سرعت از کنار شما گذشت مبادا فکر انتقامجویی در سر پیروزی و بخواهی در اولین فرصت ، دشنام او را با دشنام دادن تلافی نمایی که این کار برخلاف مکارم اخلاق و شرافت نفس است ، بلکه باید مراقبت کنی تا عمل بد او را با عمل خوب خود پاسخ گویی و به فرموده امام صادق (ع):

وسلم علی من سبك

در اولین بار که با او برخورد می کنی سلامش کن و کار زشت او را با کار زیبای خود پاسخ ده و او با مشاهده عمل انسانی و کرامت نفس شما از کار زشت خود سرفکننده و خجلت زده خواهد شد.

عن علی علیه السلام قال : علیکم بمکارم الاخلاق فانها رفعة و ایاکم و الاخلاق الدنیه فانها تضع الشریف و تهدم المجد (۲۷۲)  
علی (ع) فرمود است : بر شما باد به مکارم اخلاق که تخلق به آن رفعت و بلندی است و پرهیزید از دنائت اخلاق که افراد شریف را پست می کند و مجد و بزرگواری را نابود می نماید.

به موجب روایات زیادی که از اولیای اسلام رسیده خلقیات حمیده عموما و مکارم اخلاق خصوصا در قیامت به حساب گذارده می شود، کفه اعمال خوب را سنگین می کند و موجب نجات صاحبش می گردد، ولی در ضمن حدیثی خاطر نشان گردیده است که ، صرف نظر از جنبه اخروی و جهات معنوی ، تخلق به مکارم اخلاق در زندگی دنیا نیز مایه سعادت و رستگاری است .

عن امیر المؤمنین علیه السلام قال : لو کنا لانرجو جنه و لا نخشی ناراً و لا ثواباً و لا عقاباً لکان ینبغی لنا ان نطلب مکارم الاخلاق فانها مما تدل علی سبیل النجاح (۲۷۳)

علی (ع) فرموده است : اگر به فرض ، ما نه به بهشت رحمت امید می داشتیم و نه از عذاب الهی خائف می بودیم و نه در اندیشه

ثواب و عقاب، شایسته انسانیت آن بود که از پی مکارم اخلاق برویم، زیرا کرامت خلق، ما را به راه رستگاری هدایت می‌کند و موجبات سعادت ما را فراهم می‌آورد.

نکته شایان ملاحظه در زمینه مکارم اخلاق که باید همواره مورد توجه افراد کریم النفس باشد این است که بزرگواری و اخلاق عالی خود را در مورد کسانی اعمال نمایند که شایسته عفو و بخشش اند، نه تنها از آن سوء استفاده نمی‌نمایند بلکه ممکن است به اصلاح خویش پردازند و از انحراف اخلاقی خود برکنار شوند. اما افراد نادانی که طبعاً پست و فرمایه اند گذشت اشخاص کریم النفس را حمل بر ضعف و ترس آنان می‌نمایند و در نتیجه بر تجری و جسارت خود می‌افزایند. اینان نباید مشمول عفو و اغماض واقع شوند، بلکه لازم است گناهانشان، طبق قانون، مورد تعقیب قرار گیرد و به کیفر عمل خود برسند، به عبارت کوتاه‌تر، کرامت اخلاق مانند باران رحمت است که در مورد اشخاص شایسته، فضیلت و پاکی به بار می‌آورد و در مورد مردم ناصالح رذیلت و ناپاکی:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

به کار بستن مکارم الاخلاق در مورد اشخاص شایسته و لایق و خودداری از گذشت و کرامت نفس در مورد افراد پست و نالایق مورد توصیه و تاءکید ائمه طاهرین علیهم السلام بوده و پیروان خود را به رعایت این دستور مهم موظف نموده اند. علی (ع) به فرزندش حضرت مجتبی نوشته است:

احمل نفسک من اخیک عند صرمه علی الصله و عند صدوده علی اللطف و المقاربه و عند جموده علی البذل و عند تباعده علی الدنو و عند شدته علی اللین و ایاک ان تضع ذلک فی غیر موضعه او ان تفعله بغیر اهله (۲۷۴)

خود را در مورد برادرت و ادا کن که وقتی از تو جدا می‌شود به او بیبندی و موقع اعراض و روگردانیش با لطف و محبت به وی برخورد نمایی و نزدیک شوی و زمانی که دچار بخل و امساک می‌شود او را مورد جود و کرامت قرار دهی و چون از تو دوری کند تو به او نزدیک شوی و موقع تندی و شدتش تو با نرمی و ملایمت با او سخن بگویی و پرهیز از اینکه تذکرات مرا نابجا و بی مورد به کار بندی و آنها را با افراد ناهل که لایق فضیلت اخلاقی نیستند اعمال نمایی.

امام سجاد (ع) نیز در رساله حقوق خود می‌فرماید:

و حق من ساءک ان تعفو عنه و ان علمت ان العفو یضر انتصرت (۲۷۵)

حق آن کس که به تو بد کرده است از نظر کرامت اخلاق این است که او را ببخشی و مورد عفو قرار دهی ولی اگر دانستی که عفو و بخشش درباره او زیانبار است و اثر بد می‌گذارد، استنصار می‌کنی و به وسیله قانون و قضا و مردم، بدکننده را به کیفر بدش می‌رسانی.

در پاره ای از موارد، شخصی که مرتکب بدی شده ناشناخته و مجهول الحال است، معلوم نیست که شایسته عفو و اغماض است یا سزاوار مجازات.

انسان کریم النفس اگر بتواند به گونه ای او را آزمایش کند وظیفه اخلاقی و انسانی او روشن می‌گردد. برای علی (ع) موردی اینچنین پیش آمد و کسی که اسائه ادب نمود بود توسط امیرالمؤمنین آزمایش شد. سرانجام امام (ع) او را بخشید و از گناهش درگذشت. امام باقر (ع) فرمود: حضرت امیر، علی (ع) نماز صبح را در وقت فضیلت می‌خواند و تا اول آفتاب به تعقیب نماز اشتغال داشت. موقعی که خورشید طلوع می‌کرد عده ای از افراد فقیر و غیر فقیر گردش جمع می‌شدند و به آنان احکام دین و قرآن می‌آموخت و در ساعت معین به کار تعلیم خاتمه می‌داد و از جا حرکت می‌کرد.

روزی از مجلس درس خارج شد. بین راه با مردی جسوری برخورد نمود که درباره آن حضرت کلمه قبیحی گفت. راوی حدیث

می گوید:

امام باقر نفرمود که آن مرد که بود و چه گفته بود. علی (ع) از شنیدن آن سخن دوباره به مسجد برگشت، به منبر رفت و دستور داد مردم را خبر کنند تا در مسجد حضور یافت. حضرت پس از حمد باری تعالی فرمود: محبوبتر از هر چیز نزد خداوند و نافعتر از هر چیز برای مردم، پیشوای بردبار و عالم به تعالیم الهی است و چیزی مبعوضتر نزد خدا و زیانبارتر برای مردم از نادانی و بی صبری رهبر نیست. بعدا چند جمله ای درباره انصاف و طاعت الهی سخن گفت.

ثم قال: این المتکلم انفا؟ فلم يستطع الانكار. فقال لها انا ذایا امیر المؤمنین. فقال: اما ارنی لو اشاء لقلت. فقال: او تعفو و تصفح فانت اهل لذلك. قال: عفوت و صفحت (۲۷۶)

سپس فرمود: کسی که ساعت قبل سخنی به زبان آورد کجاست؟ گفت: یا امیر المؤمنین! این منم که در مجلس حاضریم. حضرت فرمود: اما من، اگر بخواهم گفتنی ها را به حضور مردم می گویم. مرد بلافاصله گفت: و اگر بخواهی عفو می کنی و می بخشی چه تو شایسته چشم پوشی و گذشتی. آن مرد با سخنی که گفت و از علی (ع) درخواست عفو و اغماض نمود صلاحیت خود را برای آنکه مشمول کرامت خلق آن حضرت واقع شود و مورد گذشت و چشم پوشی قرار گیرد اثبات نمود و حضرت نیز بلافاصله او را بخشید و از مجازات، مصون و محفوظ ماند.

نتیجه آنکه مکارم اخلاق و سجایای شایسته انسان از عوامل تعالی و تکامل است. اگر کسی متخلق به آن خلیات گردد به پیروزی بزرگی دست یافته است.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ان الله عزوجل خص رسله بمکارم الاخلاق. فامتحنوا انفسکم فان کانت فیکم فاحمدوا الله و اعلموا ان ذلك من خیر و ان لا تکن فیکم فاساءلوا الله و ارغبوا الیه فیها (۲۷۷)

امام صادق (ع) فرموده است: خداوند، پیمبران را از مکارم اخلاق برخوردار فرموده و آنان را متخلق به این صفات در شما وجود خدای را شاکر باشید و حمد او را بنمایید و بدانید که با تخلق به مکارم اخلاق به خیر بزرگی نایل گردیده اید، و اگر آن صفات در شما نیست از خدا درخواست نمایید و نسبت به آن ابزار علاقه کنید تا موفق گردید.

امام سجاد (ع) در جمله اولی که موضوع سخنرانی امروز است از پیشگاه خداوند درخواست می کند:

و هب لی معالی الاخلاق

بارالها! به من مکارم اخلاق و صفات عالی انسانی عطا فرما. در جمله دوم عرض می کند:

و اعصمنی من الفخر

بارالها! بر اثر نیل به مکارم اخلاق و صفات عالی انسانی مرا از مباحثات نسبت به مردم مصون و محفوظ دار، که با تخلق به صفات عالی انسانی به مردم فخر فروشی نمایم.

از جمله صفات بسیار مذموم در آیین اسلام ((خود برترینی)) و مباحثات نمودن به مردم است. این خلق ناپسند به قدری مذموم است که علی (ع) فرموده:

اهلك الناس اثنان: خوف الفقر و طلب الفخر (۲۷۸)

دو چیز است که مردم را به مسیر هلاکت و تباهی سوق می دهد: یکی ترس از فقر و تهیدستی است و آن دیگر فخر فروشی به مردم.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ان الله تعالی اوحی الی ان تواضعوا حتی لا یفخر احد علی احد. و لایبغی احد علی احد (۲۷۹)

رسول گرامی فرمود: خداوند به من وحی فرستاد که همواره متواضع باشید تا کسی بر دیگری مباحثات نماید و فردی نسبت به فرد دیگری بغی و ستم نکند.

مردم نادان عصر جاهلیت به سختی گرفتار مباحثات نسبت به یکدیگر بودند و در این باره اغلب به دو چیز تکیه می کردند: یکی به پدران در گذشته و افراد قبیله خود و آن دیگر به مال و ثروت. کار افتخار به جایی رسید که دو قبیله افراد خود را سرشماری کردند و تعداد جمعیت یکی از آن دو بیشتر بود. قبیله ای که عددش کمتر بود گفت: باید زنده و مرده هر قبیله را با هم بشماریم. به قبرستان رفتند و قبور مردگان را شمردند که روشن شود عدد کدامیک بیشتر است. قرآن شریف در مقام تویخ آنان آیه فرستاد:

الهیکم التکاثر. حتی زرتم المقابیر (۲۸۰)

کثرت جمعیت شما را آنچنان به غفلت و بی خبری دچار نموده که به گورستان رفته اید و مردگان را احصاء می نمایید. علی (ع) موقعی سوره تکاثر را قرائت فرمود و از نادانی کسانی که به اجساد پوسیده مردگان خود افتخار می کردند سخن گفت و در ضمن فرمود:

ولاءن یکونوا عبرا احق من ان یکونوا مفتخرا (۲۸۱)

اگر اینان با دیدن قبور در گذشتگان عبرت می گرفتند شایسته تر بود تا به آنان افتخار کنند و آن را مایه سربلندی و مباحثات خود قرار دهند.

پیشوای گرامی اسلام در روز فتح مکه خطبه خواند و ضمن سخنان خویش اعلام نمود که اسلام، افتخارات دوره جاهلیت را از میان برد و به آن نادانی ها خاتمه داد.

عن ابیجعفر علیه السلام لما کان یوم فتح مکه قال: قام رسول الله صلی الله علیه و آله فی الناس خطیبا فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس! لیبلغ الشاهد الغائب، ان الله قد اذهب عنکم بالاسلام نخوه الجاهلیه و التفاخر بابائها و عشایرها. ایها الناس! انکم من آدم و آدم من الطین. الا و ان خیرکم عند الله و اکرکمکم علیه الیوم اتقیکم و اطوعکم له (۲۸۲)

امام باقر (ع) فرمود، روز فتح مکه پیامبر گرامی به پا خاست و خطبه خواند. در آغاز خطبه خدای را حمد و ثنا گفت. سپس فرمود: مردم! البته حاضرین به غایبین برسانند که خداوند، در پرتو اسلام، تکبر جاهلیت و تفاخر به پدران و عشایر را از میان برد، مردم! شما همه از آدمید و آدم از خاک. آگاه باشید که امروز بهترین و گرامی ترین فرد نزد خدا کسی است که تقوایش بیشتر و اطاعتش از حضرت باری تعالی فزونتر باشد.

اسلام با تعالیم آسمانی خود تکبر و افتخار زمامداران و صاحبان مقام را در سازمانهای کشوری و لشکری برانداخت و آن خوی پست و پلید را نشانه کوتاه فکری کسانی که به آن مبتلایند تلقی نمود. علی (ع) در این باره فرموده است:

وان من اسخف حالات الولاه عند صالح الناس ان یظن بهم حب الفخر (۲۸۳)

از پست ترین و سخیفترین حالات زمامداران نزد مردم صالح و درستکاری این است که به آنان گمان برده شود که به فخر و مباحثات علاقه دارند.

بعضی از مسلمانان که عادت دیرینه آباء و اجداد خویش را از یاد نبرده بودند و گاه به پدران خود مباحثات می کردند اگر در حضور یکی از ائمه معصومین آنگونه سخن می گفتند فوراً امام تذکر می داد و آنان را متوجه روش نادرستشان می نمود.

عن عقبه بن الاسدی قال: قلت لابیجعفر علیه السلام: انا عقبه بن بشیر الاسدی، انا فی الحسب الضخم من قومی، قال، فقال: ماتمن علینا یحسبک، ان الله رفع بالایمان من کان الناس یسمونه وضیعا اذا کان مومنا و وضع بالکفر من کان الناس یسمونه شریفا اذا کان کافرا فلیس لاحد فضل علی احد الا بالتقوی (۲۸۴)

عقبه بن بشیر اسدی می گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم، من عقبه بن بشیر اسدی هستم و در قوم خود از جهت شرافت پدری بسیار عظیم و رفیعم. حضرت فرمود: با حسب خود بر ما منت مگذار که خداوند به وسیله ایمان، کسی را که مردم او را پست می خواندند، اگر مؤمن باشد، بالا برد، و به واسطه کفر، کسی را که مردم او را شریف می خواندند، اگر کافر باشد، پست نمود. پس

هیچکس بر دگری فضیلت و برتری ندارد مگر به تقوی .

نتیجه آنکه در اسلام ، فخر فروشی و مباحات به مردم که ناشی از خود بزرگ بینی و تکبر است ممنوع شناخته شده ، خواه پایگاه افتخار امری موهوم و غیر واقعی باشد مانند دارا بودن مال یا داشتن آباء و عشیره متعین و بزرگ ، خواه منشاء مباحات و فخر فروشی کمال واقعی باشد مانند علم ، ملکه تقوا ، و مکارم اخلاق . مفاخره و مباحات به مردم به هر انگیزه و از هر منشاءیی باشد دو زیان بزرگ اخلاقی دارد: از طرفی وسیله ابراز کبر و خودبزرگ بینی فخر کننده است ، و از طرف دیگر موجب تحقیر مردم و کوچک شمردن آنان است و این هر دو در تعالیم اسلام ممنوع است . امام سجاد (ع) در جمله اول دعا که موضوع بحث امروز بود از خدا درخواست معالی اخلاق و کرامت خصال می نماید و در جمله دوم از او می خواهد که مرا با دارا بودن مکارم اخلاق از فخر و مباحات مصون و محفوظ بدار ، گویی می خواهد عرض کند بارالها! من مکارم اخلاق را برای اطاعت تو و اجابت دعوت پیمبرت می خواهم نه برای آنکه معالی اخلاق را به رخ مردم بکشم و در پرتو آن مباحات نمایم .

### ۱۳- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد (ع) در این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) به پیشگاه خدا عرض می کند: بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و هیچ درجه ای از من بین مردم بالا مبر جز آنکه مرا معادل آن منزلت و مزیت ، در نزد خودم پست گردانی . از جمله مسائل مهم در زمینه مکارم اخلاق و سجایای انسانی ، موازنه و تعادلی است که باید همواره بین روح و جسم و حالات درونی و حرکات برونی انسان وجود داشته باشد تا در پرتو آن آدمی بتواند در مقابل رویدادهای خوب و بد و پیشامدهای مطبوع و نامطبوع کرامت خلق محافظت کند. به خواست خداوند موضوع سخنرانی امروز بیان موازنه و تعادل بین جسم و روح است .

عن علی علیه السلام قال : فی تصاریف الاحوال یعرف جواهر الرجال (۲۸۵)

علی (ع) فرموده است : در دگرگونی حالات گوهر وجودی و لیاقت درونی مردان شناخته می شود.

یک فرد اداری یا پیشه ور عادی که شغل متوسطی دارند و نسبت به مردم متواضع اند اگر به علت یا عللی ناگهان ترقی کنند و در جامعه ، رفعت یابند ، عضو اداره رئیس شود و پیشه ور متوسط سرمایه دار گردد ، قهرا این بلندی مقام در روحیه آن دو اثر می گذارد: ممکن است دچار خود بزرگ بینی و تکبر شوند ، تواضعی را که نسبت به مردم رعایت می نمودند از یاد ببرند و آنان را از این پس با چشم حقارت و پستی بنگرند. اگر بخواهند به این بیماری اخلاقی دچار نشوند باید پیشگیری کنند و عملاً بر تواضع خود بیفزایند ، مردم را در تمام مواقع بیش از پیش تکریم و احترام نمایند تا از غرور و نخوت ، که خطر بزرگی است ، مصون و محفوظ باشند. برای روشن شدن مطلب ، قضیه افسری را که برای فهم جمله بحث ما از دعای ((مکارم الاخلاق)) صحیفه سجادیه به من مراجعه نمود شرح می دهم ، شاید با توجه به آن ، مطلب دعا بخوبی واضح گردد. یکی از افسران عالی رتبه که پیش از انقلاب اسلامی در شهربانی خدمت می کرد مردی بود متدین و از مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی قدس سره تقلید می نمود و برای ادامه کارش در شهربانی از مرجع خود اجازه گرفته بود و وظایف خود را آنطور که دستور داده بودند انجام می داد.

روزی برای حل مشکل مردی که بضاعتی نداشت به ایشان تلفن کردم و گرفتاری او را شرح دادم . وعده داد که مشکلش را حل کند و ضمناً گفت اگر می دانید که استحقاق دارد بفرمایید تا به او کمک مالی کنم . من از طرف آیت الله العظمی آقای بروجردی مجازم که قسمتی از سهم امام را به افراد بی بضاعت بدهم . خلاصه ، مرد خوبی بود و پیش از انقلاب از دنیا رفت . روزی آن مرد ، قبل از ظهر ، به منزل آمد . جمعی از آقایان روحانین هم در مجلس بودند . مقابل در ایستاد و پس از سلام گفت : من عجله دارم ، خواهشمندم به اطاق دیگر تشریف بیاورید ، عرضی دارم ، بگویم و مرخص شوم . به اطاق دیگر رفتم . کتابی در دست داشت که

لای آن نشان گذارده بود. باز کرد، دیدم کتاب شریف صحیفه سجاده و در قسمت دعای ((مکارم الاخلاق)) است. گفت: امروز پس از نماز صبح، این دعا را می خواندم. به این جمله رسیدم که امام به پیشگاه الهی می گوید:

ولا ترفعنی فی الناس درجه الا حططتی عند نفسی مثلها

من دیدم در این عبارت کلمه درجه آمده و این کلمه در اصطلاح ما هم هست، یعنی افسران به عنوان گرفتن درجه بالا می روند، آمده ام سؤال کنم که آیا این کلمه در دعا شامل ما هم می شود و اگر چنین است توضیح دهید تا وظیفه خود را بشناسم و به آن عمل کنم. در پاسخ به ایشان گفتم: درجه ای که شما الان دارید درجه سرهنگی است، افراد محترمی که به اطاق شما می آیند باید در مقابل آنان متواضع باشید، پشت میز خود بایستید، و به آنان دست بدهید، و صندلی را ارائه کنید که بنشینند، وقتی نشست شما هم بنشینید. اما یک درجه گرفتید و سرتیپ شدید، باید تذلل و خضوع شما در نفستان بیشتر گردد و نسبت به واردین احترام زیادتر بنمایید، باید در آن موقعی که به درجه سرتیپی رسیده اید وقتی شخص محترمی وارد می شود از پشت میز برخیزید، به خارج میز بیایید، و در کنار میز بایستید، به او دست بدهید و اشاره کنید که روی صندلی بنشینید و وقتی که نشست شما پشت میزتان بروید و بنشینید و مودبانه سخنان او را بشنوید. اگر درجه بالاتری گرفتید و سرلشکر شدید باید تذلل و خضوع شما بیشتر باشد، باید فروتنی شما زیادتر گردد، از روی صندلی خود برخیزید، از پشت میز خارج شوید، وسط اطاق بیایید و به او دست بدهید، وقتی که او روی صندلی نشست شما هم روی صندلی مقابل او بنشینید و پشت میز نروید، و خلاصه، این برنامه کار را اگر عمل کنید و هر قدر درجه شما بالاتر می رود خودتان نزد خودتان کوچکتر و در باطنتان پست تر باشید و بر مقدار تواضع خود بیفزاید، در این موقع است که مقام بالاتر شما را از مسیر فضیلت منحرف نمی کند، شما را دچار اخلاق بد نمی کند، از وظایف انسانی و کرامت خلق باز نمی دارد. گفتم باید متوجه باشید که مقام و مال در آدمی اثر غرور می گذارد، دچار تکبر و خودبزرگ بینی می شود. وقتی مغرور شد رفتارش عوض می شود، حالت درونیش در برون اثر می گذارد، وضع رفتار و گفتارش تغییر می کند. برای اینکه بیماری غرور و کبر، شما را نگیرد و از نظر معنوی دچار سیئات اخلاقی نشوید باید مراقبت کنید که هر چه درجه شما بالاتر می رود بر تواضع و فروتنی شما افزوده شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله : کفی بالمرء فتنه ان یشار الیه بالاصابع فی دین اودنیا (۲۸۶)

رسول گرامی فرمود: برای آزمایش و امتحان یک انسان کافی است که مردم با انگشت به وی اشاره کنند و او را از نظر دین یا دنیا به هم نشان دهند.

کسانی که در جامعه قدر و منزلتشان بالا می رود مورد توجه مردم قرار می گیرند و همین امر وسیله امتحان آنان است. اگر بتوان در آن موقع حساس بر تواضع خود بیفزایند، به مردم سبقت سلام بگیرند، و آنان را با دیده تکریم و احترام بنگرند از عهده آزمایش برآمده و امتحانشان مورد قبول خواهد بود. تواضع از صفات حمیده و سجایای پسندیده است و کسانی که علاقه مند به حسن خلق اند باید از پی آن بروند و به فروتنی متخلق گردند، اما این صفت برای اشخاصی که در جامعه به رفعت درجه نایل می شوند، خواه از جهت قدرت و مقام باشد یا از نظر ثروت و مال، فروتنی و تواضع اینان در مکتب اسلام به مراتب ارزنده تر است.

عن النبی صلی الله علیه و آله : افضل الناس من تواضع عن رفعة (۲۸۷)

رسول اکرم فرمود: برتر و افضل مردم کسی است که از موضع رفعت و قدرت، فروتنی نماید و نسبت به مردم متواضع باشد.

عن علی علیه السلام قال : ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله (۲۸۸)

علی (ع) فرمود: چقدر پسندیده و ممدوح است که ثروتمندان برای نیل به پاداش الهی نسبت به فقرا تواضع و فروتنی نمایند. تواضع قدرتمندان نسبت به افراد عادی و همچنین فروتنی صاحبان ثروت در مقابل فقرا همانند عفو و اغماض کسی است که از موضع قدرت لغزش گناهکار را می بخشد و از کیفر او چشم پوشی می نماید. علی علیه السلام در این باره فرمود است:



## احسن افعال المقتدر العفو

بهترین عمل شخص قدرتمند عفو و اغماض است

برداشتی را که خواننده دعای مکارم الاخلاق از کلام امام سجاد علیه السلام می نماید این است که اگر خداوند درجه کسی را بین مردم بالا برد و او در معرض غرور و تکبر قرار گرفت از پیشگاه خداوند درخواست نماید که معادل آن رفعت و بلندی اجتماعی به وی پستی و انحطاط درونی بدهد که خود را کوچک و حقیر ببیند، نسبت به مردم فروتنی نماید، و از خطر بلند پروازی و خودبزرگی بینی مصون و محفوظ باشد. ممکن است برای خواننده دعا این سؤال پیش آید که اگر کسی به اقتضای پاره ای از اعمال ناروای خویش یا به مصلحت حکیمانه باری تعالی بین مردم دچار پستی و انحطاط گردید یا بر اثر ابتلای به بیماری جانکاهی رفعت خویش را از دست داد وظیفه او چیست و چه کند که بر اثر آن رویداد تلخ و ناگوار گرفتار حقارت درونی نشود، به زبونی و فرومایگی نگراید، و شخصیت خویش را از دست ندهد، پاسخ این پرسش آن است که از خداوند قوت روح و قدرت مقاومت بخواهد، درخواست کند که به او نیروی صبر عنایت فرماید تا بتواند در زمینه سقوط اجتماعی بردباری نماید و خویشتن را نبرد و ارزش انسانی خود را از دست ندهد. ائمه معصومین علیهم السلام در این قبیل مواقع، دوستان و اصحاب خود را راهنمایی می فرمودند، آنان را تقویت می کردند، امیدوارشان می ساختند، و نمی گذاردند که در جامعه با سرافکنندگی به مردم برخورد نمایند. یونس بن عمار از اصحاب امام صادق (ع) بود. زمانی دچار بیماری برص شد و لکه های سفیدی بر صورتش آشکار گردید. این عارضه او را بسختی ملول و آزرده خاطر ساخت، بعلاوه، بر اثر این عارضه، کسانی درباره اش سخنانی ناروا می گفتند و آن گفته ها قدر و منزلتش را در جامعه کاهش داد و نمی توانست مانند گذشته در مجامع عمومی حضور یابد و با مردم سخن بگوید. تصمیم گرفت حضور امام صادق (ع) برود و اوضاع و احوال خود را به عرض آن جناب برساند و چاره جویی کند. شرفیاب شد و توضیح داد که از طرفی گرفتار بیماری برص هستم و از طرف دیگر، سخنان دردناک بعضی از اشخاص بشدت مرا رنج می دهد و سخت متاثرم. امام (ع) برای آنکه روحیه او را تقویت کند و مشکل اجتماعی اش را حل نماید به وی فرمود:

لقد کان مؤ من آل فرعون مکنع الاصابع فکان یقول هکذا و یمد یدیه و یقول: یا قوم اتبعوا المرسلین (۲۸۹)

دست مؤ من آل فرعون عیب مادرزادی داشت. انگشتانش خمیده و به هم چسبیده بود. اما موقع سخن گفتن بدون احساس ضعف و انکسار، دست معیوب خود را به سوی مردم دراز می کرد و می فرمود: ای مردم! از فرستادگان خدا پیروی کنید.

امام (ع) با این بیان کوتاه از یک طرف جواب سخنان بی اساس مردم را داد و خاطر نشان کرد که ممکن است یک نفر انسان شریف و پاکدل که خدمتگزار دین خداست به عارضه ای مبتلا باشد، همانطور که مؤ من آل فرعون دچار بود، و از طرف دیگر با نقل قضیه مؤ من آل فرعون روحیه یونس را تقویت کرد و به وی فهماند که به سبب عارضه لکه های صورت از مردم کناره گیری مکن و اطمینان و شخصیت خویشتن را از دست مده و همچنان با شهامت به انجام وظایف تبلیغی خود مشغول باش چنانکه مؤ من آل فرعون، دست معیوب خود را به سوی مردم دراز می کرد و آنان را به پیروی از انبیای الهی دعوت می نمود، یعنی همانطوری که نقص عضو انگشتان دست، اراده مؤ من آل فرعون را متزلزل نکرد و نتوانست شخصیت معنوی او را در هم بشکند، لکه های صورت نیز نباید اراده شما را تضعیف کند و از انجام وظایف اجتماعی باز دارد. بیان امام صادق (ع) خاطر پریشان یونس بن عمار را آرام کرد و او را برای تجدید آمیزش با مردم و سازش با محیط، تقویت و تشویق نمود و به شخصیت تزلزل یافته اش قرار و استقرار بخشید.

آری، بیان نافذ مریبان بزرگ در جبران شکستهای روحی افراد و تقویت شخصیت و اراده آنان اثر بسیار درخشانی دارد.

در این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) که مورد بحث قرار گرفت، درخواست امام سجاد از پیشگاه خداوند این بود که برای من بین مردم درجه ای را بالا- مبر جز آنکه معادل همان درجه، مرا در نفس خودم پست و منحط نمایی. بشرحی که توضیح داده

شد نتیجه این دعا مصون ماندن از عجب و خودبزرگ بینی است. در کنار این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق))، قسمت دیگری در کلام امام سجاد آمده که مطلبش از بعد دگری شبیه به قسمت اول است و در مقابل پروردگار عرض می کند:

و لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذله باطنه عند نفسی بقدرها

بارها! برای من عز و احترام آشکاری را در جامعه پدید نیآور جز آنکه به اندازه عز ظاهری در ضمیرم ذلت باطنی پدید آوری و مرا پیش نفس خودم به همان مقدار خوار نمایی.

امام سجاد (ع) در ((دعای مکارم الاخلاق)) با جمله ((و اعزنی)) از پیشگاه باری تعالی برای خود درخواست عزت نموده بود و در سخنرانی نهم راجع به آن بحث شد. در این جمله که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است کلمه ((عزت)) نیز آمده، اما به عنوان عز ظاهری. برای اینکه روشن شود عزّی که قبلا از پیشگاه باری تعالی درخواست نموده بود با عزّ ظاهری که هم اکنون مورد بحث است تفاوت‌های متعددی دارد، لازم است برای آگاهی شنوندگان محترم در اینجا به پاره ای از آن تفاوتها اشاره شود:

۱. عز اولی که امام سجاد (ع) با دعای ((و اعزنی)) از خداوند درخواست نموده، عز باطنی و درونی است، عزّی است که با روح شخص عزیز آمیخته می شود و در اعماق وجودش جای می گیرد، ولی عزّ ظاهری احترامی است که مردم نسبت به شخص عزیز معمول می دارند و او را مورد تکریم خود قرار می دهند.

۲. راغب در مفردات قرآن، عز باطنی را چنین معنی کرده، است:

العزّه حاله مانعه للانسان ان یغلب (۲۹۰)

عزت عبارت از حالت معنوی و روحی انسان است که نمی گذارد آدمی در مقابل مال و مقام، شهوت و غضب، جاه و محبوبیت، و دیگر تمایلات نفسانی و شئون مادی مغلوب و مقهور گردد. به عبارت دیگر: شخصی که عزت روحی دارد آنقدر نیرومند و قوی است که در مقابل هوی و خواهشهای نفسانی، شخصیت بزرگ خود را از دست نمی دهد و به پستی و زبونی نمی گراید. اما عزّ ظاهری عبارت از این است که مردم نسبت به شخصی ابراز علاقه کنند، او را بزرگ بشمرند، و مورد تکریمش قرار دهند، و این با ضعف درونی و پستی روح منافات ندارد.

۳. عز باطنی که افراد با ایمان مکلف اند از پی آن بروند و خویشتن را عزیز النفس بار آورند ارزشمند و مهم است که قرآن شریف آن را در ردیف عز خدا و عز پیغمبر ذکر نموده و فرموده است:

لله العزّه و لرسوله و للمؤمنین (۲۹۱)

خداوند عزیز است و پیغمبر اکرم نیز عزیز است و مؤمنین و متدینین هم باید عزیز باشند.

قرآن کریم خداوند را عزیز خوانده و فرموده است:

و هو العزیز الحکیم (۲۹۲)

پروردگار، عزیز و حکیم است.

راغب می گوید:

و العزیز الذی یقهر و لا یقهر (۲۹۳)

عزیز کسی است که مقهور و مغلوب می کند اما خودش مقهور و مغلوب نمی گردد.

او آفریدگار تمام جهان هستی و مالک واقعی همه عوالم وجود است، موجودات، آفریده او هستند و به جبر تکوینی مغلوب و مقهور او. افراد باایمان که خود را بنده و مخلوق او می شناسند فقط او را می پرستند و خود را ذلیل و مقهور او می دانند و بس، و مقابل غیر خدا تن به ذلت و پستی نمی دهند و هرگز مقهور و مغلوب نمی شوند. اما در عز ظاهری لازم نیست که شخص دارای عزت دارای رفعت روح و کرامت نفس باشد، ممکن است کسی از جهتی مورد عزت مردم واقع شود و عملا او را تکریم و احترام

نمایند اما از نظر روحی زبون و فرومایه باشد و برای نیل به تمایلات نفسانی خویش و ارضای غرایز به ذلت تن دهد و پستی را بپذیرد و ارزش انسانی خود را از دست بدهد.

۴. افراد باایمان و عزیز النفس همواره از خدا درخواست دارند که در زمینه عزت نفس دچار کجروی نشوند و به ذلت و زبونی گرایش نیابند زیرا عزت نفس مایه تحکیم انسانیت و تقویت مکارم اخلاق است، و برعکس، ذلت و زبونی، شخصیت انسان را تضعیف می‌کند و آدمی را به پستی و فرومایگی سوق می‌دهد. اما در زمینه عزت ظاهری، مطلب بعکس است. امام سجاد (ع) در پیشگاه الهی عرض می‌کند:

و لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذله باطنه عند نفسی بقدرها

بارالها! برای من عزت و احترام آشکاری را در جامعه پدید نیآور جز آنکه در ضمیرم به اندازه عز ظاهری ذلت باطنی پدید آوری و مرا پیش خودم به همان مقدار خوار نمایی.

۵. در عزت باطنی، شخص عزیز النفس، خویشتن را عزیز می‌دارد و بزرگواری خود را حفظ می‌کند، اما عزیز ظاهری اختیار احترام و تکریمش در دست مردم است، ممکن است روزی فرا رسد که روش مخالفت در پیش گیرند و عزیز امروز را مورد تحقیر و اهانت قرار دهند.

۶. انگیزه افرادی که از پی عز باطنی و کرامت نفس می‌روند احیای انسانیت است، اینان می‌خواهند در دنیا بزرگوار زندگی کنند، انسان آزاد باشند، و به بردگی هوی و شهوات خود تن در ندهند، زبان به چاپلوسی و تملق این و آن نگشایند، و خود را ذلیل و خوار نسازند. اما کسانی که افراد را به ظاهر مورد عز و تکریم قرار می‌دهند ممکن است به انگیزه طمع یا ترس چنین کنند، یا عامل دیگری از علل مادی، آنان را به این کار واداشته باشد. در هر صورت این دو قسم عزت از نظر ارزش بسیار متفاوت اند.

امام سجاد (ع) پس از درخواست عز باطنی و کرامت نفس، به پیشگاه خداوند عرض می‌کند:

ولا تبتلینی بالکبر

بارالها! به من عزت نفس و کرامت روح عطا فرما، اما به بیماری کبر مبتلایم منما.

دعای صیانت از کبر و بیماری خود بزرگ بینی، پس از عزت نفس از این جهت است که آدمی وقتی دارای کرامت نفس شد و به ارزش انسانی خویش واقف گردید شئون مادی و علائق دنیوی در نظرش کم ارج می‌آید. به آنها بی‌اعتنا می‌شود و خود را بزرگتر از آن می‌داند که طوق اسارت دنیا را به گردن افکند و برای دست یافتن به تمنیات حیوانی و ارضای غرایز، مرتکب گناه گردد و ارزش انسانی خود را تنزل دهد. اولیای گرامی اسلام، علو همت و بزرگی روح افراد عزیز النفس را در خلال روایات بیان نموده و نتیجه و اثر کرامت نفس را خاطر نشان ساخته اند.

عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنيا (۲۹۴)

امام سجاد (ع) می‌فرمود: کسی که به بزرگواری و کرامت نفس و شخصیت روحانی نایل آمده است، دنیا و امور دنیوی در نزد او حقیر و ناچیز است.

قال امیر المؤمنین علیه السلام: من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه (۲۹۵)

آن کس که به بزرگی و کرامت نفس خود باور آورده هرگز آن را با پلیدی گناه، پست و موهون نمی‌کند.

ملاحظه می‌فرمایید که عزت نفس و بزرگواری معنوی، آدمی را به گونه‌ای می‌سازد که پیرامون معصیت نمی‌گردد، به شهوات حیوانی و تمایلات نفسانی بی‌اعتنا می‌شود و دنیا را با دیده پستی و تحقیر می‌نگرد. اگر چنین انسانی در راه عزت نفس زیاده روی کند و به افراط گرایش یابد ممکن است رفته رفته مردم را نیز کوچک شمارد، نسبت به افراد جامعه بی‌اعتنا شود، و آنان را در موقع مراجعه و برخورد با دیده تکبر و تحقیر بنگرد. از این رو امام سجاد (ع) پس از درخواست عزت نفس متوجه خطر بزرگ تکبر

می شود و از پیشگاه باری تعالی درخواست می کند که خدایا! در زمینه عزت نفس مرا به کبر و خود بزرگ بینی مبتلا ننما. اما خطر عز ظاهری و تکریم آشکار مردم اغفال شدن و گول خوردن است، یعنی انسانی که مورد تکریم مردم قرار می گیرد ممکن است دچار اشتباه شود، عز و احترام آنان را امری پایدار و دائمی تلقی نماید و گمان کند که وضع همیشه به همین منوال خواهد بود و براساس آن تصور نماید و گمان کند که وضع همیشه به همین منوال خواهد بود و براساس آن تصور ناصحیح دچار بلندپروازی شود، حد و ارزش خود را فراموش نماید و بر اثر این غفلت در معاشرت با مردم رفتار نادرستی در پیش گیرد. امام سجاد (ع) برای مصون ماندن از این خطر درخواست می کند: بارالها! برای من هرگز عز آشکاری را پدید نیاور جز آنکه به اندازه همان عز و احترام ظاهری، مرا در نفس خودم ذلیل و خوار نمایی تا موازنه و تعادل درون و برونم را حفظ کنم، حد واقعی خود را از یاد نبرم و روز احترام مردم، از مرز وظیفه شناسی و اخلاق تجاوز ننمایم. اگر در ایام عز آشکار، ذلت درونی تحقق نیابد و آن موازنه و تعادل سودمند برقرار نگردد روزی که مردم از اطراف عزیز ظاهری پراکنده می شوند او در نفس خود گرفتار پستی و خواری می گردد، خویشتن را حقیر و کوچک می یابد، در این موقع خطر فساد اخلاق و اعمال، او را تهدید می کند، ممکن است به کارهای ناروا دست بزند و مردم از شر او در مضیقه و عذاب قرار گیرد.

عن ابی الحسن الثالث علیه السلام قال: من هانت علیه نفسه فلا تامن شره (۲۹۶)

امام هادی (ع) فرموده است: کسی که در باطن، گرفتار خواری و حقارت نفس است از شر و ایمن نیستی و خویشتن را از کارهای ناروای وی مصون و محفوظ مدان.

کسانی که در پرتو مجاهده و کوشش به عز باطنی و شرافت روحی نایل شده اند، خویشتن را انسان واقعی ساخته اند، و از کرامت نفس و معالی اخلاق برخوردار گردیده اند، خدمت به مردم را وظیفه خود می دانند و بدون منت، کارهای بزرگی را انجام می دهند و اعمال پراچ خویشتن را به حساب عز انسانی و شرافت نفس می گذارند این درسی است که مولی الموحدین، علی ابن ابیطالب، آن انسان بزرگ، به پیروان خود آموخته است.

ان مکرمه صنعتها الی احد من الناس انما اکرمت بها نفسک و زینت بها عرضک، فلا تطلب من غیرک شکر ما صنعت الی نفسک (۲۹۷)

کار نیکی را که نسبت به یکی از افراد مردم انجام می دهی بی گمان، خود را اکرام نموده ای و با آن کار پسندیده شرافت نفس خویش را زینت بخشیده ای، پس شکر عمل نیکت را که درباره خودت انجام داده ای از غیر خودت طلب ننما.

تعالی روح و کرامت خلق افراد شریف النفس آنچنان در ضمیرشان اثر نیکو می گذارد و روحیه آنان را تغییر می دهد که طرز تفکرشان را با اندیشه افراد عادی تفاوت بسیار دارد. اینان خدمتگذاری به مردم را از دیدگاه مخصوص به خود می نگرند و بر وفق نگرشی که دارند عمل می کنند.

عن علی علیه السلام قال: الکریم یری مکارم افعاله دینا علیه یقضیه (۲۹۸)

علی (ع) فرموده: شخص کریم، کرایم اعمال خود را همانند دینی می داند که بر ذمه اوست و باید آن را ادا نماید.

عز و محبوبیت ظاهری که بر اثر علل و رویدادهایی نصیب انسان می شود از نعمتهای خداوند است، کسی که از آن نعمت برخوردار می گردد هر چند مدتش کوتاه باشد باید از آن نعمت قدرشناسی کند و به وظیفه دینی و عقلی خود عمل نماید، توجه کند که این نعمت همانند دیگر نعمتهای دنیا موقت و زودگذر است، از ابتدا باید به فکر زوال آن نعمت باشد، از خداوند بخواهد که معادل عز ظاهری، او را پیش نفس خودش کوچک و ذلیل نماید تا به موازات عز ظاهری ذلت باطنی را در خود احساس کند و این دو به موازات یکدیگر در وجودش استقرار یابند، چنین عز می که در کنارش احساس ذلت است مایه غرور نمی شود و همواره به خاطر دارد که ممکن است با یک تحول کوچک وضع دگرگون گردد و عز ظاهری به ذلت باطنی مبدل شود.

ای دل از پست و بلند روزگار اندیشه کن  
در برومندی ز قحط برگ و بار اندیشه کن  
از نسیمی دفتر ایام برهم می خورد  
از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه کن

علاوه بر دعا باید عقل را به کار اندازد، مال اندیش و روشن بین باشد، از نیروی خرد، آنطور که باید، استفاده کند، و با راهنمایی آن خط مشی خود را در ایام عز ظاهری ترسیم نماید.

عن علی علیه السلام قال : کفاک من عقلک ما اوضح لك سبل غیک من رشدک (۲۹۹)

علی (ع) فرموده است : عقل واقع نگر که راههای هدایت و ضلالت را در مسیرت روشن می کند و حق را به تو ارائه می نماید ترا کفایت می کند.

عقل به عزیز ظاهری می گوید در ایام عزت ، هر قدر می توانی نسبت به مردم متواضع باش و با فروتنی بذر دوستی و محبت در دل آنان بیفشان ، عقل می گوید از فرصت محبوبیت استفاده کن ، به مردم احسان نما، حوایجشان را برآور، مشکلاتشان را حل کن ، و موجبات آسایش فکر و رفاه آنان را فراهم بنما. عقل مدبر و مال اندیش می گوید اگر خدمتی برای مردم انجام دادی به رخشان مکش ، منت بر سرشان مگذار، آبروی آنان را مبر، و با این کار ناروا عمل خود را باطل نمما، و خلاصه ، عزیز ظاهری باید با دلالت و راهنمایی عقل روشن بین قدم بردارد تا در آینده دچار ندامت نشود.

عن علی علیه السلام قال : ادل شیء علی غزارة العقل حسن التدبیر (۳۰۰)

علی (ع) فرموده است : بهترین دلیل بر روشن بینی عقل ، تدبیر و مال اندیشی است .

#### ۱۴- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَعَنِّي بِهَدْيِ صَالِحٍ لَا أُسْتَبَدِلُ بِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این جمله از دعای ((مکارم الاخلاق)) به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است . امام (ع) در پیشگاه الهی عرض می کند: بارالها! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از هدایتی شایسته و بر وفق صلاح ، بهره مند فرما، هدایتی که آنقدر مفید و سعادت بخش باشد که من آن را با هیچ چیز عوض نکنم و بدلی به جای آن انتخاب ننمایم .

برای روشن شدن معنای سخن امام (ع) لازم است درباره دو کلمه که در این عبارت آمده بحث شود: یکی کلمه ((هدایت)) است و آن دیگر کلمه ((صالح)). تمام آفریده های جهان هستی عموماً و انواع حیوانات روی کره زمین خصوصاً از هدایت تکوینی ذات اقدس الهی برخوردارند و در پرتو آن هدایت حکیمانه است که هر موجودی مسیر صحیح خود را می پیماید، و نظم حیرت زای جهان بر اثر آن باقی و برقرار است . زنبور عسل ، این موجود زنده کوچک و نافع ، با هدایت تکوینی ، زندگی جمعی خود را اداره می کند، با هم کندو می سازند، مقررات داخلی کندو را می دانند و عملاً رعایت می نمایند. کارگران کندو از پی شیره گل می روند، غذای اعضای کندو را ذخیره می نمایند، اصول بهداشت در آن محیط کاملاً رعایت می شود، و اگر یکی از اعضای کندو از برنامه خود تخلف کند مورد موآخذه و کیفر قرار می گیرد. تمام انواع حیوانات برای تاءمین زندگی خود و فرزندان خویش از هدایت تکوینی برخوردارند و با همان هدایت ، صلاح و فساد را می شناسند و بزنگی خویشتن ادامه می دهند. انسان نیز در بعد حیوانی دارای هدایت تکوینی است ، معده و روده با هدایت تکوینی غذا را هضم و جذب می نمایند، کبد با هدایت تکوینی کارهای بهت آور خود را در بدن انجام می دهد، رحم با هدایت تکوینی بچه می سازد، اعصاب با هدایت تکوینی وظایف دقیق حس و حرکت را انجام می دهند، و خلاصه ، آدمی در جنبه حیوانی همانند دیگر حیوانات از هدایت تکوینی استفاده می کند، ولی

برای وظایف انسانی و شئون معنوی نیاز به هدایت تشریحی و قوانین موضوعه دارد و از این رو خداوند در هر زمان پیمبرانی را مبعوث فرموده تا مقررات الهی را که هدایت تشریحی ذات اقدس اوست به مردم بگویند و آنان را به اطاعت از آن قوانین سعادت بخش دعوت نمایند. پیروان مکتب پیمبران الهی و همچنین اکثریت قریب به اتفاق جامعه شناسان و دانشمندان بزرگ بشر وجود قوانین و مقررات موضوعه را برای حفظ نظم و تعیین حدود و حقوق افراد جامعه بشر ضروری و لازم دانسته اند، فقط عده معدودی از غربی ها قوانین موضوعه را در زندگی انسانها غیر ضروری شناخته و بعضی آن را با آزادی طبیعی انسان را به نحو مرمت ناپذیری ویران کرده است، دیگری می گفت که: طبیعت انسانی با فضیلت فطری خود می تواند بدون کمک قانون، نظم را نگه دارد، اگر هم قوانین ملغی شود عقل و خلق و خوی انسان به نحو بی سابقه و بی مانندی می شکفتد. دیگری می گفت: هیچ قانونی در نظر من جز قانون طبیعت خود من محترم نیست و حق همان چیزی است که فقط بر قانون اساسی خود من مبتنی باشد. (۳۰۱)

مخالفین قوانین موضوعه این قبیل سخنان را گفته اند ولی نظریه آنان از دیدگاه علمی دانشمندان و همچنین از جهت ضرورت اجتماعی، غیر قابل اعتنا تلقی شده است. نه تنها برای نظم زندگی اجتماعی انسان قوانین و مقررات موضوعه لازم است بلکه برای حسن اجرای قانون نیز وجود حکومت ضروری است؛ باید در مملکت قدرتی وجود داشته باشد که بر اعمال مردم نظارت کند، اگر مشاهده نمود کسی از مرز قانونی خود فراتر رفته و به حقوق دیگران تجاوز نموده است، آن قدرت مداخله نماید، متجاوز را به مرز خود برگرداند و او را به تناسب تخلفش کیفر نماید، و این مطلب نیز در روایات اولیای اسلام آمده که در اینجا بعضی از آن احادیث ذکر می شود:

عن علی بن موسی الرضا علیهما السلام قال: انا لانجد فرقه من الفرق ولا مله من الملل بقوا وعاشوا الا بقیم و رئیس ولما لا بد لهم منه فی امر الدین و الدنیا (۳۰۲)

حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرموده: ما در طول تاریخ بشر طایفه ای از طوایف بشری و ملتی از ملل جهان نمی یابیم که باقی و پایدار مانده و به زندگی اجتماعی خویش ادامه داده باشند مگر آنکه دارای حکومت و سرپرستی بوده اند و از ناحیه آن سرپرست ضروریات دینی و دنیوی آنان که مربوط به شائن حکومت بوده تاءمین گردیده است.

عن علی علیه السلام قال: و انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر (۳۰۳)

علی (ع) فرموده: جوامع بشری ناگزیرند از اینکه امیر و فرمانروایی داشته باشند، خواه آن فرمانروا شخصی صالح و نیکوکار باشد، خواه ناصالح و بدکار.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: لا یستغنی اهل کل بلد عن ثلاثه یفزع الیهم فی امر دنیا هم و آخرت هم، فان عدموا ذلک کانوا همجا: فقیه عالم ورع و امیر خیر مطاع و طیب بصیر ثقه (۳۰۴)

امام صادق (ع) فرمود: تمام جوامع بشری به سه گروه نیاز دارند و برای تنظیم دنیا و آخرت خویش باید از آنان یاری بخواهند: اول به فقهی احتیاج دارند که از علم آگاهی داشته و همچنین از ورع و تقوا برخوردار باشد، دوم به فرمانروا و حکومتی نیاز دارند که خیرخواه جامعه باشد و مردم اوامر را مورد اطاعت و اجرا قرار دهند. سوم به طبیی نیازمندند که در امر پزشکی بصیر و آگاه بوده و بعلاوه مورد وثوق و اطمینان مردم باشد.

وجود حکومت، هر چند جائز باشد، موجب نظم و آرامش اجتماع است و نبودن حکومت، مایه فتنه و فساد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: الامام الجائر خیر من الفتنه فکل لا خیر فیه (۳۰۵)

رسول اکرم فرموده: پیشوا و زمامدار جائر و ستمکار بهتر از فتنه و فساد است گرچه این هر دو فاقد خیر و خوبی هستند.

حضرت رضا (ع) درباره حکومت اسلامی و وجود اولوالامر به منظور مراقبت در اجرای تعالیم الهی و قوانین اسلامی چنین فرموده است:

ان الخلق لما وقفوا علی حد محدود و امروا ان لا يتعدوا ذلك الحد لما فيه من فسادهم لم يكن يثبت ذلك ولا يقوم الا بان يجعل عليهم فيه امينا يمنعهم من التعدى والد خول فيما حظر عليهم لانه لو لم يكن ذلك لكان احد لا يترك لذته و منفعتة بفساد غيره فجعل عليهم قيما يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود و الاحكام (۳۰۶)

وقتی مردم در حد و مرز معینی توقف داده شدند و امر شد که از حد تعیین شده فراتر نروند زیرا تجاوز از حد مقرر به فساد و تباهی آنان می انجامد، این امر حیاتی، یعنی رعایت حدود تثبیت نمی شد و قوانین برپا نمی گردید مگر آنکه امینی بر مردم گمارده شود که از تعدی و تجاوزشان بازدارد و نگذارد در منطقه ممنوعه وارد شوند، چه اگر این کار تحقق نمی یافت هیچکس به طور طبیعی حاضر نبود لذت و سود خویشتن را به رعایت زیان و فساد دگران ترک گوید. از این رو حضرت باری تعالی به آنان سرپرستی قرار داد که مانع فسادشان گردد و حدود الهی را که قوانین کیفری شرع مقدس است در مورد بزهکاران به موقع اجرا بگذارد.

اگر آفریدگار حکیم، انسانها را خود کفا و بی نیاز از قوانین تشریعی و حکومت مجری قانون خلق کرده بود، حتما آنان را در زندگی به حال خودشان وامی گذارد و هرگز پیمبران را مبعوث نمی نمود و کتب سماوی را، که حاوی قوانین تشریعی است، نازل نمی فرمود، و برای نظارت در حسن اجرای آن قوانین، انبیا را مأمور نمی ساخت. ارسال رسل و فروفرستادن کتب آسمانی از طرف خالق حکیم، خود دلیل واضحی بر نیاز انسانها به قوانین تشریعی و حکومت مجری قانون است.

در جمله ای که از دعای ((مکارم الاخلاق)) موضوع سخنرانی امروز است، امام سجاد (ع) از هدای صالح سخن گفته و از پیشگاه الهی درخواست نموده که او را هدایت بهره مند نماید. برای اینکه هدای صالح که محتوای قوانین تشریعی خداوند است واضح گردد لازم است قبلا درباره منشاء و سرچشمه قوانین بشری به اختصار صحبت شود. از روزگاران گذشته تا امروز سرچشمه قوانین مقررات در بعضی از جوامع بشری آداب و رسوم بوده که از نسلهای قبل به نسلهای بعد منتقل شده و در نسل کنونی به جای مانده است. در هر عصر، مردم بر طبق آن رسوم عمل می کردند و معیار ((خوب)) در نظر آنان مطابقت با آن آداب بوده و ((بد)) ناهماهنگی با آن. در این قبیل جوامع ممکن است قسمت مهمی از آن رسوم به صلاح زندگی مادی مردم باشد، اما قسمتی از آن که بر اثر جهل و نادانی پایه گذاری گردیده و مردم گرفتار آن شده اند قطعا ناروا و مذموم است، مثل زنده به گور کردن نوزادان دختر که در عصر جاهلیت معمول بوده. مردم آن عصر طبق رسوم عادی اجتماعی، این عمل زشت را پذیرفته بودند، اما این عمل از نظر انسانی و وجدانی عملی ظالمانه و ناروا و از نظر اجتماعی برهم زدن موازنه و تعادل وجود مرد و زن در اجتماع است و این هر دو، ضرر و زیان بزرگ در بردارد. بنابراین مقررات ناشی از آداب و رسوم جاهلانه نمی تواند آدمی را از هدای صالح و راهنمایی سعادت بخش برخوردار نماید.

در کشورهایی که با رژیم استبدادی و حکومت فردی اداره می شوند شخص مستبد با زور و قدرت، مردم را اسیر گرفته و ظالمانه بر آنان حکومت می کند، مقررات جاری مملکت عبارت از تصمیمات خودسرانه است که فرد مستبد طبق نظر شخصی اتخاذ نموده و از مردم خواسته است آن را به نام قانون بپذیرند و به موقع اجرا بگذارند.

محیط استبدادی بمراتب بدتر از محیطی است که طبق آداب و رسوم در آن عمل می شود زیرا در شرایط استبداد، گاهی با کوچکترین مستمسک حیات شخص در معرض خطر قرار می گیرد و به زندگیش خاتمه داده می شود یا مانند یک حیوان با زنجیرش می بندند و در زندان آنقدر می ماند تا بمیرد، و در هر حال، این قبیل قوانین هم هرگز برای جامعه سعادت بخش نخواهد بود و نمی تواند ((هدای صالح)) به بار آورد.

سرانجام، مردم جهان از ستمهای زمامداران مستبد و حکومتهای خود کامه به جان آمدند، انقلابها کردند، کشته ها دادند، تا مردم کشورها یکی پس از دیگری به آزادی نایل گردیدند و حکومت مردم بر مردم را پایه گذاری کردند. چنین حکومتی آرزوی تمام مردم جهان است و دیر یا زود همه مردم به آن نایل خواهند شد. در جوامعی که دمکراسی حاکم است، منشاء قدرت، مردم اند و

اختیار عزل و نصب حکام و زمامداران در دست آنان است، مردم اند که می‌توانند اشخاص را بر کرسی قدرت به زیر آورند. بدین تردید، حکومت مردم بر مردم از نظر آزادی و ارزشهای انسانی دارای مقام رفیعی است و نمی‌توان آن را با حکومت‌های استبدادی مقایسه نمود ولی این بدان معنی نیست که دموکراسی از جمیع عیوب و نقایص منزّه است، بلکه در آن نیز کمبودهایی وجود دارد و افراد فهمیده و دانا از آن کمبودها رنج می‌برند. با توجه به اینکه در حکومت آزاد معیار پیروزی نامزدها اکثریت آراست، این نتیجه به دست می‌آید که معلومات و اطلاعات اقلیت تحصیلکرده در گزینش افراد شایسته و لایق نقش موثر و اختصاصی نخواهد داشت. نقص دیگر حکومت آزاد این است که نمایندگان مردم، موظف اند همواره در وضع قوانین، توجه خود را به خواسته‌های اکثریت معطوف دارند و به تمایلات آنان جامه قانون ببوشانند، هر چند خواسته اکثریت بر وفق مصلحت و به خیر و سعادت مردم نباشد. می‌دانیم که خواسته انسانها همیشه و همه جا با صلاح و سعادت آنان منطبق و هماهنگ نیست، گاهی جامعه مانند فرد تحت تاثیر غرایز نیرومند قرار می‌گیرد، دچار هوی پرستی می‌شود، از واقع بینی و مصلحت اندیشی باز می‌ماند، به گمراهی و انحراف گرایش می‌یابد و خواستار چیزی می‌شود که برای او مضر و زیانبار است. اگر نمایندگان مجلس قانونگذاری تحت تاثیر تمایلات خلاف مصلحت اکثریت قرار گیرند و خواسته ناروای آنان را به صورت قانون تصویب نمایند و دولت به اجرای آن مکلف گردد طولی نمی‌کشد که عوارض شوم آن بروز می‌کند و مردم با نتایج زیانبار و احیانا خطرات جبران ناپذیرش مواجه می‌گردند. این قبیل قوانین در کشورهای غرب نمونه‌هایی دارد و عوارض شومی به بار آورده و در اینجا برای مزید اطلاع شنوندگان به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

در آخر کتاب حکومتی به دست مردم که اداره مهاجرت و تابعیت دادگستری ایالات متحده آمریکا تهیه نموده و به زبانهای متعدد ترجمه و توزیع شده است، فصل مخصوصی تحت عنوان ((مواد اصلاحی قانون اساسی)) باز شده که در آخر فصل موارد اصلاح قانون اساسی آمریکا بیان گردیده است، از آن جمله درباره نوشابه‌های الکلی چنین آمده است: ماده ۱۸، بند ۱: یک سال پس از تصویب این ماده تولید و فروش و حمل مشروبات مسکره در داخله و ورود آنها به کشور و صدور آنها از ایالات متحده و کلیه مناطق و سزمینهایی که تحت حاکمیت ایالات متحده آمریکا است، به منظور شرب ممنوع خواهد بود.

بند ۲: به هر یک از ایالات متحده آمریکا مشترکا اختیار داده می‌شود که به وسیله وضع قوانین مقتضی، مقررات این ماده را به موقع اجرا بگذارند (۳۰۷).

قطعا قانون منع تهیه و توزیع نوشابه‌های الکلی و همچنین منع ورود آنها از خارج به نفع ملت آمریکا بود، ولی این قانون بر قشر وسیع مشروبخواران گران آمد، لب به اعتراض گشودند و سرانجام، فشار موکلین موجب شد که قانونگذاران، ماده ۱۸ قانون اساسی را با تصویب ماده ۲۱ الغا نمایند.

ماده ۲۱، بند ۱: ماده ۱۸ قانون اساسی ایالات متحده آمریکا بدین وسیله ملغی شود (۳۰۸).

هوای نفس و تمنیات مردم لذت گرا خیر و صلاح جامعه را پایمال نمود و بر اساس حکومت مردم بر مردم، قانونگذاران آمریکا ناچار شدند ((قانون منع تهیه و توزیع نوشابه‌های الکلی)) را الغا نمایند و مشروبسازی و میگساری را بلا مانع اعلام دارند. بعضی از کشورهای اروپایی نیز بر مبنای حکومت مردم بر مردم، آزادی بیش از حد روابط دختران و پسران و همچنین انحراف جنسی آنان به موجب قانون مجاز و مضمی شناخته شد و بر اثر این اشتباه بزرگ، نسل جوان به فساد اخلاق کشیده شد و در مسیر سقوط و تباهی قرار گرفت. در حدود سی سال قبل در سوئد قانون آزادی جنسی زن و مرد را وضع نمودند و حتی دستور دادند در مدارس، مسائل جنسی تدریس و بحث شود تا نتایج شوم آن آشکار گردید، فساد آنقدر بالا گرفت که از طرف مجلس کمسیونی مأمور شد علل این فسادها را بررسی نماید. پس از مدتها تحقیق گزارش دادند که قانون بیست سال قبل باعث این جنایت شده و ما اگر بیست سال تمام کار کنیم نمی‌توانیم مفسد این قانون غلط را از میان برداریم و آن را اصلاح نماییم (۳۰۹).



نتیجه آنکه قوانین و مقررات در کشورهای آزاد تابع خواسته مردم است و چون مردم در پاره ای از مواقع تحت تاثیر هوای نفس و تمایلات زیانبار خود قرار می گیرند، از این رو نمی توان گفت که قوانین موضوعه در کشورهای آزاد همیشه و در تمام موارد با مصلحت مردم منطبق است و راه صحیح و سعادت بخش را به جامعه ارائه می نمایند.

اما قانونگذار، در اسلام، ذات اقدس الهی است. خداوند که بشر را آفریده است می داند که چه آفریده و مخلوقش دارای چه مزایا و خصوصیتی است. او به تمام پنهان و آشکار آفریدگان خود عالم است، خیر و شر او را می شناسد، و به صلاح و فسادش احاطه و آگاهی کامل دارد. هدف باری تعالی در قانونگذاری هدایت مردم و ارائه راه سعادت آنان است، می خواهد با تعالیم خود بشر را انسان بسازد و استعدادهای نهفته اش را از قوه به فعلیت بیاورد، او را از بندگی هوی و شهوات آزاد نماید و به اخلاق انسانی و سجایای بزرگ متخلفش گرداند و راه تعالی و تکامل را به رویش بگشاید. در قانونگذاری الهی نه آداب و رسوم پدران و اجداد مردم اثری دارد، نه تصمیمات مستبدانه افراد خودسر و زورگو در تشریح قانون تحولی به وجود می آورد، و نه هوی و خواهشهای نفسانی اکثریت جامعه می تواند در قانونگذاری الهی اثری بگذارد. مقررات تشریحی پروردگار حکیم بر اساس حکمت و به منظور اتمام حجت است. خدا می خواهد با وضع قوانین و مقررات دینی، مردم را هدایت نماید، راه حق و باطل را به آنان ارائه کند و موجبات تعالی و تکاملشان را از جمیع جهات فراهم سازد. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این واقعیت سعادت بخش و انسان ساز را که در قانونگذاری اسلام نهفته است ضمن تشریح واضحی که برای تمام مردم قابل فهم است با عبارتی کوتاه و جامع بیان فرموده است:

یا عباد الله انتم کالمرضى و رب العالمین کالطیب فصلاح المرضى فیما یعلمه الطیب و تدبیره به لا فیما یشتهیه المریض و یقرحه الا فسلموا لله امره تکنونو من الفائزین (۳۱۰)

رسول گرامی فرموده است: ای بندگان خدا! شما همانند بیمارانی که پروردگار عالمیان مانند طیب، خیر و صلاح بیماران در آن چیزی است که مریض میل دارد و آن را برای خود انتخاب می نماید، تسلیم امر الهی شوید تا از گروه نجات یافتگان باشید و پیروز گردید.

این روایت روشنگر تفاوت قانونگذاری نمایندگان مردم در کشورهای آزاد و قانونگذاری باری تعالی در تعالیم دینی است. در این حدیث، مصلحت اندیشی طیب در مقابل تمایلات مریض قرار داده شده است. اگر برنامه ریزی دوا و غذا و پرهیز بیمار در اختیار طیب عالم و آینده نگر قرار گرفته باشد نتیجه آن بهبود و نجات یافتن بیمار است زیرا طیب در همه دستورهای عالمانه خود، چه دستورهای منفی و چه مثبت به مصلحت بیمار و سلامت او توجه دارد و او را از هر نوع غذا و میوه ای که برای او مضر باشد منع می نماید هر چند که طبع مریض به آنها راغب و مایل باشد. اگر بیمار، برنامه عمل و پرهیز را خود در دست گیرد و بخواهد آن را طبق میل خویش طرح نماید، نتیجه کار منفی خواهد بود، زیرا او مرض را نمی شناسد، از صلاح و فساد مزاج خویش آگاهی ندارد، خودسرانه از پی هوای نفس و تمایلات درونی خویشتن می رود، از خوردنی ها و نوشیدنی های مضر پرهیز نمی کند و بر اثر آن مرض تشدید می شود و ادامه می یابد. به شرحی که توضیح داده شد در حکومت مردم بر مردم، نمایندگان مجلس گزیدگان مردم و مجری منویات موکلین خود هستند، باید خواسته مردم مخالف صلاح و سعادت آنان باشد اما قانونگذار بر اثر فشار افکار عمومی ناچارند از مصلحت چشم پوشی کنند و خواسته اکثریت را تصویب نمایند. در تعالیم دینی، قانونگذار، خداوند حکیم است، خداوندی که آفریدگار مردم و مالک واقعی آنان است، پروردگاری که همه بندگان او هستند و خواهشهای نفسانی آنان کمترین اثری در ذات اقدس او ندارد. عنایت الهی در وضع قوانین تشریحی آن است که حجت بر مردم تمام شود، هدایت را از گمراهی تمیز دهند، راه صلاح و رستگاری را بشناسند و با پیمودن آن موجبات تعالی خویش را فراهم آورند و برای آنکه در این مسیر با موانع منحرف کننده مواجه نشوند و مسیر را به سلامت طی کنند قانونگذار، هر قسم کامیابی و لذتی را که موافق هوای

نفس و مخالف صلاح و سعادت باشد ترسیم نموده و آنان را از اقناع آن تمایلات جدا برحذر داشته است و ضمناً تأکید فرموده است که به آنچه که دستور داده شده عمل کنید و در مقابل آن دستور، اظهار نظر ننمایند.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: قال الله عزوجل یابن آدم اطعنی فیما امرتک ولا تعلمنی ما یصلحک (۳۱۱)

ای فرزند آدم! آنچه را که به تو امر کرده ام اطاعت نما و چیزی که تو را اصلاح می کند و مایه سعادت می شود به من اعلام منما که خداوند به آنچه مایه خوشبختی و بدبختی انسانهاست آگاه و باخبر است.

همانطور که به کار بستن دستورهای سلامت بخش و مصلحت آمیز طیب مستلزم آن است که بیمار به خوردن داروهای ناگوار و غیرمطبوع تن در دهد و از خوردن غذاها و میوه های مطبوع و گوارا که برای او مضر است و موجب تشدید مرض می شود پرهیز نماید همچنین اطاعت از تعالیم مصلحت آمیز و انسان ساز باری تعالی مستلزم آن است که شخص مکلف از طرفی خویشتن را برای تحمل زحمت و مشقت انجام فرایض و تکالیف دینی مهیا نماید و آنها را عمل کند و از طرف دیگر هوای نفس خود را محدود کند و از اعمالی که مطبوع طبع حیوانی و موافق شهوات نفسانی است اما قانونگذار آنها را گناه شناخته خودداری نماید.

علی (ع) در این باره حدیثی از رسول گرامی ضمن یکی از خطب خود روایت نموده و در ذیل آن، خود آن حضرت با عبارتی کوتاه حدیث پیمبر را توضیح داده است.

فان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول: ان الجنة حفت بالمکاره و ان النار حفت بالشهوات. و اعملوا انه ما من طاعه الله شیء الا یاتی فی کره و ما من معصیه الله شیء الا یاتی فی شهوه (۳۱۲)

رسول گرامی فرموده: بهشت جاودان محفوف به ناملایمات و کارهایی است که خوشایند طبع آدمی نیست، اگر گرد دوزخ را شهوات حیوانی و لذایذ کامرانی احاطه نموده است. سپس خود آن حضرت فرموده: هیچیک از اوامر الهی اطاعت نمی شود مگر با کراهت طبع و بی میلی و هیچیک از معاصی باری تعالی انجام نمی پذیرد مگر با زعبت و میل طبع و خشنودی و شهوت. مردم به طبع حیوانی و کشش غرایز کور و بی شعور در جلب لذایذ و اقناع تمایلات خویش طالب آزادی مطلق و بی قید و شرطاند، می خواهند شهوات خود را آنطور که میل دارند اقناع نمایند و از لذایذ برخوردار گردند اما آیین الهی در برنامه انسان سازی، غرایز را تعدیل نموده و لذتخواهی و اعمال شهوات را محدود ساخته و مردم را از کامیابی های زیانبار و خلاف مصلحت برحذر داشته است. در این تضاد درونی و کشمکشهای باطنی اغلب موارد، کم و بیش، طبیعت بر مصلحت غلبه می کند، افراد زیادتری از پی ارضای تمنیات خود می روند و از اطاعت حضرت باری تعالی سر باز می زنند و عده معدودی مطیع کامل حضرت حق اند و دین خدا را به تمام معنی به کار می بندند.

از آنچه مذکور افتاد کلام امام سجاد علیه السلام که در مقام دعا در پیشگاه الهی عرض کرده بود روشن گردید:

و متغنی بهدی صالح

بارالها مرا از هدایتی که صالح و شایسته و از هر نقص و عیبی مبری باشد برخوردار فرما، هدایتی که متکی به مقررات ناشی از آداب و رسوم است شایستگی و صلاحیت کامل ندارد، زیرا اعمال ناروایی مثل زنده به گور کردن نوزادان دختر از آداب و رسوم جاهلیت بوده است. هدایتی که متکی به مقررات استبدادی باشد راهنمایی صحیح و شایسته نیست زیرا شخص مستبد در وضع مقررات، به منافع خود می اندیشد نه به صلاح و سعادت مردم. مقررات و قوانین موضوعه در کشورهای آزاد نیز سعادت انسانها را از جمیع جهات تاءمین نمی کند زیرا از بعضی از جهات تاءمین نمی کند زیرا بعضی از قوانین که خواسته مردم است از هوای نفس و تمایلات مضر آنان سرچشمه می گیرد و آن نیز برای تعالی و تکامل آدمی زیانبار و مضر است. فقط هدایتی می تواند تمام جهات را در نظر بگیرد و به سعادت واقعی و صلاح حقیقی منجر گردد که قانونگذارش ذات اقدس الهی باشد. چه آن ذات مقدس به تمام تمایلات انسان واقف است و تمام مصلحت آدمی را می داند و تحت تاثیر هوی و تمایلات این و آن نیست. خداوند که

وضع قانون می کند متوجه جمیع مصالح است و هدایت صالح را به مردم ارائه می نماید. هدایت قرآن که امام سجاد (ع) درخواست دارد و خداوند با کلمات خاصی صالح بودن هدایت قرآن و هدایت نبی معظم را خاطر نشان ساخته است . در یک جا می فرماید:

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم (۳۱۳)

این کتاب مقدس مردم را به استوارترین قوانین و محکمترین اساس ، هدایت و راهنمایی می نماید . در جای دیگر فرموده است :

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق (۳۱۴)

خداوند پیغمبر خود را برای هدایت مردم و ارائه دین حق فرستاده ، یعنی دینی که مقررارش بر وفق عقل و مصلحت و مایه تعالی و تکامل انسانهاست . انسان آگاه و بیدار دل برای نیل به هدایت صالح باید در درجه اول مجاهده کند و با سعی و کوشش راه کمال خود را بشناسد و به وظایف خویش در پیمودن آن راه واقف گردد. پس از آنکه راه صلاح و سعادت را شناخت در آن قدم بگذارد و با منتهای جدیت آن را ببیند و مدارج کمال را یکی پس از دیگری احراز نماید. البته چنین انسان سعادت خواه و تعالی طلب هرگز راه کمالی را که یافته از دست نمی دهد و صراط مستقیم هدایت را ترک نمی گوید و آن را با کمال جدیت و استقامت می پیماید و با راه دیگری تبدیل نمی کند و سرانجام با پیمودن آن راه به پیروزی نهایی و موفقیت بزرگ نایل می گردد. در قرآن شریف درباره این گروه فرموده است :

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون (۳۱۵)

آنانکه گفتند: آفریدگار و مالک حقیقی ما خداوند است و بر این سخن ثابت و پایدار ماندند بر آنان هیچ بیم و اندوهی نخواهد بود.

عن علی علیه السلام قال : قلت یا رسول الله اوصنی ، قال : قل ربی الله ثم استقم (۳۱۶)

علی علیه السلام می گوید: به رسول اکرم عرض کردم به من توصیه و سفارشی بنمایید. فرمود: بگو مالک من ذات اقدس الهی است و از پی این گفته پایداری و استقامت کن .

کسانی که در صدر اسلام دعوت رسول گرامی را استجاب نمودند و به هدایت صالح و پاک الهی دست یافتند و عقیده پاک و مقدس خویش را به شرک و انحراف تعویض نمودند سرانجام به پیروزی بزرگ نایل گردیدند و در پرتو استقامت و پایداری خویشان بسیاری از مردم جهان را به تعالیم حیات بخش اسلام متوجه ساختند و موجبات رستگاری و سعادت آنان را فراهم آوردند.

## ۱۵- وَ طَرِيقَهُ حَقٌّ لَا أَرْبُغُ عَنْهَا، وَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) به خواست خداوند موضوع سخنرانی امروز است . امام (ع) به پیشگاه باری تعالی عرض می کند: بارالها! مرا آنچنان از راه حق بهره مند و مستفید فرما که هرگز آن را ترک نگویم و به انحراف نگریم .

راه حق که در دعای امام سجاد علیه السلام آمده ، همان صراط مستقیمی است که در آیات و روایات ، مکرر از آن نام برده شده است . صراط مستقیم دو شاخه دارد: یکی شاخه هدایت تکوینی باری تعالی که تمام موجودات ارضی و سماوی از آن برخوردارند، و آن دیگر شاخه هدایت تشریحی خداوند که توسط پیمبران الهی برای انسانها فرستاده شده است . هدایت تکوینی که صراط مستقیم جمیع موجودات است و به جبر اجرا می شود راه تعالی و تکامل همه آنهاست و خداوند در قرآن شریف ضمن یکی از آیات ، هدایت تکوینی جنندگان را ذکر نموده و فرموده است :

ما من دابه الا هو آخذ بناصيتها. ان ربي على صراط مستقيم (۳۱۷)

هیچ حیوان جنبنده ای نیست مگر آنکه آفریننده توانا مالک و صاحب اختیار آن است و بر آن قاهر و غالب است و خداوند در تدبیر و اداره امور آنها بر صراط مستقیم است و کمترین اعوجاج و انحرافی در برنامه ذات اقدس او نیست . هدایت تشریحی نیز صراط مستقیم آدمیان و راه تعالی و تکامل آنان است ، با این تفاوت که بشر به مشیت حکیمانه باری تعالی مختار آفریده شده و در قبول و رد آیین الهی آزاد است :

فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر (۳۱۸)

هر که می خواهد دعوت پیمبر را اجابت کند و به او ایمان بیاورد و هر که می خواهد از آن اعراض کند و به کیفر گرایش یابد. ماء موریت پیشوای بزرگ اسلام آن بود که دین حق را به قوم خود ابلاغ کند، آیین باری تعالی را که صراط مستقیم است به مردم ارائه نماید و از آنان بخواهد که از راهش پیروی کنند و موجبات رستگاری و سعادت خویش را فراهم آورند. و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبيله (۳۱۹)

این صراط مستقیم من است ، از آن تبعیت کنید و پیرو راههای باطل نباشید که نتیجه اش پراکندگی و باز ماندن از راه حق و حقیقت است .

ممکن است برای بعضی از شنوندگان این سؤال پیش آید که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مطیع بی قید و شرط اوامر الهی است و همواره راه حق و صراط مستقیم را می پیماید، چطور در دعای ((مکارم الاخلاق)) از خداوند درخواست می کند که مرا از راه حق متمتع و بهره مند نما. از این سؤال مهمتر آن است که تمام ائمه معصومین علیهم السلام در شبانه روز چندین بار نماز واجب و مستحب می خواندند و در ضمن سوره حمد مکرر می گفتند:

اهدنا الصراط المستقیم (۳۲۰)

خدایا! ما را به راه راست هدایت فرما.

مگر ائمه طاهرین در راه حق و صراط مستقیم نبودند که از پیشگاه الهی آن را درخواست داشتند؟ پاسخ این پرسش در بعضی از روایات آمده است ، و در اینجا برای روشن شدن مطلب دو روایت ذکر می شود. امام حسن عسکری (ع) از آبا و پدران گرامی خود، از علی ابن ابیطالب علیه السلام حدیث نموده است که فرمود:

فی قوله ((اهدنا الصراط المستقیم)) قال : ادم لنا توفیقک الذی به اطعناک فیما مضی ایامنا حتی نطیعک کذلک فی مستقبل اعمالنا (۳۲۱)

در معنای ((اهدنا الصراط المستقیم)) فرمود: بارالها! توفیق خود را برای ما مستدام بدار که توفیقی که در پرتو آن ترا در ایام گذشته اطاعت نمودیم با همان توفیق در آینده عمرمان نیز ترا مطیع و فرمانبر باشیم .

قال جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فی قوله عزوجل ((اهدنا الصراط المستقیم)) قال ، یقول : ارشدنا الی صراط المستقیم ، ارشدنا للزوم الطریق المودی الی محبتک ، والمبلغ الی دینک ، والمانع من ان نتبع اهواءنا فنعطب اونا بآرائنا فنهلک (۳۲۲)

امام صادق (ع) فرمود: گوینده از خدا می خواهد که ما را به صراط مستقیم ، هدایت نما، ما را ملازم راهی قرار ده که منجر به محبت و دوستی تو می شود، دین ترا به ما ابلاغ می نماید، و مانع آن است که از هوای نفسمان پیروی کنیم و معذب شویم یا به راء خود عمل نماییم و تباه و هلاک گردیم .

از این دو روایت ، پاسخ آن پرسش روشن می شود. افراد با ایمان با آنکه در صراط مستقیم اند همه روزه از پیشگاه خدا درخواست می کند که : بارالها! ما را به راه مستقیم هدایت فرما و توفیق خود را نسبت به ما مستدام بدار، یعنی همانطور که در گذشته با عنایت معنوی تو صراط هدایت را پیمودیم همچنین موفقمان بدار که در آینده نیز حمایت بهره مند باشیم و فیضت هرگز از ما منقطع

نشود.

برای آنکه مطلب هر چه بهتر روشن گردد ذکر مثلی در اینجا بموقع است. لامپ برای آنکه روشن شود نیازمند به نیروگاه برق است، باید از آن کارخانه نیروی برق دریافت کند تا روشن شود، ولی این نیاز بدان معنی نیست که وقتی روشن شد احتیاجش پایان می‌یابد، بلکه لامپ برای روشن شدن و روشن ماندن، هر لحظه نیازمند نیروی برق جدید است و برای آنکه روشن بماند باید فیض نیروگاه، علی‌الدوام، به او برسد و اگر یک لحظه برق نرسد لامپ خاموش می‌شود. آدمی با نور هدایت باری تعالی رهرو صراط مستقیم می‌شود، ولی این نور باید دوام یابد و اگر این فیض منقطع گردد انسان از هدایت صراط مستقیم، محروم می‌شود و نمی‌تواند به سوی کمال و سعادت رهسپار گردد. بنابراین انسان با ایمان و متوجه به دقایق امر باید هر لحظه از خدا بخواهد که فیضش را از او قطع نکند و عنایتش را از وی برنگیرد تا بتواند همچنان صراط مستقیم را ببیماید تا به کمال لایق خود برسد.

در یک روایت ((صراط مستقیم)) به معنای دیگری تفسیر شده و با توجه به این تفسیر، ((اهدنا الصراط المستقیم)) را باید به معنای متناسب آن بیان نمود.

روی عن الصادق علیه السلام، قال: ان الصورة الانسانية هي الطريق المستقیم الى كل خير، و الجسر الممدود بين الجنة و النار (۳۲۳) از امام صادق (ع) روایت شده که: صورت انسانیت، همان راه مستقیم برای نیل به هر خیر و خوبی است و همان صورت انسانی پلی است کشیده شده بین بهشت و دوزخ.

از امام صادق (ع) کسی که می‌گوید: ((اهدنا الصراط المستقیم)) مقصودش این است که: بارالها! مرا از حمایت و رحمت وسیع خود برخوردار فرما و موفقم بدار که همواره، اعمالم و اخلاقم انسانی باشد و از طریق انسانیت منحرف نشوم و به خلق و خوی حیوانات و درندگان نگریم، که بر اثر آن گرایش صورت انسانی از کفم برود و رخسار حیوانات و درندگان به خود بگیرم. با توجه به این حدیث معلوم می‌شود که حیوانات و درندگان انسان نما در این جهان بسیارند و اولیای الهی با چشم واقع بین خود آنان را مشاهده می‌کنند و گاهی اجازه می‌دهند که دگران نیز آنها را با چهره غیرانسانی ببینند.

امام سجاد (ع) به مکه مشرف شده بود. در عرفات، مردم بسیاری گرد آمده بودند. حضرت از زهری پرسید به نظرت عدد اینها چقدر است. او عدد زیادی را حدس زد و گفت: این همه برای ادای فریضه حج آمده‌اند. امام (ع) فرمود: یا زهری! ما اکثر الضجيج و اقل الحجيج!

چقدر هیاهو و فریاد زیاد است و حج‌کننده کم! زهری از سخن امام به شگفت آمد. حضرت فرموده:

یا زهری! ادن الی وجهک. فادناه الیه. فمسح بیده وجهه. ثم قال: انظر. فنظر الی الناس. قال الزهری: فراءیت اولئک الخلق کلهم قرده الا قليلا (۳۲۴)

امام (ع) به زهری فرمود: صورتت را نزدیک من بیاور. نزدیک آورد. امام (ع) دستی به صورتش کشید، سپس فرمود: نگاه کن، زهری به مردم نظر افکند، می‌گوید: مردم را به صورت میمون دیدم مگر عده خیلی از آنان را.

این عده که در عرفات بودند بظاهر در صف مسلمین قرار داشتند و صراط مستقیم اسلام را می‌پیمودند اما فاقد اخلاق اسلام و سجایای انسانی بودند، از این رو صورت انسانی نداشتند. موقعی که امام، پرده طبیعت را عقب زد و چشم زهری را واقع بین ساخت حقیقت امر آشکار گردید و شکل واقعی آنان مشهود شد. بنابراین با توجه به روایت امام صادق (ع) معنای ((اهدنا الصراط المستقیم)) برای کسانی که راه راست را از خدا درخواست می‌کنند این است که می‌گویند: بارالها! ما را موفق بدار که واجد اخلاق اسلامی و سجایای انسانی شویم، ما را آنچنان هدایت فرما که در دنیا انسان باشیم، انسان زیست کنیم، انسان بمیریم، و در قیامت به صورت انسان که صراط مستقیم توست محشور گردیم.

کلام امام سجاد (ع) موضوع سخنرانی امروز، حاوی دو قسمت است: یکی بهره‌مندی از راه حق، و آن دیگر منحرف نشدن از آن

راه . امام (ع) در متن دعا عرض می کند:

و طریقه حق لا- از یغ عنها: بارالها! مرا از راه حق بهره مند فرما بگونه ای که آن را هرگز ترک نگویم و استقامت خود را از دست ندهم .

از آنچه مذکور افتاد قسمت اول کلام امام سجاد (ع) درباره درخواست بهره مندی از طریق حق و صراط مستقیم تا اندازه ای برای شنوندگان محترم روشن شد و اینک قسمت دوم کلام امام (ع):

راغب در مفردات می گوید:

الزیغ الميل عن الاستقامه (۳۲۵)

((زیغ)) عبارت از این است که آدمی در راه مستقیم به راست یا چپ متمایل شود و به انحراف گرایش یابد. شناخت صراط مستقیم و تمیز راه حق از باطل یک مطلب است و پیمودن راه حق با استقامت و ثبات ، مطلب دیگر. سعادت و رستگاری برای کسانی است که هر دو جهت را رعایت نمایند، از طرفی برای شناختن راه حق مجاهده کنند و سعی لازم را مبذول دارند و از طرف دیگر در پیمودن راه حق دودل و مردد نشوید و با پایداری و استقامت آن را طی نمایند. برای شناخت راه حق باید از نیروی عقل استفاده کرد، لجاج و عناد، تعصب و تصلب ، و خودخواهی و بلند پروازی ، و دیگر عواملی را که حجاب واقع بینی و سد راه نیل به سعادت است ترک گفت و آزادانه از پی درک حقیقت رفت . برای پیمودن صراط مستقیم باید خود را مهیای مصائب و مشکلات نمود، رنجها و مشقتهایی که در این راه دامنگیر می شود متحمل شد و با صبر و بردباری به راه حق ادامه داد. کسانی که واجد این مزایا و صفات اند و در راه حق قدم برمی دارند سرانجام خودشان برستگاری می رسند و دگران را نیز به صلاح و سعادت می رسانند. در صدر اسلام ، افرادی پاکدل و بی غرض وقتی از دعوت رسول گرامی آگاهی می یافتند حضورش شرفیاب می شدند تا سخنان آن حضرت را بشنوند و با عقل خود بسنجند، اگر آن را بر وفق واقع یافتند و قانع شدند ایمان بیاورند و به اطاعت حضرتش همت گمارند. مشرکین که از دعوت آن حضرت بسیار خشمگین و ناراحت بودند وقتی از اسلام بعضی از افراد عادی آگاه می شدند برای ارباب دگران او را مقابل چشم مردم شکنجه می دادند و بشدت زجر و آزارش می نمودند تا دوباره به بت پرستی برگردد و عقیده قبلی خود را دنبال نماید. ولی آن مسلمانان واقعی که راه حق را یافته بودند از شکنجه و ایداء، عقیده خود را ترک نمی گفتند و در پیمودن صراط مستقیم متزلزل نمی شدند و همچنان با پایداری و ثبات براه خود ادامه می دادند. از جمله افرادی که به جرم مسلمان شدن مورد شکنجه و آزار سخت قرار گرفت و از عقیده و ایمان خود دست نکشید بلال بن رباح است . او مردی بود با ایمان و ثابت قدم و پس از آنکه اسلام به پیروزی رسید رسول گرامی ، اذان گفتن و اعلام وقت را به وی محول فرمود و مردم با شنیدن صدای بلال به مسجد می آمدند و اقامه جماعت می نمودند و این منصب از افتخارات بلال بود. امیه بن خلف ، شکنجه بلال را به عهده داشت . در نیمه روز و شدت گرمی هوا دستور می داد بلال را می آوردند.

فیطرحة ظهره فی بطحاء مکه ثم یامر بالصخره العظیمه فتوضع علی صدره ثم یقول له : لا والله ، لا تزال هکذا حتی تموت او تکفر بمحمد و تعبد اللات والعزی . فیقول و هو فی ذلک البلاء ((احد احد)) (۳۲۶)

او را در بطحاء مکه بر زمین مکه به پشت می خوابانند، سپس امر می نمود سنگ بزرگی را روی سینه اش قرار دهند، آنگاه با صدای بلند قسم یاد می کرد که تو از این وضع ، نجات پیدا نمی کنی تا بمیری یا آنکه به حضرت محمد کافر شوی و بتهای لات و عزی را پرستش نمایی . اما بلال با ایمان ، این وضع دردناک را تحمل می نمود و در آن فشار شدید از یگانگی خدا سخن می گفت ، فریاد می زد: ((احد، احد)).

در صدر اسلام ، افراد دیگری نظیر بلال بودند که به دست مشرکین شکنجه شدند تا از دین خدا دست بردارند و رصاه حق را ترک گویند ولی آنان نیز استقامت نمودند، به صراط مستقیم ، ادامه دادند، در نتیجه ، خودشان به سعادت رسیدند و مایه پیشرفت اسلام

گردیدند، بعلاوه، انسانها را از قید بندگی و اسارت شرک آزاد ساختند. به موجب روایات متعددی که علمای عامه و خاصه در کتابهای خود آورده اند رسول اکرم تا زنده بود برای اتمام حجت و به منظور اینکه مردم، بعد از آن حضرت، تفسیر قرآن شریف را از زبان که بشنوند و راه حق را با راهنمایی کدام انسان آگاه بشناسند در موارد متعدد با تعبیرهای مختلف از علی علیه السلام نام برده، از آن جمله این حدیث شریف است:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ان علینا منی و انا منه و هو ولی کل مؤ من بعدی (۳۲۷)

حضرت رسول فرمود: علی از من است و من از او هستم و علی بعد از من ولی هر مؤ منی است.

علامه امینی رضوان الله تعالی علیه این حدیث را از چند کتاب از کتب عامه و از روایت مورد اعتماد آقایان علمای عامه نقل نموده است و علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

بین پیروان علی علیه السلام افراد ثابت قدمی بودند که با تهدید دشمنان از صراط مستقیم دین منحرف نمی شدند و راه حق علی را ترک نمی گفتند و حجر بن عدی یکی از آنان بود. زمانی که علی (ع) بر اثر ضربت ظالمانه عبدالرحمن بن ملجم بستری گردید، روز بیستم رمضان، جمعی از دوستان و اصحاب آن حضرت به عیادت آمدند و حجر بن عدی از جمله آنان بود. برای آنکه تاسف و تاثیر خود را از رویداد علی (ع) بیان کند چند شعری گفته بود و به حضور حضرت عرض کرد.

فلما بصر به و سمع شعره قال له کیف لی بک اذا دعیت الی البراءه منی فما اتاک ان تقول . فقال : والله یا امیرالمومنین لو قطعت بالسيف اربا اربا و اضرم لی النار و القیت فیها لآثرت ذلک علی البراءه منک . فقال : وفقت لكل خیر یا حجر، جزاک الله خیرا عن اهل بیت نبیک . (۳۲۸)

پس از آنکه علی (ع) او را نگرست و شعرش را شنید به وی فرمود: چگونه خواهی بود وقتی ترا به برائت از من بخوانند؟ در جواب گفت: ای امیر المؤمنین! اگر مرا با شمشیر قطعه قطعه کنند یا آنکه آتش بیفروزند و مرا در آن بیفکنند به این هر دو تن در می دهم و هرگز از تو تبری نمی جویم. حضرت فرمود: ای حجر! موفق باشی و خداوند، ترا با علاقه ای که به اهل بیت رسول گرامی داری از پاداش خیر بهره مند نماید.

پس از شهادت علی (ع) حجر بن عدی و چند نفر از یارانش در دوستی آن حضرت ثابت قدم بودند و همه جا در مقابل مأمورین، مراتب علاقه خود را نسبت به آن حضرت ابراز می نمودند. سرانجام معاویه دستور داد آن چند نفر را به زنجیر ببندند و روانه شام نمایند. این عمل انجام شد و مأمورین معین شدند و آن عده را به سوی دمشق حرکت دادند و در نقطه ای نزدیکی های دمشق آنان را زندانی نمودند تا به معاویه خبر بدهند و کسب دستور نمایند. مأمورین معاویه به ملاقات آنان آمدند و پیام او را اینچنین ابلاغ کردند:

فقال لهم رسول معاویه : انا قد امرنا ان نعرض علیکم البراءة عن علی و اللعن له فان فعلتم ترکناکم و ان ایتم قتلناکم . قالوا اللهم انا لسنا فاعلی ذلک . فامر بقبورهم فحضرت و ادنیت اکفانهم و قاموا اللیل کله یصلون . فلما اصبحوا قال اصحاب معاویه : تبرئون من هذا الرجل ؟ قالوا: بل نتولاه و تبرء ممن تبرء منه . فاخذ کل رجل منهم رجلا لیقتله و اقبلوا یقتلونهم واحدا واحدا حتی قتلوا سته (۳۲۹).

فرستادگان معاویه گفتند: ما مأموریت داریم به شما بگوییم که از علی تبری بجویید و او را لعنت کنید. اگر به مأموریت ما ترتیب اثر دادید و عمل کردید شما را آزاد می کنیم و اگر از تبری جستن و لعن کردن ابا نمودید همه شما را به قتل می رسانیم. این افراد پاکدل و با ایمان گفتند: بارالها! ما هرگز به گفته اینان ترتیب اثر نمی دهیم و به چنین عملی دست نمی زنیم. دستور داده شد که قبرهای آنان را حفر کنند و کفهای آنان را نیز به آنان بدهند. آن شب تا صبح به آنان مهلت داده شد و اینان به عبادت خدا مشغول بودند. صبح، دوباره مأمورین، پیشنهاد خود را گفتند و آنان چنین پاسخ دادند: ما دوستدار علی هستیم و تبری می جویم از کسی

که از علی تبری می‌جوید. هر یک نفر به دست یک ماء‌مور کشته شد و جمعا شش نفر از دوستان علی در آن روز به درجه شهادت رسیدند و ثبات و استقامت خود را در راه حق و اطاعت از اوامر باری تعالی اثبات نمودند.

این دوستان ثابت قدم علی علیه السلام در پیمودن صراط مستقیم ولایت و تحقق بخشیدن به کلام رسول اکرم حداکثر پایداری را از خود نشان دادند. این قبیل افراد، مصداق ارزشمند دعای امام سجاد علیه السلام اند که در پیشگاه الهی عرض کرد:

و طریقه حق لا از یغ عنها.

بارالها! مرا از راه حقی بهره مند کن که در پیمودن آن پایداری و استقامت را از دست ندهم و به راست و چپ تمایل نیابم .

بموقع است در اینجا راجع به این مطلب بحث شود که چرا بعضی از افراد، در راه حق دچار تزلزل می‌شوند و از صراط مستقیم منحرف می‌گردند. در پاسخ می‌توان گفت که این امر علل متعددی دارد و یکی از آن علل، ضعف ایمان است. حضرت حسین بن علی علیهما السلام روزی که وارد کربلا شد این حقیقت مهم را برای اصحاب خود ضمن عبارت کوتاهی بیان کرد و فرمود:

الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی الستمهم یحوظونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون . (۳۳۰)

مردم بندگان دنیا هستند و دین را زبان زده اند. تا موقعی که زندگی آنان جریان دارد گرد دین می‌گردند و چون به بلا و امتحان مبتلا شدند عدد متدینین و افراد باایمان کم و ناچیز خواهد بود.

از کلمه ((لحق)) که در سخن امام (ع) آمده می‌توان استفاده نمود و ضمن تشبیهی ضعف و قوت دین را توضیح داد. مردم برای قوت جسم باید تغذیه مادی نمایند و برای قوت روح نیز باید تغذیه معنوی و ایمانی داشته باشند. غذای جسم، گندم و جو، گوشت و قند، سبزی و میوه، و دیگر مواد غذایی لازم است. غذای روح ایمان به آفریدگار جهان، تحصیل علم و معرفت، ملکات پسندیده و سجایای انسانی، و دیگر فضایل معنوی است. اگر غذای جسم، کامل و کافی باشد جمیع مواد لازم را به بدن برساند، بدن نیرومند می‌شود و می‌تواند در مقابل سرما و گرما، کار و کوشش، پیاده روی و کوهپیمایی، و امثال اینها مقاومت کند و کارهای سنگین را بخوبی انجام دهد. اما اگر غذا به قدر کافی نباشد و بدن گرسنه و ناتوان بماند، جسم دچار ضعف می‌گردد، رفته رفته آنچنان ناتوان می‌شود که قدرت کار و فعالیت را از دست می‌دهد و چون پاره گوشتی در گوشه اطاق می‌افتد.

روح نیز مانند بدن است، اگر به آفریدگار جهان مؤمن باشد، تعالیم الهی را که به وسیله پیغمبر اکرم فرستاده است درست به کار بندد، وظیفه شناسی و تخلق به کرام اخلاق را همواره مورد عنایت قرار دهد، روحی توانا و قدرتمند به دست می‌آورد و می‌تواند در مقابل مصائب و بلاهای خود را نگه دارد، قدرتمند باشد، در مرگ فرزندان و عزیزان جزع نکند، و در زینهای مالی بردبار و خویشتن دار باشد، و خلاصه، رویدادهای زندگی او را دچار ناراحتی و اضطراب ننماید و شخصیت خود را نبازد. اما اگر روحش به قدر کافی تغذیه نکند، از ذخایر ایمانی و معنوی، درست برخوردار نگردد، و رفته رفته نیروی معنوی را از دست بدهد چنان ضعیف و ناتوان می‌گردد که در مقابل حوادث کوچک خود را می‌بازد و تاب مقاومت در مقابل مشکلات زندگی و ضربات طاقت فرسای حیات ندارد. امام علیه السلام برای اینکه ضعف دینی را به مردم بفهماند در سخن خود کلمه ((لحق)) را به کار برده، ((لحق)) در لغت عرب به معنای لیسیدن انگشت است، اگر کسی انگشت خود را در عسل فرو ببرد و سپس آن را بلیسد عسل خورده، اما به مقداری کم، اگر یک نفر آدمی انگشت خود را در کره یا روغن فرو ببرد، ذرات کره و روغن به انگشت او بماند، سپس آن را بلیسد چربی که از مواد غذایی است خورده، اما کم. آیا یک نفر انسان اگر فقط غذایش به وسیله لیسیدن انگشت باشد می‌تواند قوی و نیرومند شود، می‌تواند کوهپیمایی کند، قادر است عهده دار کارهای سنگین شود؟ هرگز.

امام (ع) می‌خواهد بفرماید: مردم مسلمان متدین اند، دروغ نمی‌گویند که ما دین داریم. اما بدبختی اینجاست که غذای جان را در حد لیسیدن انگشت خورده اند، یعنی همانطوری که لیسیدن انگشت به قدر کافی قوت جسم نمی‌دهد، اگر دین در حد لیسیدن انگشت در غذای مادی باشد به جان قوت معنوی نمی‌بخشد و آدمی در مقابل حوادث سنگین قدرت مقاومت را از دست می‌دهد.



این قبیل افراد اگر با شکنجه‌های جانکاهی مانند شکنجه‌هایی که بر بلال وارد آوردند مواجه شوند، یا اگر این قبیل افراد به مصائب و بلاهایی مانند مصائبی که بر حجر بن عدی و یاران او وارد شد مواجه گردند حتماً با این قدرت ناچیز ایمان تاب مقاومت در مقابل آن بلاها را ندارند، از میدان دین بیرون می‌روند، از صراط مستقیم هدایت خارج می‌شوند. در بین لشکریان عیدالله عده‌ای بودند که قبلاً به حضرت حسین نامه نوشته و آن حضرت را برای امر امامت به کوفه دعوت نموده بودند. نمی‌توانیم بگوییم آنان دروغ می‌گفتند و ایمان نداشتند. ایمان داشتند اما وقتی عیدالله وارد کوفه شد و شهر کوفه را قبضه کرد و پیامهای تندی برای افراد موثر فرستاد، آنها برای حفظ جان و مال و زن فرزند و خانه و زندگی خود نامه حسین بن علی را از یاد بردند و به عنوان لشکریان عیدالله به طرف کربلا حرکت کردند و با امام حسین (ع) جنگیدند. در همان موقعی که با آن حضرت می‌جنگیدند دل‌های آنها می‌دانست که حسین بر حق است و امام واقعی، اما از ترس قدرت عیدالله باید با حسین بن علی بجنگد تا خودش و خانواده و اموالشان محفوظ بماند. فرزدق موقعی که نزدیک دروازه مکه با حسین بن علی برخورد نمود و از وضع کوفه خبر داد حضرت گفت: مردم را چگونه دیدی؟ عرض کرد:

قلوب الناس معك و اسيا فهم عليك (۳۳۱)

یعنی: من مردم را آنچنان دیدم که دل‌هایشان با شما اما شمشیرهای آنان به روی شما کشیده است.

آنانکه ایمان واقعی و قوی دارند اگر چنانچه برای اظهار عقیده معنوی و حقیقتی خودشان با مشکل مواجه گردند نمی‌هراسند، حقیقت را با صراحت می‌گویند و به عوارض سنگینش تن می‌دهند. اما آنانکه ضعف ایمان دارند با آنکه دارای عقد قلبی صحیح اند اما جرئت نمی‌کنند عقیده قلبی خود را به زبان بیاورند زیرا از عوارض آن می‌ترسند و ایمانشان آنقدر قوی نیست که آن عوارض را تحمل نمایند.

عامل دیگری که می‌تواند آدمی را در پیمودن راه حق دودل و مردد سازد و از صراط مستقیم منحرفش نماید این است که مشاهده کند طرفداران راه حق عده کمی هستند اما آنانکه در نقطه مقابل راه حق قرار دارند و به مسیر باطل می‌روند جمعیت بسیارند، کثرت جمعیت در پیمودن راه باطل و قلت افراد در صراط مستقیم و راه حق موجب می‌شوند که افراد ظاهربین تحت تاثیر قرار گیرند، حق را ترک گویند و از پی اکثریتی بروند که راه باطل در پیش گرفته و به خطا می‌روند. علی (ع) برای آنکه مردم را متوجه این خطر بزرگ نماید در یکی از خطبه‌ها فرمود:

ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهلہ (۳۳۲)

مردم! در راه هدایت از کمی جمعیت وحشت زده نشوند و صراط مستقیم را ترک نگویند، واضح است که ترک راه هدایت مایه گمراهی و ضلالت است.

## ۱۶- وَ نَبِيٌّ رُشِدٌ لَا أَشْكُ فِيهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این قسمت از دعای شریف ((مکارم الاخلاق)) به خواست خداوند موضوع سخنرانی امروز است، امام سجاد علیه السلام از پیشگاه باری تعالی درخواست می‌کند که مرا از نیت صحیح و صوابی که از شک و تردید منزّه باشد بهره مند فرما.

محقق طوسی رضوان الله تعالی علیه در بعضی از رسایل خود راجع به نیت چنین گفته است:

النية هي القصد الى الفعل و هي واسطه بين العلم والعمل . اذا لم يعلم الشئ لم يمكن قصده و مالم يقصده لم يصدر عنه (۳۳۳)

نیت عبارت از قصد انجام کاری است و واسطه بین علم و عمل است، زیرا آدمی تا چیزی را نداند ممکن نیست که آن را قصد نماید و تا آن عمل را قصد نکند از وی صادر نمی‌شود. برای آنکه افراد، در خلال عمل دچار دودلی و تردید نشوند و با تشویق

خاطر مواجه نگردند لازمست کار مورد نظر را قبلاً بررسی کنند و تمام جهاتش را از دیدگاه علمی بسنجند. وقتی بدرستی و صحت آن مطمئن گردیدند، نیت کنند و با تصمیم قاطع از پی انجامش بروند و این مطلب که عمل باید متکی به علم باشد و انسان در کارها آگاهانه وارد شود در روایات بسیاری از اولیای گرامی اسلام رسیده است و در اینجا به بعضی از آن روایات اشاره می شود.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال : من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح (۳۳۴)

رسول اکرم فرموده است : کسی که کاری را بدون علم و آگاهی انجام می دهد فساد می دهد که از آن کار ناشی می گردد بیش از اصلاحی است که از آن به دست می آید.

عن علی علیه السلام قال : یا کمیل ! ما من حرکه الا و انت محتاج فیها الی معرفه (۳۳۵)

علی (ع) به کمیل بن زیاد فرمود: هیچ حرکتی نیست مگر آنکه تو را در انجام آن به معرفت و آگاهی نیاز داری .

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق و لا یزیده سرعه السیر من الطریق الا بعدا (۳۳۶)

امام صادق (ع) فرموده : کسی که کاری را بدون بصیرت و علم انجام می دهد همانند کسی است که در بیراهه قدم بر می دارد و هر قدر بر سرعت سیر خویش بیفزاید به همان نسبت از صراط مستقیم و راه واقعی دور می شود.

خلاصه ، در آیین اسلام ، علم و معرفت ، آنقدر اهمیت دارد که پیشوای گرامی اسلام ، رسول معظم ، فرموده است :

ان الله یطاع بالعلم و یعبد بالعلم و خیر الدنیا و الآخره مع العلم و شر الدنیا و الآخره مع الجهل (۳۳۷)

خداوند به وسیله علم پرستش می شود، به وسیله علم مورد اطاعت قرار می گیرد، خیر دنیا و آخرت در علم است و شر دنیا و آخرت در جهل .

امام سجاد (ع) در این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) در پیشگاه الهی عرض می کند:

و نیه رشد لاشک فیها

بارالها! مرا از نیت رشد بهره مند فرما که در آن دچار شک و تردید نشوم .

یعنی نیتی که مسبوق به علم و بصیرت باشد، نیتی که بر وفق حق و صواب باشد، نیتی که از ضمیری آگاه و خاطری مطمئن سرچشمه گرفته باشد، و خلاصه ، نیت پاک و مقدسی که مبری و منزّه از هرگونه شک و تردید باشد. چنین نیتی می تواند عملی را بخوبی انجام دهد و آدمی را اسیر دودلی و تحیر ننماید. شک و تردید در جمیع شئون زندگی مایه ناراحتی و نگرانی است اما در امور دینی و ایمانی خطرش بمراتب بیشتر است و می تواند موجب هلاکت و تباهی انسان گردد و در این باره روایات بسیاری از اولیای گرامی اسلام رسیده است .

عن علی علیه السلام قال : علیک بلزوم الیقین و تجنب الشک فلیس للمرء شیء اهلک لدینه من غلبه الشک علی یقینه (۳۳۸)

امام (ع) فرموده است : بر تو باد به ملازمت یقین و دوری جستن از شک ، چه آنکه هیچ چیزی برای نابود ساختن دین آدمی بدتر از شک و تردید نیست .

افراد فاسد و گمراه کننده وقتی می خواهند کسی را از صراط مستقیم منحرف نمایند و او را به راه باطل سوق دهند، اول با وسوسه های خائنانه یقینش را متزلزل می کنند و گرفتار شک و تردیدش می نمایند، سپس بذر تجری را در ضمیرش می افشانند و او را به راهی که خلاف حق و مصلحت است سوق می دهند. حضرت آدم (ع) یقین داشت که خداوند او را نزدیک شدن به شجره منهیه منع فرموده است ، اما شیطان وقتی خواست او را اغفال کند و به کار ناروا وادارش نماید به وی گفت : درختی را که تو از آن اجتناب می نمایی ((شجره خلد)) است و اگر از میوه آن بخوری همیشه در بهشت می مانی و برای آنکه آدم و حوا را نسبت به گفته خود مطمئن نماید قسم یاد کرد و گفت : من خیرخواه شما دو نفر هستم . با این وسوسه شیطانی یقین آدم (ع) متزلزل گردید و دچار شک و تردید شد، از میوه ممنوع استفاده نمود و در نتیجه ، از بهشت بیرون شدند. علی (ع) عمل دردناک آدم را در

عبارتی کوتاه بیان فرموده :

فباع الیقین بشکه ، والعزیمه بوهنه ، واستبدل بالجدل وجلاء و بالاغترار ندما (۳۳۹)

آدم (ع) یقین خود را با شک معامله کرد و تصمیم خویشتن را به سستی مبدل ساخت ، فرح و شادیش با ترس معاوضه شد و پشیمانی جایگزین غرورش گردید.

برای آنکه نیت رشد و مصون ماندن از شک ، هر چه بهتر و بیشتر برای شنوندگان محترم روشن گردد. در اینجا به طور نمونه ، بحث و گفتگوهایی که بین منصور بن حازم و جمعی از مخالفین در مورد علی (ع) و لزوم پیروی از آن حضرت رد و بدل گردیده است ذکر می شود. منصور بن حازم از اصحاب امام صادق (ع) است . مشکل بزرگ در آن زمان برای اصحاب و دوستان آن حضرت مسئله امامت بود. شیعیان و دوستداران اهل بیت و گروه مخالفین در اصل ایمان به خدا و توحید و همچنین درباره رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله متفق القول بودند و همه عقیده داشتند به اینکه قرآن شریف وحی حضرت رب العالمین است و به عنوان کتاب آسمانی اسلام نازل شده و مردم باید از آن تبعیت نمایند. همه می دانستند که قرآن حاوی بعضی از مجملات است و برای اینکه آن مجملات تبیین شود و مسائلی که به طور عادی به دست مردم نمی آید واضح گردد، خداوند تبیین آیات را به عهده نبی اکرم گذارد:

وانزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم (۳۴۰)

ما قرآن کریم را بر تو نازل نمودیم تا برای مردم آن را که بر آنها فرو فرستاده ایم بیان کنی .

منصور بن حازم این زمینه مورد قبول تمام مسلمین را پایگاه اساسی بحث خود قرار داد، با آنان سخنانی را رد و بدل نمود و موقعی که شرفیاب محضر امام صادق (ع) گردید خلاصه مطالب خود را به عرض مقدس آن حضرت رساند.

قلت من عرف ان ربا ینبغی له ان یعرف لذلک الرب رضا و سخطا و انه لایعرف رضا و سخطه الا بوحدی اورسول فمن لم یاتہ الوحی فقد ینبغی له ان یطلب الرسل ، فاذا لقیهم عرف انهم الحجج و ان لهم الطاعته المفترضه (۳۴۱)

گفتم : کسی که دانست او را خالق و مالکی است سزاوار است که بداند برای آن مالک خوشنودی و خشمی است و اینکه خوشنودی و خشمش شناخته نمی شود جز از راه وحی یا به وسیله فرستاده او. کسی که بر وی وحی مستقیما نازل نمی شود شایسته است که از پی رسولان خدا برود و موقعی که آنان را ملاقات می کند از راه شواهد و دلایل متوجه می شود که اینان حجت الهی هستند و اطاعتشان بر مردم واجب است .

قلت للناس : تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان هو الحجج من الله علی خلقه ؟ قالوا: بلی . قلت : فحین مضی رسول الله من کان الحجج علی خلقه ؟ فقالوا: القرآن . فنظرت فی القرآن فاذا هو یخاصم به المرجئه والقدری والزندیق الذی لایومن به حتی یغلب الرجال بخصومه فعرفت ان القرآن لایکون حجج الا بقیم فما قال فیہ من شیء کان حقا (۳۴۲)

به آنان گفتم : می دانید که رسول گرامی حجت خدا بر مردم بود؟ گفتند: بلی . گفتم : موقعی که آن حضرت از دنیا رفت حجت الهی بر مردم کیست ؟ پاسخ دادند: قرآن شریف . من در قرآن نظر نمودم ، دیدم آن کتابی است که فرقه گمراه مرجئه و گروه قدری و حتی افراد زندیق که اصلا ایمان ندارند به آن استدلال می کنند تا در بحث خود بر خصم خویش غلبه نمایند و او را شکست دهند. با توجه به این نکته دانستم که قرآن شریف بتهایی حجت خدا نیست ، مگر آنکه در کنار قرآن قیمی باشد عالم و آگاه به تمام دقایق و رموز آن تا هر چه درباره آن آیات بگوید بر وفق حق و مطابق با واقع باشد.

فقلت لهم : من قیم القرآن ؟ فقالوا: ابن مسعود قد کان یعلم ، وعمره یعلم و حدیفه یعلم . قلت : کله ؟ قالوا: لا. فلم اجد احدا یقال انه یعرف ذلک کله الا علیا علیه السلام . واذا کان الشیء بین القوم فقال هذا لادری وقال هذا لادری وقال هذا انا ادری فاشهد ان علیا (ع) کان قیم القرآن و کانت طاعته مفترضه و کان الحجج علی الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و ان ما قال فی القرآن

فهو حق . فقال : رحمك الله (۳۴۳)

از آنان پرسیدم : قیم قرآن کیست ؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می داند، عمر می داند، حذیفه می داند. گفتم : اینان تمام قرآن را می دانند؟ در پاسخ گفتند: نه . پس نمی یابم احدی را که درباره اش گفته شود: تمام قرآن را می داند جز حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام . پس اگر چیزی مبتلا به مردم شود ابن مسعود بگوید نمی دانم ، عمر بگوید نمی دانم ، حذیفه بگوید نمی دانم ، و علی (ع) بگوید می دانم ، شهادت می دهم که امیر المؤمنین علی (ع) قیم قرآن است و طاعتش بر مردم واجب ، و او بعد از رسول اکرم ، حجت خداوند بر مردم است و آنچه درباره قرآن بگوید حق است . امام صادق (ع) سخنان او را شنید و تائید فرمود و درباره اش دعا کرد و فرمود: خداوندت ترا مشمول رحمت و عنایت خودش قرار دهد.

از سخنان منصور بن حازم بر می آید که او شخصی است عالم و آگاه و گفته هایش متکی به دلیل و برهان ، او از سخنان پیمبر گرامی اسلام ، درباره علی (ع) آگاهی کامل داشت ، ولی به آن روایات استدلال نکرد، زیرا مخالفین هر جا ببینند که حدیثی به ضرر آنان و به نفع شیعیان است آن را نفی می کنند و می گویند: رسول گرامی چنین سخنی را نفرموده است . از هم اکنون مدتی است در تجدید چاپ بعضی از کتب علمای عامه احادیثی را که به نفع علی (ع) است از آن کتب حذف می نماید که نسل بعد، از آن اخبار بی خبر باشد. منصور بن حازم به همین جهت در مقام استدلال ، به روایات پیغمبر تکیه نکرد و کلام خود را متکی به احاطه دانش و سلطه علمی علی (ع) بر قرآن شریف قرار داد و این مطلبی نبود که آنان بتوانند تکذیب کنند، لذا کلام منصور بن حازم بی جواب ماند و آنان با سکوت خود در واقع اعتراف کردند که قیم لایق و شایسته که جامع جمیع جهات و واقف به کلیه نکات قرآن باشد و بتواند نیازهای مسلمانان را در هر موقع و مقام پاسخ دهد و حوایج آنان را از نظر دینی برآورده سازد شخص علی بن ابیطالب (ع) است . منصور بن حازم با این بحث علمی و استدلالی خود اثبات نمود که دارای نیت رشید است و آنقدر در عقیده خود قوی است و آنقدر نیتش مسبوق به علم و آگاهی است که وقتی به علی (ع) اقتدا می کند و از گفتار و رفتار آن حضرت پیروی می نماید کمترین شک و تردیدی در خلال عملش پیدا نمی شود و اطمینان دارد راهی را که می پیماید راه حق و حقیقت و بر وفق رضای حضرت باری تعالی است . زمانی که مردم در امر خلافت با علی (ع) بیعت نمودند و زمام امور کشور را به آن حضرت سپردند، افرادی در گوشه و کنار وجود داشتند که نمی خواستند علی (ع) در راس کشور قرار گیرد، زیرا آگاه بودند که عمل آن جناب براساس عدل و دادگری خواهد بود و این کار بر وفق رضای حضرت باری تعالی است . زمانی که مردم در امر خلافت با علی (ع) بیعت نمودند و زمام امور کشور را به آن حضرت سپردند، افرادی در گوشه و کنار وجود داشتند که نمی خواستند علی (ع) در راس کشور قرار گیرد، زیرا آگاه بودند که عمل آن جناب براساس عدل و دادگری خواهد بود و این کار بر وفق میل آنان نبود، چون می خواستند از شرایط محیط به نفع خود استفاده کنند و مقاماتی را به دست بگیرند و به منویات ناروای خود جامه عمل بپوشانند و علی (ع) فردی نبود که به این کارها تن در دهد و اعمال ناروای آنان را بپذیرد. لذا بر ضد آن حضرت دسته بندی آغاز شد و در پس پرده توطیه های خائنانه شروع گردید و اولین اثر سوئی که از آن خیانتها پدید آمد این بود که جنگ بصره را برای علی (ع) ایجاد کردند و آن صحنه دردناک را به وجود آوردند و عده زیادی از مسلمانان اغفال شده را گردهم آوردند و بر اثر آن جنگ خونهای بسیاری ریخته شد و عده زیادی از مسلمانان به قتل رسیدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ایام حیات خود از آینده تاریک علی (ع) و حوادثی که با آن مواجه خواهد شد خبر داده بود، حتی از جنگ ناکشین یعنی آنانکه بیعت می کنند و مانند طلحه و زبیر تعهد می نمایند و سپس عهد را می شکنند و به مقابله با آن حضرت قیام می نمایند گفته بود. اما علی (ع) که واقف به تعالیم قرآن شریف و مقررات اسلامی بود از اتمام حجت دست نکشید، گاهی به طور خصوصی با افراد اخلاکرا مذاکره کرد و تذکرات لازم را بیان نمود و گاه در مقابل جمعیت بسیار سخنرانی کرد و شنوندگان را از انحراف فکری آنان آگاه ساخت . متأسفانه تذکرات حکیمانه و بیانات عالمانه املا م علی بن ابیطالب (ع) در وجود آنان موثر نیفتاد و آن گروه

منحرف همچنان به روش باطل خود ادامه دادند و در نتیجه ، میدان جنگ مهیا شد و لشکریان علی (ع) در مقابل لشکریان عایشه و طلحه و زبیر ایستادند و علی (ع) برای آخرین بار به منظور اتمام حجت جوان لایقی را برگزید و به او فرمود: قرآن را به مقابل مردم ببر و از قول من بگو:

علی می گوید بیاید جنگ را کنار بگذاریم و حاکم بین ما و شما قرآن باشد. آن جوان رفت اما نه تنها اعتنا نکردند، بلکه دستهای او را قطع کردند و خود او را کشتند و دیگر از نظر شرعی ، مطلب برای علی تمام شد و لذا جنگ را با عزمی ثابت و اراده ای جدی آغاز نمود و بدون شک و تردید به آنان حمله کرد و قضایای سنگینی اتفاق افتاد و عده کثیری به خون غلتیدند. نیت علی (ع) در حمله به آنانی که در صحنه جنگ حمل گرد آمده بودند نیتی بود رشید و مسبوق به علم و آگاهی ، نیتی بود بر وفق حق و حقیقت و خلاصه ، نیتی بود که در آن کمترین شک و تردیدی وجود نداشت . از این رو علی (ع) در کمال قوت نفس و قدرت اراده به عمل خویش ادامه داد و به صحنه اخلاگری آن مردم خائن که بر ضد اسلام پایه گذاری شده بود پایان بخشید و این نیت نمونه بارزی است از آنچه که علی بن الحسین علیهما السلام در دعای ((مکارم الاخلاق)) از پیشگاه الهی درخواست نموده است :

و نیه رشد لاشک فیها

بارالها مرا از نیت حق و ثباتی برخوردار فرما که ضمن عمل دچار شک و تردید نشوم . علی (ع) در زمینه جنگ با مسلمانان خائن و از میان بردن آنان در موارد متعددی از بصیرت و آگاهی خویش سخن گفته ، از آن جمله فرموده است :

الا و ان الشیطان قد جمع حزبه واستجلب خيله و رجله و ان معی لبصیرتی ، مالبست علی نفسی ولالبس علی (۳۴۴)

آگاه باشید که شیطان حزب خود را گردآورده و سوار و پیاده خویش را به کار گرفته یعنی زمینه فساد مهم را بر ضد اسلام و مسلمین مهیا ساخته است ، اما من در اعمال خود آگاه و بصیرم ، نه خودم خویشتن را به اشتباه افکنده ام و نه دگری مرا به خطا و اشتباه انداخته است . و در جای دیگر فرموده است :

انی لعلی یقین من ربی و غیر شبهه فی دینی (۳۴۵)

من در پروردگار خویش بر یقینم و در دینم شبهه و تردیدی ندارم .

اما دوستان علی (ع) پیش از آغاز جنگ حمل ، در حین جنگ و پس از پایان آن عقاید و نظریه های متفاوتی داشتند: بعضی از آنان که افکارشان پاک و منزّه از اغراض شخصی بود و سخنان رسول گرامی را درباره علی (ع) بخوبی در خاطر داشتند کمترین دودلی و تردیدی در آنان راه نیافت . اینان مکرر در مکرر با مختصر تفاوتی در عبارت ، از پیشوای بزرگ اسلام راجع به پیوستگی کتاب و عترت مطالبی را شنیده بودند، از آن جمله فرموده بود:

انی مخلف فیکم الثقلین : کتاب الله و عترتی اهلبیتی ، لن تضلوا ماتمسکتکم بهما و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (۳۴۶)

من دو امانت سنگین را بین شما به جای می گذارم : یکی کتاب خداست و آن دیگر عترتم یعنی اهل بیت ، تا وقتی که به این دو متمسکید از گمراهی و ضلالت مصون و محفوظید و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد گردند.

این افراد با ایمان و پاکدل مطمئن بودند که گفتار و رفتار علی (ع) بر وفق قرآن شریف است و به گفته رسول گرامی اسلام آن دو همواره با یکدیگرند و هرگز قرآن و عترت از هم جدا نمی شوند.

یکی از افرادی که درباره علی (ع) از نیت رشد برخوردار بود، راه حق و صواب را شناخته و کمترین شک و تردیدی در دل نداشت عمار یاسر رضی الله عنه بود. او در مقدمات جنگ حمل با زبیر صحبت کرد و گفت :

و الله یا ابا عبدالله لولم یبق احد الا خالف علی بن ابیطالب علیه السلام لما خالفته و لا زالت یدی مه یده و ذلک لان علیا لم یزل مه الحق منذ بعث الله تعالی نبیه صلی الله علیه و آله فانی اشهد انه لاینغی لاحد ان یفضل علیه احدا (۳۴۷)

قسم به خدا اگر احدی نماند مگر آنکه از در مخالفت با علی (ع) وارد شود من با او مخالفت نمی نمایم ، پیوسته دست من در

دست علی خواهد بود و علت این روش که اتخاذ نموده ام این است که علی (ع) از زمان بعثت رسول اکرم همیشه و در همه جا با حق بود و از مسیر حق قدمی فراتر نمی گذارد و من شهادت می دهم که سزاوار نیست احدی بر علی (ع) برتری و فضیلت داده شود.

جمعی از دوستان اران امیر المؤمنین بر اثر کشته شدن بعضی از افراد نامی که در اسلام سوابقی داشته و در رکاب رسول گرامی خدماتی انجام داده اند سخت حیرت زده و متزلزل گشتند، از دوستی علی (ع) دست نکشیدند اما فکر آرامی هم نداشتند، بعضی از آنان به حضور علی (ع) آمدند و نگرانی های درونی خود را با آن حضرت در میان گذاردند. یکی از آنان مردی است به نام حارث بن حوط لیثی .

قال یا امیر المؤمنین ! ما اری طلحه و الزبیر و عایشه احتجوا الا علی الحق (۳۴۸)

عرض کرد: به نظر من طلحه و زبیر و عایشه احتجاجشان صحیح و بر حق بوده است .

یکی دیگر از این گروه که شرفیاب محضر امام شد حارث همدانی است ؛ به حضرت عرض کرد:

لو کشفتم ، فداک ابی وامی ، الرین عن قلوبنا و جعلتنا فی ذلک علی بصیره من امره (۳۴۹)

پدر و مادرم به فدایت ، چه خوب بود اگر واقع را بر ما عیان می نمودی ، شک و تردید را از دلها می زدودی و از حقیقت امر بصیر و آگاهمان می ساختی .

علی (ع) به تمام پرسش کنندگان یک پاسخ می داد، با مختصر تفاوت در عبارت و آن پاسخ جامع و کامل این بود که می فرمود:

ان الحق و الباطل لا یعرفان باقدار الرجال ، اعرف الحق تعرف اهله و اعرف الباطل تعرف اهله (۳۵۰)

حق و باطل بر معیار قدر و منزلت رجال شناخته نمی شود، باید حق را بشناسی تا اهل حق شناخته شوند و باطل را بشناسی تا اهل باطل را تمیز دهی و بشناسی .

یعنی طلحه و زبیر به عنوان اینکه در اسلام سوابقی دارند و قدر و منزلتی به دست آوردند میزان شناخت حق و باطل نیستند، بلکه ما موظفیم حق و باطل را بشناسیم ، سپس طلحه و زبیر را به شناخته های خود عرضه بداریم تا معلوم شود بر حق اند یا بر باطل .

بعضی از افراد بر اثر جنگ جمل و سپس جنگ نهروان و هزاران مسلمانی که در آن دو جنگ کشته شدند آنقدر ناراحت و متالم گردیدند که از دوستی علی (ع) دست کشیدند، به حضرتش بدبین شدند، عمل آن جناب را ناروا تلقی نمودند و از آن حضرت قطع علاقه کردند: یکی از آن افراد مردی است که سعید بن مسیب می گوید: او با ابن عباس ملاقات کرد و درباره علی (ع) سخنانی گفت و سرانجام مراتب ناراحتی خود را ابراز نمود و منویات خویشتن را به زبان آورد.

عن سعید بن المسیب قال : سمعت رجلا یسال ابن عباس عن علی بن ابیطالب علیه السلام . فقال له ابن عباس : ان علی بن ابیطالب صلی القبلتین و بایع البیعتین ولم یعبد صنما ولا وثنا، ولد علی الفطره ولم یشرک بالله طرفه عین

مردی از ابن عباس درباره علی (ع) پرسش نمود. ابن عباس در پاسخ ، سوابق درخشان آن حضرت را در دین مقدس اسلام شرح داد. گفت : علی (ع) آن مردی است که بر دو قبله نماز گذارده و دو بار با پیشوای اسلام بیعت نموده و در طول ایام زندگی خود نه بتی پرستیده و نه صنمی را عبادت کرده است ، او بر فطرت توحید متولد گردیده و به قدر یک چشم بر هم زدن به خدای یگانه شرک نیاورده است .

فقال الرجل : انی لم اسالک عن هذا و انما سالتک عن حمله سیفه علی عاتقه حتی اتی البصره فقتل آلافا ثم سار الی الشام حتی قتلهم ، ثم الی النهروان وهم مسلمون فقتلهم عن آخرهم . فقال له ابن عباس : اعلی اعلم عندک ام انا؟ فقال : لو کان علی اعلم عندی متک لما سالتک . قال : فغضب ابن عباس رضی الله حتی اشتد غضبه ثم قال : ثکلتک امک . علی علمنی کان علمه من رسول الله صلی الله علیه و آله و رسول الله صلی الله علیه و آله علمه الله من فوق عرشه فعلم النبی من الله و علم علی من النبی و علمی من علم

علی (ع) و علم اصحاب محمد کلهم فی علم علی کالقطره الواحده فی سبعة ابجر (۳۵۱)

مرد به ابن عباس گفت: من از تو این مطلب را پرسیدم، سؤال من از این امر بود که علی بن ابیطالب شمشیرش را به دوش گرفت، به بصره آمد و هزارها جمعیت را کشت، سپس به صفین رفت و در آنجا نیز عده زیادی را کشت، آنگاه به نهروان آمد، جمعیتی که در نهروان گرد آمده بودند همه مسلمان بودند، با آنان نیز جنگید و همه را از میان برد. ابن عباس به آن مرد گفت: آیا نزد تو علی عالمتر است یا من؟ مرد گفت: اگر علی (ع) نزد من عالمتر از شما می بود درباره او از شما سؤال نمی کردم. در این موقع ابن عباس سخت خشمگین شد، به غضب آمد و به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند، معلومات و اطلاعات من از علی (ع) است و علم علی از پیمبر گرامی خداوند است و معلم پیمبر ذات اقدس الهی است، پس علم نبی از خداوند است و علم علی از پیمبر و علم من از علی (ع) است و علم تمام اصحاب پیمبر اکرم نسبت به علم علی (ع) همانند یک قطره در مقابل هفت دریاست. از آنچه مذکور افتاد این نتیجه به دست آمد که تمنای امام سجاد علیه السلام از پیشگاه خداوند (و نیه رشد لا اشک فیها) تا چه حد برای تاءمین سعادت انسانها ارزنده و مهم است. اگر مردم در عصر علی (ع) از نیت رشد برخوردار می بودند، اگر مردم به اتکای سخنان قطعی رسول اکرم، مانند عمار یاسر بی قید و شرط از علی (ع) پیروی می نمودند آن حوادث خونین و دردناک پیش نمی آمد. متأسفانه بر اثر فقد نیت رشد و ناهماهنگی اندیشه های مردم با حق و صواب، درباره علی (ع) دچار شک و تردید شدند و با حضرتش مخالفت نمودند، در نتیجه، حکومت اسلام به دست بنی امیه افتاد. در آن حکومت ظالمانه، حضرت حسین بن علی علیهما السلام و بستگان و اصحابش کشته شدند و اسلام و مسلمین با انواع مصائب و بلاها مواجه گردیدند.

**۱۷- وَ عَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ نَفِيسًا، نِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسِيَ بِقِ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسِيَ تَحْكِيمَ غَضَبِكَ عَلَيَّ.**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. امام (ع) از پیشگاه الهی درخواست می کند: بارالها! تا زمانی که عمرم در اطاعت تو مصروف می گردد مرا از نعمت طول عمر برخوردار فرما و هرگاه عمرم چراگاه شیطان شود به آن پایان ده و روحم را قطع کن پیش از آنکه دشمنی شخص تو متوجه من شود یا خشم بر من استوار گردد.

در سخن امام (ع) دو کلمه به کار رفته که برای روشن شدن بحث، لازم است در مورد هر دو به اختصار توضیح داده شود: یکی کلمه ((بذله)) است و آن دیگر کلمه ((مرتع)). ((بذله)) در لغت عرب به معنای ((لباس کار و خدمت)) است. به کار بردن این تشبیه بسیار لطیف در کلام امام می تواند روشنگر پاره ای از حقایق جالب باشد.

لباس کار، برای مصون ماندن بدن از عوارض نامطلوب است، لباس کار، تمام بدن را می پوشاند حتی در بعضی از کارها باید سر و صورت نیز با لباس کار پوشیده شود. خداوند در قرآن شریف، کلمه لباس را در حفظ عفت زن و شوهر به کار برده و فرموده است:

هن لباس لکم و انتم لباس لهن (۳۵۲)

زنان برای شما مردان لباس پوشش اند و شما مردان هم برای زنان لباس پوشش، یعنی ازدواج مرد با زن به منزله لباسی است که آن دو در بر می کنند و به وسیله آن لباس، عفت و پاکی خود را از هر جهت محافظت می نمایند و در تمام ابعاد جنسی مصون و محفوظ می مانند.

امام سجاد (ع) عمری را از خدا طلب می کند که لباس طاعت باری تعالی باشد، یعنی تمام وجودش از لباس طاعت پوشیده شود و تمام قوایش در مسیر فرمانبرداری از ذات اقدس الهی مصروف گردد.

نکته دیگری که می‌تواند در کلام امام سجاد (ع) مورد دقت و توجه شنوندگان محترم قرار گیرد این است که معمولاً از لباس کار در موقع خدمت استفاده می‌شود و چون ساعات کار پایان پذیرد کارگر لباس کار را از بر بیرون می‌آورد، ولی عمر آدمی لباسی است که در تمام شبانه روز آن را در بر دارد و تا زنده است هرگز از صاحبش جدا نمی‌شود. امام سجاد (ع) از خدا درخواست عمری دارد که در تمام شبانه روز برای او لباس کار و خدمت در اطاعت ذات اقدس باری تعالی باشد، حتی عمری را که در خواب صرف می‌کند به منظور حفظ سلامت و اطاعت از امر حضرت احدیت باشد، به عبارت دیگر، اگر لباس عمر در تمام شبانه روز، جامه اطاعت از فرمان خدا باشد، برای امام سجاد (ع) ارزشمند و پرقیمت است، اما اگر عمر گاهی در طاعت الهی صرف شود و گاه در عصیان سپری گردد، آن عمر در نظر امام سجاد (ع) لباس اطاعت نیست و فاقد ارزش مورد نظر امام است.

((مرتع)) در لغت عرب به معنای ((چراگاه)) است. امام سجاد (ع) به پیشگاه خدا عرض می‌کند: بارالها! اگر عمر من چراگاه شیطان باشد آن را از من بگیر و به زندگیم پایان بخش. به کار بردن کلمه ((مرتع)) در مورد عمر، تشبیهی بسیار لطیف است و حاوی پاره‌ای از نکات دقیق و جالب توجه است. خوراک گاو و گوسفند را گاهی در کیسه‌ای می‌ریزند و به گردنش می‌آویزند، تمام جیره غذایی حیوان چیزی است که در کیسه ریخته‌اند. حیوان همان را می‌خورد و نمی‌تواند از آن حد تجاوز نماید. اما اگر گاو و گوسفندان را به چراگاه ببرند در آنجا میدان وسیعی دارند، به هر طرف که بخواهند می‌روند، هر گیاهی را که سر راهشان باشد می‌خورند، گاهی از برگ نهالهای کوچک درختان استفاده می‌کنند و گاه با دندان می‌گیرند و بشدت آن را تکان می‌دهند، به طوری که گیاه، ریشه کن می‌شود. و ساقه و ریشه را با هم می‌جوند و می‌خورند. خلاصه، خاصیت مرتع وسعت میدان فعالیت حیوان در چریدن است.

شیطان نیز در مرتع عمر آدمی میدان فعالیت بسیار وسیع دارد، گاهی از اعضای ظاهری بدن استفاده می‌کنند مانند چشم و گوش و زبان و دست و پا و هر کدام را به مسیر گناه سوق می‌دهد و آدمی را به اعمال غیرمشروع وای می‌دارد. گاهی در چراگاه باطنی عمر انسان وارد می‌شود، فکر و اندیشه و تخیل و توهم را زمینه فعالیت‌های خود قرار می‌دهد و انسان را به راه گناه می‌برد، گاه آدمی را وادار می‌کند که به اعمال غیر مشروعی راضی شود و بر اثر این رضایت به گناه با آنان که مرتکب معاصی شده‌اند شریک شود، گاهی انسان را وای می‌دارد به مسلمانی گمان بد ببرد و در مقام تحقق و تفتیش برآید و به گناه آلوده شود، و خلاصه، مرتع عمر آدمی برای چریدن شیطان میدان بسیار وسیعی دارد، هم از نظر جنبه ظاهری و قوای مادی بدن و هم از نظر معنوی و نیروهای روحانی انسان. علی‌علیه السلام در موارد متعدد وسوسه‌های گوناگون شیطانی را خاطر نشان فرموده و پیروان خود را از آن برحذر داشته است، از آن جمله در یکی از خطبه‌ها فرموده است:

ان الشیطان یسنی لکم طرقه و یرید ان یحل دینکم عقده عقده و یعطیکم بالجماعه الفرقة، و بالفرقه الفتنه (۳۵۳)

شیطان، راه‌های خود را برای شما آسان می‌کند و قصدش این است که پیوندهای دینی ضمیرتان را گره‌گره بگشاید، جماعت شما را به پراکندگی مبدل سازد، و با تفرق افکنی ایجاد فتنه و فساد نماید، و برای همیشه مسلمانان را سیاه روز و بدبخت کند.

لازم است شنوندگان محترم به این نکته توجه نمایند که گوسفندان در مرتع گاهی گیاه را از بیخ و بن می‌کنند و ریشه آن را هم از بین می‌برند، شیطان نیز در مرتع عمر آدمی گاهگاهی ودایع الهی و ذخایر خداداد را که نورانیت فطری باری تعالی است از میان می‌برد و آدمی را برای همیشه از آن مزیت انسانی و ذخیره بزرگ الهی محروم می‌سازد. قرآن شریف در این باره فرموده است:

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاهم الطاعوت یخرجونهم من النور الی الظلمات (۳۵۴)

خداوند ولی مردمان با ایمان است و به وسیله تعالیم خود آن مؤمنین را از تیرگی‌های جهل و نادانی و از ظلمت‌های غفلت و بی‌خبری خارج می‌کند و آنان را از نورانیت هدایت برخوردار می‌سازد. اما افرادی که کافرند ولی آنان طاغوت یعنی آن شیطانهای انسان‌نما هستند و درباره آنها خیانت بزرگ می‌کنند، نه تنها به آنها نور نمی‌دهند بلکه آنها را از نورانیت به ظلمت می‌کشانند.



گاهی افراد در معنای این آیه سؤال کرده اند که کفار چه نواریتی دارند که طاغوتیان آنان را از نورانیت بیرون می برند؟ پاسخ مطلب این است که خداوند در تمام انسانها، از دوران گذشته تا امروز دارای هر مذهب و آیین و عقیده ای که بوده اند، موحد باشند یا غیرموحد، مادی باشند یا الهی، نورانیت را به نام ((الهام فطری)) به آنان داده است و در قرآن فرموده:

و نفس وما سویها، فالهمها فجورها وتقویها(۳۵۵)

قسم به جان بشر و قسم به خداوندی که آن جان را موزون و معتدل آفریده است، نیک و بدهایش را به وی الهام نموده. این الهام الهی نورانیت است و در کتابهای روانشناسی امروزه آن را به عنوان وجدان اخلاقی تعبیر می کنند. همه مردم دارای این نورانیت هستند، حتی وحشیان هم این نورانیت را دارند، همه می دانند که وفای به عهد خوب است و عهد شکنی بد، ادای امانت خوب است و خیانت در امانت بد، انصاف خوب است و عمل ضدانصاف بد، و امثال این صفات. این نورانیت فطری است که در وجود بشر است. کسانی که تحت تاثیر طاغوتیان هستند نه تنها دست و پا و چشم و زبان آنان را به ظلمت گناه سوق می دهند، بلکه کاری می کنند که فطریات انسانی هم که نور خدا است در ضمیر آنان خفه شود و بمیرد و نابود گردد، و گاهی کار به جایی می رسد و آن فرد طاغوتی آنچنان از صراط انسانیت منحرف می شود که وجدان اخلاقی در ضمیرش بکلی تیره می گردد، درک نمی کند که وفای به عهد خوب است و عهدشکنی بد، نمی فهمد که انصاف خوب است و عمل ضد انصاف بد... بنابراین شیطان در پاره ای از مواقع علاوه بر اینکه قوای بدن را به مسیر گناه سوق می دهد نورانیتهای فطری را از آن آدمی می گیرد و در مرتع عمر شعارهای انسانیت را از بیخ و بن برمی کند. در قرآن شریف کلمه ((ابلیس)) و کلمه ((شیطان)) مکرر به کار برده شده ولی ((شیطان)) در کتاب و سنت دارای معنای وسیعتری است. ابلیس، موجودی از ((جن)) است و مدتها در صف فرشتگان قرار داشته و با آنان خدای را بندگی می کرده است. وقتی پروردگار، آدم را آفرید به ملائکه امر فرمود که او را سجده کنند، همه اطاعت نمودند جز ابلیس، او تکبر نمود و از اطاعت امر باری تعالی سر باز زد، بر اثر این نافرمانی مطرود در گناه الهی شد، و برای انتقامجویی به خدا عرض کرد که: اولاد آدم را اظلال خواهد نمود و بر این کار همت گذارد و سخنان ابلیس در قرآن مجید آمده است. اما شیطان نام تمام موجودات گمراه کننده است و این اسم شامل ابلیس هم می شود، ابلیسی که از امر حق سرپیچی نمود و آدم را سجده نکرد و همچنین تمام وسوسه گران و گمراه کنندگان از جن و انس را دربر می گیرد، بعلاوه، بعضی از روایات هوای نفس هر انسان را شیطان دل خوانده و اعلام نموده است که شیطان هوای نفس، صاحبش را وسوسه می کند و او را به گمراهی و ناپاکی می کشاند.

عن علی علیه السلام قال: شیطان کل انسان نفسه (۳۵۶)

علی (ع) فرموده است: شیطان هر انسانی نفس اماره اوست. گاهی شیطان درون، یعنی نفس اماره، انسان متدین را از جنبه های معنوی اغفال می کند، افکار نادرست در وی به وجود می آورد، و زمینه را برای خیانتکاری های ابلیس مهیا می سازد.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: بینما موسی بن عمران جالس اذ اقبل ابلیس. قال له موسی علیه السلام: فاخبرنی بالذنب الذی اذا اذنبه ابن آدم استحوذت علیه، فقال: اذا اعجبتہ نفسه و استکثر عمله و صغر فی عینه ذنبه (۳۵۷)

رسول اکرم فرمود: حضرت موسی بن عمران در نقطه ای نشسته بود. شیطان به سویش آمد. از وی پرسید: کدام گناه است که وقتی اولاد آدم مرتکب آن می شود تو بر وی غلبه می کنی؟ پاسخ داد: وقتی از اعمال خویش به عجب آید، کارهای خوب خود را بسیار بشمرد و گناه خویش را ناچیز نماید.

یکی از خطرناکترین حالاتی که ممکن است دامنگیر انسان شود و موجب هلاکت و تباهی گردد این است که در یک مورد، هوای نفس و آرزوی دراز با هم بیامیزند و آدمی را برای نیل به هدف درونی به تلاش و کوشش وادار سازند.

عن النبی صلی الله علیه و آله: ان اخوف ما اخاف علی امتی الهوی و طول الامل. اما الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل

فینسی الاخره (۳۵۸)

رسول گرامی فرمود: بزرگترین خوف من برای اتم هوای نفس و آرزوی دراز است. اما هوای نفس، آنان را از حق رویگردان می‌کند و آرزوی دراز، آخرت را از یادشان می‌برد.

واضح است که در چنین موقعی میدان وسوسه شیطان گسترده می‌شود و چراگاه عمر آدمی برای او بسیار وسیع می‌گردد و اگر به فرض در اعماق جان آن انسان اندیشه گناه بیاید او را به امید توبه از آن فکر باز می‌دارد و مانع را از سر راهش برطرف می‌کند. علی علیه السلام درباره چنین انسان سیه روزی فرموده است:

فان اجله مستور عنه و امله خادع له، والشيطان موكل به، يزین له المعصية ليركبها، و يمينه التوبه ليسوفها (۳۵۹)

ساعت مرگ خود را نمی‌داند، آرزویش وی را فریب می‌دهد، شیطان موکل بر اوست که گناه را در نظرش زیبا جلوه دهد تا آن را مرتکب شود و در آرزوی توبه نگاهش می‌دارد تا آن را به تاخیر اندازد.

از جمله وسایل موثر که شیطان برای انحراف مردم و آلوده ساختن آنان به گناهان بزرگ، از آن استفاده می‌کند خشم و شهوت است و در این باره روایات زیادی از اولیای اسلام رسیده است:

عن علی علیه السلام قال: ليس لا بليس وهق اعظم من الغضب و النساء (۳۶۰)

علی (ع) فرمود است: شیطان هیچ دامی برای گمراه کردن مردم، مهمتر از خشم و شهوت ندارد.

خشم، در وجود آدمی به منزله نیروهای دفاعی برای کشور است، همانطور که مأمورین مسلح در مرزها حافظ استقلال و امنیت و مانع تجاوز بیگانگان هستند خشم نیز برای دفاع از بدن و جلوگیری از تجاوز عناصر فاسد، مهیا و آماده است. اگر درنده‌ای یا گزنده‌ای یا راهزنی به آدمی حمله کند نیروی خشم تحریک می‌شود و با قوت، آدمی را مهبیای دفاع می‌کند و او را از خطر مصون می‌دارد. بنابراین وجود خشم برای دفاع از حیات انسان و حفظ سلامت تن امری مهم است، اگر نیروی خشم نابجا به کار برده شود همانند آن است که مرزداران سلاحهای گرم خود را به روی یکدیگر نشانه روند و در مقام قتل یکدیگر برآیند. اولیای گرامی اسلام این خطر را خاطر نشان فرموده و به پیروان خود اعلام کرده‌اند: به هوش باشید، غضب را نابجا به کار نبرید، و موجبات سقوط و تباهی خویشتن را فراهم نیاورید.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: ان هذا الغضب جمره من الشيطان توقد فی قلب ابن آدم (۳۶۱)

امام باقر (ع) فرموده است: غضب آتشی از شیطان است که در دل فرزندان آدم می‌افروزد و آنان را برافروخته می‌کند.

عن علی علیه السلام قال: الغضب نار موقده. من كظمه اطفالها و من اطلقها كان اول محترق بها (۳۶۲)

علی (ع) فرموده است: غضب آتشی است افروخته. اگر کسی آن را در دل نگاه دارد و ظاهر نسازد آن را فرونشاندن است و اگر آزادش بگذارد و زبانه کشد اول کسی که در آن می‌سوزد شخص غضب کننده است.

و فی وصیه له علیه السلام لعبد الله بن العباس عند استخلافه اياه علی البصره: اياك والغضب فانه طيره من الشيطان (۳۶۳)

از جمله وصایای علی (ع) به عبدالله بن عباس موقعی که او را مأمور بصره نمود بود این بود که فرمود: پرهیز از غضب برای اینکه غضب سبک سری از ناحیه شیطان است.

کسی که می‌خواهد از خطرات مصون بماند در قدم اول به وسیله سنجیه حلم، خود را پرورش دهد و خویشتن را به آن خلق پسندیده متخلق سازد و تا وقتی آن صفت از ملکات نفسانیش نشده متظاهر به حلم شود و خود را مانند افراد حلیم بنمایاند.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال: اذا لم تكن حلیم فتحلم (۳۶۴)

امام صادق (ع) فرمود: اگر حلیم و بردبار نیستی با تکلف، خود را به حلم وادار ساز.

اولیای گرامی اسلام مانند پدری مهربان همواره مراقب کارهای دوستان و پیروان خود بودند و در مواقع لازم آنان را به وظایفشان

متوجه می کردند.

عن جابر قال : سمع امیر المؤمنین علیه السلام رجلا یشتم قنبرا و قد رام قنبر ان یرد علیه . فناده امیر المؤمنین (ع) مهلا یا قنبرا! دع شاتمک ، بها ترضی الرحمن و تسخط الشیطان و تعاقب عدوک فوالذی فلق الحب و برا النسمه ما ارضی المؤمن من ربه بمثل الحلم ولا اسخط الشیطان بمثل الصمت و لا عوقب الا حمق بمثل السکوت (۳۶۵)

جابر می گوید: علی (ع) شنید که مردی به قنبر بد گفت : قنبر خواست گفته او را پاسخ دهد. امام (ع) به قنبر ندا داد که آرام باش . بد گوی خود را با خواری رها کن که با این عمل ، خدا را راضی می کنی ، شیطان را به غضب می آوری و دشمنت را مجازات می نمایی ، قسم به خدایی که حبه را شکافته و بشر را آفریده است مؤمن نمی تواند با هیچ عملی همانند حلم ، خدای را خشنود کند و مانند سکوت ، شیطان را خشمگین نماید و مانند خاموشی ، شخص احمق را کيفر دهد.

علاوه بر حلم و خویشنداری ، انسان خشمگین برای مصون ماندن از عوارض غضب می تواند محیط خشم را ترک گوید و از مجلسی که در آن سخنان تند رد و بدل می گردد بیرون رود یا آنکه وضع و هیئت خود را تغییر دهد: اگر ایستاده است بنشیند، اگر نشسته است به پا خیزد یا موقع افروختگی ، دست و صورت خود را با آب سرد بشوید، و خلاصه ، با کارهایی از این قبیل ، خود را از دام شیطان دور نگاه دارد.

شهوة نیز همانند غضب دام بزرگ شیطان است و می تواند آدمی را به ناپاکی و انحراف سوق دهد و موجب سقوطش گردد. برای مصون ماندن از این خطر باید مرد و زن اجنبی با یکدیگر خلوت نکنند و خویشان را در معرض گناه قرار ندهند.

عن النبی صلی الله علیه و آله : لا یخلون رجل بامرأه الا کان ثالثهما الشیطان (۳۶۶)

رسول اکرم فرموده : هیچ مردی با زن اجنبی خلوت نمی کند مگر آنکه سومی آن دو شیطان است .

و عنه صلی الله علیه و آله : من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلا یتیت فی موضع یسمع نفسه امراه لیست له بمحرمه (۳۶۷)

و نیز رسول اکرم فرموده است : کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد شب را در جایی نمی خوابد که صدای نفس کشیدن او را زن نامحرم بشنود.

خلاصه ، شهوت و غضب دو دام بزرگ است که شیطان برای گرفتار ساختن انسانها و گمراه کردن آنان در اختیار دارد.

افراد، هر قدر با ایمان باشند در خطر این دو قرار دارند و برای رهایی از آنها باید مراقبت کنند که با زن اجنبی خلوت نمایند و اگر در محیط خشم واقع شدند فوراً آن را ترک گویند و از آن مجلس خارج شوند.

قال الصادق علیه السلام : ان رجلا- جاء الی عیسی بن مریم فقال له یا روح الله ! انی زینت فطهرنی . فامر عیسی (ع) ان ینادی فی الناس لایبقی احد الا خرج بتطهیر فلان . فلما اجتمع واجتمعوا و صار الرجل فی الحفره . نادى الرجل فی الحفره لایحدنی من الله تعالی فی جنبه حد. فانصرف الناس کلهم الا یحیی و عیسی . علیهما السلام فدنا منه یحیی ، فقال له : یا مذنب ! عظنی . فقال له : لا تخلین

بین نفسک و بین هواها فتردی . قال : زدنی . قال لا تعیرن خاطئا بخطیته . قال ؛ زدنی . قال : لا تغضب . قال : حسبی (۳۶۸)

امام صادق (ع) فرمود: مردی حضور حضرت مسیح آمد و عرض کرد: مرتکب زنا شده ام ، مرا تطهیر کن . عیسی دستور داد که اعلام کنند تا تمام مردم در تطهیر گناهکار حضور یابند. وقتی همه جمع شدند و گناهکار در حفره اجرای حق قرار گرفت به صدای بلند گفت : کسی که خودش باید مورد حد الهی واقع شود نباید در حد من شرکت کند. همه مردم رفتند، فقط حضرت مسیح ماند و یحیی . در این موقع یحیی کنار حفره ، نزد مرد مجرم آمد و گفت : ای گناهکار مرا موعظه کن . مرد گفت : خودت را با هوای نفست آزاد مگذار که سقوط خواهی کرد. یحیی گفت : موعظه دیگر بگو. گفت : گناهکار را در گناهش مورد ملامت قرار مده . یحیی گفت : باز هم موعظه کن . مرد گفت : از به کار بردن خشم خوداری نما. یحیی گفت : موعظه ات مرا کافی است .

در این حدیث چند نکته است که باید مورد کمال توجه شنوندگان محترم واقع شود: اول آنکه یحیی به مردم خطاب کرد، ای

گناهکار! مرا موعظه کن. یحیی نمی خواست از این جهت که آن مرد مرتکب گناه شده به وی اهانت نماید، بلکه می خواست بگوید که تو آنقدر باایمانی که خودت آمده ای و نزد مسیح به گناه پنهانیت اعتراف نموده ای تا بر تو اجرای حد کند. از تو می خواهم مرا از بعد گناه کردن یک فرد با ایمان آگاه سازی و موعظه کنی. مرد در پاسخ گفت: خودت را با هوای نفست آزاد مگذار که مثل من سقوط خواهی کرد. در جمله دوم که مجرم به یحیی می گوید: گناهکار را برای گناهِش ملامت مکن، یعنی با من که دچار لغزش شده ام و با زن بیگانه خلوت نموده ام و مرتکب بی عفتی گشته ام با زبان ملامت سخن مگو، بلکه بر من متاثر باش که چنین گرفتاری برایم پیش آمد. سوم آنکه مرد گناهکار شهوت و غضب را در کنار هم آورده و به یحیی اعلام می کند: خطر شهوت و خطر غضب را همواره مورد توجه قرار بده و هرگز از این دو مهم غافل و بی خبر مباش.

حضرت یحیی (ع) مردی است الهی و از پیمبران حضرت باری تعالی، او با آنکه همواره پاک و منزّه زیست نموده از مرد گناهکار درخواست موعظه می کند تا خویشتن را مورد مطالعه دقیق قرار دهد و اگر نقطه ضعفی در خود یافت آن را اصلاح نماید. گویی یحیی ضعفی در خود یافت آن را اصلاح نماید. گویی یحیی همیشه در این فکر بوده و از هر فرصتی برای خود سازی استفاده می نمود. ضمن حدیث مفصلی از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام است که یحیی شیطان را دید و از دامهای او که برای گمراه نمودن مردم به کار می برد سؤال کرد و در پایان حدیث چنین آمده است:

قال یحیی علیه السلام: فهل ظفرت بی ساعه قط؟ قال: لا، ولكن فیک خصله تعجبی. قال یحیی: فما هی؟ قال: انت رجل اکول. فاذا اكلت و بشتت فیمنعک ذلک من بعض صلوتک و صیامک باللیل. قال یحیی (ع): فانی اعطی الله عهدا الا اشبع من الطعام حتی القاه. قال له ابلیس: و انا اعطی فی الله عهدا الا انصح مسلما حتی القاه (۳۶۹)

یحیی (ع) از شیطان پرسید: آیا شده است که ساعتی بر من تسلط یابی؟ پاسخ داد: نه ولی به یحیی گفت: در شما خصلتی است که مایه اعجاب من است. یحیی پرسید: آن خصلت چیست؟ شیطان گفت: شما مردی هستی پرخوراک، موقعی که افطار می کنی و غذای سنگین می خوری تغذیه ای اینچنین باعث می شود که پاره ای از نمازهای مستحب شبانه را انجام ندهی و از آن بازمانی. یحیی گفت: من با خدا عهد می بندم که از این پس غذای سیر نخورم تا خدا را ملاقات نمایم. شیطان گفت: من نیز با خدا عهد می بندم که هرگز مسلمانی را نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات نمایم.

نتیجه آنکه: عمرهای مردم با ایمان چراگاه شیطان است، او همواره سعی دارد از راهی که ممکن است فرزندان آدم را اغفال نماید و آنان را به عصیان وادار سازد.

عن النبی صلی الله علیه و آله: ان ابلیس رضی منکم بالمحقرات (۳۷۰)

رسول اکرم فرموده است: شیطان از گناهکاران شما خشنود می شود هر چند آنها معاصی صغیره باشند.

خداوند مهربان، در مقابل وسوسه های شیطان در توبه و استغفار را به روی مردم گشوده و به آنان وعده عفو و مغفرت داده است تا گناهکاران هرگز مایوس نشوند و خویشتن را از فیض باری تعالی بی نصیب نپندارند.

قل یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطلوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم (۳۷۱)

پیمبر گرامی! به مردم بگو: ای بندگانی که بر نفس خود اسراف نموده و بر خویشتن ستم کرده و مرتکب گناه شده اید هرگز از رحمت باری تعالی مایوس نباشید که او بخشنده مهربان است.

عن علی علیه السلام قال: الذنوب الداء و الدواء الاستغفار و الشفاء ان لا تعود (۳۷۲)

علی (ع) فرموده است: گناهان بیماری و دوی آن استغفار و طلب عفو از پیشگاه باری تعالی است و نشانه شفا یافتن گناهکاران این است که دوباره پیرامون آن معصیت نگردند و مرتکب نشوند.

امام سجاد (ع) در این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) موضوع سخنرانی امروز، از خداوند عمری طلب می کند که لباس

خدمت در اطاعت باری تعالی باشد، اما اگر عمرش چراگاه شیطان شود عرض می‌کند: بارالها آن عمر را از من بگیر و به حیاتم پایان بخش پیش از آنکه خشم شدیدت متوجهم شود و غضب بر من استوار گردد.

در پایان بحث لازم است این نکته تذکر داده شود که امام سجاد (ع) و تمام ائمه طاهرین علیهم السلام در پناه باری تعالی از گناه، مصون و محفوظانند و به صریح قرآن شریف، شیطان بر این بندگان واقعی خداوند سلطه ندارد.

ان عبادی لیس لک علیهم سلطان (۳۷۳)

پیروان آن حضرت باید از این جمله امام که ضمن دعای ((مکارم الاخلاق)) آمده استفاده کنند و مراقب باشند که عمرشان چراگاه شیطان نشود و اگر مرتکب گناه شدند هر چه زودتر استغفار کنند، از پیشگاه باری تعالی طلب عفو و بخشش نمایند و آن لکه تیره را از صفحه اعمال خویش بزداوند که اگر توبه نکنند و در فکر توبه نباشند و همچنان به گناه و ناپاکی ادامه دهند در صف کسانی قرار می‌گیرند که اسیر بی باکی و تجری شدیدند و به معصیت خداوند متعال اصرار دارند.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: الاصرار ان یذنب العبد ولا یتغفر ولا یحدث نفسه بالتوبه فذلک الاصرار (۳۷۴)

امام باقر (ع) فرموده: اصرار در معصیت عبارت از این است که بنده ای گناه کند و از خداوند طلب عفو و بخشش ننماید و در دل نیز به فکر توبه نباشد، چنین شخصی مصر در گناه است.

خشم شدید خداوند متوجه اینان است و غضب باری تعالی بر این قبیل افراد بی باک، استوار خواهد بود.

## ۱۸- اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَضْلَةَ تُعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا، وَلَا عَائِبَةً أُوْتِبَ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا، وَلَا أُكْرِمُهُ فَيُنَاقِصُهُ إِلَّا أَتَمَّمْتُهَا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست خداوند این قسمت از دعا موضوع سخنرانی امروز است. امام سجاد علیه السلام عرض می‌کند: بارالها بر من هیچ خوی و خصلتی را که زشت تلقی می‌گردد وامگذار جز آنکه اصلاحش فرمایی و هیچ روش ناپسندی را که مایه سرزنش می‌شود وامگذار جز آنکه پسندیده اش سازی و هیچ کرامت نفسی را که در من ناتمام است وامگذار مگر آنکه تتمیم و تکمیلش نمایی.

این قطعه از دعا حاوی سه مطلب است: اول از عیوب و نقائصی سخن می‌گوید که می‌تواند موجب عیبجویی مردم شود، دوم از اعمالی نام می‌برد که ممکن است کسانی آن را ماده ملامت و سرزنش قرار دهند، سوم از کرایم نفس و بزرگواری‌ها یاد می‌کند که از خدا می‌خواهد که آن را تتمیم نماید.

برای آنکه شنوندگان محترم هر چه بهتر به عمق کلام امام واقف گردند لازم است راجع به هر یک از این سه مطلب به اختصار توضیح داده شود: درباره عیوب و نقائص می‌توان از جهات متعدد و ابعاد مختلف، بحق نمود و از همه مهمتر، شناخت اصل عیوب است.

آدمی به طور طبیعی خود را دوست دارد و کارهای خویش را با دیده خوشبینی و رضا می‌نگرد و اگر در اعمالش کارهای بدی باشد حب ذات، حجاب آن می‌شود و نمی‌گذارد انسان عیب خود را ببیند و به نقص اخلاقی خویش واقف گردد، مگر آنکه از ابتدا و از دوران نوجوانی احساس مسئولیت در پیشگاه باری تعالی بنماید، تعالیم الهی را فرا گیرد، حلال و حرام خدا را بیاموزد، اخلاق خوب و بد را از یکدیگر تمیز دهد، و من جمیع الجهات مراقبت رفتار و گفتار و کردار خود باشد. چنین انسانی می‌تواند اولاً از عیب مصون بماند و ثانیاً اگر دچار عیبی شد، چون مقررات اسلامی را می‌داند، خودش عیب خود را تشخیص می‌دهد.

عن النبی صلی الله علیه و آله: اذا اراد الله بعد خیرا فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا و بصره عیوبه (۳۷۵)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: وقتی خداوند، خیر بنده ای را بخواهد، وی را دین شناس می‌کند، نسبت به امور مادی و دنیوی بی‌اعتناش می‌نماید، و وی را به عیوب و نقائص خودش بینا می‌سازد.

بهترین و عالی ترین شناخت این عیوب اخلاقی این است که آدمی مشمول عنایت باری تعالی واقع شود و خداوند به لطف خود، او را به نقائص و عیوبش واقف سازد. دومین راه برای شناختن عیوب اخلاقی آن است که افراد با ایمان و شاگردان مکتب قرآن به گفتار و رفتار یکدیگر دقت نمایند و هر فردی برای فرد دیگر همانند آینه باشد، خود را در او ببیند، عیوب خویش را بشناسد و آنها را اصلاح نماید، خوبی های او را فراگیرد و عملاً آنها را به کار بندد.

عن علی علیه السلام قال : یا کمیل ! المومن مراه المومنین لانه یتامله فیسد فاقته و یجمل حالته (۳۷۶)

علی (ع) به کمیل بن زیاد فرمود: مؤمن آینه مؤمن است، چه آنکه با دقت در آن می نگرد، نیازهای باطنی و نقائص معنوی خویش را به وسیله آن برطرف می کند و به حالت درونی خود جمال و زیبایی می بخشد.

سومین راه برای شناخت عیوب اخلاقی این است که هر فردی از برادر دینی خود درخواست کند که در گفتار و رفتار وی دقت نماید، اگر در آن عیبی مشاهده کرد تذکر دهد تا آن را برطرف سازد. در صدر اسلام این یکی از روشهای خودسازی بود و مسلمانان از این راه متوجه عیوب اخلاقی خود می شدند و خویشتن را اصلاح می نمودند، و در مسجد یا در رهگذر، مسلمانان به هم می رسیدند، یکی به دیگری می گفت :

رحم الله من اهدی الی عیوبی (۳۷۷)

مشمول رحمت الهی باشد کسی که بر من منت گذارد، هدیه ای به من بدهد و عیوب مرا برای من بیان نماید.

چهارمین وسیله برای شناخت عیوب و نقائص اخلاقی، رفیق خوب و با ایمان است، چه او به صلاح و سعادت دوست خویش علاقه دارد و به انگیزه خیرخواهی، عیب او را به وی ارائه می کند و او را آگاه می سازد تا خود را اصلاح نماید.

عن علی علیه السلام قال : لیکن اثر الناس عندک من اهدی الیک عیبک و اعانک علی نفسک (۳۷۸)

علی (ع) فرموده است: البته باید مقدمترین دوستان برای تو کسی باشد که عیب را به تو اهدا نماید و ترا در راه خیر و سعادت یاری دهد.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : احب اخوانی الی من اهدی عیوبی الی (۳۷۹)

امام صادق (ع) فرموده است: بهترین برادران من کسی است که عیوب مرا به من هدیه دهد.

استفاده از برادران با ایمان در شناخت عیوب و نقائص اخلاقی آنقدر مهم است که امام موسی بن جعفر علیهما السلام ضمن حدیثی به دوستان خود توصیه فرموده است که اوقات بیداری در شبانه روز را چهار قسمت کنید: قسمتی برای عبادت، قسمتی برای کار و امرار معاش، ساعتی برای لذایذ مشروع.

و ساعه لمعاشره الاخوان والثقات الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن (۳۸۰)

و ساعتی را برای معاشرت و مجالست با برادران مورد اعتمادتان اختصاص دهید، آنانکه عیوبتان را معرفی می کنند و در کمال صفا و خلوص باطن به شما تذکر می دهند تا خویشتن را اصلاح نمایید.

پنجمین راه شناخت عیوب اخلاقی استفاده از مثل معروفی به صورت ((پرسش و پاسخ)) است. می گویند: ادب از که آموختی؟ جواب داد می شود: از بی ادبان.

بعضی از افراد بر اثر پرحرفی یا خودپسندی یا دیگر صفاتی همانند اینها مقبول جامعه نیستند و مردم از آنان گریزانند. کسی که می خواهد عیوب خود را بشناسد و اخلاق خود را اصلاح نماید می تواند با دقت در صفات ناپسند این گروه، خویشتن را مورد مطالعه قرار دهد، اگر همانند آنان به همان درد مبتلاست خود را اصلاح کند و آن روش ناپسند را ترک گوید:

عن علی علیه السلام قال : من حاسب نفسه وقف علی عیوبه و احاط بذنوبه (۳۸۱)

علی (ع) فرموده است: کسی که حساب نفس خود را برسد بر عیوب خویش واقف می شود و به گناهی که مرتکب شده است

احاطه می یابد.

ناگفته نماند، آن کس که در عیوب دگران دقت می کند و نقائص این و آن را بررسی می نماید بدین منظور که عیب خود را بشناسد و آن را اصلاح نماید از نظر دینی و اخلاقی مانعی ندارد، اما اگر از جهت عیبجویی و تجسس در نقاط ضعف دگران به این کار خلاف اخلاق دست زند در صورتی که عملش به غیبت، اهانت، و پرده دری و نظایر اینها منجر نگردد در نظر علی (ع) ندیدن خوبی ها و دیدن زشتی ها نشانه پستی و ذنات شخص عیبجوست و در این باره چنین فرموده است:

عن علی علیه السلام قال: الا شرار يتبعون مساوی الناس و يتركون محاسنهم كما يتبع الذباب الموضع الفاسده من الجسد و يترك الصحيح (۳۸۲)

علی (ع) فرموده است: اشرار و افراد بد از پی بدی های مردم می روند و خوبی های آنان را ترک می گویند همانطور که مگس از پی نقاط فاسد و بیمار بدن می رود و جاهای سالم را ترک می گوید.

اگر کسی به عنوان برادری اسلامی با یک نفر مسلمان طرح دوستی بریزد ولی هدفش در این کار آن باشد که عیبهای او را افشا نماید و به زشتی های اخلاقیش واقف گردد، آنها را به ذهن خود بسپارد تا موقعی که لازم بداند و بخواهد شخصیت او را در هم بشکند، آن عیوب را بگوید و مردم را به آن نقائص و زشتی ها متوجه نماید، چنین مسلمان خائنی از نظر اسلامی وضع بسیار خطرناکی دارد و خودش از آن خطر آگاه نیست.

عن ابیجعفر علیه السلام قا: اقرب ما یكون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین فیحصى علیه زلاته لیعیره بها یوما ما (۳۸۳)  
امام باقر (ع) فرموده است: نزدیکترین نقطه به کفر و بی ایمانی آن است که مرد مسلمانی با مسلمانی دیگر به نام برادری اسلامی طرح دوستی بریزد تا عیوب و لغزشهای او را بشناسد و آنها را شماره کند و به ذهن بسپارد تا روزی او را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد.

شرمساری بیشتر برای چنین مسلمانی ناپاکدل موقعی است که خودش به آن لغزشها آلوده باشد، اما نقائص خویش را نادیده انگارد و به نشر عیوب برادر دینیش پردازد.

عن علی علیه السلام قال: یا عبید السوء تلومون الناس علی الظن و لا تلومون انفسکم علی الیقین (۳۸۴)  
علی (ع) فرموده است: ای بنندگان بد، مردم را به گمان اینکه صفات ناپسند دارند ملامت می کنید اما خودتان را با اینکه به طور یقین به آن صفات مبتلا هستید ملامت نمی نمایید.

خلاصه اگر انسان مسلمان بخواهد عیوب اخلاقی خویش را اصلاح نماید می تواند عاقلانه و از مجاری صحیح به کمبودها و نقائص خود واقف گردد و با اراده جدی به اصلاح آنها همت گمارد ولی باید توجه داشت که این پیروزی بزرگ و ترک ناروا جز با توفیق حضرت باری تعالی میسر نیست. امام سجاد (ع) در جمله اول دعا که موضوع گفتار امروز است این نکته را به پیروان خویش آموخته که در پیشگاه الهی عرض می کند:

اللهم لا تدع خصله تعاب منی الا اصلحتها

بارالها! در من هیچ خصلت ناپسندی را که مایه عیبجویی مردم است وامگذار جز آنکه اصلاحش فرمایی.

مطلب دیگری که امام سجاد (ع) در این قطعه دعا از پیشگاه باری تعالی درخواست نموده و موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است نیکو ساختن عیبهایی است که می تواند انسان را مورد ملامت این و آن قرار دهد. در پیشگاه الهی عرض می کند:

ولا عائبه اونب بها الا حسننها

بارالها! هیچ زشتی و عیبی را که ممکن است ماده ملامت مردم نسبت به من شود وامگذار جز آنکه به زیبایی و نیکی مبدلش سازی

برای روشن شدن کلام امام (ع) لازم است در اینجا راجع به چند مطلب توضیح داده شود. اول آنکه ملامت کردن دگران و سرزنش نمودن این و آن در اخلاق اسلام، ناپسند و ممنوع شناخته شده است و خداوند، ملامت کننده را به ملامت دگران مبتلا می نماید.

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : من انب مومنا انبه الله فی الدنيا والاخره (۳۸۵)

امام صادق (ع) فرموده است : کسی که مؤمنی را مورد ملامت قرار دهد خداوند او را از دنیا و آخرت به ملامت و سرزنش دگران مبتلا می نماید.

آیین مقدس اسلام برای گناهکاران حد شرعی مقرر داشته و مجرم باید طبق موازین قانونی مجازات شود و به کیفر عمل خود برسد و جایی برای ملامت و سرزنش گناهکار باقی نگذاشته است .

عن النبی صلی الله علیه و آله قال : اذا زنت خادم احدکم فلیجلدها الحد ولا یعیرها (۳۸۶)

رسول اکرم فرموده است : وقتی یکی از خدمتگزاران شما مرتکب عمل منافی با عفت گردید او را مجازات قانونی نمایید و مورد سرزنش و ملامتش قرار ندهید.

مطلب دوم که لازم است در امر ملامت توضیح داده شود این است که فردی خائن و ناپاک در اعمال شخص مسلمانی تجسس و کاوش نماید، اگر گناهی را از وی شناخت آن را ماده ملامت قرار دهد و زبان به سرزنش و تعییرش بگشاید. امام علیه السلام این عمل پلید را دوری جستن از خداوند معرفی نموده است .

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : ابعده ما یكون العبد من الله ان یكون الرجل یواخی لرجل و هو یحفظ علیه زلاته لیعیره بها یوماما (۳۸۷)  
امام صادق (ع) فرموده است : بزرگ عاملی که می تواند آدمی را از خداوند دور نماید این است که مردی با مرد دگر طرح برادری بریزد به این منظور که لغزشهای او را به ذهن بسپارد تا روزی او را مورد ملامت و تعییر قرار دهد.

مطلب سوم که لازم است در امر ملامت توضیح داده شود و مسلمانان همواره متوجه آن باشند این است که گاهی شخص مسلمان، مسلمان دیگری را در چیزی که به اختیار او نبوده و نیست مورد ملامت قرار می دهد و این کار در مواقعی اسائه ادب به حریم پروردگار است و بعلاوه موجب اهانتی ناروا به فرد مسلمان می گردد.

عن ابیجعفر علیه السلام قال : ان ابادر عیر رجلا علی عهد النبی صلی الله علیه و آله بامه ، فقال : یابن السوداء ، و کانت امه السوداء . فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله : تعیره بامه یا باذر؟ قال : فلم یزل ابوذر یمرغ وجهه فی التراب وراسه حتی رضی رسول الله صلی الله علیه و آله عنه (۳۸۸)

امام باقر (ع) فرمود: ابوذر غفاری در محضر رسول گرامی مردی را به مادرش مورد سرزنش قرار داد و گفت : ای فرزند زن سیاه ، و مادر آن مرد از نژاد سیاه بود. رسول گرامی سخت برآشفته ، فرمود: ابوذر! او را به مادرش سرزنش نمودی؟ ابوذر متوجه شد که خطایی بزرگ مرتکب شده و برای عذرخواهی سر و صورت خویش را آنقدر در خاک غلطاند تا رسول اکرم از او راضی گردید.

مطلب چهارم که لازم است در امر ملامت توضیح داده شود این است که گاهی تعییر و سرزنش افراد، ناشی از جهل و نادانی آنان است ، بی مطالعه سخن می گویند و لب به ملامت می گشایند، سپس به خطای خویش واقف می گردند و در پایان خجالت زده و شرمسار می شوند. محمد بن منکدر می گوید: روزی در ساعت شدت گرمی هوا به خارج مدینه رفته بودم . دیدم امام باقر علیه السلام در آفتاب سوزان سرگرم کار کشاورزی است و چون سمن داشت به دو نفر تکیه داده بود و در حالی که عرق از پیشانی می ریخت به کارگران دستور می داد. با خود گفتم : پیرمردی از بزرگان قریش در این ساعت و با این حال در طلب دنیاست . تصمیم گرفتم او را موعظه کنم و عملش را مورد انتقاد قرار دهم . پیش رفتم ، سلام کردم و گفتم : آیا شایسته است یکی از شیوخ قریش در هوای گرم ، با این حال ، در پی دنیا طلبی باشد. چگونه خواهی بود اگر در این موقع و با چنین حال مرگت فرارسد و



حیاتت پایان پذیرد؟ حضرت دستهای خود را از دوش آن دو برداشت و فرمود:

لوجاءنی والله الموت و انافی هذه الحال جاءنی و انافی طاعه من طاعات الله عزوجل اکف بها نفسی عنک و عن الناس و انما کنت اخاف الموت لو جاءنی و انا علی معصیه من معاصی الله تعالی . فقلت : یرحمک الله ، اردت ان اعظک فوعظتني (۳۸۹)

به خدا قسم اگر در این حال بمیرم در حین انجام طاعتی از طاعات خداوند جان سپرده ام ، من می خواهم با کار و کوشش ، خود را از تو و دیگران بی نیاز سازم ، زمانی باید بترسم که مرگم در حال گناه فرارسد و با معصیت الهی از دنیا بروم . محمد بن منکدر عرض کرد: خداوند ترا مشمول رحمت خود قرار دهد، من می خواستم شما را نصیحت گویم ، شما مرا موعظه نمودید.

ائمه معصومین علیهم السلام با انجام وظایف امامت کارهایی می کردند که به نظر بعضی از افراد بی اطلاع همانند عمل امام باقر (ع) و کشاورزی در هوای گرم بود، از این رو زبان به ملامت می گشودند و ائمه علیهم السلام در حدود ممکن به آنان پاسخ می دادند.

ان طایفه من اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مشوا الیه عند تفرق الناس عنه و فرار کثیرهم الی معاویه طلبا لما فی یدیه من الدنیا، فقالوا: یا امیر المؤمنین ! اعط هذه الاموال و فصل هؤلاء الاشراف من العرب و قریش علی الموالی والعجم . فقال لهم امیر المؤمنین علیه السلام : انا مونی ان اطلب النصر بالجور (۳۹۰)

جمعی از اصحاب امیر المؤمنین (ع)، در موقعی که مردم زیادی از اطراف آن حضرت پراکنده می گشتند و برای دریافت پول نزد معاویه می رفتند، به محضرش شرفیاب شده ، عرض کردند: ای امیر المؤمنین ! اشراف عرب و قریش را بر موالی و غیر عرب مقدم بدار و اموال بیت المال را بین آنان تقسیم کن تا به معاویه ملحق نشوند و از تو دست برندارند. حضرت فرمود: شما می گوید که من از ظلم و ستم یاری بخواهم و برای تثبیت حکومت خود به حقوق دیگران تجاوز کنم ؟ هرگز.

زمانی که بین حضرت مجتبی و معاویه قرارداد صلحی رد و بدل گردید عده زیادی زبان به ملامت گشودند و عمل آن حضرت را مورد اعتراض قرار دادند، حتی بعضی امام مجتبی را ذلیل کننده مؤمنین خوانده اند و امام پاسخهایی فرمود، بعضی قانع می شدند و بعضی دیگر قانع نشدند. حادثه خونین کربلا امری بود الهی و خداوند روز ولادت حضرت حسین علیه السلام ، رسول گرامی را از واقعه عاشورا آگاه نمود و بسیاری از افراد خانواده پیمبر اسلام از این امر اطاع داشتند، اما موقع تحقق یافتن این مقدر الهی که نتیجه اش رسوا شدن آل امیه و آشکار شدن حق و حقیقت بود، عده زیادی حتی بعضی از دوستان و نزدیکان با سفر آن حضرت به کوفه مخالف بودند و با زبان ملامت و اعتراض سخن می گفتند:

عن جابر بن عبدالله قال : لما عزم الحسین بن علی علیه السلام علی الخروج الی العراق اتیته فقلت له : انت ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و احد السبطين ، لا اری الا انک تصالح کما صالح اخوک علیه السلام فانه کان موقفا رشیدا . فقال لی : یا جابر! قد فعل اخی ذلک بامر الله تعالی و رسوله صلی الله علیه و آله و انا ایضا افعل بامر الله تعالی و رسوله (۳۹۱)

جابر می گوید: وقتی حسین (ع) عازم عراق گردید حضورش شرفیاب شدم و عرض کردم شما یکی از دو سبط رسول اکرم هستید، به نظر من تنها راه برای شما آن است که همانند برادرت صلح کنی که او با موفقیت ، راه صحیح را پیمود. حضرت به من فرمود: ای جابر! برادرم به امر خداوند و به امر رسول اکرم صلح نمود و من نیز طبق امر خدا و امر رسول گرامی عمل می کنم .

وقتی حضرت رضا علیه السلام امر ولایتعهدی مامون را قبول نمود، افرادی لب به اعتراض و ملامت گشودند و بعضی مطلب خود را با حضرتش در میان گذاردند.

عن محمد بن عرفه قال قلت للرضا علیه السلام : یا بن رسول الله ! ما حملک علی الدخول فی ولایه العهد؟ فقال : ما حمل جدی امیر المؤمنین علیه السلام علی الدخول فی الشوری (۳۹۲)

محمد بن عرفه می گوید به حضرت رضا عرض کردم : یا بن رسول الله ! چه چیز شما را واداشت که در امر ولایتعهدی مداخله

نمایید؟ حضرت در پاسخ فرمود: همان چیزی که جدم علی (ع) را وادار نمود که در شورا مداخله نماید.

ماءمون صریحا به حضرت رضا عرض کرد: اگر امر ولایتعهدی مرا قبول نکنی حتما شما را به قتل می‌رسانم و حضرت را به هلاکت تهدید کرد، حتی برای اینکه مطلب خود را در یک زمینه پیاده کند که در صدر اسلام سابقه داشته باشد، قضیه عمر و شورا را با حضرت در میان گذاشت و اینچنین گفت:

ان عمر بن الخطاب جعل شوری فی عده احدهم جدك امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و شرط فیمن خالف منهم ان یضرب عنقه (۳۹۳)

عمر بن الخطاب شورای خلافت را در شش نفر قرار داد که یکی از آنان جدت امیر المؤمنین علی (ع) بود و شرط نمود که هر کس با شورا مخالفت کند گردنش زده شود. سپس به حضرت عرض کرد:

شما ناچارید ولایتعهدی را که اراده کرده‌ام بپذیرید و از آن‌گزیری نیست.

امام سجاد در جمله دوم این قسمت از دعا که موضوع سخنرانی امروز است از پیشگاه الهی درخواست می‌کند:

ولا عائبه اونب بها الا حسناتها

بارالها! هیچ عیبی را در من، که ممکن است ماده ملامت‌م گردد باقی نگذار جز آنکه آن را نیکو نمایم.

در جمله سوم عرض می‌کند:

ولا اکرومه فی ناقصه الا اتممتها

بارالها! هیچ کرامت خلق و خوی پسندیده‌ای را که به طور ناقص در من وجود دارد فرو نگذار جز آنکه تتمیم و تکمیلش نمایم. می‌دانیم که صفات حمیده و سجایای پسندیده دارای مراتب و درجات متفاوتی است، و انسانهای بزرگ و عالی قدر به هر نسبت که از جهت معنوی مقام رفیعتری دارند به همان نسبت از بزرگواری و کرامت اخلاقی بالاتری برخوردارند و این مطلب در خلال بعضی از آیات قرآن شریف آمده است.

والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین (۳۹۴)

کسانی که قوی‌النفس و حاکم بر غرایز خود هستند موقعی که خشمگین می‌شوند خویشتندارند، بر خود مسلط‌اند، و آتش غضب را در ضمیر خویش فرو می‌نشانند، و این خود یکی از سجایای مهم اخلاقی است. بعضی از افراد از این حد بالاترند، غضب را اظهار نمی‌کنند و شعله خشم را در باطن فرو می‌نشانند، بعلاوه، از لغزش کسی که موجب خشمشان گردیده است عفو و اغماض می‌نمایند. البته این گروه مقام عالی تری دارند. بعضی از افراد آنقدر در کرامت نفس بلندمرتبه و رفیع‌اند که از شعله و ر شدن غضب جلوگیری می‌کنند، از کسی که بد کرده و موجب خشمشان گردیده است می‌گذرند و مورد عفو قرار می‌دهند، نه تنها بدی را تلافی نمی‌کنند، بلکه شخص بدعمل را مورد عنایت و احسان قرار می‌دهند، و این قبیل بزرگواری و کرامت نفس، گاهی در افراد عادی مشهود می‌گردد به طوری که موجب شگفتی کسانی می‌شود که خود دارای بزرگواری و معالی اخلاق‌اند.

عبدالله جعفر از افراد کریم‌النفس و بزرگوار خود بود. او در ایام زندگی خویش خدمات بزرگی نسبت به افراد تهیدست و آبرومند انجام داد، او به اندازه‌ای در بذل و بخشش کوشا و بلند نظر بود که بعضی از افراد وی را در این کار ملامت می‌کردند و به او می‌گفتند که تو در احسان به دگران راه افراط در پیش گرفته‌ای. روزی برای سرکشی به باغی که داشت با بعضی از کسان خود راه سفر در پیش گرفت. نیمه راه، در هوای گرم، به نخلستانی سرسبز و خرم رسید. تصمیم گرفت چند ساعتی در آن باغ استراحت نماید. غلام سیاهی باغبان بود، با اجازه غلام وارد باغ شد، کسانش وسایل استراحت او را در نقطه مناسبی فراهم آوردند. ظهر شد، غلام بسته‌ای را در نزدیکی جعفر آورد و روی زمین نشست و آن را گشود. جعفر دید سه قرص نان در آن است. هنوز غلام لقمه‌ای نخورده بود که سگی وارد باغ شد، مقابل غلام آمد، گرسنه بود و از غلام درخواست غذا داشت. او یکی از قرصه‌های نان را

به سویس انداخت و سگ گرسنه با حرص آن را در هوا گرفت و بلعید و دوباره متوجه غلام و سفره نانش شد. او قرص دوم و سپس قرص سوم را نزد سگ انداخت و سفره خالی را بدون اینکه خودش غذا خورده باشد. برچید. عبدالله که ناظر جریان بود از غلام پرسید: جیره غذایی شما در روز چقدر است؟ جواب داد: همین سه قرص نان که دیدی. گفت: پس چرا این سگ را بر خود مقدم داشتی و تمام غذای شبانه روزت را به او خوراندی؟ غلام در پاسخ گفت: آبادی ما سگ ندارد، می دانستم این حیوان از راه دور به اینجا آمده و سخت گرسنه است و برای من رد کردن و محروم ساختن چنین حیوانی گران و سنگین بود. عبدالله از این عمل بسیار تعجب کرد، گفت: پس به خودت چه خواهی کرد؟ جواب داد: امروز را به گرسنگی می گذرانم تا فردا سه قرص نان را برایم بیاورند. جوانمردی و بزرگواری آن غلام سیاه مایه شگفتی عبدالله جعفر شد و با خود می گفت: مردم مرا ملامت می کنند که در احسان به دگران تندروری می کنی در حالی که این غلام از من بمراتب در احسان و بزرگواری پیشتر و مقدم است. عبدالله سخت تحت تاثیر بزرگواری غلام سیاه قرار گرفت، مصمم شد او را در این راه تشویق نماید. از غلام پرسید صاحب باغ کیست؟ پاسخ داد فلانی که در روستا منزل دارد. گفت تو مملوکی یا آزاد؟ گفت من مملوک صاحب باغم. او را فرستاد صاحب باغ را آورد. درخواست نمود که باغ را با تمام لوازمش و همچنین غلام سیاه را به او بفرشد. مرد خواسته عبدالله جعفر را اجابت نمود و باغ و غلام را به عبدالله فرخت و بعد عبدالله جعفر، غلام را در راه خدا آزاد کرد و باغ را هم به او بخشید. جالب آنکه وقتی باغ را به غلام بخشید غلام بلند همت گفت:

ان كان هذا لي فهو في سبيل الله (۳۹۵)

اگر این باغ متعلق به من شده است، آن را در راه خدا و برای رفاه و استفاده مردم قرار دادم.

بزرگواری و کرامت نفس، نشانه تعالی معنوی و تکامل روحانی انسان است، در پرتو مکارم اخلاق، آدمی از قیود پست و حیوانی رهایی می یابد و بر غرایز و تمایلات نفسانی خویش مسلط می شود، دگردوستی و حس فداکاری در نهادش بیدار می گردد، انسان بالفعل می شود و از کمالاتی که لایق مقام انسان است برخوردار خواهد شد.

رسول اکرم برای آنکه پیروان خود را به راه مکارم اخلاق سوق دهد و آنان را با صفات انسانی تربیت نماید بر منبر و محضر، در سفر و حضر، و خلاصه در هر موضع مناسب از فرصت استفاده می نمود و وظایف آنان را خاطر نشان می ساخت و بر اثر مساعی پیگیر آن حضرت تحول عظیمی در جامعه پدید آمد و عده زیادی از مسلمانان مدارج تعالی و تکامل را پیمودند، به فضایل انسانی نایل آمدند که بعضی از آنان، مانند عبدالله جعفر، در تاریخ اسلام شناخته شده و معروف اند و برخی مانند آن غلام سیاه ناشناخته و گمنام اند.

خلاصه، کرامت نفس و بزرگواری طبع در افراد بافضیلت دارای مراتب و درجات متفاوتی است. حضرت سجاد (ع) در سومین جمله دعا که موضوع سخنرانی امروز است به پیشگاه حضرت باری تعالی عرض می کند:

ولا اكرومه ناقصه الا اتممتها

بارها! هیچ کرامت خلقی را که در من به طور ناقص وجود دارد باقی نگذار جز آنکه تکمیل و تتمیمش فرمایی.

بدون تردید اگر خداوند مقلب القلوب عنایت فرماید و آدمی را مشمول فیض و رحمت خود قرار دهد موجباتی را فراهم می آورد که طبع بلند افراد کریم النفس به مقام بالاتری نایل آید و کمبود و نقصش تتمیم شود و این پیروزی زمانی به دست می آید که درخواست کننده از صمیم قلب دعا کند و با تمام وجود از پیشگاه خداوند تقاضا نماید.

۱۹- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَبْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ السَّنَانِ الْمَحَبَّةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد علیه السلام در این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) چند جمله را از پی هم آورده و به مناسبت هر جمله از پیشگاه الهی تمنایی نموده است که به خواست خداوند، هر یک از جمله ها مورد بحث قرار می گیرد و درباره اش به قدر لازم توضیح داده می شود. در جمله اول پس از درود به حضرت محمد (ص) و آل محمد (ص) عرض می کند: بارالها! کینه شدید دشمنان مرا به دوستی مبدل فرما.

حب و بغض یا مودت و عداوت در قرآن شریف و روایات اولیای اسلام درباره خداوند نسبت به مردم و همچنین درباره مردم نسبت به یکدیگر به کار برده شده با این تفاوت که حب و بغض خداوند نسبت به مردم همه جا بر اساس حق و عدل است، اما دوستی و دشمنی مردم نسبت به یکدیگر گاهی عادلانه و بر وفق حق است و گاهی ظالمانه و برخلاف عدل و انصاف. در اینجا پاره ای از آیات و روایات ذکر می شود:

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنیان مرصوص (۳۹۶)

خداوند افراد با ایمانی را دوست دارد که در راه او جهاد می کنند و همانند بنیانی به هم پیوسته و محکم در برابر دشمن پای برجا و استوارند.

در این آیه، خداوند محبت خود را نسبت به مجاهدین فی سبیل الله اعلام فرموده است، زیرا اینان برای اعلاهی حق و اقامه عدل، برای امحای باطل و از میان بردن ظلم مجاهده می کنند و جان خود را از کف می دهند و همه این اعمالی که مورد هدف آنهاست بر وفق دادگری و براساس پاکی و فضیلت است.

از این رو خداوند آنان را دوست دارد. کسانی که واجد شرایط جهاد فی سبیل الله هستند و مکلف اند در جبهه شرکت کنند و از وظیفه دینی سرباز می زنند و به امر الهی اعتنا نمی کنند مبعوض حضرت حق اند زیرا اینان به نوبه خود بر اثر تسلطی که دارند موجب می شوند حق تضعیف شود و باطل قوی گردد.

عن النبی الله علیه و آله : ان الله عزوجل یبغض رجلا یدخل فی بینه ولایقاتل (۳۹۷)

رسول اکرم فرموده است: خداوند دشمن دارد مرد توانایی را که در خانه می نشیند و در جبهه جنگ شرکت نمی کند و با معاندین نبرد نمی نماید.

اگر بخواهیم بدانیم چرا این گروه مطرود درگاه باری تعالی هستند و خداوند مهربان اینان را دشمن دارد می توانیم تاریخ چندساله کوتاه مدت حکومت علی علیه السلام را بخوانیم و ببینیم بر اثر سرپیچی و تخلف آن مردمی که یک روز با التماس علی را حاضر کردند خلافت را بپذیرد و با او تبعیت نمودند و یک روز عهدشکنی کردند و از انجام وظیفه شان خالی نمودند چه مصائب سنگینی برای اسلام و مسلمین پدید آمد، چه خونهایی از بیگانگان به زمین ریخته شد، و چگونه اسلام عزیز از پیشروی بازماند، و چطور یک سلسله عناصر فاسد بی دین بی علاقه به اسلام بر کرسی خلافت تکیه زدند و زمام امور مسلمین را به دست گرفتند، فاجعه هایی به بار آوردند و آبروهایی از اسلام بردند. اینان با اعمال ناروای خود موجب شدند که علی (ع) به کشتن برود، باعث شدند که تاریخ خونین کربلا به وجود آید و آن فاجعه عظیم رخ دهد و خونهای مقدسی به زمین ریخته شود و اهل بیت رسول اکرم به اسارت به کوفه و شام بروند و خلاصه، آنقدر حوادث بد پیش آمد که برای انسانیت مایه شرمساری است. آیا نباید این گروه متخلف از سربازی دین مطرود الهی باشند؟ آیا نباید خداوند مهربان اینان را که مایه شکست عدل و دادگری شدند دشمن بدارد؟ پاسخ این پرسش بر هیچیک از شنندگان پنهان نیست.

یکی دیگر از اموری که موجب بغض و دشمنی خدا می شود این است که افراد، فقط امور مربوط به زندگی دنیا را فرا گیرند و عملاً آنها را به کار بندند اما از معارف اخروی که مایه تعالی انسان و موجب سعادت ابدی است ناآگاه و جاهل باشند.

عن النبی صلی الله علیه و آله : ان الله تبارک و تعالی یبغض کل عالم بالدنیا و جاهل بالاخره (۳۹۸)

رسول گرامی فرموده است: خداوند دشمن تمام افرادی است که به امور دنیوی عالم اند و نسبت به امور آخرت جاهل و نادان. خداوند حکیم، بشر را برای زندگی ابدی آخرت خلق کرده و دنیا برای او به منزله گذرگاه است، باید از سرای گذران برای آخرت جاودان ذخایری بیندوزد و توشه‌ای بردارد و از این راه موجبات رفاه و آسایش خود را در جهان بعد از مرگ تهیه نماید.

عن علی علیه السلام قال: ایها الناس! انما الدنیا دار مجاز و الاخره دار قرار. فخذوا من ممرکم لممرکم (۳۹۹)

علی (ع) فرموده است: ای مردم! دنیا خانه عبور است و آخرت، سرای قرار و جاودان، پس، از منزلگاه گذران برای عالم جاودان زادی بگیریید و توشه‌ای بردارید و تهیدست از این سرای به عالم آخرت منتقل نشوید.

بدبختانه در دنیای امروز توجه بیشتر مردم جهان معطوف به زندگی دنیاست، علم و دانش را برای بهزیستی فرامی‌گیرند و برای آخرت، که هدف خلقت انسان است، توجهی ندارند. گویی دنیای امروز مصداق واقعی حدیث رسول گرامی است و مردمش مبعوض حضرت باری تعالی هستند زیرا هدف اینان در جهان کنونی لذت‌گرایی و بهتر زیستن است، انسانیت و سجایای انسانی را پیش پای لذایذ مادی قربانی نموده‌اند و از آن اسمی نمی‌برند، مردمی که عطایای الهی را آنطور که باید نمی‌بینند و فقط توجهشان به مادیات است و بس و به فرموده رسول گرامی، عذاب الهی در انتظار آنان است.

عن النبی صلی الله علیه و آله: من لم یرلله عزوجل علیه نعمه الا فی مطعم او مشرب او ملبس فقد قصر عمله و دنا عذابه (۴۰۰)

رسول اکرم فرموده است: کسی که نعمتهای خدا را درباره خودش جز بر خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی نمی‌داند اعمالش در دنیا نارسا و کوتاه است و عذابی که دامنگیرش خواهد شد بسیار نزدیک.

از جمله اموری که منشاء بغض و دشمنی خداوند است و در حدیث رسول اکرم آمده، افساد کردن و نمایی نمودن بین مردم مسلمان است.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ابغضکم الی الله المشاؤون بالنمیمه المفرقون بین الاخوان المسلمتمسون للبراء اء العثرات (۴۰۱)

رسول اکرم فرموده است: مبغوضترین شما نزد خداوند کسانی هستند که راه تفتین و نمایی را در پیش می‌گیرند، بین برادران جدایی می‌افکنند و می‌کوشند تا دامن افراد پاک را به لغزشها آلوده نمایند و آنان را در جامعه ننگین سازند.

از این حدیث که معروض افتاد روشن شد که بغض و دشمنی خداوند نسبت به افراد مبغوض بر اساس عدل و انصاف و اقتضای عمل آنان است.

برای آنکه بدانیم حب و دوستی باری تعالی نیز نسبت به افراد محبوب بر اساس عدل و دادگری و بر مبنای تفضل و رحمت است چند حدیث در این باره ذکر می‌شود.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک، فان کان یحب اهل طاعه الله و یبغض اهل معصیته ففیک خیر والله یحبک (۴۰۲)

امام باقر (ع) فرموده است: اگر خواستی بدانی در تو خیر و خوبی وجود دارد به دلت نظر افکن، اگر دیدی قلبت اهل طاعت خدا را دوست دارد و اهل معصیت خدا را دشمن دارد در تو خیر و خوبی وجود دارد و خداوند هم دوستدار توست.

عن النبی صلی الله علیه و آله: الا و من احب فی الله و ابغض فی الله و اعطی فی الله و منع فی الله فهو من اصفیاء الله (۴۰۳)

رسول اکرم پس از بیان ارزش دوستی مؤمن نسبت به مؤمن می‌فرماید: آگاه باشید! هر کس برای خدا دوست بدارد برای خدا دشمن بدارد، برای خدا عطا کند، و امساک کند برای خدا، او از بندگان گزیده و خالص خداوند است.

دوستی خداوند بر اساس حق و عدل است، محبت خداوند امید بخش و انسان ساز است، دوستی خداوند ابواب رحمت را به روی مردم می‌گشاید و آنان را مشمول فیض خود قرار می‌دهد. در قرآن شریف فرموده است:

ان الله یحب التوابین (۴۰۴)

گناهکارانی که از معصیت باری تعالی نادم شده اند و مصمم اند که به سوی خدا بازگشت نمایند و خویشتن را از نعمت اطاعت و اعمال صالحه برخوردار سازند، خداوند بزرگ دوستدار اینان است و مژده دوستی خود را با جمله ان الله يحب التوابین، در قرآن شریف، اعلام فرموده است.

بحث دوستی و دشمنی خداوند نسبت به مردم در اینجا پایان می‌یابد، اما دوستی و دشمنی مردم نسبت به یکدیگر گاهی بر وفق حق است و گاه برخلاف آن. در این سخنرانی با استفاده از روایات، راجع به هر دو قسمت توضیح داده می‌شود - اگر حب و بغض و دوستی و دشمنی مردم درباره یکدیگر به انگیزه ایمان باشد آن دوستی و دشمنی بر وفق حق و عدل است و داشتن چنین محبت و عداوتی در روایات اولیای دین از فرایض اسلامی به حساب آمده و نشانه ایمان کامل است.

عن النبی صلی الله علیه و آله : الحب فی الله فریضه و البغض فی الله فریضه (۴۰۵)

رسول گرامی فرموده: دوست داشتن از برای خدا از واجبات است و دشمن داشتن برای پروردگار نیز از فرایض است.

عن البیعد الله علیه السلام قال : من احب لله و ابغض لله و اعطى الله فهو ممن کمل ایمانه (۴۰۶)

امام صادق (ع) فرموده: کسی که برای خدا دوست بدارد، برای او دشمن بدارد، و برای او عطا کند، او از کسانی است که واجد ایمان کامل اند.

اگر حب و بغضهای مردم نسبت به یکدیگر برای خدا باشد آن دوستی و دشمنی، مقدس و بر طبق حق و عدل است، اما اگر منشاء دوستی و دشمنی، هوای نفس باشد نه تنها دارای ارزش معنوی نیست، بلکه ممکن است در مواقعی ضررهای بسیار بزرگ و خساراتی غیرقابل جبران به بار آورد. کودک به کشش طبیعی خواهان آزادی مطلق است. می‌خواهد هر چه زودتر خویشتن را به هدفهای ناروای خود برساند و هر جا برود و به هر کاری که میل دارد دست بزند و اگر در مواردی مادر روی مصلحت مزاحم او شود و بخواهد از وی سلب آزادی نماید سخت ناراحت و خشمگین می‌گردد. خردسال در سنین اول زندگی، اعمال تخریبی بسیار دارند، هر جا دستشان برسد ویرانی به بار می‌آورند، مورچه‌ها را می‌کشند، گلها را پرپر می‌کنند، نهال کوچک درختها را آنقدر تکان می‌دهند تا ریشه‌های آن از جا کنده شود، عروسکهای خود را پاره می‌کنند، اگر گنجشکی به دستشان افتد پرهایش را می‌کنند، گچ دیوارها را می‌ریزند، موی سر بچه‌های ضعیفتر از خود را می‌کشند، و خلاصه موجب اختلالات بسیارند و مادران باید پیوسته مراقب آنان باشند و از کارهای نادرستشان منع نمایند. یکی از اساتید روان می‌گویند: خوشبختانه اطفال ویرانگر و مخرب ناتوان و ضعیف اند و اگر آنان به قدر جوانان نیرومند و قوی می‌بودند زندگی برای بزرگسالان تلخ و غیرقابل تحمل می‌شد. والدین و مربیان پیوسته اطفال خردسال را از کارهای ناروا منع می‌کنند و با سخنان خویش، قبح آن اعمال را به آنان می‌فهمانند و جدیت می‌کنند تا آنان را برای زندگی اجتماعی و حسن معاشرت با مردم تربیت نمایند. باید توجه داشت که تربیت اطفال خردسال بدان معنی نیست که تمایلات ویرانگری و تخریب در وجودشان محو و نابود می‌گردد، بلکه اثر تربیت آن است که تمایل تخریب و شرارت را در ضمیرشان واپس می‌کند و در اعماق وجودشان پنهان می‌نماید و هر وقت فرصت مناسبی به دست آید تمایل واپس زده شده و از ضمیر باطن خارج می‌شود، از پس پرده خفا بیرون می‌آید و کارهای تخریبی را آغاز می‌نماید. این مطلب دقیق علمی و روانشناسی در کلام مولی الموحدین آمده است:

عن علی علیه السلام قال : الشرکامن فی طبیعه کل احد فان غلبه صاحبه بطن و ان یغلبه ظهر (۴۰۷)

علی (ع) فرموده است: شر و بد کاری در باطن تمام انسانها وجود دارد، اگر هر فردی بر آن تمایل غلبه کند همچنان در ضمیرش پنهان می‌ماند و اگر نتواند بر آن پیروز گردد میل شر و ویرانگری آشکار می‌شود و او را به فعالیت‌های ناروا وادار می‌سازد.

حب و بغضهای ناروا و خلاف عدل از طبع متجاوز بشر سرچشمه می‌گیرد و آدمی را به راهی که مرضی خدا نیست سوق می‌دهد. پیمبران الهی آمده‌اند تا مردم را انسان بسازند و غرایز بی‌قید و بند را با نیروی ایمان و حسن تربیت مهار کنند و هر فردی را به طبع

سرکش و متجاوزش مسلط سازند. متأسفانه موفقیت فرستادگان خدا در این راه ناچیز بوده و نتوانستند در رسالت خود به پیروی کامل دست یابند، زیرا اولاً خداوند حکیم انسانها را مختار آفریده و در قبول و رد دعوت انبیا آزادی عمل داشته‌اند و در هر عصر و زمان بیشتر مردم پذیرش آن سرباز زدند، و ثانیاً گروه معدودی که در هر عصر دعوت انبیا را اجابت کردند و به پیروی از اوامر الهی تن دادند اکثرشان از نظر ایمان ضعیف بودند و ایمان ضعیف قادر نیست طبع سرکش و متجاوز مردم را مهار نماید و موقع طغیان غرایز، آنان را از گناه و ناپاکی بازدارد. در این موقع حساس، افرادی که از نظر ایمان، متوسط الحال‌اند بر سر دوراهی قرار می‌گیرند، امر الهی آنان را به اجتناب از گناه و ناپاکی دعوت می‌کند اما طبع سرکش و غرایز نیرومند به راه گناهشان می‌خواند و در اغلب مواقع، هوای نفس پیروز می‌شود و فضیلت و تقوا شکست می‌خورد. علی (ع) این تضاد و کشاکش خطرناک را ضمن حدیثی بیان نموده و خاطر نشان ساخته است. هر کس در این مواقع حساس، عنان نفس سرکش را از دست بدهد و راه گناه را در پیش گیرد به دشمن انسانیت خویش کمک کرده و زمینه تباهی خود را فراهم آورده است.

عن علی علیه السلام قال: النفس مجبولة علی سوء الابد و العبد مأمور بملازمة حسن الابد و النفس تجری بطبعها فی میدان المخالفة و العبد یجهد بردها عن سوء المطالبة فمتی اطلق عنانها فهو شریک فی فسادها و من اعان نفسه فی هوی نفسه فقد اشرك نفسه فی قتل نفسه (۴۰۸)

علی (ع) فرموده: نفس آدمی به طور فطری به راه نادرستی و خلاف ادب گرایش دارد و بنده خدا مأمور است که همواره ملازم حسن ادب و درستکاری باشد. نفس به کشش طبیعی میدان مخالفت را در پیش می‌گیرد و بنده خدا جدیت می‌کند تا نفس را از خواسته‌های ناروایش باز دارد. هر وقت بنده خدا عنان نفس سرکش را واگذارد او نفس خویشتن را در فساد یاری داده و کسی که نفس خود را در هوی و تمایلاتش یاری دهد، با این عمل در قتل نفس خویشتن شرکت نموده است.

به شرحی که توضیح داده شد، کودکان خردسال به جاذبه طبیعی، طالب آزادی بی‌قید و شرط‌اند، خوب و بد را نمی‌فهمند و صلاح و فساد خویش را درک نمی‌کنند. آنان مایل‌اند آزاد باشند تا به هر کاری که می‌خواهند دست بزنند و از تخریب و ویرانسازی که انجام می‌دهند لذت می‌برند. اگر والدین و مربیان دانا مانع آزادی اطفال گردند با خشونت و تندی فریاد می‌زنند، آنان را با چشم بغض و بدبینی می‌نگرند، و از مزاحمتی که در کارشان فراهم آورده‌اند خشمگین و غضبناک‌اند. موقعی که دوران کودکی را پشت سر می‌گذارند، به سنین جوانی می‌رسند، و بالغ می‌گردند طبع آزادی طلبشان از میان نمی‌رود و آن خواسته فطری همچنان باقی و برقرار است، می‌خواهند همانند دوران کودکی راهشان باز باشد و چیزی مانعشان نشود. قرآن شریف در این باره فرموده:

بل یرید الانسان لیفجر امامه . یسال ایان یوم القیامة (۴۰۹)

آدمی میل دارد پیش رویش سدی نباشد، راهی را که می‌پیماید بلا مانع طی کند، و تمایلات خویش را آنطور که می‌خواهد اقماع نماید، و چون با وی از روز جزا و مواخذه الهی صحبت شود از روی استهزا و انکار می‌گوید: قیامت چه وقت فرامی‌رسد؟ و روز جزا کی بر پا می‌گردد؟ البته جوانان و میانسالان بر اثر تجاربی که در طول سنین قبل از بلوغ انداخته‌اند تا اندازه‌ای به صلاح و فساد واقف شده‌اند، نیک و بدها را تا حدی شناخته‌اند و مانند کودکان، اعمال جوانان و بزرگسالان به تمام حقایق واقف شده‌اند. و از تمام ابعاد مانند کودکان خطر آزادی بی‌قید و شرط را نمی‌فهمند و نمی‌دانند که اگر غرایز حیوانی در سنین جوانی از آزادی مطلق برخوردار باشد.

انسانیت نابود می‌شود، تعالی و تکامل از میان می‌رود، و مفسد غیرقابل جبران به بار می‌آید. پیمبران الهی که پدران روحانی و مربیان خدایی هستند آمده‌اند تا خواهشهای نفسانی مردم را تعدیل نمایند و آنان را از آزادی‌های مضر و خطرناک که سد راه صلاح و رستگاری انسان است بر حذر دارند. بدبختانه رفتار و گفتار جوانان و بزرگسالان نادان با پدران روحانی و مربیان الهی

همانند رفتار و گفتار کودکان خردسال با والدین و مریبان است، همانطور که کودکان بر سر پدر و مادر فریاد می‌زنند و با خشم و خشونت به آنان می‌گویند: چرا از ما سلب آزادی می‌کنید؟ جوانان و بزرگسالان نیز با پدران روحانی و مریبان الهی خود با همان چشم می‌نگرند و نسبت به آنان بغض و کینه ابراز می‌دارند، اگر دستشان برسد آزارشان می‌دهند و ممکن است در مواقعی به قتلشان همت گمارند نه تنها پیمبران الهی برای دعوت به دین حق و اقامه عدل در معرض قتل قرار می‌گرفتند، بلکه در مواقعی علمای دین را که مبلغ دعوت پیمبران بودند می‌کشتند. قرآن کریم در این باره فرموده است:

ان الذين يكفرون بآيات الله و يقتلون النبيين بغير حق و يقتلون الذين يأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب اليم (۴۱۰)

کسانی که به آیات الهی کفر می‌ورزند و پیمبران خدا را بناحق می‌کشند و همچنین کسانی از مردم را که جامعه را به قسط و دادگری امر می‌کنند به قتل می‌رسانند به آنان عذاب دردناک خداوند را مژده بده. امام سجاد علیه السلام در جمله اول این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) بعد از درود بر محمد و آل محمد عرض می‌کند:

و ابدلنی من بغضه اهل الشان المحبه .

بارالها! دشمنی سخت و عمیق کسانی را که با من کینه و عداوت دارند به محبت و دوستی مبدل نما.

بغضه در لغت عرب معنای دشمنی شدید است، اگر کسی سؤال کند: چرا کسانی با امام سجاد بغض و کینه شدید داشتند؟ مگر امام با آنان چه کرده بود که عمل آن حضرت در ضمیرشان اثر عمیق گذارد و منشاء کینه شدید گردید؟ به نظر می‌رسد که پاسخ این پرسش از مجموع سخنرانی امروز به دست آمده باشد. دشمنی شدید بعضی با امام سجاد همان عداوت و کینه ای است که هوی پرستان و طالبان آزادی بی قید و شرط غرایز و شهوات با پیمبران الهی داشتند، دشمنی افرادی با امام سجاد همانند دشمنی نمرود با ابراهیم، دشمنی فرعون با موسی، دشمنی گروه مستبد ظالم عرب با پیمبر گرامی اسلام، و دشمنی آل امیه و آل عباس با ائمه معصومین علیه السلام بود. خلاصه، کسانی با امام سجاد علیه السلام کینه و دشمنی شدید داشتند که می‌خواستند در پرتو حکومت ظالمانه آل امیه به مال و مقام، جاه و منصب، و فرمانروایی و قدرت برسند و تمایلات غیرمشروع غرایز و شهوات خویشان را از این راه ارضا نمایند. اینان به صور مختلف مزاحم امام سجاد بودند و بر ضد آن حضرت تحریکاتی داشتند.

روی ان الحجاج بن يوسف كتب الى عبدالملك بن مروان: ان اردت ان يثبت ملكك فاقتل علي بن الحسين. فكتب عبدالملك: اما بعد، فجنبتى دماء بنى هاشم و احقنها فانى رايه آل ابى سفيان لما اولعوا فيها لم يلبثوا ان ازال الله الملك عنهم. (۴۱۱)

حجاج بن يوسف به عبدالملك مروان نوشت: اگر می‌خواهی حکومتی تثبیت شود و ملکت پابرجا بماند علی بن الحسین را به قتل برسان. عبدالملك در جواب نوشت: مرا از کشتن بنی هاشم دور نگاهدار و خون آنان را محفوظ بدار که من دیدم وقتی آل ابی سفيان با رغبت و میل به ریختن خون آنان دست زدند طولی نکشید که خداوند حکومتشان را برانداخت و به زمامداری آنان خاتمه داد.

امام سجاد علیه السلام از خداوند درخواست می‌کند: بغض و کینه دشمنان مرا به دوستی مبدل نما زیرا ذات اقدس الهی مقلب القلوب است، اوست که می‌تواند دشمنی‌ها را از قلوب ببرد و دوستی و محبت را جایگزین آنها سازد، و این مطلب در قرآن شریف مکرر خاطر نشان گردیده است.

و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا و اذكروا نعمه الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا (۴۱۲)

همه شما ریسمان خدا را دستاویز خود نمایید و نعمت او را به یاد بیاورید که موقعی دشمن یکدیگر بودید و خداوند دل‌های شما را با هم مهربان ساخت، روز محبت را درک کردید و از نعمت گرانقدر برادری برخوردار شدید.

و الف بين قلوبهم لو انفق ما فى الارض جميعا ما الفت بين قلوبهم ولكن الله الف بينهم (۴۱۳)

خداوند است که دل‌های مؤمنین را به هم مهربان نمود. اگر تو تمام آنچه که در زمین است انفاق می‌نمودی نمی‌توانستی پیوند



محبت و دوستی در دلها ایجاد نمایی، اما خداوند با اراده توانای خود این مهم را انجام داد.

به طوری که در روایات و تواریخ آمده افراد بسیاری بودند که با رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین (ع) دشمنی داشتند، حتی بعضی از آنان فکر قتل در سر می پروردند، اما خداوند مقلب القلوب از طرق مختلف، روحیه دشمنان را تغییر می داد، بعضی عداوتشان به محبت تبدیل می شد و بعضی از دشمنی و کینه تیزی دست می کشیدند.

ان شبیه بن عثمان قال: استدرت رسول الله صلی الله علیه و آله یوم حنین و انا ارید ان اقتله بطلحه بن عثمان و عثمان بن طلحه و کانا قتلا یوم احد، فاطلع الله رسوله علی ما فی نفسی، فالتفت الی و ضرب فی صدري و قال: اعیدک بالله یا شبیه. فارعدت فرائصی فنظرت الیه و هو احب الی من سمعی و بصری. فقلت: اشهد انک رسول الله و ان الله اطلعک ما فی نفسی (۴۱۴)

شبیه بن عثمان می گوید: در روز حنین پشت سر پیامبر اکرم می رفتم و می خواستم آن حضرت را در مقابل خون طلحه بن عثمان و عثمان بن طلحه به قتل برسانم زیرا آن دو نفر در جنگ احد کشته شده بودند. خداوند پیامبراش را از فکر من آگاه نمود، رسول خدا متوجه من شد، دست به سینه من زد، نام خدا را برد و به حفظ من دعا نمود. بندهای استخوانم از این عمل لرزید، در همان لحظه به حضرتش نگاه کردم دیدم او از گوش و چشمم نزد من محبوبتر است. به نبوتش شهادت دادم و گفتم: خداوند ترا از نیت من آگاه فرمود.

امام سجاد علیه السلام بعد از واقعه کربلا- و مراجعت به مدینه با مشکلات جدیدی مواجه شد و رنج و عذاب آن حضرت به شکلهای تازه ای از ناحیه دشمنان افزایش یافت. آل امیه از پیروزی نظامی در واقعه کربلا نه تنها طرفی نیستند و در افکار عمومی بهره ای نبردند، بلکه ضرر بسیاری از این راه نصیبشان گردید و زبان مردم به سب و لعنشان گشوده شد. از اینرو دشمنی خاندان بنی امیه و طرفدارانشان نسبت به امام سجاد علیه السلام افزایش یافت و حضرتش پیوسته با خطرات گوناگونی مواجه بود. مشکل امام وقتی زیادتر شد که مردم با ایمان مدینه بر ضد حکومت یزید فاسد و شارب الخمر، که فرزند گرامی رسول اکرم را کشته بود قیام نمودند و با عبدالله بن حنظله برای پیروزی انقلاب به فداکاری و مرگ بیعت کردند. گرچه امام علیه السلام در عصر انقلاب و جنبش مردم وارد نبود و یزید هم به موجب گزارشهایی که دریافت کرده بود از این قضیه آگاهی داشت، اما بعید نبود که دشمنان امام از فرصت استفاده کنند و به عنوان فعالیتهای پنهانی و محرمانه اصل انقلاب را به آن حضرت مستند نمایند. تنها عاملی که می توانست توطئه خائنانه آنان را درهم بشکند و نقشه های آنان را بی اثر نماید دعاهای خاضعانه امام سجاد و اراده و عنایت حضرت باری تعالی بر استجاب آن دعاها بود. یزید برای آنکه انقلاب مدینه را آرام کند و مردم را سرکوب نماید عنصر خطرناکی به نام مسلم بن عقبه را برای انجام این ماءموریت در نظر گرفت، او را احضار نمود و به وی دستورهای خائنانه ای داد، دوازده هزار نظامی از مردم شام تحت فرماندهیش قرار داد و او را با اختیار تام به حجاز فرستاد. در ضمن، راجع به امام سجاد علیه السلام به وی توصیه نمود و گفت:

و انظر علی بن الحسین و اکفف عنه و استوص به خیرا فانه لم یدخل فی شیء مما دخلوا فیه (۴۱۵)

در امر امام سجاد دقت کن، مزاحمتی فراهم ننما، و از او خواست که درباره آن حضرت به خیر و خوبی رفتار نماید، زیرا امام سجاد در امری که مردم در آن مداخله نموده اند وارد نشده است. با این حال از ناحیه امام سجاد احساس خطر می شد. از این رو موقعی که مسلم و لشکریانش به سوی مدینه در حرکت بودند امام سجاد علیه السلام این دعا را در پیشگاه الهی عرض کرد:

رب! کم من نعمه انعمت بها علی و قل لک عندها شکری و کم من بلیه ابتلیت بها قل لک عندها صبری. فیامن قد قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی و یامن قل عند بلائه صبری فلم یخذلنی، یاذا المعروف الذی لاینقطع ابدا! و یاذا النعماء الی لا تحصی عددا! صل علی محمد و آل محمد و ادفع عنی شره فانی ابرء بک فی نحره و استعید بک من شره (۴۱۶)

خدای من! چقدر نعمتهایی که به من عطا فرمودی و شکر گزاریم در پیشگاه مقدست در مقابل آن نعمتها کم بود، و چقدر مرا به

بلا مبتلا نمودی و صبرم در مقابل آن بلایا کم بود، پس ای کسی که به علت کمی شکرم در مقابل نعمتها مرا محروم نمودی و ای کسی که به سبب قلت صبرم در مسائل، مرا از یاریت بی نصیب نفرمودی، ای کسی که خیرت هرگز منقطع نمی شود و نعمتهایت به شمار نمی آید، درود فرست بر محمد و آلش و شر او را از من بگردان که من دفع ایذاء او را از تو می خواهم و از شرش به تو پناه می برم.

خداوند دعای امام سجاد را مستجاب نمود و شری را که ممکن بود از ناحیه مسلم به عقبه بر آن حضرت وارد شود برطرف ساخت.

## ۲۰- وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ، وَمِنْ ظَنِّهِ أَهْلَ الصَّلَاحِ التَّقَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این دو جمله از دعای ((مکارم الاخلاق)) به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. امام علیه السلام عرض می کند: بارالها! حسد اهل معصیت و ستم را در مورد من به مودت و دوستی مبدل نما و بدگمانی اهل صلاح نسبت به من را به اطمینان و حسن ظن تبدیل فرما. در جمله اول دعای امام علیه السلام دو کلمه آمده که لازم است درباره آنها توضیح داده شود، یکی کلمه ((حسد)) است و آن دیگر، کلمه ((بغی)). راغب می گوید:

الحسد تمنی زوال نعمه من مستحق لها و ربما كان مع ذلك سعی فی ازالتها(۴۱۷)

حسد عبارت است از تمنی زوال نعمت از کسی که استحقاق آن نعمت را دارد و چه بسا حسود، خود علاوه بر تمنی روانی، در زوال آن نعمت، سعی و کوشش می نماید.

اولین نکته ای که در عبارت راغب باید مورد توجه قرار گیرد این است که حسد در جایی به کار برده می شود که محسود شایسته نعمتی باشد که در اختیار داد. اگر کسی نعمتی را در دست دارد ولی شایسته و لایق آن نعمت نیست، تمنی زوال نعمت از دست او حسد خوانده نمی شود، مثلاً- اگر دو نفر در رءس دو مؤسسه قرار دارند، یکی فنی و آن دیگر اقتصادی و هر دو از آن رشته ها کمترین اطلاع علمی و مهندسی ندارند، ولی در رءس آن دو مؤسسه قرار گرفته اند، کارمندان از عدم صلاحیت آن دو رئیس همواره رنج می برند و در دل تمنی دارند که نعمت ریاست از دست آنان خارج شود و به اهلش محول گردد، نمی توان گفت که تمنی کارمندان، حسد مذمومی است که در روایات آمده، بلکه تحقق یافتن چنین تمنی، آن دو مؤسسه را از خطر نابودی می رهاوند و آن طور که باید به دست افراد لایق به نفع جامعه اداره می شود و کشور از آن دو مؤسسه بهره مند می گردد. نعمتهایی که در اختیار صاحبان نعمت است و موجب توجه بعضی از افراد می شود بیش و کم در ضمیر آنان اثر می گذارد. کسانی که به خداوند و تعالیم اسلام ایمان واقعی دارند تمنی زوال نعمت از صاحب نعمت نمی نمایند، بلکه از خدا می خواهند که ایشان را نیز از چنین نعمتها برخوردار فرماید. اما منافقین و اشخاص فاقد ایمان واقعی حسد می برند و در دل، تمنی زوال نعمت را می نمایند و خواهند صاحب نعمت همانند آنها از نعمتی که دارد محروم گردد.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ان المؤمن یغبط ولا یحسد و المنافق یحسد ولا یغبط. (۴۱۸)

امام صادق علیه السلام فرموده است: مؤمن از مشاهده نعمت صاحب نعمت حسد نمی برد بلکه غبطه می خورد و از خداوند همانند آن نعمت را تمنی می نماید ولی منافق، غبطه نمی خورد بلکه حسد می برد و در دل تمنی زوال نعمت صاحب نعمت را می نماید.

برای آنکه در جامعه اختلال و فساد پدید نیاید و حقد و کینه بین مردم شایع نشود، اولیای گرامی اسلام به صاحبان نعمت توصیه نموده اند که از تظاهر به دارا بودن نعمت پرهیزند و به گونه ای عمل کنند که احساسات دگران بر ضدشان تحریک نشود.

عن علی علیه السلام قال: استعینوا علی حوائجکم بالکتمان فان کل ذی نعمه محسود. (۴۱۹)

علی علیه السلام فرموده است: برای تهیه و تاءمین نیازهای زندگی خود از کتمان و پنهان عمل کردن کمک بگیرید زیرا تمام صاحبان نعمت مورد حسد دگران اند.

حسد بردن حسودان به صاحبان نعمت اغلب برای مال یا مقام صاحب نعمت است و امام سجاد علیه السلام نه ثروتی داشت که مورد حسد تنگ نظران و حسودان واقع شود و نه دارای مقامی در دستگاه دولت بود تا حسد کسانی را که فاقد قدرت و مقام اند برانگیزد. حسد افراد حاسد نسبت به امام سجاد علیه السلام از جهت کمالات واقعی، مقامات معنوی، و مراتب ایمان آن حضرت به ذات اقدس الهی بود. در نظر امام علیه السلام بالاترین ارزش برای انسانها ارتباط خالصانه با آفریدگار جهان است و او واجد این نعمت بزرگ بود، از اینرو به هیچیک از شئون مادی و دنیوی اعتنا نداشت و این خود معنی زهد واقعی در اسلام است.

زهری یکی از افراد تحصیلکرده و عالم در عصر امام سجاد علیه السلام بود. از او پرسیدند: زاهدترین مردم در نظر تو کیست؟ گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام و برای سخن خود شاهی ذکر نمود. گفت بین امام سجاد و محمد حنفیه عموی آن حضرت در مورد باغهایی که علی بن ابیطالب در حیات خود به دست خویش آباد کرده و آنها را صدقه جاریه قرار داده بود اختلافی وجود داشت، امام سجاد علیه السلام در سالی در مکه بود و ولید بن عبدالملک نیز در آن سال در مکه بود. کسی به امام سجاد عرض کرد: اگر مسئله اختلافات خود و محمد حنفیه را به خلیفه وقت مراجعه دهید او با واقع بینی به نفع شما حکم خواهد داد و اختلاف پایان می یابد. امام سجاد علیه السلام در پاسخ پیشنهاد دهنده فرمود:

ویحک! افی حرم الله اساءل غیر الله عزوجل؟ انی آنف ان اسال الدنیا خالقها فکیف اسالها مخلوقا مثلی. و قال الزهری: لاجرم ان الله عزوجل القی هیته فی قلب الولید حتی حکم له علی محمد بن الحنفیه. (۴۲۰)

وای بر تو! آیا در حرم خداوند از غیر خدا درخواست نمایم؟ من ابا دارم در اینجا تمام دنیا را از آفریدگار حکیمش در خواست کنم چگونه ممکن است برای قطعه کوچکی از دنیا مخلوق ناتوانی همانند خودم را مورد درخواست قرار دهم؟ زهری می گوید: خداوند هیبت و عظمتی از آن حضرت در قلب ولید بن عبدالملک القا نمود و در نتیجه به نفع امام سجاد علیه السلام نظر داد. زهری تحصیلکرده و عالم نمونه دگری از مقام معنوی امام سجاد که منشاء حسد بعضی از افراد بود در پاسخ سؤال کسی که از او پرسید: آیا امام سجاد را ملاقات نموده ای؟ چنین گفت:

نعم لقیته و ما لقیته احدا افضل منه و الله ما علمت له صدیقا فی السر ولاعدوا فی العلانیه. فقیل له: فکیف ذلک؟ قال: لانی لم ار احدا و ان کان یحبه الا و هو لشدته معرفته بفضل یحسده، ولا رایت احدا و ان کان یبغضه الا و هو لشدته مداراته له یداریه (۴۲۱)

بلی او را ملاقات نموده ام و کسی را از او برتر ندیده ام. قسم به خدا من نه برای او دوستی را در پنهان یافتم و نه دشمنی را در آشکار. از او پرسیدند: اینکه می گویی چگونه است؟ گفت: من ندیدم احدی هر چند دوستدار امام بود مگر آنکه بر اثر شدت معرفت به فضیلت حضرت بر وی حسد می برد، من ندیدم احدی هر چند دشمن او بود مگر آنکه به علت شدت مدارای آن حضرت، در آشکار با مدارا به امام برخورد می نمود.

از آنچه معروض افتاد معنی ((حسد)) و ((غبطه)) توضیح داده شد و ضمنا روشن گردید که حسد از بعضی از افراد حتی بعضی از دوستان آن حضرت نسبت به امام بر اثر دارا بودن ثروت و مال یا قدرت و مقامات دولتی نبوده، بلکه بر جنبه های معنوی و مقامات روحانی آن حضرت رشک می بردند. در آغاز بحث، اشاره شد که در این جمله از سخن امام علیه السلام علاوه بر کلمه ((حسد)) کلمه ((بغی)) هم آمده است. و آن کلمه نیز باید توضیح داده شود. امام در پیشگاه الهی عرض می کند:

و من حسد اهل البغی الموده.

از خدا می خواهد که حسد مردمان ستمکار و اهل بغی را به مودت تبدیل نماید. حسد یک حالت روانی و یک تمنی درونی است. تا زمانی که حسود برای تحقق بخشیدن به تمنی خویش دست به ظلم و ستم نزده و تعدی ننموده است برای شخص محسود خطری

ندارد، فقط حسود است که خویشتن را دچار عذاب درونی ساخته و از تمنی که در دل دارد و عملی نمی شود همواره رنج می برد، خطر حسد برای محسود، موقعی است که حسود بخواهد میل باطنی خویش را به گونه ای پیاده کند و نعمتی را که در دست محسود است زایل نماید. در این موقع است که حسود دچار گناه می شود و محسود در معرض خطر قرار می گیرد، و این مطلب در ضمن حدیثی از رسول گرامی آمده که عینا در اینجا نقل می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال : ثلاث لا ینجو منهن احد: الظن و الطیره و الحسد و ساحد تکم بالمخرج من ذلک . اذا ظننت فلا تحقق و اذا تطیرت فامض و اذا حسدت فلا تبغ . (۴۲۲)

رسول اکرم فرموده : سه چیز است که همه گرفتار آن هستند: اول گمان بد، دوم فال بد، سوم حسد، و من به شما می گویم چه کنی که به عذاب آنها دچار نشوی : موقعی که درباره کسی گمان بد بردی تفتیش و تحقیق مکن که گمان بد در اختیار نبوده و برای خود گمان بدون تحقیق کیفر نمی شوی ، موقعی که در چیزی یا برای کاری که قصد انجام آن را داشتی فال بد زدند اعتنا مکن و به راه خود ادامه بده ، وقتی درباره کسی حسد بردی دست به ظلم و ستم نزن و حسد اگر فقط حالت روانی و تمنی درونی باشد و بس مجازات ندارد.

امام سجاد علیه السلام از حسد اهل بغی سخن می گوید و از خدا می خواهد که دل حسودان ظالم را به دوستیش متمایل سازد، زیرا امام سجاد علیه السلام در افکار عمومی مسلمانان و همچنین در اندیشه و فکر زمامداران اموی آنقدر از نعمت تکریم و احترام برخوردار بود که جاه طلبان ظالم به آن همه محبوبیت رشک می بردند و چون اهل بغی و ستم بودند آرام نمی گرفتند و ممکن بود با افترا و تهمت ، هتک و اهانت ، آزار و اذیت ، و خلاصه از هر راهی که میسر باشد دست به ظلم و ستم بکشایند تا ارزش معنوی امام و عظمت روحانی آن حضرت را کاهش دهند یا بکلی از میان ببرند.

برای آنکه شنوندگان محترم به ارزش روحانی امام و سبب حسادت اهل بغی هر چه بهتر و بیشتر توجه نمایند، در اینجا به طور شاهد دو مورد از نعمت محبوبیت امام علیه السلام ذکر می شود.

حج هشام بن عبدالملک فی زمن عبدالملک فطاف بالبيت فجهد الی الحجر لیستلمه فلم یقدر علیه فنصب له منبر و جلس علیه ینظر الی الناس و معه اهل الشام اذ قبل علی بن الحسین علیهما السلام و علیه ازار و رداء من احسن الناس و جها و اطمیهم اریجا فطاف بالبيت فکلما بلغ الی الحجر تنحی له الناس حتی یستلمه . فقال رجل من اهل الشام : من هذا الذی قد هابه الناس هذه الهیبه ؟ فقال هشام : لا اعرفه ، مخافه ان یرغب فیه اهل الشام ، و کان الفرزدق حاضرا فقال : لکنی اعرفه . قال الشامی : من هو یا ابا فراس ؟ فقال الفرزدق :

هذا الذی تعرف البطحاء و طاته

والبيت یعرفه و الحل و الحرم (۴۲۳)

هشام بن عبدالملک در زمان حیات پدرش خلیفه مقتدر وقت ، برای حج بیت الله به مکه آمد، طواف بیت الله را انجام داد، کوشش کرد که استلام حجر نماید ولی نتوانست زیرا مردم او را راه ندادند، گویی فشار مردم آنقدر شدید بود که برای مصونیت هشام منبری آوردند، او را روی منبر نشانند، و طواف و استلام مردم را نگاه می کرد و کسانی از اهل شام با او بودند و گرد منبرش حضور داشتند. در این میان حضرت علی بن الحسین علیه السلام وارد مسجد الحرام شد. لباسی بلند بر تن داشت و عبایی بر دوش ، صورتش از زیباترین صورتهای مردم بود و بوی عطرش بسیار مطبوع . طواف خانه را آغاز نمود. وقتی به حجرالاسود رسید مردم دور شدند، راه دادند، تا حضرت استلام حجر نماید. در طوافهای بعد هم مطلب به همین منوال بود و مردم برای آن حضرت راه باز می کردند. یکی از شامیان که در کنار منبر هشام بن عبدالملک بود از مشاهده این وضع به شگفت آمد، از هشام بن عبدالملک پرسید این کیست که در نزد مردم اینقدر ابهت و عظمت دارد. هشام گفت : او را نمی شناسم ، زیرا می ترسید که اگر آن حضرت

را معرفی کند شامیان به او متمایل شوند و علاقه مند گردند. فرزدق شاعر در آنجا حاضر بود. وقتی هشام گفت ((نمی شناسم)) فرزدق گفت: من او را می شناسم. شخص شامی گفت: ای ابا فراس او کیست؟ فرزدق قصیده معروف خود را خواند که در بیت اول گفته بود: ((این مرد کسی است که مکه او را می شناسد، این مرد کسی است که حرم خدا او را می شناسد، این مرد کسی است که تمام مردم از محل و محرم او را می شناسند و هویت او بر همه مشهود است.))

این یک نمونه از نعمت محبوبیت امام سجاد علیه السلام نزد مسلمانان بود که معروض افتاد. نمونه دیگر عظمتی است که امام علیه السلام نزد خلیفه وقت داشت و او صریحا به زبان آورده است.

عن الزهري قال: دخلت مع علي بن الحسين عليهما والسلام علي عبد الملك بن مروان. قال فاستعظم عبد الملك مراءى من اثر السجود بين عيني علي بن الحسين عليهما السلام. فقال: يا ابا محمد! لقد بين عليك الاجتهاد و لقد سبق لك من الله الحسنی و انت بضعه من رسول الله صلى الله عليه و آله قريب النسب، و كيد السبب و انك لذو فضل عظيم علي اهل بيتك و ذوی عصرك و لقد اوتيت من الفضل والعلم والدين و الورع مالم يوته احد مثلك ولا قبلك الا من مضى من سلفك و اقبل يثنى عليه و يطريه، قال، فقال علي بن الحسين (ع): كلما ذكرته و وصفته من فضل الله سبحانه و تاءييده و توفيقه فاین شكره علي ما نعم (۴۲۴)

زهري می گوید: من در معیت امام سجاد علیه السلام به مجلس عبد الملك مروان رفتم. عبد الملك با مشاهده اثر سجود ما بین دو چشم امام حضرتش را در کمال بزرگی و عظمت تلقی نمود. عرض کرد: مجاهدات شما در پیشگاه الهی مشهود است و کارهای نیکت نزد باری تعالی سابقه دارد، تو پاره تن رسول خدا هستی، از جهت نسبت به پیمبر اکرم نزدیکی و از نظر سبب بسیار محکم و موثقی، شما فضیلت و برتری عظیمی بر اهل بیت خودت و بر مردم زمانت داری، از مدارج فضیلت و علم و از مراتب دین و تقوی آنقدر بهره مندی که احدی نه امروز و نه در گذشته واجد آن نبوده است، مگر پیشینیان و پدران بزرگوار خودت. خلاصه، عبد الملك از حضرت علی بن الحسين علیهما السلام بسیار تمجید نمود. زهري می گوید: امام سجاد علیه السلام: آنچه را که گفتمی و توصیف نمودی از فضل الهی و تاءييد و توفيق باری تعالی است، اما شکر این همه نعمت کجاست و چگونه می توان این وظیفه بزرگ و سنگین را به درستی و شایستگی انجام داد؟

آن محبوبیت عظیم امام سجاد علیه السلام نزد مسلمانان و این همه تکریم و احترام از ناحیه خلیفه مقتدر زمان، امری ساده و عادی نیست و قطعا در ضمیر دگران به طور متفاوت اثر می گذارد. دوستان واقعی و شیعیان حقیقی امام در باطن از عظمت پیشوای خود بسیار مسرورند و برای خود از خداوند درخواست می کنند، ولو به قدر یک صد هزارم، از آن نعمت خلوص و معنویت به آنان عطا فرماید. اما افراد عادی از مشاهده آن همه نعمت نسبت به امام علیه السلام حسد می برند و در ضمیر خویش ناراحت و بی قرارند، اما به عمل ناروایی دست نمی زنند، ولی ستمکاران و اهل بغی از مشاهده آن همه نعمت خشمگین و ناراحت اند، نسبت به حضرت سجاد علیه السلام دشمنی و کینه می ورزند و ممکن است عملا به افترا و تهمت یا هتک و اهانت متوسل شوند تا از محبوبیت و عظمت امام بکاهند.

حضرت علی بن الحسين علیهما السلام در مقام دعا به پیشگاه الهی عرض می کند:

و من حسد اهل البغی الموده

پروردگارا! حسد اهل بغی و ستمکاران را در باره ام به دوستی و محبت تبدیل فرما و به لطف و کرمات از خطرات ناشی از آن مصون و محفوظم بدار.

امام سجاد علیه السلام در دومین جمله دعا، که قسمتی از موضوع بحث امروز است، به درگاه خدا عرض می کند:

و من ظنه اهل الصلاح الثقه

بارالها! بد گمانی افراد صالح را درباره من به وثوق و اطمینان تبدیل نما.

گمان بد نیز مانند حسد از حالات روانی و اندیشه‌ها درونی انسان است. موقعی که اشخاص خود را در شرایط سوءظن قرار می‌دهند، قهرا برای دگران بدبینی و بدگمانی پدید می‌آید. اولیای گرامی اسلام برای مصون ماندن مسلمین از سوءظن این و آن ضمن روایات متعددی تذکرات لازم را به پیروان خود داده‌اند.

عن النبی صلی الله علیه و آله : اولی الناس بالتهمه من جالس اهل التهمه (۴۲۵)

رسول گرامی فرموده است: شایسته‌ترین افراد برای متهم شدن کسانی هستند که با اهل تهمت مجالست می‌نمایند.

عن علی علیه السلام قال : مجالسه الاشرار تورث سوء الظن بالاخيار (۴۲۶)

علی (ع) فرموده است: مجالست با اشرار و بدان منشاء گمان بد برای اخیار و نیکان است.

و عنه علیه السلام قال : و من دخل مداخل السوء اتهم (۴۲۷)

و نیز فرموده: کسی که در جایگاههای بد وارد شود مورد تهمت و بدگمانی قرار می‌گیرد.

مقصود از ((گمان بد)) که در این جمله دعا آمده ((سوظن ناشی از مجالست با اشرار)) نیست زیرا امام سجاد (ع) معلم اخلاق است، نه تنها همنشین بد را به خود راه نمی‌دهد، بلکه پیروان خویش را نیز از آن برحذر می‌دارد. ممکن است گمان بدی که در دعای امام سجاد (ع) آمده ناشی از فساد زمان و ناظر به انحراف اخلاق جامعه باشد و این همان است که امیر المؤمنین (ع) آن را مورد توجه قرار داده و به پیروان خویش خاطر نشان فرموده است:

عن علی علیه السلام قال : اذا استولی الصلاح علی الزمان و اهله ثم اساء رجل الظن برجل لم تظهر منه حوبه فقد ظلم ، و اذا استولی الفساد علی الزمان و اهله و احسن رجل الظن برجل فقد غرر (۴۲۸)

علی (ع) فرموده: موقعی که صلاح و درستکاری بر زمان و اهل زمان حاکم باشد اگر کسی در چنین شرایطی به دگری گمان بد ببرد با آنکه از شخص مورد سوءظن گناهی ندیده باشد به وی ستم نموده است، اما موقعی که نادرستی و فساد بر زمان و اهل زمان مستولی گردد اگر کسی ناشناخته و بدون تحقیق با دگری به حسن ظن رفتار کند، خویشتن را در معرض خطر قرار داده است. به طوری که در کتب عامه و خاصه آمده است معاویه بن ابی سفیان و پس از او سایر حکام بنی امیه برای تثبیت حکومت خود گناه و ناپاکی را شایع نمودند، مردم را در معاصی و اعمال خلاف عفت آزاد گذاردند، حلال و حرام خدا را نادیده انگاشتند و جامعه را به فساد و ناپاکی سوق دادند، آنچنان دین حق را ملعبه قرار دادند و مردم نادان شام را مطیع بی قید و شرط خود ساختند که مسعودی در تاریخ می‌گوید:

و قد بلغ من امرهم فی طاعتهم له انه صلی بهم عند مسيرهم الی صفین الجمعه فی یوم الاربعاء و اعاروه روضهم عند القتال (۴۲۹)

کار حکام بنی امیه و اطاعت کورکورانه مردم از آنان به جایی رسید که معاویه زمانی که با لشکریان خود به صفین می‌رفت نماز جمعه را روز چهارشنبه اقامه نمود، نه تنها کسی در این بدعت صریح و گناه بزرگ به وی اعتراض نمود، بلکه همان مردم سرهای خود را برای جنگ با علی (ع) به وی عاریه می‌دادند و در اطاعت و فرمانبرداری از جان خود می‌گذشتند. در زمان امام سجاد (ع) سالها از حکومت ظالمانه معاویه گذشته بود و در این فاصله هر روز فساد و ناپاکی افزایش یافته، بدگمانی به اوج خود رسیده و سوءظن در سراسر جامعه سایه افکننده است. البته در چنین زمانی تمام قشرهای مردم به گونه‌ای نسبت به یکدیگر سوءظن داشتند و امام سجاد (ع) نیز از بدگمانی این و آن مصونیت نداشت. شاید سوءظنی که درباره امام (ع) اعمال می‌شد و ممکن بود که حضرتش از آن جهت مورد بدگمانی قرار گیرد، این است که بگویند دعاها و عبادات امام سجاد در پیشگاه باری تعالی، آه و زاری‌های آن جناب در محضر خداوند، و خلاصه، آن همه ورع و زهد از روی واقع مردم را متوجه خود نماید، عواطف آنان را به نفع خویشتن برانگیزد، و از این راه محبوبیت و نفوذ کلام به دست آورد. به نظر می‌رسد که منشا گمان بد مردم نسبت به امام سجاد (ع) چیزی جز این نباشد، زیرا در علی بن الحسین علیهما السلام ماده‌ای که بتواند زمینه گمان بد درباره آن حضرت گردد

وجود نداشت و این احتمال از خلال بعضی از روایات نیز استفاده می شود:

عن الصادق علیه السلام قال : قال رجل لعلى بن الحسين ان فلانا ينسبك الي انك ضال مبتدع . فقال له على بن الحسين عليهما السلام : ما رایت حق مجالسه الرجل حیث نقلتنا حدیثه ولا ادیت حقى حیث ابلغنى عن اخى ما لست اعلمه ، ان الموت یعمنا و البعث محشرنا والقیامه موعدا و الله یحکم بیننا (۴۳۰)

امام صادق (ع) فرمود که مردی به حضرت سجاد عرض کرد: فلانی درباره شما می گوید که: علی بن الحسین مردی گمراه و اهل بدعت است. امام به وی فرمود: حق مجالست آن مرد را رعایت نمودی که گفته او را برای من نقل نمودی و همچنین ادای حق مرا نکردی از این جهت که از برادر من به من خبری گفتی که نمی دانستم. سپس چند جمله برای آگاهی او و دیگر افرادی که بعداً می شنوند فرمود: مرگ دربرگیرنده تمام ماست، بعثت روز حشر ماست، و قیامت وعده گاه ماست و در آن روز خداوند بین ما حکم خواهد نمود.

برای امام سجاد (ع) سوءظن افراد ناصالح و کسانی که افکار و اعمالشان براساس محاسبه دینی و رعایت تعالیم الهی نسبت اهمیت ندارد، آنچه در نظر امام از جهت دینی و اطمینان خاطر مسلمین اهمیت دارد این است که افراد صالح و عناصر درستکار به آن حضرت گمان بد ببرند، زیرا سوءظن این قبیل افراد که مردم به آنان حسن نظر دارند اگر در جامعه شایع شود رفته رفته مسلمانان نسبت به دین حق و مردان الهی بدگمان می گردند و شیوع چنین فکری بین مردم برای اسلام و مسلمین زیانبار است. لذا امام سجاد (ع) در دعای خود گمان بد افراد صالح را مورد توجه قرار داده و به پیشگاه خدا عرض می کند:

و من ظنه اهل اصلاح الثقه

بارالها! گمان بد مردم صالح و درستکار نسبت به من را به وثوق و اعتماد مبدل نما.

سم پاشی ها و تبلیغات سوء درباره سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیز کم و بیش وجود داشته و در پاره ای از مواقع کسانی گفته های آنان را به اطلاع امام می رساندند و امام بر اساس کرامت خلق، بدی آنان را به نیکی پاسخ می داد و همین عمل موجب می شد که بدگمانی و بغض آنان از میان برود یا لاقلاً کاهش یابد و زیانی برای اسلام و اولیاء الهی به بار نیاید.

اتی رجل اباعبدالله علیه السلام فقال : ان فلانا ابن عمك ذکرک فما ترک شیئا من الوقیعه الا قاله فیک . فقال ابو عبدالله (ع) للجاریه ایتینی بوضوء فتوضا و دخل فقلت فی نفسی یدعو علیه . فصلی رکعتین فقال : یا رب و حقى قد وهبت و انت اجود منى واکرم ، فهبه لى ولا تواخذه بى ولا تقایسه . ثم رق فلم یزل یدعو ، فجعلت اتعجب (۴۳۱)

مردی حضور امام صادق (ع) آمد، عرض کرد فلانی، پسر عمویت، از شما سخن گفت و هیچ بدگویی و شتمی را فروگذار نکرد. امام صادق (ع) به خدمتگزار فرمود آب وضو بیاورد، وضو گرفت، به نماز ایستاد. با خود گفتم: امام می خواهد درباره او نفرین کند، دیدم دو رکعت نماز خواند و گفت: بارالها! من از حق خودم در مورد او گذشتم و تو از من بخشنده تر و کریمتری، درخواست دارم او را ببخشی و برای اهانتی که به من نموده است موآخذه اش نمایی،

در حالی که پرده اشکی روی چشمش بود پیوسته به مغفرت او دعا کرد و من با شگفتی ناظر آن جریان بودم.

در پایان سخن به مناسبت بحث سوءظن قضیه عجیبی که در عصر علی (ع) روی داده و در حدیث آمده است تقدیم شنوندگان محترم می گردد:

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : اتى امیر المؤمنین (ع) برجل وجد فی خربه ویده سکین ملطخ بالدم و اذا رجل مذبوح یتشطح فی دمه . فقال له امیر المؤمنین علیه السلام ماتقول ؟ قال : یا امیر المؤمنین ، انا قتله . قال : اذهبو به . فلما ذهبوا به اقبل رجل مسرعاً فقال : لا تعجلوا وردوه الی امیر المؤمنین (ع). فردوه ، فقال والله یا امیر المؤمنین ما هذا صاحبه ، انا قتله . فقال امیر المؤمنین (ع) للاول : ما حملک علی اقرارک علی نفسک ولم تفعل ؟ فقال : یا امیر المؤمنین ! وما کنت استطیع ان اقول و قد شهد علی امثال هولاء

الرجال و اخذونی و بیدی سکین ملطخ بالدم والرجل يتشحط في دمه و انا قائم عليه وخفت الضرب فافقرت و انا رجل كنت ذبحت بجنب هذه الخربة شاه و اخذني البول فدخلت الخربة فراءيت الرجل يتشحط في دمه ففقت متعجبا فدخل على هولاء فاخذوني . فقال اميرالمؤمنين (ع): خذوا هذين فاذهبوا بهما الى الحسن وقصوا عليه قصتهما و قولوا له : ما الحكم فيهما؟ فذهبوا الى الحسين (ع)، قصوا عليه قصتهما. فقال الحسن (ع) قولوا لامير المؤمنين (ع): ان هذا كان ذبح ذاك فقد احيا هذا و قد قال الله عزوجل ((و من احياها فکانما احيا الناس جميعا)) (۴۳۲)

يخلى عنهما و تخرج ديه المذبوح من بيت المال. (۴۳۳)

امام صادق (ع) فرمود: مردی به حضور علی (ع) جلب شد. او در خرابه ای بود و کارد خون آلودی در دست داشت و در کنارش کشته ای غرق به خون بود. حضرت از او پرسید: تو او را کشتی؟ عرض کرد: بلی، من او را کشتم. دستور دارد او را ببرند و نگاه دارند تا قصاص شود. در حالی که او را می بردند مردی با شتاب از راه رسید و گفت: عجله نکنید، او را به علی (ع) برگردانید. برگرداندند. این مرد گفت: والله من او را کشتم و مرد دستگیر شده قاتل نیست.

علی (ع) به اولی گفت: چه چیز ترا واداشت که به قتل اقرار کنی؟ عرض کرد: این مردان مرا دستگیر نمودند در حالی که کارد خونین به دست داشتم و در کنار مقتول غرق به خون ایستاده بودم، خائف بودم که اگر انکار کنم مرا بزنند، اقرار نمودم. من بیرون خرابه گوسفندی را کشته بودم، دچار مزیقه ادرار شدم، با کارد خونین برای رفع حصر به خرابه آمدم، مرد غرق به خون را دیدم، با شگفتی او را نگاه می کردم که اینان وارد خرابه شدند و مرا دستگیر کردند.

علی علیه السلام دستور داد هر دو نفر را نزد امام مجتبی (ع) ببرند و قصه آن دو را به عرض برسانند و بگویند: حکم خدا در این باره چیست؟ امام مجتبی (ع) گفت: به امیر المؤمنین بگویید اگر این مردم دومی مقتول را کشته دستگیر شده اول را که قاتل نبوده از مرگ خلاص کرده و در واقع او را احیا نموده است، فرمود: کسی که یک نفر را احیا کند همانند آن است که تمام مردم را احیا کرده باشد، پس هر دو نفر آزاد شوند و دیه مقتول از بیت المال پرداخت گردد.

## ۲۱- وَمِنْ عَدَاوَةِ الْأَذْنَيْنِ الْوَلَايَةِ، وَمِنْ عُقُوبِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَةِ، وَمِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سه جمله از دعای ((مکارم الاخلاق)) به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. امام علیه السلام به پیشگاه خداوند عرض می کند: بارها! دشمنی نزدیکان را به دوستی و جدایی ارحام را به نیکی و پیوستگی و ترک یاری بستگان را به حمایت و نصرت تبدیل فرما.

پروردگار حکیم، نظام عالم را براساس علل و معالیل استوار فرموده و برای هر چیزی اسباب و وسایلی را قرار داده است. هر کس بخواهد به هدف مورد نظر خود دست یابد باید از مجرای که مقدر است وارد شود تا به آن نایل گردد: کسی که رزق می خواهد مجرای آن کشاورزی، دامداری، و برخی اشجار میوه است. کسی که علم می خواهد مجرای آن کتاب و کلاس و شنیدن درس استاد و بحث کردن با سایر محصلین است. و همچنین سایر امور.

عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسباب و جعل لكل شیء سببا و جعل لكل سبب شرحا و جعل لكل شرح علما (۴۳۴)

امام صادق (ع) فرموده: خداوند ابا دارد از اینکه امور جهان را به جریان اندازد مگر از راه وسایل و اسباب. آفریدگار حکیم برای هر چیزی وسیله ای را خلق نموده و برای هر وسیله ای شرح و توضیحی را مقرر داشته و برای هر شرحی علمی را تعیین نموده است. بنابراین انسانهایی که خواهان تعالی و تکامل معنوی یا مادی هستند باید وسایل و اسباب کمال را در هر یک از امور بشناسند و از



آن مجاری، فیض خدا را بخواهند. البته به هر نسبت که علم و آگاهی بشر به علل و معالیل افزایش یابد و بر طبق آنها عمل کند به همان نسبت پیروزی و موفقیتش بیشتر خواهد بود. اموری را که مربوط به هدایت الهی و فراگرفتن تعالیم دینی برای نیل به سعادت ابدی است باید از بیان پیمبر گرامی و ائمه معصومین علیهم السلام استفاده نمود و چیزهایی که مربوط به علل و عوامل مادی و دنیوی است، از قبیل فیزیک و شیمی، و رشته های فنی، و همچنین شناخت معادن مس و سرب و چگونگی تصفیه و بهره برداری از آنها برای اداره امور دنیوی مربوط به علوم طبیعی دانشگاهی و تدریس اساتید متخصص است.

برای آنکه مطلب، هر چه بهتر، جهت شنوندگان محترم روشن شود و به اهمیت و ارزش اسباب و علل در نظام خلقت واقف گردند، لازم است در مضمون این روایت دقت کنند و از عنایت الهی به این سنت حکیمانه آگاهی یابند.

عن ابیعبید الله علیه السلام قال: ان نیا من الانبیاء مرض و قال: لا اتدواى حتى یکون الذی امرضنی هو الذی یشفینی. فوحي الله عزوجل: لا اشفیک حتی تتداوی، فان الشفاء منی و الدواء منی. فجعل یتداوی فاتی الشفاء (۴۳۵)

امام صادق (ع) فرمود: یکی از پیمبران الهی بیمار شد. گفت: من مداوا نمی کنم تا آن کس که مرا مریض نموده، شفایم بخشد. خداوند به او وحی فرستاد: ترا شفا نمی دهم تا خود را مداوا نمایی، زیرا شفا از من است و دوا نیز از من و تو باید از وسیله من به شفایم دست یابی. آن پیمبر طبق دستور الهی عمل نمود و مداوا کرد و خداوند به او عافیت بخشید.

ناگفته نماند اینکه در روایات آمده که ((خداوند ابا دارد از اینکه امور جهان را جز از راه وسایل و اسباب به جریان اندازد)) بدین معنی نیست که آفریدگار توانا خویشتن را نیز در چارچوب علل و اسبابی که خود آنها را آفریده است زندانی نموده و دیگر قادر نیست که بدون وسیله و اسباب کاری انجام دهد، بلکه خداوند به مشیت حکیمانه خود این نظم و ترتیب را برقرار فرمود تا افراد از راه وسایل و مقررات تعیین شده به هدفهای خویش دست یابند، اما خود حضرت باری تعالی در این اسباب محصور نیست و اگر در موردی بخواهد می تواند به طور سبب سوزی و بدون وسیله و اسباب عادی به اراده خود جامه تحقیق ببوشاند و هدف خود را ایجاد نماید و کلمه ((ابا)) که در حدیث آمده حاکی از همین مطلب است، مثلاً اگر یک نفر بگوید: فلان تاجر بزرگ ابا دارد و معاملات خود را بدون واسطه انجام دهد، از کلمه ((ابا)) استفاده می شود که این تصمیم جنبه عمومیت دارد و باید در معاملات او واسطه در کار باشد نه آنکه تاجر نمی تواند بدون واسطه معامله کند، بلکه او آزاد است و اگر در موردی اراده نماید می تواند بدون مداخله واسطه چیزی را بخرد یا بفروشد. خداوند نیز ابا دارد از اینکه امور جهان را بدون اسباب به جریان اندازد، اما اگر در موردی اراده فرماید می تواند خارج از مقررات و اسباب عادی، آن را که خواسته است ایجاد نماید و این مطلب به صریح قرآن شریف مکرراً به وقوع پیوسته است. اراده خداوند در نظام خلقت این است که بچه چهار پایان به وسیله آمیزش نر و ماده تشکیل شود و متولد گردد، اما در مورد ناقه صالح این قانون را عملاً برهم زد و اراده فرمود که شتری را از سینه سنگ بزرگی به درآورده و آن را معجزه نبوت حضرت صالح قرار دهد. همچنین در مورد موسی بن عمران قانون تکوین مار را برهم زد و عصای او را که چوب خشکی بود در یک لحظه به اژدهایی بزرگ تبدیل نمود و چیزهایی را که ساحران به صورت مار جلوه داده بودند بلعید و در لحظه دیگر آن اژدها را با دست موسی بن عمران به صورت عصا درآورد. نتیجه آنکه دنیا عالم علل و اسباب است و دعای ما در پیشگاه الهی به معنای نادیده گرفتن وسایل و اسباب نیست، بلکه موظفیم در مواردی که وسایل و اسباب را نیز مهیا نمایم و در جایی که وسیله در اختیار ما نیست چون باری تعالی امر به دعا نموده و وعده استجاب داده است، اگر دعای ما مقبول در گاه الهی افتد وسیله آن را نیز خود به لطف و رحمتش فراهم می آورد. و این مطلب در خلال بحث راجع به سه جمله از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع سخنرانی امروز است روشن خواهد شد. امام سجاد (ع) در جمله اول این قسمت از دعا به پیشگاه باری تعالی عرض می کند:

و من عداوه الادیین الولاية

بارالها! دشمنی نزدیکان را به دوستی مبدل فرما.

دوستی و دشمنان، حب و بغضهای درونی خویش را با واکنشهای گوناگون از قبیل مدح و ذم، تصدیق و تکذیب، و گاهی با اعمال شدیدتر ابراز می‌دارند. بسیاری از افراد نیز همانند امام سجاد (ع) از پیشگاه الهی درخواست می‌کنند که دشمنی نزدیکان را به دوستی مبدل فرماید. با توجه به شرحی که معروض افتاد، دنیا عالم علل و اسباب است و برای آنکه دعا به استجابت برسد باید اسباب و علل دوستی به موازات دعا فراهم آید تا خواسته دعا کننده در پیشگاه الهی مقبول افتد و مورد استجابت واقع شود، پیش از آنکه علل و عوامل دوستی مورد بحث قرار گیرد قسمتی از حدیث امام صادق (ع) را که برای یکی از دوستان خود بیان نموده و در توضیح این جمله از دعای امام سجاد (ع) مفید است، به عرض شنوندگان محترم می‌رساند:

عن ابی‌جعفر علیه السلام فی وصیته لجابر بن یزید الجعفی قال: یا جابر! اوصیک بخمس: ان ظلمت فلا تظلم، و ان خانوک فلا تخن، و ان کذبت فلا تغضب، و ان مدحت فلا تفرح، و ان ذممت فلا تجزع، و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله جل و عز عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبه مما خفت من سقوطک من اعین الناس و ان کنت علی خلاف ما قیل فیک فتواب اکتسبته من غیر ان یتعب بدنک (۴۳۶)

امام باقر (ع) به جابر جعفی فرمود: پنج چیز را به تو سفارش می‌کنم: اگر مورد ستم واقع شدی ستم مکن، اگر دگران به تو خیانت نمودند تو خیانت منما، اگر تکذیب کردند چشمگین مشو، اگر تمجیدت نمودند شادی مکن، و اگر مذمت کردند بیتابی منما و به چیزی فکر کن که درباره ات گفته اند، اگر گفته های دگران را در خویشتن یافتی و به صفات بدی متصف بودی، پس وقوف تو در پیشگاه الهی بر اثر خشمی که از شنیدن سخن حق نشان دادی مصیبتش سنگینتر از وقوف تو در اجتماع است، و اگر آنچه را از بدی که درباره ات گفته اند در تو نیست به اجری از خداوند نایل شده ای بدون آنکه برای دست یافتن به آن اجر، بدنت به تعب افتاده باشد.

کسی که دعا می‌کند و از خداوند می‌خواهد که دشمنی نزدیکانش را به دوستی مبدل سازد باید از توصیه امام باقر (ع) به جابر جعفی استفاده نماید و فکر کند آیا دشمنی وی با من بر حق است یا ناحق و در مواقعی که او مرا مذمت نموده یا تکذیب کرده، بجا بوده است یا نابجا، خلاصه منشاء دشمنی او را مورد بررسی و دقت قرار دهد، اگر دعا کننده در مواقعی او را تحقیر نموده و کوچک شمرده است یا درباره او کلمات زشت و زننده گفته و مورد اهانتش قرار داده است یا در غیابش از او بدگویی نموده و کسانی این خبر را داده اند و این قبیل امور منشاء عداوت او گردیده، برای اینکه دعایش مستجاب شود و دشمنی او به دوستی مبدل گردد باید حتما رفتار و گفتار خویش را تغییر دهد و روش خصمانه را ترک گوید و به یاد داشته باشد که دنیا عالم علل و اسباب است و چون ترک عوامل دشمنی و به کار بستن وسایل و انگیزه های دوستی در اختیار اوست باید به موازات دعا اعمال خود را اصلاح کند و رفتار و گفتارش به گونه ای باشد که مایه محبت و دوستی گردد.

عن علی علیه السلام قال: ثلاث یوجبن المحبه: حسن الخلق و حسن الرفق و التواضع (۴۳۷)

علی (ع) فرموده: سه چیز است که موجب محبت و دوستی می‌شود: یکی حسن خلق، آن دیگر مدارا نمودن صحیح و شایسته، و سوم تواضع و فروتنی.

اگر دشمنی وی نابجا و خلاف حق بوده و دعا کننده در تمام مواقع با رعایت اصول اخلاق و ادب با وی برخورد می‌نموده است، در این صورت او از نظر تاءمین وسایل و اسباب دوستی، وظیفه و تکلیفی به عهده ندارد و اصلاح دشمن فقط به تحول قلب اوست و این امر مهم به ذات اقدس الهی اختصاص دارد، اوست که می‌تواند نیت را تغییر دهد و دلها را از مسیری که می‌روند بگرداند، اگر خداوند اراده نماید و دل او را متحول سازد دعا مستجاب می‌شود و محبت جایگزین دشمنی می‌گردد و اگر در او تحولی ایجاد نماید به فرموده امام باقر (ع) دعا کننده بدون تحمل رنج و تعب بدنی از اجر باری تعالی برخوردار می‌گردد. این قبیل عناصر

منحرف که بی جهت نسبت به وظیفه شناسان و بردباران دشمنی دارند بیش و کم در جوامع بشری وجود داشته و دارند. علی (ع) درباره اینان فرموده است:

عاده الاشرار معاده الاخیار (۴۳۸)

دشمنی با اخیار و پاکان از جمله عادات مذموم و ناپسند اشرار و بدخواهان است.

امام سجاد (ع) خود مربی انسانها بود و تمام وظایف اخلاق و ادب را در مورد همه افراد رعایت می فرمود و دشمنی بعضی از نزدیکان ناشی از سوء برخورد نبوده است، اینکه در مقام دعا عرض می کند:

و من عداوه الادیین الولایه

بارالها! دشمنی نزدیکان را به دوستی مبدل نما، ممکن است ناظر به دشمنانی باشد که نسبت به آن حضرت در اشتباه بوده و سوءنیتی نداشته اند و از خدا می خواهد که اشتباه را از صفحه خاطرشان بزدايد و آنان را واقع بین کند تا دشمنی نابجا و بی موردشان مبدل به دوستی گردد یا ناظر به دشمنی بدخواهان و اشرار است که علی (ع) درباره آنان فرموده است: عداوت اشرار با پاکان از عادات مذموم و ناپسند این گروه است. امام سجاد (ع) از مقلب القلوب می خواهد که در ضمیر اینان تحولی به وجود آورد تا دوستی و محبت نسبت به آن حضرت جایگزین دشمنی و عداوت گردد.

در جمله دوم این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع سخنرانی امروز است. امام (ع) در پیشگاه خدا عرض می کند:

و من عقوق دوی الارحام المبره

بارالها! جدایی از ارحام را به نیکی و پیوستگی مبدل فرما. از جمله اموری که در تعالیم اسلام مورد تاکید قرار گرفته و رعایت آن اکیدا به جامعه مسلمین توصیه شده مسئله ((صله رحم)) است، و در این باره آیات متعدد و روایات بسیاری رسیده که در اینجا پاره ای از آنها ذکر می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله: اوصی الشاهد من امتی والغائب منهم و من فی اصلاب الرجال و ارحام النساء الی یوم القیامه ان یصل الرحم و ان کانت منه علی مسیره السنه فان ذلک من الدین (۴۳۹)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امت خود، فرموده است آنانکه حاضرند و آنانکه غایب اند و آنانکه از اصلاب مردان و ارحام زنان تا روز قیامت به دنیا می آیند سفارش می کنم که صله رحم نمایند، اگر چه فاصله آنان تا ارحامشان به قدر یک سال مسافرت با کاروان باشد، چه آنکه صله رحم یکی از مسائل مهم دین است.

رسول اکرم (ص) برای پرورش افکار مسلمانان و راهنمایی آنان به وظایف اسلامی و انسانی، در تمام مواقع مهمترین تذکرات را در مواقع مختلف در منبر و محضر به مردم می داد. از آن جمله به مناسبت فرا رسیدن ماه مبارک رمضان و مهیا نمودن افکار مردم برای وظایف اجتماعی در منبر خطبه خواند و در خلال آن سه جمله را از پی هم فرمود:

وقروا کبارکم وارحموا صغارکم وصلوا ارحامکم (۴۴۰)

بزرگسالان خود را احترام نمایید، خردسالان شامل حال ارحام نیز می شود، ولی چون مسئله صله رحم اهمیت دارد، حضرت آن را تخصیص به ذکر داد.

افراد با ایمان و پیروان راستین اسلام به امر باری تعالی در مورد صله رحم توجه کامل دارند و از مواخذة الهی در این مورد، سخت خائف و نگران اند، زیرا در قرآن شریف آمده است:

والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب (۴۴۱)

خردمندان با ایمان کسانی هستند که دستور باری تعالی را در مورد اشخاصی که امر به صله آنها فرموده اطاعت می کنند و از خداوند و حسابرسی سخت او بیم دارند.

در حدیث آمده است :

قال تعالی ، انا الرحمن ، وهذه الرحم شققت لها اسما من اسمی ، فمن وصلها وصلته و من قطعها قطعته (۴۴۲)  
خداوند سبحان فرموده است : من رحمان هستم و نام رحم را از اسم خودم مشتق نموده ام ، پس هر کس صله رحم کند و با بستگان خود پیوند نماید من او را با رحمت خود صله خواهم کرد و هر کس قطع رحم کند من رحمت خود را از او قطع خواهم نمود.

اگر کسی صله رحم می کند و به ارحام خود عملا و قولا خدمت می نماید ولی در مقابل ، از آنان اذیت و آزار می بیند ، پیشوای اسلام به چنین شخصی اجازه نمی دهد قطع رحم کند و خاطرنشان می نماید که این کار عذاب الهی را در پی دارد.

ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال : یا رسول الله : ان لی اهلا قد کنت اصلهم و هم یوذونی ، و قد اردت رفضهم . فقال له رسول الله : اذا یرفضکم الله جمیعا (۴۴۳)

مردی به حضور پیامبر گرامی شرفیاب شد. عرض کرد: من ارحامی دارم و آنها را صله می کنم ولی آنان مرا آزار می دهند، می خواهم ترکشان گویم . حضرت فرمود: در این صورت خداوند همه شما را ترک خواهد گفت .

صله رحم و نیکوکاری از عوامل جلب باری تعالی در دنیا و آخرت است و در حدیثی امام صادق علیه السلام این دو مطلب را در کنار هم ذکر کرده و از فایده دنیوی و اخروی آن نام برده است .

عن ابیعبد الله علیه السلام قال : ان صله الرحم والبر لیهونان الحساب و یعصمان من الذنوب ، فصلوا ارحامکم و بروا باخوانکم ولو بحسن السلام و رد الجواب (۴۴۴)

امام صادق علیه السلام فرموده : صله رحم و نیکی کردن به برادران حساب را در قیامت آسان می کند و آن دو آدمی را از گناه محافظت می نماید. پس شما به ارحام خود صله کنید و به برادران خود نیکی نمایید اگر چه به سلام کردن نیکو و جواب سلام دادن باشد. با توجه به اینکه مردم از جهت نیروی کار، بنیه مالی ، تعداد عائله ، سلامتی و بیماری ، و دیگر جهات با یکدیگر متفاوت اند، قهرا درآمد کافی دارند و زندگی خود را بشایستگی اداره می کنند به کمک مالی نیاز ندارند، صله رحم در این قبیل موارد به دیدن یکدیگر رفتن ، سلام و احوالپرسی نمودن ، و از آزار و اذیتشان پرهیز داشتن است .

عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال : قال ابو عبدالله (ع)، صل رحمک و لو بشریبه من ماء و افضل ما توصل به الرحم کف الاذی عنها (۴۴۵)

حضرت رضا از امام صادق علیهما السلام حدیث نموده که فرموده است : صله رحم نما اگر چه به شربت آبی باشد و بهترین صله رحم خودداری از ایذاء آنان است .

عن النبی صلی الله علیه و آله قال : صلوا ارحامکم فی الدنيا ولو بسلام (۴۴۶)

رسول گرامی فرموده است : در دنیا صله رحم نمایید، گر چه با سلام گفتن باشد.

در مواردی که ارحام بر اثر پیری یا بیماری یا نقص عضو از کار افتاده و عائله دارند ارحام متمکن باید در کمال علاقه مندی و گشاده رویی دست به دست هم بدهند و زندگی آنان را از جمیع جهات اداره نمایند. در روایات اولیای گرامی آمده که برای هر چیزی زکاتی است : زکوه علم معلومات خود را به افراد شایسته و لایق آموختن است ، زکوه عقل رفتار و گفتار جهال را تحمل نمودن است ، زکوه قدرت عفو و بخشیدن است و دیگری اموری از این قبیل . در روایتی از علی (ع) رسیده که فرموده است :

زکوه الیسار بر الجیران و صله الارحام (۴۴۷)

زکات کسانی که از تسهیلات مالی برخوردارند نیکی به همسایگان و صله ارحام است .

جالب آنکه به موجب روایات ، کسانی که به ارحام تهیدست و بی بضاعت خود کمک مالی می نمایند پاداش و اجرشان در قیامت

نزد باری تعالی از سایر انفاقهای مالی که درباره دگران انجام می دهند بیشتر و فزونتر است .

عن النبی صلی الله علیه و آله قال : الصدقه بعشره و القرض بثمانی عشره و صله الاخوان بعشرین و صله الرحم باریع و عشرین (۴۴۸)  
رسول اکرم فرموده است : اجر صدقه ده برابر، پاداش قرض دادن هجده برابر، مزد صله برادران دینی بیست برابر، و اجر صله رحم بیست و چهار برابر است .

از آنچه معروض افتاد جمله دوم امام سجاد (ع) در این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است روشن گردید:

و من عقوق ذوی الارحام المبره

بارالها! جدائی ارحام را بنیکی و پیوستگی تبدیل فرما.

امام سجاد (ع) در جمله سوم دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع آخرین قسمت سخنرانی امروز است در پیشگاه الهی عرض می کند:

و من خذلان الاقربین النصره

و ترک یاری بستگان را به حمایت و نصرت تبدیل فرما.

صله رحم از چند جهت شایان توجه است : اول از دیدگاه جود و عطا. کسانی که طبع سختی و دست گشاده دارند، ارحام بی بضاعت خویش را با بلند نظری مورد حمایت قرار می دهند و با حفظ آبرو و عزتشان زندگی آنان را اداره می نمایند. این گروه دارای برتری و فضیلت اخلاقی هستند. علی (ع) درباره اینان فرموده است :

صله الارحام من افضل شیم الکرام (۴۴۹)

صله رحم از بزرگترین خوی و منش مردمان کریم النفس و بزرگوار است .

دوم ، از نظر دینی و ارزش اسلامی ، صله رحم از وظایف قطعی افراد باایمان است و قطع رحم از گناهان بزرگ . در حدیثی که مذکور افتاد، مردی از رسول اکرم سؤال کرد: مبعوضترین کارها نزد خدا چیست ؟ حضرت ، اول از شرک نام برده و دوم از قطع رحم .

پاسخ آن جناب روشنگران این حقیقت است که قطع رحم در کنار شرک قرار گرفته و به آن اندازه مورد بغض و بدبینی ذات اقدس الهی است .

از این رو ائمه معصومین علیهم السلام همواره مواظب اصحاب و دوستان خود بودند و در مقام بیان وظایف مالی آنان ، خدمت به ارحام بی بضاعت را خاطر نشان می ساختند و این مهم را تذکر می دادند. مردی به نام عمار از دوستان متمکن امام صادق (ع) بود. قال له ابو عبدالله علیه السلام : یا عمار! انت رب مال کثیر. قال : نعم ، له جعلت فداک . قال : فتودی ما افترض الله علیک من الزکوه ؟ قال : نعم قال فتخرج المعلوم من مالک ؟ قال : نعم . قال : فتصل قرابتک ؟ قال : نعم . قال : فتصل اخوانک ؟ قال : نعم . فقال : یا عمار! ان المال یفنی ، والبدن یبلی و العمل یبقی ، والدیان حی لایموت ، یا عمار! انه ما قدمت فلن یسبکک و ما اخرت فلن یلحقکک (۴۵۰)

امام صادق (ع) به وی فرمود: ای عمار! تو صاحب مال بسیاری . عرض کرد: بلی ، فدایت کردم . فرمود: آیا زکات واجب را می دهی ؟ عرض کرد: بلی . آیا مال معلومی که قرآن شریف فرموده ((فی اموالهم حق معلوم)) پرداخت می کنی ؟ عرض کرد: بلی . آیا صله رحم می نمایی و به آنان کمک مالی می کنی ؟ عرض کرد: بلی . آیا برادران دینیت را از حمایت مالی برخوردار می سازی ؟ عرض کرد: بلی . فرمود: ای عمار! مال فانی می شود، بدن در قبر می پوسد، و عمل باقی می ماند، و خداوند زنده ای است که هرگز نمی میرد. ای عمار! آن را که پیش فرستادی از تو سبقت نمی گیرد و آن را که باقی گذاردی به تو ملحق نمی شود.

سوم، از نظر خذلان قاطع رحم و اینکه ارحام بی بضاعت در روز گرفتاری او را یاری نمی نمایند و نیازش را با حمایت خویش برطرف نمی سازد. زندگی بشر براساس همکاری و تعاون استوار است، مردم در جمیع شئون حیاتی به یکدیگر نیاز دارند، باید همه دست به دست هم بدهند و چرخ زندگی را به حرکت درآورند تا در پرتو آن جمیع نیازهای مادی و معنوی تأمین گردد و بشر به حیات انسانی خویش ادامه دهد. مردی به نام ابو عبیده به امام صادق (ع) عرض کرد:

ادع الله لی ان لایجعل رزقی علی ایدی العباد. فقال علیه السلام: ابی الله علیک ذلک الا ان یجعل ارزاق العباد بعضهم من بعض و لکن ادع الله ان یجعل رزقک علی ایدی خیار خلقه فانه من السعاده ولا یجعله علی ایدی شرار خلقه فانه من الشقاوه (۴۵۱)

از خدا بخواهید که رزق مرا در دست بندگان قرار ندهد. فرمود: خداوند از این امر ابا دارد و باید نیاز افراد مردم با تعاون یکدیگر تأمین گردد. تو از خداوند بخواه که رزق را در دست مردمان خوب و خیر قرار دهد که این خود از سعادت است، و در دست اشرار و بدان قرار ندهد که این از بدبختی و شقاوت انسان است.

برای آدمی در طول زندگی وقایعی پیش می آید و با حوادثی مواجه می گردد که به کمک دیگران نیاز دارد، مثلاً یکی از افراد خانواده اش ناگهان دچار بیماری سخت می شود و باید هر چه زودتر به بیمارستان منتقلش نمایند یا آنکه می میرد و برای تهیه وسایل حمل جنازه و کفن و دفن لازم است اشخاصی او را یاری دهند یا مورد هجوم کسانی واقع می شود و باید با حمایت دیگران از خطر رهایی یابد و سایر رویدادهایی از این قبیل. البته افراد متمکن بیش از افراد عادی یا تهیدستان به حمایت و یاری احتیاج دارند. صله رحم در انجام این مهم نقش موثری دارد، زیرا اولاً صله کننده بر اثر صله رحم محبوبیت به دست می آورد، و ثانیاً در مواقع لازم ارحامی که مدیون اخلاقی او هستند به یاریش قیام می کنند و دشمن او را خوار و سرکوب می نمایند.

عن علی علیه السلام قال: صله الرحم توجب المحبه و تکبت العدو (۴۵۲)

صله رحم محبوبیت به بار می آورد و موجب خواری و ذلت دشمن می شود.

امام سجاد (ع) در جمله سوم این قسمت از دعای ((مکارم الاخلاق)) کمک و یاری ارحام را مورد توجه قرار داده و به پیشگاه خدا عرض می کند:

و من خذلان الاقربین النصره

بارالها! ترک یاری بستگان را به حمایت و نصرت تبدیل فرما.

نه تنها ارحام و بستگان نزدیک باید با دست و زبان، قلم و قدم، و در صورت لزوم با کمکهای مالی مورد حمایت افراد غنی و متمکن خانواده قرار گیرند، بلکه افراد وظیفه شناس و مال اندیش این روش پسندیده را در مورد تمام بستگان دور و نزدیک رعایت می نمایند و حدود و حقوق اخلاقی همه آنها را محترم می شمردند تا در حوادث و رویدادها از عواطف و نصرت آنان برخوردار گردند و این دستور حکیمانه را علی (ع) ضمن حدیثی خاطر نشان فرموده است:

عن علی علیه السلام قال: لن یرغب المرء عن عشیرته و ان کان ذامال و ولد و عن مودتهم و کرامتهم و دفاعهم بایدیهم و السنتهم، هم اشد الناس حیطة من ورائه و اعطفهم علیه و المهم لشعته و ان اصابته مصیبه انزل به بعض مکاره الامور و من یقبض یده عن عشیرته فانما یقبض عنهم یدا واحده و تقبض عنه منهم اید کثیره (۴۵۳)

هرگز نباید آدمی نسبت به فامیل و بستگان بی اعتنا شود و آنان را با چشم بی رغبتی بنگرد. اگر چه دارای مال و اولاد باشد، نباید دوستی و کرامت اخلاقی و دفاع آنان را که با دست و زبان انجام می دهند نادیده انگارد. اگر با او مصیبتی موجه شود یا با ناملایمی روبه رو گردد، عشیره و فامیل از پشت سر بزرگترین مدافع، عطوفترین افراد، و جمع کننده ترین پراکنندگی های وی هستند. اگر کسی از اقارب و بستگان خود دست بکشد او یک دست را از آنان قبض نموده اما در مقابل، دستهای متعدد فامیل و بستگان از وی قبض شده است.

کسی که می‌خواهد در مواقع گرفتاری و سختی از نصرت و یاری دگران برخوردار باشد و مورد خذلان قرار نگیرد، حتما باید حقوق تمام برادران دینی و همه بستگان و ارحام را محترم شمرد و همواره مورد توجه قرار دهد زیرا کم‌اعتنایی و سبک شمردنشان موجب محروم ماندن از یاری و نصرت آنان می‌گردد.

عن علی علیه السلام قال: من دلائل الخذلان الاستهانه بحقوق الاخوان (۴۵۴)

یکی از موجبات خذلان و محروم ماندن از نصرت دگران ناچیز شمردن حقوق برادران است.

## ۲۲- وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحَ الْمَقَّةِ، وَمِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمِ الْعِشْرَةِ، وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سه جمله از دعای ((مکارم الاخلاق)) به خواست خدا موضوع سخنرانی امروز است. امام علیه السلام در پیشگاه الهی عرض می‌کند: بارها! دوستی کسانی را که با مدارا برخورد می‌کنند به محبت واقعی و آمیزشهای وهن آور را به معاشرتهای کریمانه و تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت و آرامش خاطر تبدیل فرما.

امام (ع) در جمله اول این قسمت دعا از کلمه ((مدارا)) استفاده نموده و از مداراکنندگان نام برده است. ((مدارا)) در لغت عرب به معنای ملاطفت و ملایمت است و فارسی زبانان نیز از این کلمه همان معنی را می‌فهمند. کسی که می‌خواهد با دگری مدارا کند در مواجهه با او به گشاده رویی برخورد می‌نماید و به نرمی و ملاطفت سخن می‌گوید. درباره مدارا و رعایت آن در مواقع لازم، روایات زیادی از اولیای گرامی اسلام رسیده که در اینجا پاره ای از آنها ذکر می‌شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: امرنی ربی بمداراه الناس کما امرنی بآداء الفرائض (۴۵۵)

و نیز فرموده است: ما، جامعه پیمبران، ماء موریت دایم که با مردم مدارا نمایم همانطور که فرمان داده است واجبات را انجام دهم. و عنه صلی الله علیه و آله: ان الانبیاء انما فضلهم الله علی خلقه بشده مداراتهم باعداء دین الله و حسن تقیتهم لاجل اخوانهم فی الله (۴۵۶)

و نیز فرموده است: خداوند پیمبران را از این جهت که شدیداً با دشمنان دین خدا مدارا می‌کنند و برای حفظ برادران خویش در راه او بخوبی و شایستگی تقیه می‌نمایند بر تمام مردم برتری و فضیلت داده است.

عن علی علیه السلام قال: دار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم (۴۵۷)

علی (ع) فرموده است: با مردم مدارا کن تا از برادری آنان بهره مند شوی و با روی گشاده با آنان مواجه شو تا کینه‌ها در ضمیرشان بمیرد.

مدارا با مردم اگر به منظور احترام و تکریم به شخصیت آنان باشد بسیار ارزنده و مهم است، چنین مدارایی نشانه عقل بیدار و فکر روشن بین است، چنین مدارایی مایه محبوبیت و راه نفوذ در افکار دگران است. اولیای الهی به چنین مدارایی عنایت بسیار داشتند و پیروان خود را به رعایت این دستور مفید و ثمربخش تشویق می‌نمودند.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اعقل الناس اشدهم مداراه للناس و اذل الناس من اهان الناس (۴۵۸)

رسول گرامی فرموده است: عاقلترین مردم کسی است که بیشتر با افراد مدارا می‌کند و خوارترین مردم کسی است که آنان را مورد تحقیر و توهین قرار می‌دهد.

و عنه صلی الله علیه و آله قال: انا امرنا معاشر الانبیاء بمداراه الناس کما امرنا بآداء الفرائض (۴۵۹)

و نیز فرموده است: ما، جامعه پیمبران، ماء موریت داریم که با مردم مدارا نمایم همانطور که به ادای فرایض الهی ماء موریم. کسانی که عقلهای خود را با پرده‌های تعصب و تصلب، عناد و لجاج، و تقلیدهای کورکورانه پوشانده بودند هرگز به دین حق گرایش

نمی یافتند و دعوت پیمبران را اجابت نمی نمودند. خداوند در قرآن شریف فرموده :

ان الذين كفروا اسواء عليهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون (۴۶۰)

کسانی که کفر آورده و عقلهای خود را پنهان نموده اند اگر به آنان اعلام خطر بنمایی یا ننمایی ایمان نمی آورند.

ولی آنها که دارای عقل آزاد بودند دعوت پیمبران را که آمیخته به مدارا و لطف کلام بود پذیرا می شدند و از آنان پیروی و اطاعت می نمودند. گاهی مدارا نمودن به منظور تقیه و برای مصون ماندن از شر دشمنان بی ایمان و مستبد است. این قبیل مدارا در ایام امامت حضرت سجاد (ع) تا زمان امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام ضرورت داشت، از این رو آنان خود تقیه می نمودند و به اصحاب و پیروان خود نیز اکیدا تقیه را توصیه می کردند تا بدین وسیله از طرفی جان و مال و عرض و شرف آنان را از خطر مصون دارند و از طرف دیگر با رعایت تقیه بتوانند احکام الهی و معارف اسلامی را به وسیله آنان به طور پنهان بین افراد مؤمن نشر دهند و تا جایی که ممکن است دین خدا را از دستبرد خائنین و بدعتگزاران محافظت نمایند.

قال الامام عليه السلام : ان مداراه اعداء الله من افضل صدقه المرء على نفسه و اخوانه المؤمنين (۴۶۱)

امام علی (ع) فرموده است : مدارا نمودن با دشمنان خدا از بهترین و برترین صدقه آدمی برای نفس خود و برای برادران با ایمانش می باشد.

برای اینکه شنوندگان محترم بدانند که بعضی از ائمه معصومین در چه شرایطی زیست می کردند و چگونه تقیه را مهم می شمردند به این روایت توجه نمایند:

عن ابن مسكان قال : قال لي ابو عبد الله عليه السلام اني لاحسبك اذا شتم علي عليه السلام بين يديك لو تستطيع ان تاكل انف شامه لفعلت . فقلت : اي والله جعلت فداك اني لهكذا و اهل بيتي . فقال لي : فلا تفعل فوالله لربما سمعت من يشتم عليا و ما بيني و بينه الا اسطوانه فاستتر بها فاذا فرعت من صلواتي فامر به فاسلم عليه و اصافحه (۴۶۲)

ابن مسكان می گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: درباره تو گمان دارم که اگر در حضورت علی علیه السلام مورد شتم و اسائه ادب قرار گیرد، تو اگر بتوانی بینی او را با دندان می گزی. عرض کردم: بلی والله فدایت شوم، من چنینم و اهل بیت من نیز اینچنین. حضرت فرمود: اینگونه مباش، قسم به خدا که بسا می شنیدم کسی به علی (ع) بد می گوید و بین من و او جز ستون مسجد فاصله ای نبود. من خود را پشت ستون می نمودم و موقعی که از نماز فارغ می شدم از کنارش گذر می کردم، به او سلام می دادم و با وی مصافحه می نمودم.

در بعضی از روایات امر تقیه برای صیانت دین خدا آنقدر مهم شمرده شده که امام (ع) تارک آن را فاقد ایمان خوانده است.

عن ابي عبد الله عليه السلام قال : اتقوا علي دينكم و احببوا بالتقيه فانه لايمان لمن لا تقيه له (۴۶۳)

امام صادق (ع) فرموده: بر دین خود پروا داشته باشید و آن را در پس پرده تقیه محجوب دارید، زیرا کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد.

گاهی اختناق و فشار حکام به اوج خود می رسید و مضیقه آنقدر شدید می شد که کوچکترین غفلت از تقیه و گفتن چیزی که نباید گفته شود مرگ به بار می آورد و به حیات کسی که غفلت نموده یا آنکه در این غفلت مورد سوءظن واقع شده خاتمه داده می شد. کشته شدن معلی بن خنیس بر اثر غفلت از تقیه و افشا نمودن رازی بود که امام صادق (ع) با او در میان گذارده بود.

عن حفص بن نسيب قال : دخلت علي ابي عبد الله عليه السلام ايام قتل معلي . فقال لي : يا حفص ! حدثت المعلي فاذا دعاها فابتلي بالحديد (۴۶۴)

حفص بن نسيب می گوید: در ایام قتل معلی بن خنیس به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شدم، به من فرمود: ای حفص! به معلی حدیث گفتم و او آن را نشر داد و بر اثر آن گرفتار عذاب شمشیر گردید.



در پاره ای از مواقع وضع و محاذات اوضاع و احوال به گونه ای بود که معرفی نمودن شخص و نام بردن از او موجب گرفتاری و ابتلا می شد یا لاقبل باعث هتک و توهین می گردید.

روی عن ابیعبد الله علیه السلام: کان یمضی یوما فی اسواق المدینه و خلف ابوالحسن موسی علیه السلام. فجذب رجل ثوب ابی الحسن (ع) ثم قال له: من الشیخ؟ فقال: لا اعرفه (۴۶۵)

روایت شده که روزی امام صادق (ع) در بازار مدینه عبور می کرد و فرزند بزرگوار معظمش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پشت سر آن حضرت بود. شخصی جامه فرزند را گرفت و کشید و پرسید: این پیرمرد کیست؟ آنقدر شرایط محیط بد بود و احساس خطر می شد که حضرت موسی الکاظم ناچار شد در پاسخ آن مرد بگوید که ((او را نمی شناسم)).

از آنچه مذکور افتاد این نتیجه به دست آمد که مدارا در اسلام از صفات حمیده و خلیات پسندیده است و پیمبران خدا در مقام تبلیغ دین مأموریت داشتند که با مردم به مدارا برخورد نمایند و با ملایمت سخن گویند. خدای بزرگ به موسی و هارون در ملاقات با فرعون چنین دستور داد:

اذها الی فرعون انه طغی. فقولاً له قولاً لیناً لعله یتذکر او یخشی (۴۶۶)

شما دو نفر نزد فرعون بروید که او سخت طغیان نموده است. با وی نرمی سخن بگویید شاید به خود آید و آگاه گردد یا از عذاب الهی بترسد و ستمگری را ترک گوید.

مدارا نمودن در پاره ای از موارد با ملاطفت و ملایمت برخورد داشتن و با گشاده رویی و نرمی سخن گفتن است، و در پاره ای از موارد به معنای حلم و بردباری، لب فرو بستن و سکوت، یا تغافل و نادیده گرفتن است، و مدارا با افراد تندخو و بد اخلاق یا تقیه در مقابل مخالفین و افراد زیان رسان بدین معنی است.

عن علی علیه السلام قال: شر اخوانک من احوجک الی مداراه و الجاک الی اعتذار (۴۶۷)

علی (ع) فرمود: بدترین برادرانت کسی است که معاشرت با او زیادتر به مدارا نمودن نیازمندت می کند و به عذر خواهی بیشتر وادارت می سازد.

دوستی که از خود راضی و زودرنج است و چه می گوید انتظار دارد که دگران بی چون و چرا گفته اش را قبول کنند و اگر نپذیرند آزرده خاطر و رنجیده می شود، دوستی که در تمام امور خرده گیر است و اگر سخنی گفته شود که در نظرش ایهام داشته باشد ناراحت می گردد و دوستیش تیره و تار می شود، دوستی که اسیر بدگمانی است و نسبت به دگران سوءظن می برد و اگر در مجلسی دو رفیق به هم لبخند بزنند و آهسته با یکدیگر سخنی بگویند او گمان بد می برد و تصور می کند که وی را به باد مسخره و استهزا گرفته اند، این قبیل دوستان برای کسانی که نمی توانند قطع رابطه کنند مصیبتی بسیار سنگین و جانکاه است. باید همواره با آنان مدارا نمایند و اگر در موقعی غفلت نمودند عذرخواهی کنند و آن نقطه تاریک را از صفحه خاطرشان بزدایند. در روایتی که ذکر شد علی (ع) این قبیل دوستان بی ارزش و مزاحم را بدترین دوست خوانده و در روایت دیگر از آنان سلب برادری نموده است:

عن علی علیه السلام: لیس لک باخ من احتجت الی مداراته (۴۶۸)

علی (ع) فرمود: آن کس که برای حفظ برادریش به مدارا نیاز داشته باشی برای تو برادر نیست.

تقیه در حکومت جور و محیط اختناق، نوعی مدارا نمودن است، مدارای به معنای حلم و سکوت، مدارای به معنای تغافل و خودداری از معارضه. در محیط تقیه، مدارا نمودن از مدارای با دوستان از خود راضی و پرتوقع سخت تر و بمراتب زیانبارتر است، زیرا مدارا نمودن با این قبیل دوستان ممکن است باعث قطع رشته دوستی و منجر به جدایی آمیخته به کدورت و احیانا مایه دشمنی و عداوت فردی گردد، اما در مورد تقیه ممکن است مایه بدبینی و خشم حاکم جبار گردد و بر اثر آن خونها ریخته شود،

اموال و اعراض بر باد رود، و افراد شریف گرفتار زندان و شکنجه گردند. بنابراین در محیط تقیه مدارا نمودن امری است ضروری و لازم. از این رو ائمه معصومین علیهم السلام این موضوع را به دوستان خود اکیدا توصیه نموده اند و خاطرنشان ساخته اند که اگر کسی برخلاف عمل کند و سخنان اهل بیت را در محیط خطر افشا نماید در روایات، این عمل به قتل عمد امام تعبیر شده است.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: من اذاع علينا شيئا من امرنا فهو كمن قتلنا عمدا ولم يقتلنا خطاء (۴۶۹)

امام صادق (ع) فرمود: کسی که چیزی از امر ما را بین مخالفین شایع نماید همانند این است که ما را عمدا به قتل برساند نه آنکه بخطا ما را کشته باشد.

امام (ع) و دوستان واقعی در سختترین فشار و شدیدترین مضیقه قرار داشتند و رعایت تقیه در آن شرایط ایجاب می کرد سخنی که از آن استشمام مخالفت و برداشت مقاومت می شود به زبان نیاورند و در تمام حرکات و برخوردها با یکدیگر حداکثر مدارا و احتیاط را رعایت نمایند. از این رو امام دست تمنی به پیشگاه الهی برداشته و حل مشکلات را از ذات اقدس او می خواهد. به نظر می رسد سه جمله از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع سخنرانی امروز است ناظر به وضع دردناک و طاقت فرسای موجود باشد و امام برای حل آن مضیقه سه درخواست از باری تعالی نموده که اگر مقبول افتد و مستجاب شود موانع برطرف می گردد و زندگی قابل تحمل خواهد بود. در جمله اول دعا عرض می کند که:

و من حب المدارين تصحيح المقه

بارالها! دوستی کسانی را که با مدارا برخورد می کنند به محبت واقعی تبدیل نما.

شیعیان واقعی و دوستان حقیقی علاقه داشتند که آزادانه حضور امام شرفیاب شوند و دین خدا را آنطور که هست بیاموزند و بر معرفت خویش بیفزایند، آرزو داشتند که امام را گاهی به منزل خود دعوت نمایند و از محضر مبارکش بیش از پیش بهره مند گردند. ولی در شرایط فعلی که غرق تقیه و مدارا هستند نمی توانستند چنین عملی را انجام دهند. اگر گاهی در رهگذر با امام برخورد می نمودند ممکن نبود مانند دو دوست صمیمی با گرمی به هم دست بدهند، مصافحه نمایند، و با یکدیگر سخن بگویند بلکه در کمال مدارا و احتیاط سلامی زیر لب می گفتند و چهره ناشناخت به خود می گرفتند تا مبادا مأمورین مراقب روابط امام و او را گزارش دهند و گرفتاری و زحمت به بار آید.

امام عرض می کند: بارالها! این مدارای تلخ و رنج آور را که ناشی از تقیه و معلول اختناق شدید است برطرف بنما و به دوستی واقعی که منزله از تقیه و مدارای بدو ناگوار باشد تبدیل فرما.

در جمله اول، حضرت سجاد (ع) از مدارا کنندگان که دوستان واقعی اهل بیت اند سخن می گوید. اینان طبق دستوری که از امام دریافت نموده اند موظف اند تقیه کنند و برخوردشان با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با مدارا و احتیاط باشد تا موجبات گرفتاری خودشان و زحمت برای امام فراهم نیاید.

امام سجاد (ع) در جمله دوم دعا که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است درباره افراد از خداوند درخواست می کند:

و من رد الملايسين كرم العشرة

بارالها! آمیزشهای وهن آور را به معاشرتهای کریمانه مبدل نما.

در حکومت‌های استبدادی همیشه بین مردم و عمال دولت افرادی پست و فرومایه وجود داشته اند که به پیروی از حکومت جبار یا برای خشنودی حاکم مستبد و جلب توجه او مرتکب گناهان و ناروایی می شدند و در مواقعی اشخاص آزاده و طرفدار عدل و دادگری را اذیت می کردند و مورد تحقیر و اهانت قرار می دادند تا خود را طرفدار حکومت نشان بدهند یا عملشان به گوش فرمانروای مستبد برسد، شاید مورد تشویق قرار گیرند، و این کار در زمام حکومت بنی امیه و بنی عباس نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام و اصحاب عالی قدرشان مکررا به وقوع پیوسته، ولی امامان بزرگوار به اصحاب خود تاکید می نمودند که واکنشی

نشان ندهند و مرتکب عمل حادی نشوند و در اینجا به طور نمونه سه مورد ذکر می شود، اول :

حماد بن عثمان : بینا موسی بن عیسی فی داره التی فی المسعی مشرف علی المسعی اذ رأی ابا الحسن موسی علیه السلام مقبلا من المروه علی بغله فامر ابن هیاج رجلا من همدان ان يتعلق بلجامه و یدعی البغله فاتی فتعلق باللجام و ادعی البغله فثنی ابوالحسن رجله عن البغله فنزل عن البغله و قال لغلمانه : خذوا سرجها و ادفعوها الیه . قال : والسرج ایضا؟ قال ابوالحسن علیه السلام : کذبت ، عندنا البینه بانه سرج محمد بن علی علیه السلام واما البغله فانا اشتریناها منذ قریب و انت اعلم و ماقلت (۴۷۰)

حماد بن عثمان می گوید: در موقعی که موسی بن عیسی در منزلش که مشرف به مسعی بود دید حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سوار قاطری است و از مروه می آمد. در این موقع ابن هیاج به مردی از قبیله همدان که در آنجا بود دستور داد برود لجام قاطر را بگیرد و بگوید: این قاطر متعلق به من است ، آمد و لجام را گرفت و گفت : من مالک این قاطر هستم . امام (ع) پای خود را از رکاب خارج نمود و پیاده شد و به کسانی که همراهش بودند فرمود: زین قاطر را بردارید و قاطر را به او بدهید. مرد گفت : آن هم متعلق به من است . حضرت فرمود: ما شاهد داریم که این زین ملک حضرت باقر (ع) بوده است و اما قاطر را بتازگی خریداری کرده ایم ، تو می دانی و آن را که می گویی .

امام صادق (ع) در حیره بود، اراده فرمود به نقطه ای معروف به صالحی که در ده فرسخی بغداد بود برود. دو نفر از اصحاب و دوستانش به نامهای مرزام و مصادف در معیت حضرت بودند. اول شب به صالحی رسیدند. مردی که در مدخل بلد ماءمور دولت در گرفتن عوارض و عشریه بار بود مانع ورود آن حضرت گردید و گفت : اجازه نمی دهم وارد شوی . امام در آنجا توقف فرمود و چندین بار در فواصلی از ماءمور درخواست موافقت نمود و او همچنان مانع بود. مرزام و مصادف از این مزاحمت نابجا سخت ناراحت شدند. مصادف به حضرت عرض کرد: اجازه بدهید او را به قتل برسانیم و جنازه اش را در شط بیفکنم . حضرت بشدت با این عمل مخالفت فرمود و ممانعت ماءمور بلد همچنان ادامه داشت تا بیشتر وقت شب سپری گردید. آنگاه با ورود امام موافقت نمود. حضرت وارد محل شد.

فقال : یامرزام ! هذا خیر ام الذی قلتما ؟ قلت هذا، جعلت فداک . فقال : ان الرجل یخرج من الذل الصغیر فیدخله ذلک فی ذل الکبیر (۴۷۱)

فرمود: مرزام ! این عمل بهتر بود یا آن را که شما دو نفر گفته بودید؟ عرض کرد: این عمل . فرمود: مرد کاری می کند تا از ذلت کوچک رهایی یابد و همان عمل او را گرفتار ذلت بزرگتر می گرداند.

عن عمرو بن علی علیه السلام قال : کان هشام بن اسمعیل یسیئ جوارى فلقی منه علی بن الحسین علیهما السلام اذی شدیداً . فلما عزل امر به الولید ان یوقف للناس . قال : فمر به علی بن الحسین علیهما السلام و قد اوقف عند آل مروان . قال : فسلم علیه . قال : و کان علی بن الحسین علیهما السلام قد تقدم الی خاصته ان لا یرض له احد (۴۷۲)

یکی از فرزندان امام سجاد (ع) می گوید: هشام بن اسمعیل فرماندار مدینه با من بدرفتاری می کرد و پدرم علی بن الحسین علیهما السلام از وی اذیت و آزار بسیار دید. موقعی که از حکومت عزل شد ولید بن عبدالملک ، خلیفه وقت ، دستور داد برای تحقیر وی او را در مرئی و منظر مردم متوقف نمایند. امام سجاد (ع) روزی بر وی گذر کرد. موقعی که او را بر در منزل مروان نگاهداری می کردند به حضرت سلام نمود. امام (ع) به کسانی که در معیت آن حضرت بودند و از خواصش به شمار می آمدند رو کرد و فرمود: احدی متعرض او نشود.

از این سه قطعه تاریخی روشن شد که ائمه معصومین علیهم السلام در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس با چه مشکلاتی مواجه بودند و چگونه افراد پست از مردم عادی و ماءمورین دولت فرزندان پیمبر گرامی را اسائه ادب می نمود و برخوردهای موهن و تحقیرآمیز با آنان داشتند. امامان مصلحت اندیش و عطوف از تعرض دوستانشان نسبت به آنان مانع می شدند و جلوگیری می

کردند.

در جمله سوم درباره مستبدین ستمکار که منشاء بدبختی و مصیبت مسلمین اند در پیشگاه خداوند عرض می کند:

و من مراره خوف الظالمین حلاوه الامنه

بارالها! تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت تبدیل فرما.

در اسلام، وجود حکومت برای مردم یک امر ضروری و اجتناب ناپذیر است و علی (ع) در این باره فرمود:

وانه لا بد للناس من امیر بر او فاجر (۴۷۳)

مردم باید، بناچار، امیر و فرمانروایی داشته باشند، خوب و نیکوکار باشد یا بد و گناهکار.

در جامعه اسلامی نباید مردم از حکومت خائف باشند، بلکه ترس مردم باید از گناه و اعمال خلاف خودشان باشد. علی (ع) در

ضمن حدیثی فرموده است:

الا لایرجون احد الا ربه و لا یخافن الا ذنبه (۴۷۴)

هیچکس به احدی امیدوار نباشد مگر به ذات اقدس الهی و از هیچ چیز و هیچ کس نترسد جز از گناه و اعمال خلاف قانون خودش

ترس مردم از خداوند ترس از مقام خداوند است. مقام خداوند، اقامه عدل و احقاق حق است، مقام خداوند حمایت از مظلوم و

مجازات ظالم است. قرآن شریف می فرماید:

و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی الماوی (۴۷۵)

کسی از مقام خدا بترسد و نفس خود را از اطاعت هوی نهی نماید جایگاه او بهشت رحمت خواهد بود.

در حکومت اسلام، مردم نباید از شخص حاکم خائف باشند، بلکه خوفشان باید از مقام حاکم، یعنی گناه خودشان باشد، بنابراین

کسی که از گناه منزه است از حاکم نمی ترسد و از وی خوفی ندارد. اگر در محیطی مردم بی گناه از شر حاکم خائف باشند دلیل

بر بدی و ستمکاری آن حاکم است.

عن علی علیه السلام قال: شر الولاة من یخافه البریء (۴۷۶)

بدترین والیان و زمامداران کسانی هستند که شخص منزه و بی گناه از شر آنان خائف و ترسان اند.

در حکومت فرمانروای دادگر، علاوه بر آنکه مردم از امنیت جان و مال و عرض برخوردارند از خوف و هراس نیز در امان خواهند

بود، یعنی می دانند که تا مرتکب گناهی نشده اند حکومت متعرض آنان نمی شود و ایجاد زحمتی نمی نماید.

جمله سوم این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق))، که قسمت آخر موضوع سخنرانی امروز است، به همین مطلب نظر دارد. امام (ع)

در ابتدای جمله از تلخی طبع و نگرانی ضمیر که ناشی از ظلم ظالم است نام می برد و در پایان جمله از شیرینی آرامش ضمیر و

امنیت خاطر سخن می گوید و از پیشگاه خدا درخواست می کند که تلخی خوف را شیرینی ایمنی مبدل نماید. رفتار ظالمانه

فرمانروای ستمگر به اندیشه و افکار جامعه شکل می دهد و می توان گفت مردم به طور ناآگاه همانند او ساخته می شوند. امیر المؤمنین

(ع) در این باره فرموده است:

الناس بامرائهم اشبه منهم بآبائهم (۴۷۷)

مشابهت مردم با امرا و فرمانروایانشان بیش از شباهتی است که به پدران خود دارند، اینان همانند حکومت، زور می گویند، خیانت

می نمایند، به تجاوز و تعدی دست می زنند، و در پاره ای از مواقع در شعاع محدود زندگی خویشان بیش از حاکم ظالم تند می

روند.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

برآوردند غلامان او درخت از بیخ

در حکومت فرمانروای ظالم، انحراف اخلاقی زیاد می‌شود، مردم از ترس جان خود یا برای جلب رضای فرمانروا تملق می‌گویند، به دروغ وی را مدح و ثنا می‌نمایند، از خوف احترام می‌کنند، و در مقابلش سر تعظیم فرود می‌آورند. در روایات اسلامی اعلام شده است که این قبیل حکام ظالم در روز قیامت مشمول عذاب شدید الهی خواهند بود.

عن النبی صلی الله علیه و آله : ویل لمن تزکیه الناس مخافه شره ، ویل لمن اطبع مخافه جوره ، ویل لمن اکرم مخافه شره (۴۷۸)  
رسول اکرم فرموده است : وای بر حال کسانی که مردم آنان را از ترس شرشان به پاکی و نیکی یاد می‌کنند، وای بر حال کسانی که مردم از ترس بدکاری و شرشان مورد تکریم و احترام قرار می‌گیرند.

وجود حاکم خیرخواه و دادگر از نظر شائن انسانی و زندگی آدمیان آنقدر ارزش و اهمیت دارد که طبق حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله اگر این شرط و دو شرط دیگر که در کنار آن ذکر شده در جامعه بشری تحقق یابد، برای آن مردم بر روی زمین بودن بهتر از شکم خاک است، و گرنه درون خاک برای آنان از روی زمین بهتر و شایسته تر است .

عن النبی صلی الله علیه و آله : اذا کان امر او کم خیار کم و اغنیاء کم سمحوا کم امر کم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها (۴۷۹)

وقتی زمامداران و فرمانروایان نیکان شما باشند، و متمکنین و ثروتمندان اسخیا شما باشند، و امور جامعه شما با مشورت و تبادل افکارتان تنظیم گردد، در این موقع واجد زندگی انسانی هستید و روی زمین برای شما بهتر از دل خاک است، و اگر جامعه شما از این سه مزیت محروم باشد شکم خاک برای شما از روی زمین بهتر است .

به عبارت کوتاه‌تر، پیمبر اسلام می‌خواهد بفرماید: اگر جامعه مسلمین از عدل فرمانروایی و تعادل اقتصادی و توازن فکری برخوردار بودند شایسته زندگی هستند و اگر فاقد این برتری‌ها بودند، حیات انسانی ندارند و برای آنان زیرزمین بهتر از روی زمین است .

امام سجاد علیه السلام در آن اختناق شدید و شرایط طاقت فرسا نمی‌تواند اوضاع و احوال سیاسی روز را با صراحت شرح دهد و مردم را از عمق وقایع آگاه سازد؛ نمی‌تواند بگوید بر خودش و بر شیعیان با ایمان و علاقه مندش چه می‌گذرد و چگونه روز را به شب و شب را به روز می‌آورند، نمی‌تواند بگوید بعضی از عمال خود فروخته دولت چگونه برای امام و برای اصحابش ایجاد زحمت می‌کنند و به وسیله جاسوسان، زندگی را بر آنان تا چه حد تلخ و ناگوار ساخته‌اند، نمی‌تواند بیان کند که بعضی از افراد فرومایه و پست برای اینکه خود را طرفدار دولت نشان بدهند و از این راه به هیئت حاکمه نزدیک شوند چگونه با امام معصوم و شیعیان پاکدل با اسائه ادب برخورد می‌کنند و آنان را مورد توهین و تحقیر قرار می‌دهند، نمی‌تواند شرح دهد که ظلم و بیادگری خلیفه وقت و ماء‌مورینش به اوج خود رسیده و خوف و هراس بر قلوب سایه افکنده و آرامش و سکون را از دلها سلب نموده است، ناچار برای آنکه گوشه‌ای از وضع موجود را ارائه کند با عبارت دعا سخن گفته و از پیشگاه خداوند درخواست حل مشکلات را نموده است، و سه جمله اخیر این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق)) ناظر به این مطالب است . در جمله اول برای شیعیان وظیفه شناس و آگاه دعا می‌کند، شیعیانی که طبق دستور آن حضرت تقیه می‌کنند و گفتار و رفتارشان با مدارا و احتیاط است، آشکارا با حضرت سجاد رفت و آمد نمی‌نمایند و صریحا ابراز علاقه نمی‌کنند، برای اینکه مستمسکی به دست جاسوسان ندهند و باعث زحمت امام و گرفتاری خودشان نشوند.

و من حب المدارین تصحیح المقه

بارالها! دوستی کسانی را که با ما به مدارا برخورد می‌نمایند به دوستی واقعی مبدل نما، یعنی شرایطی را به وجود آور که ضرورت تقیه از میان برود و دوستانمان در ابراز علاقه به ما آزادی عمل داشته باشند.

در جمله دوم برای افراد پست و فرومایه ای دعا می کند که به منظور جلب توجه حکومت با امام و شیعیان برخورد‌های موهن دارند و برخلاف حق و عدل عمل می کنند:

و من رد الملا بسین کرم العشره

بارالها! آمیزش‌های وهن آور را به معاشرتهای کریمانه تبدیل نما، یعنی خداوندا! اندیشه و نیت افراد پست و فرومایه را اصلاح کن و دل آنان را به مسیر صحیح هدایت فرما تا معاشرتشان کریمانه و بر وفق حق و عدل باشد.

در جمله سوم برای خلیفه وقت و هیئت حاکمه جبار دعا می کند، آنانکه با فشارهای ظالمانه خود روز را بر مردم چون شب تار نموده اند، جامعه مسلمین را گرفتار شدیدترین اختناق کرده اند، و خوف و هراس را بر همه دلها مسلط ساخته اند.

و من مراره خوف الظالمین حلاوه الامنه :

بارالها! تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت و آرامش خاطر تبدیل فرما، یعنی موجباتی فراهم آور که ظلم از میان برود و بر اثر آن تلخی ترس از دلها زایل گردد و شیرینی امنیت جایگزین آن شود.

### ۲۳- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاَصَمَنِي، وَ ظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و مرا آنچنان قرار ده که بر کسی که به من ستم می کند دستی نیرومند باشم ، و بر آنکه با من خصومت می کند زبانی گویا، و بر کسی که به من عناد می ورزد پیروز باشم .

به خواست خداوند سه جمله ای که در این قطعه از دعای شریف ((مکارم الاخلاق )) بعد از ذکر صلوات آمده ، در سخنرانی امروز توضیح داده خواهد شد.

امام سجاد (ع) در جمله اول به پیشگاه خداوند عرض می کند:

واجعلنی یداً علی من ظلمنی

بارالها! مرا آنچنان قرار ده که بر کسی که به من ستم می کند دستی نیرومند باشم .

دشمنان دین حق و مخالفین تعالیم قرآن شریف ، در گذشته ، بر ضد اسلام ، تبلیغاتی می نمودند و در افکار جوانان سمپاشی هایی می کردند تا آنان را از گرایش به آیین الهی بازدارند. از آن جمله می گفتند: دین تریاک جامعه است و آن را برای تخدیر افکار مردم ساخته اند، و مثالی می آوردند که در اسلام اکیدا دستور داده شده که مردم صابر و بردبار باشند، یعنی ظلم ظالم را تحمل کنند و به اذیت و آزار ستمکاران تن در دهند که خداوند افراد صابر را دوست دارد. از این سخن نتیجه می گرفتند که دین ، مردم را به ذلت و زبونی و توسری خوردن از زورگویان دعوت می کند و آنان را به تحمل آزار و اذیت متجاوزین تشویق می نماید. می گوید: اگر در دنیا ظلمها را پذیرا شدید و عکس العملی از خود نشان ندادید در قیامت پاداش بزرگ خواهید داشت ، و به استناد این سخن خلاف واقع می گفتند دینی که مردم را دلیل و توسری خور بار بیاورد قابل پیروی نیست و باید هر چه زودتر آن را ترک گفت . برای آنکه شنوندگان محترم به بطلان این سخن واقف شوند و بدانند که این گفته تهمتیه بیش نیست ، لازم است معنای صبر را بدانیم و موارد اعمال آن را که از اولیای گرامی اسلام رسیده است بشناسیم تا حقیقت آن طور که هست آشکار گردد و بطلان کلام معاندین واضح شود.

صبر به معنای مالکیت نفس و قدرت خویشنداری است و علی (ع) آن را به شجاعت تعبیر نموده و فرموده است :

الصبر شجاعه (۴۸۰)

صبر و بردباری رمز پیروزی و راه کامیابی و موفقیت است . کدام محصل بدون تحمل صبر و خویشنداری در شنیدن درس استاد و

مطالعه کتاب و تمرینهای لازم می تواند مدارج علم را بپیماید و به کمالی که شایسته آن است برسد، کدام کشاورز و باغدار بدون تحمل مشقت شخم و آبیاری و بدون زحمت پیوند و سمپاشی می تواند محصول خوب به دست آورد و موجبات رفاه خود را در زندگی فراهم سازد. هر کس در هر کاری عهده دار است باید صابر باشد، زحمت کار را تحمل نماید، و با رنجها و ناراحتی های آن بسازد تا به هدفی که دارد نایل گردد.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت که جان برادر که کار کرد

عن حفص بن غیاث قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : عليك بالصبر في جميع امورك فان الله عزوجل بعث محمدا صلى الله عليه و آله فامرہ بالصبر و الرفق فقال : و اصبر علی ما یقولون و اھجر ہم هجرا جمیلا (۴۸۱)

حفص بن غیاث حدیث مفصلی درباره صبر از امام صادق (ع) نقل نموده از آن جمله فرموده است : ای حفص ! در تمام کارهایت صابر و بردبار باش ، خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت مبعوث فرمود و به او دستور صبر و مدارا داد. فرمود: در مقابل گفته های مخالفان بردباری نماید و از آنان به گونه ای خوب و نیکو دوری گزیند.

سپس در این حدیث ، امام صادق (ع) آیات متعددی را که خداوند به موجب آنها به پیمبرش دستور داده ذکر نموده و در پایان حدیث از پیروزی و غلبه آن حضرت بر مشرکان و دشمنان یاد نموده است .

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

علی (ع) فرموده : انسان صبور و بردبار فاقد پیروزی و ظفر نمی شود اگر چه مدت صبرش به درازا بکشد. برای آنکه هدف اسلام در امر به صبر و تحمل شناخته شود، لازم است بدانیم که در کجا و در چه مورد اولیا گرامی اسلام ، پیروان خود را امر به صبر و بردباری نموده و این وظیفه سنگین را بر عهده آنان گذارده اند، و با روشن شدن موارد صبر، هدف و مقصود از آن روشن می گردد.

عن علی علیه السلام قال : الصبر اما صبر علی المصیبه او علی الطاعه او عن المعصیه ، و هذا القسم الثالث اعلى درجه من القسمین الاولین (۴۸۲)

علی (ع) فرموده : صبر و بردباری یا صبر در مصیبت است یا صبر بر طاعت است و یا صبر از معصیت ، و درجه این سومین قسم صبر، از دو درجه اول برتر و بالاتر است .

برای یک فرد با ایمان ، مصیبت پیش می آید: فرزند جوانش بر اثر تصادف با ماشین کشته می شود، مزرعه و باغش که تمام سرمایه زندگی اوست بر اثر سیل از میان می رود و تهیدست می گردد، و از این قبیل مصائب و بلاها، چون با ایمان است برای خدا صبر می کند و بی تابی و جزع نمی نماید، و این معنای صبر در مصیبت است .

شخص با ایمان برای اطاعت از دستورات باری تعالی به زحمتهای تکالیف دینی تن می دهد، سختی روزه را تحمل می کند و امساک می نماید، با مشکلات فرایض یومیه می سازد و آنها را انجام می دهد، فشار درونی پرداخت حقوق الهی از خمس و زکات و دیگر پرداختهای مالی را تحمل می نماید و دین شرعی خود را ادا می کند، و این صبر بر طاعت است که دومین قسم صبر است که امام (ع) فرموده .

شخص با ایمان در مقابل پول ربا یا رشوه یا دیگر پولهای غیر مشروع واقع می شود، با آنکه نیاز شدید دارد برای خدا صبر می کند و آن پولها را نمی گیرد، جوان با ایمان در شرایط عمل منافی با عفت قرار می گیرد، با آنکه از نظر گزینه جنسی تمایل بسیار شدید دارد، اما برای رضای خدا خویشتن را نگاه می دارد و دامن پاک خود را به بی عفتی آلوده نمی کند، و این قسم صبر، بردباری و

صبر در مقابل گناه است و مردان باایمان به آن توجه بسیار دارند. به فرموده علی (ع)، درجه این قسم صبر از دو قسم اول برتر و مهمتر است. آن کس که واجد ایمان قوی و دارای مالکیت نفس است در زمینه مصیبت و اطاعت و معصیت، برای جلب رضای باری تعالی صبر می کند و خویشتن را با نیروی ایمان نگاه می دارد، چنین انسانی به فرموده امام صادق (ع) از نعمت حریت برخوردار است، بنده و مطیع بی قید و شرط خداوند است و از بندگی غیر خداوند آزاد.

عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: ان الحر حر علی جمیع احواله، ان نابت نائبه صبر لها، و ان تداکت علیه المصائب لم تکسره، و ان اسر و قهر و استبدل بالیسر عسرا کما کان یوسف الصدیق الامین صلوات الله علیه لم یضرر حریته ان استعبد و قهر و اسر و لم تضمره ظلمه العجب و وحشته و ما ناله ان من الله علیه فجعل الجبار العاتی له عبدا بعد از کان له مالکا (۴۸۳)

ابی بصیر می گوید، از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: انسان آزاد در تمام احوال، آزاد است، اگر با یک مصیبت مواجه شود صبر می کند، و اگر مورد هجوم مصائب قرار گیرد درهم شکسته نمی شود، اگر چه اسیر و مقهور گردد و زندگی سهل و آسانش به مشقت و زحمت تبدیل شود، همانطور که تاریکی چاه و بردگی و مقهور شدن به آزادگی یوسف صدیق امین آسیب نرساند و سرانجام بر اثر صبر و شکیبایی، خداوند بر وی منت نهاد و جبار متکبر مصر را پس از آنکه مالک و صاحب اختیار وی بود بنده او قرار داد.

از آنچه معروض افتاد این نتیجه به دست آمد که معنای صبر، شجاعت و قوت نفس است، معنای صبر، مالکیت اراده و حفظ خویشنداری است، صبر، رمز موفقیت برای تمام کسانی است که می خواهند در رشته های علمی یا عملی پیروز گردند و کامروا شوند، خلاصه اینکه صبر یکی از مهمترین وسایل برای پیمودن مدارج کمال مادی و معنوی است، کسانی که صبر را در اسلام به تحمل ستم ستمکاران و ظلم و بیدادگری معنی می کردند، کسانی که بردباری را تن دادن به ذلت و سکوت در مقابل متجاوزین تفسیر می نمودند خیانتی بزرگ و غیرقابل اغماض مرتکب شدند، هدفشان در این عمل خائنه گمراه ساختن مسلمانان و منحرف نمودن نسل جوان با ایمان بود. خوشبختانه انقلاب اسلامی عملا به آنان پاسخ کوبنده داد و جوانان مسلمان با صبر و بردباری در راهپیمایی های شهرها و مقابله با مسلسها و همچنین در میدانهای جنگ تحمیلی زخمها و رنجهای صبر را که رمز موفقیت است تفسیر نمودند و به پیروزی نایل آمدند.

با شرح و تفصیلی که ذکر شد معنای صبر در اسلام واضح گردید. اینک برای روشن شدن جمله اول این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق)) که در کلام امام سجاد (ع) آمده:

واجعلنی یدا علی من ظلمنی

لازم است بدانیم اسلام درباره ظلم چه گفته و درباره کسی که مورد ظلم واقع می شود چه دستوری داده و چه وظیفه ای را بر عهده وی گذارده است. اما درباره ظلم، آیات و روایات بسیاری رسیده و عوارض و آثار دنیوی و اخروی آن خاطر نشان گردیده است و در اینجا فقط یک روایت در این باره ذکر می شود:

عن النبی صلی الله علیه و آله: بین الجنة والعبء سبع عقاب اهونها الموت. قال انس قلت: یا رسول الله! فما اصعبها؟ قال الوقوف بین یدی الله عزوجل اذا تعلق المظلومون بالظالمین (۴۸۴)

رسول اکرم فرمود: هفت عذاب بین بهشت و بنده است و آسانترین آنها مرگ است. انس بن مالک می گوید به حضرت عرض کردم: یا رسول الله! سخت ترین آنها کدام است؟ فرمود: وقوف در حضور باری تعالی موقعی که ستمدیدگان برای احقاق حق، با ستمگران درگیر می شوند.

درباره کسانی که مورد ستم واقع شده اند نیز آیات و اخبار زیاد است و در اینجا پاره ای از آنها به سمع شنوندگان محترم می رسد. قرآن شریف در سوره شوری ضمن چند آیه علائمی را برای مردم با ایمان ذکر نموده، از آن جمله فرموده است:



و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون (۴۸۵)

مردمان با ایمان کسانی هستند که وقتی مورد اصابت ستم واقع می شوند دفاع می کنند و برای کوتاه کردن دست ظالم استنصار می نمایند.

اولین راه مقابله با ظالم و مبارزه با ظلم به کار گرفتن نیروهای دفاعی است که خداوند حکیم در وجود همه انسانها به ودیعه گذارده تا در مواقع لازم از خود دفاع نمایند و خویشان را از شر حیوانات گزرنده یا درنده یا ستمکار بدتر از حیوان مصون و محفوظ بدارند و این اولین استنصار برای دفع ظلم و ظالم است. امام (ع) در جمله اول دعا می گوید:

واجعلنی یدا علی من ظلمنی

((ید)) به معنای قدرت و قوت است، ((ید)) به معنای غلبه و پیروزی است. امام در پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! مرا آنچنان قرار ده تا بر کسی که بر من ستم می کند و نسبت به من تعدی می نماید دستی نیرومند باشم. جالب آنکه امام (ع) نمی گوید ((و - اجعل لی یدا)): بارالها! برای من دست قوی قرار ده بلکه می گوید ((واجعلنی یدا)): بارالها مرا دست توانا قرار ده یعنی وضعم را به گونه ای مقرر فرما که خودم دست باشم تا بتوانم با تمام وجود با کسی که به من ظلم نموده مبارزه کنم و شر او را از خود بگردانم.

این عبارت در کمال صراحت وظیفه مسلمانان را در مقابله با ظالم بیان می کند و به آنان می فهماند که انسان مسلمان موظف است تا جایی که قدرت دارد به ظلم تن در ندهد و در مقابلش بایستد و تمام توان خود را برای دفع او به کار گیرد؛ اگر بر ظالم غلبه کرد ظلم او را از میان برده و خویشان را از تعرضش رهایی بخشیده است و اگر نتوانست بر ظالم غلبه کند و مظلوم باقی ماند او در مقابل پروردگار ماجور است، برای اینکه وظیفه خود را بخوبی انجام داده است. اما اگر ستمکش در مقابل ستمکار عکس العمل نشان ندهد و ضربات او را با ذلت و سرافکنندگی تحمل نماید او منظم است و در قیامت، منظم همانند ظالم مورد موآخذه و پرسش قرار می گیرد، زیرا منظم بر جرئت و جسارت ظالم می افزاید، راه ستمگری را بر وی هموار می سازد، و در واقع با عمل ناروای خویش ظالم را در اعمال ظالمانه خود تشویق و ترغیب می نماید.

تا کاخ ستم برپاست بنیان ستم برجاست  
پیوسته روا برماست ناکامی و ناشادی  
گر داد همی خواهی بیداد مکش ورنه  
بیداد کند ظالم چون تن به ستم دادی  
شاعر دگری می گوید:

تا چند چه یخ فسرده بودن  
در آب چه موش مرده بودن  
می باش چه خار حلقه بر گوش  
تا خرمن گل کشی در آغوش  
سستی خلل درونی آرد  
بیداد کشی زبونی آرد

دومین راه استنصار مظلوم استفاده از دستگاه قضایی و مقام دادرسی قاضی و برخوردار شدن از حکومت یعنی قدرت اجرایی مملکت است. مظلوم برای دفع ظلم باید از نیرو قضاء و قوه اجرایی نیز استفاده کند و ستم را از خود بگرداند. سومین راه دفع ظلم و کوتاه کردن دست ظالم استفاده و استنصار از افکار عمومی است. در آیین مقدس اسلام، این مهم مورد کمال توجه قرار دارد و به

موجب روایات بسیاری که از اولیای گرامی اسلام رسیده، مردم مسلمان موظف اند از مظلوم حمایت کنند و دعوت او را در کمک خواهی برای دفع ظالم اجابت نمایند. علی (ع) ضمن وصیتنامه خود به حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام دستور داده است:

کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا (۴۸۶)

فرزندان من! دشمن ظالم و ستمکار و یار مددکار مظلوم و ستمدیده باشید.

عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یقول الله عزوجل، و عزتی و جلالی لا ینتقم من الظالم فی عاجله و آجله و لا ینتقم ممن رای مظلوما فقد رای ینصره فلم ینصره (۴۸۷)

در حدیث رسول اکرم است که خداوند می گوید: به عزت و جلالم قسم که از ظالم در دنیا و آخرت انتقام می گیرد و همچنین از کسی که مظلومی را ببیند و قادر باشد که به وی کمک کند و یاری ننماید. استفاده از افکار عمومی برای دفع ظلم به هر شکلی که باشد مفید و ثمربخش است و گاهی رسول گرامی برای نجات از ستم دستور خاصی را به فردی داده و نتیجه بخش شده است.

عن ابیجعفر علیه السلام قال: جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فشکی الیه اذی جاره. فقال له رسول الله (ص): اصبر. ثم اتاه ثانیه. فقال له النبی (ص): اصبر. ثم عاد الیه فشکاه ثالثه. فقال النبی (ص) للرجل الذی شکا: اذا کان عند الناس الی الجمعه فاخرج متاعک الی الطریق یراه من یروح الی الجمعه فاذا سالوک فاخبرهم. قال: ففعل. فاته جاره الموذی. فقال له: رد متاعک و لک الله علی ان لا اعود (۴۸۸)

امام باقر (ع) فرمود: مردی حضور پیغمبر گرامی اسلام آمد و از همسایه خود شکایت کرد. حضرت به وی فرمود صبر کن. پس از چند روز دوباره آمد، حضرت به او فرمود صبر کن. رفت و دفعه سوم آمد و شکایت خود را تجدید نمود. حضرت به او فرمود روز جمعه، موقعی که مردم برای اقامه نماز جمعه به مسجد می روند اثاث خانه ات را از منزل بیرون بیاور و کنار معبر انباشته کن به گونه ای که مردم ببینند. وقتی از تو علت این کار را پرسیدند جریان خود را با همسایه نقل کن و در واقع به وی فرمود از افکار عمومی استفاده نما.

مرد شاکی این دستور را انجام داد و همسایه آزار دهنده از این وضع به ضرر خود احساس خطر نمود، نزد او آمد و درخواست کرد که اثاثش را به داخل منزل ببرد و به این وضع پایان بخشد و گفت برای تو با خدا عهد می بندم کارهای گذشته را تکرار ننمایم. نتیجه آنکه اسلام به مسلمانان دستور داده است که در مقابل ظلم ظالم بی تفاوت نمانند و برای دفع ستم و کوتاه کردن دست ستمکار از هر طریقی که ممکن است استفاده کنند و با بیدادگر مبارزه نمایند. امام سجاد (ع) در جمله اول این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع قسمتی از سخنانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می کند: ((واجعلنی یدا علی من ظلمنی)) بارالها مرا دست نیرومند و توانا قرار ده که با تمام وجود با آن کس که به من ظلم نموده است مبارزه کنم و ظلمش را دفع نمایم. امام سجاد (ع) در جمله دوم دعا که موضوع قسمتی از سخنانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می کند:

ولسانا علی من خاصمنی

بارالها! مرا در مقابل کسی که با من بحث خصومت آمیز می نماید زبانی گویا قرار ده.

کسی که می خواهد به سلامت و سعادت زندگی کند و از مزاحمت‌های ناشی از دشمنی مردم مصون باشد باید مراقبت نماید که حتی المقدور موجبات خصومت دگران را نسبت به خودش فراهم نیاورد و در قلوب مردم کینه و دشمنی ایجاد ننماید و این امر به قدری مهم است که رسول گرامی صلی الله علیه و آله می فرمود:

ما عهد الی جبرئیل علیه السلام فی شیء ما عهد الی فی معاده الرجال (۴۸۹)

جبرئیل امین (ع) مرا به هیچ تعهدی همانند تعهد اجتناب از دشمنی مردان مقید ننمود.

قال امیر المؤمنین علیه السلام لبنيه يا بنی! اياکم و معاده الرجال فانهم لا یخلون من ضربین: من عاقل یمکربکم او جاهل یعجل علیکم (۴۹۰)

علی (ع) به فرزندان خود فرمود: از دشمنی مردان پرهیز نمایید که اینان از دو قسم خارج نیستند، یا عاقل اند و برای اعمال دشمنی خود بر ضرر شما نقشه می کشند یا جاهل اند و با شتاب، دشمنی خود را اعمال می نمایند و به شما آزار می دهند.

یکی از عوامل ایجاد دشمنی و عداوت، بحثهای علمی است که آمیخته به مراء و خصومت باشد. اسلام چنین بحثی را ناروا و ممنوع شناخته و در کتب اخبار، علمای حدیث، باب مخصوصی را برای آن روایات باز نموده اند و در کتب اخلاق نیز درباره آفات زبان فصل مخصوصی به آن اختصاص داده شده است و در اینجا به پاره ای از آن روایات اشاره می شود:

عن علی علیه السلام قال: المراء بذر الشر (۴۹۱)

علی (ع) فرموده است: مراء و خصومت، بذری است که در دلها افشاندن می شود و محصول آن شر و فساد است.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: اياکم والخصومه فانها تشغل القلب و تورث النفاق و تکسب الضغائن (۴۹۲)

امام صادق (ع) فرموده: از دشمنی و خصومت پرهیزید که خصومت دل را به خود مشغول می کند، نفاق و دورویی به وجود می آورد و مایه حقد و کینه می گردد.

پیشوای اسلام به نبوت مبعوث گردید و مأمور تبلیغ دین خدا شد. پروردگار به او دستور داد:

ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن (۴۹۳)

مردم را به دین الهی و آیین پروردگارت دعوت کن از سه راه: اول، با مقالات حکیمانه، دوم با مواظب و اندرزهای نیکو، سوم با مباحثه و جدل ولی جدل باید به گونه ای خوب و نیکو باشد و به مراء و خصومت آلوده نگردد.

نمونه جدل نیکو در قرآن شریف ذکر شده است. کسانی از مشرکین و منکرین معاد حضور نبی گرامی آمدند. یکی از آنان قطعه کوچکی استخوان پوسیده مرده ای را در دست گرفت و در حضور پیشوای اسلام آن را با دو انگشت خود فشرد و به صورت پودری درآمد. سپس در آن دمید و ذرات آن در فضا پراکنده گردید. پس از آن به حضرت عرض کرد:

من یحیی العظام و هی رمیم (۴۹۴)

چه کسی این استخوان پوسیده را دوباره زنده می کند؟

دستور آمد:

قل یحییها الذی انشاه اول مره (۴۹۵)

به اینان بگو: خداوند توانایی که از اول آن را به وجود آورده و حیات بخشیده، او این استخوان را زنده می کند و دوباره به آن حیات می بخشد.

و هو بکل خلق علیم (۴۹۶)

و آن خداوند به تمام و بر جمیع آفریده ها آگاهی دارد.

این رد و بدل سخن بین مشرکان و رسول گرامی جدلی است پسندیده و نیکو، از طرفی حاوی پاسخ محکم و دلیل قانع کننده است و از طرفی دیگر مبری و منزله از مراء و خصومت. پیامبر گرامی اسلام به هدایت مردم شوق زیاد داشت و تمام نیروی خود را در آن راه به کار می برد و خداوند ضمن آیه ای در قرآن شریف فرموده است:

حریص علیکم (۴۹۷)

پیشوای اسلام به هدایت شما حریص است.

ائمه معصومین علیهم السلام نیز همانند رسول اکرم به راهنمایی مردم علاقه شدید داشتند، ولی همواره مراقب بودند که در بحثهای

علمی، سخنانشان به مراء نیالاید و رنگ خصومت به خود نگیرد، از این رو در مقابل اشخاص مختلف روشهای متفاوت داشتند، اگر می‌دیدند بحث‌کننده مرد لجوجی است و مقصودش درک حقیقت نیست بلکه می‌خواهد با امام بحث کند تا از این راه خود را در جامعه بنمایاند و خویشان را بین مردم، عالم و خبیر معرفی نماید، با چنین شخصی بحث نمی‌کردند و اوقات گرانقدر خود را در راهی که نارواست صرف نمی‌نمودند.

روی ان رجلا قال للحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام: اجلس حتی نتناظر فی الدین. فقال: یا هذا! انا بصیر بالمدین، مکشوف علی هدای، فان کنت جاهلا بدینک فاذهب فاطلبه. مالی و للمماراه و ان الشیطان لیوسوس للرجل و یناجیه و یقول ناظر الناس فی الدین لئلا یظنوبک العجز والجهل (۴۹۸)

روایت شده است که مردی به حضرت حسین بن علی علیهما السلام عرض کرد: بنشینید تا در مطلب دینی مناظره و مباحثه نمایم. حضرت در پاسخ به وی فرمود: من به دینم آگاهی دارم و حقیقت بر من روشن است و شما اگر به دینت جاهلی برو آن را طلب کن. سپس حضرت با خود سخن می‌گفت و می‌فرمود: مرا با ممارات چکار است؟ مرا با بحثهای خصومت انگیز چه کار است؟ این شیطان است که وسوسه می‌کند و می‌گوید در دین خدا با مردم مناظره کن تا درباره تو گمان ناتوانی و نادانی نبرند.

اگر در موردی احساس لجاج عناد نمی‌شد و امید می‌رفت که مذاکرات دینی نتیجه بخش باشد و موجب هدایت بحث‌کننده شود، مناظره را پذیرا می‌شدند ولی از پیشگاه خدا درخواست می‌نمودند که باری تعالی زبانشان را هرچه بیشتر گویا و بیانشان را هرچه زیاده‌تر نافذ نماید تا با کسی که در خلال بحثش رنگ خشونت به خود می‌گیرد پیروز شوند و بدون اینکه کلام به امراء و لجاج منتهی گردد بر وی غلبه کنند و او را هدایت نمایند، و جمله دوم این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است به این مطلب نظر دارد:

ولسانا علی من خاصمنی

بارالها! مرا زبانی گویا قرار ده تا در مقابل کسی که با من خصمانه سخن می‌گوید پیروز گردم، خصومتش را فرونشانم، در بحث قانعش کنم و به راه رستگاری و سعادت رهبریش نمایم.

در جمله سوم این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق))، امام سجاد (ع) به پیشگاه خداوند عرض می‌کند:

و ظفرا بمن عاندنی

بارالها مرا نسبت به کسی که درباره من عناد می‌ورزد پیروزمندی قرار ده.

((معاند)) در لغت عرب به کسی گفته می‌شود که حق را شناخته و حقیقت امر را دانسته ولی با اراده و عمد، آن را رد می‌کند و آگاهانه حق را نفی می‌نماید و از آن روی می‌گرداند. نفی حق با علم به آن می‌تواند از علل و عوامل متعددی سرچشمه بگیرد، گاه حب مال و مقام، گاه برای اظهار قدرت و نیرومندی، گاه در بحثهای علمی به منظور برتری جویی و تفوق طلبی، و گاه از علل دیگر ناشی از غریزه حب ذات یا سایر غرایز.

عن علی علیه السلام قال: الحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اضیقها فی التناصف (۴۹۹)

علی (ع) فرموده: حق از نظر توصیف، میدان وسیعی برای گفتن و نوشتن دارد اما در مقام عمل، آدمی را سخت در مضیقه و تنگنای می‌گذارد.

حق یکی از اسماء خداوند است و اهل حق کسانی هستند که بی‌قید و شرط از امر الهی پیروی می‌کنند، اگر چه به کار بستن امر او مخالف هوای نفس و تمنیات آنان باشد. کسی که مطیع هوای نفس خویشان است و به امر الهی اعتنا ندارد او پیرو باطل و بنده هوی است، اگر چه نام خدا را بسیار به زبان بیاورد.

افتخار پیروی حق در درجه اول برای انبیاء الهی است و سپس برای کسانی است که پیرو انبیا هستند، قدم به جای قدم آنان می‌

گذارند و تعالیشان را عملاً به کار می‌بندند.

عن علی علیه السلام قال: اشبه الناس بانبیاء الله اقوالهم للحق و اصبر هم علی العمل به (۵۰۰)

علی (ع) فرموده است: شبیه ترین مردم به پیمبران خدا کسانی هستند که سخن حق بیشتر می‌گویند و در عمل به حق بردبارترند. ((حق)) در لغت عرب به معانی متعدد به کار برده می‌شود:

((حق)) به معنای ((عدل))، به معنای ((امر واقعی))، به معنای ((یقین))، به معنای ((ملک و مال)) و دیگر معانی از این قبیل است.

چه بسیار اتفاق می‌افتد که حکمی موافق عدل و حق اما برخلاف میل و خواهش نفسانی ما صادر می‌شود و ما از آن ناراضی و آزرده خاطریم و برای ما سنگین و تلخ می‌آید، اما اگر اهل حق باشیم باید آن آزرده‌گی را تحمل کنیم و عدل را اجرا نماییم که خدا خشنود می‌شود و آن آزرده‌گی را به گونه‌ای جبران می‌فرماید.

عن مولانا الصادق علیه السلام، انه استفته رجل من اهل الجبل فاقتاه بخلاف ما یحب. فرآی ابو عبدالله علیه السلام الکراهه فیه. فقال یا هذا اصبر علی الحق فانه لم یصبر احد قط لحق الا عوضه الله ما هو خیر له (۵۰۱)

روایتی از امام صادق (ع) است که مردی از اهل جبل درباره امری از آن حضرت استفتا نمود، حضرت فتوا داد، اما آن فتوا برخلاف میل او بود و امام (ع) در چهره او نارضایی دید. حضرت به وی فرمود: در برابر حق صابر باش که هیچکس حق را تحمل نمی‌کند مگر آنکه خداوند عوض بهتری به وی اعطا می‌فرماید. وجدان فطری اخلاقی هر انسانی متمایل به حق و انصاف است و مخالف باطل و خلاف انصاف. از این رو حق و انصاف فطرتاً محبوب مردم اند و از اهل باطل و غیرمنصف انزجار فطری دارند.

عن ابی‌محمد علیه السلام قال: ماترک الحق عزیز الا ذل ولا اخذ به ذلیل الا عز (۵۰۲)

امام مجتبی (ع) فرموده است: هیچ عزیزی حق را ترک نگفت مگر آنکه ذلیلی از حق طرفداری ننموده مگر آنکه به عز و آبرومندی نایل آمد.

بدبختانه بعضی از افراد در بحثهای علمی یا مناظرات دینی یا امور مالی یا دیگر مسائل عناد می‌کنند، تسلیم حق نمی‌شوند، و می‌خواهند گفته باطل خود را بر طرف مقابل خویش تحمیل کنند و سخن حق او را درهم بشکنند. امام سجاد (ع) در جمله سوم این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق)) که آخرین قسمت سخنرانی امروز است به پیشگاه خدا عرض می‌کند:

و ظفراً بمن عاندنی

بارالها! مرا نسبت به کسی که درباره ام عناد می‌ورزد و اگر چه حق را شناخته است با آن مخالفت می‌نماید و از آن روی می‌گرداند، پیروزمندی قرار ده.

به طوری که در قرآن شریف و روایات اسلامی آمده است در تمام قرون و اعصار، پیمبران الهی و ائمه معصومین علیهم السلام با معاندین مواجه بوده‌اند و خداوند در بحث و مناظره آنان را با منطقی قوی پیروز نموده است، با این تفاوت که بعضی از معاندین پس از بحث، تسلیم شده و به حق اعتراف نمودند و بعضی همچنان به لجاج و عناد خویش ادامه دادند.

## ۲۴- وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَيَّ مَنْ كَايَدَنِي، وَ قَدْرَةً عَلَيَّ مِنْ اضْطِهَدَنِي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این دو جمله از دعای شریف ((مکارم الاخلاق)) است که به خواست حضرت باری تعالی موضوع بحث سخنرانی امروز است. در جمله اول، امام علیه السلام در پیشگاه خداوند عرض می‌کند: بارالها! هر کس با من از در خدعه و کذب وارد می‌شود تو به من مکرری عطا فرما که بتوانم که او را دفع کنم. در جمله دوم، امام در پیشگاه پروردگار عرض می‌کند: بارالها! هر که می‌خواهد

از راه قهر و غلبه بر من سلطه پیدا کند تو به من قدرتی عطا فرما که مانع جباریت و قهاریت او شوم .

اولین کلمه ای که در این قطعه از دعا باید مورد بحث قرار گیرد و شنوندگان با کمال دقت به آن توجه کامل مبذول دارند، کلمه ((مکر)) است . راغب می گوید:

المکر صرف الغير عما يقصده بحيله و ذلك ضربان : مکر محمود و ذلك ان يتحری بذلك فعل جميل و علی ذلك قال (والله خير الماکرین) ، و مذموم و هو ان يتحری به فعل قبيح ، قال (ولا يحق المکر السیء الا باهله) (۵۰۳)

مکر عبارت از این است که مکرکننده با حيله فکر دیگری را از آن چیزی که قصد کرده است بگرداند و این دو قسم است : یکی مکر محمود و آن مکر است که مکرکننده در طلب کار خوبی باشد و در این باره خدا فرموده است که : ((پروردگار، بهترین مکرکنندگان است .)) ، و مکر مذموم آن مکر است که مکرکننده در طلب عمل قبیحی باشد و خداوند درباره چنین مکری فرموده است : ((جزای مکر ناپسند نازل نمی شود مگر بر آنان که مرتکب عمل مکر شده اند.))

خدعه و مکر، اغفال نمودن و گمراه کردن مردم است ، افراد مکار می توانند در جمیع شئون اجتماعی ، دینی ، اخلاقی ، اقتصادی ، و دیگر امور، این روش پلید را به کار بندند و از این راه به هدف نامشروع خود دست یابند. اسلام ، این قبیل مکرها را که برای نیل به مقاصد خائنانه و ناپاک است تقبیح نموده و اولیای گرامی اسلام مسلمانان را جدا از آن برحذر داشته اند:

عن النبی صلی الله علیه و آله : المکر والخدیعه و الخیانه فی النار(۵۰۴)

رسول اکرم فرموده است : مکر و خدعه و خیانت در آتش است .

کسی که مردم را فریب می دهد باید از جهت هوش و استعداد قوی و نیرومند باشد تا بتواند قصد خود را به گونه ای طرح کند و آن را طوری پیاده نماید که اشخاص عادی در نظر اولی نتوانند به فریبکاری او واقف شوند. بنابراین هر قدر شخص باهوشتر باشد می تواند مکر خود را با نقشه ای پیچیده تر بنیان نهد و با ابهام زیادتری به اجرا بگذارد. حضرت امیرالمؤمنین مولی الموحدین علی علیه السلام که تمام وجود مقدسش هوش و درایت بود، روی همین اصل و اساس می فرماید:

لولا ان المکر والخدیعه فی النار لکنت امکر الناس (۵۰۵)

اگر نمی بود که مکر و فریب و خدعه در آتش است من در مکر نمودن و فریب دادن از همه مردم قوی تر بودم .

دشمنان اسلام در عصر رسول گرامی و همچنین در ایام ائمه معصومین علیهم السلام برای نابودی اسلام و از میان بردن اولیای دین مکرها کردند و به صور مختلف خدعه ها نمودند، بعضی از آن مکرها با عنایت خداوند دفع شد و بعضی از آنها تحقق یافت و اثر سوء آن به جای ماند و هم اکنون پس از گذشت قرن‌ها هنوز اسلام و مسلمین گرفتار عوارض شوم آن مکر هستند. خداوند در قرآن مجید فرمود:

و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک اویقتلوک اویخرجوک و یمکرون و یمکرالله والله خیر الماکرین (۵۰۶)

وقتی که کفار نقشه مکر کشیدند تا ترا زندانی کنند یا به قتل برسانند یا از مکه اخراج نمایند و خلاصه ، کاری کنند که نتوانی به تبلیغ دین مقدس حق ادامه بدهی ، باری تعالی در مقابل مکر خائنانه آنان مکری مفید و ثمربخش به کار برد که بهترین مکرکننده ، ذات اقدس الهی است .

مشرکین برای کشتن پیمبر اسلام و اجرای مکر خود خانه رسول اکرم را شبانه محاصره نمودند و منتظر بودند صبح شود تا آن جناب را به قتل برسانند، ولی خداوند برای حفظ حیات پیمبر اکرم و برهم زدن نقشه مشرکین ، پیشوای اسلام را به گونه ای بهت آور و حیرتزا از میان مشرکین دربرود و او را به غار ثور رساند و موجبات هجرت آن حضرت را به مدینه طیبه مهیا ساخت . اما مکر و خدعه خائنانه ای که جامه تحقق پوشید و عوارض دردناک و زیانبخش آن از صدر اسلام تاکنون باقی مانده مکری بود که معاویه بن ابی سفیان در جنگ صفین به کار برد، قرآن ها را بالای نی زد و منادی او به لشکر علی (ع) خطاب نمود که معاویه می گوید:

بیاید از جنگ دست برداریم و قرآن را حاکم بین خود قرار دهیم. این عمل را موقعی انجام داد که از نظر نظامی در آستانه شکست قرار داشت و بیش از چند ساعتی به پایان جنگ و به پیروزی نهایی علی (ع) باقی نمانده بود، ولی بدبختانه جهل و نادانی عده زیادی از لشکریان علی (ع) موجب شد که مکر معاویه را پذیرا شوند و سخن خائنانه او را به حساب حسن نیتش بگذارند. از این رو به علی (ع) مراجعه کردند که به مالک اشتر، فرمانده لشکر، پیام بفرستد که جنگ را ترک گوید و از جبهه باز گردد. علی (ع) به آنان فرمود: پیشنهاد معاویه مکری بیش نیست، بگذارید مالک وظیفه خود را انجام دهد؛ آن نادانها نپذیرفتند و همچنان در سخن خود پافشاری کردند و سرانجام کار به جایی رسید که علی (ع) را تهدید به قتل نمودند. این خدعه ناپاک و خائنانه به نفع ظاهری معاویه و به ضرر واقعی اسلام و قرآن و علی (ع) پایان یافت. بر اثر این مکر و فریت اسلام از مسیر حقیقی خود خارج شد، علی (ع) را به کشتن داد، حادثه عاشورا را به وجود آورد، و بر اثر آن، اختلافی بین مسلمین پدیدار گردید که هنوز باقی مانده است. در زمان سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیز بیش و کم از ناحیه خلفای اموی و عباسی نقشه های مکارانه طرح می شد تا بتواند مستمسکی بر ضد خاندان پیمبر به دست آورند و فرزندان آن حضرت را اذیت و آزار نمایند و اگر بشود به حیاتشان خاتمه دهند، ولی حضرت باری تعالی با عنایت خود به گونه ای حقیقت را روشن می فرمود و نقشه مکارانه آنان را نقش بر آب می ساخت و برای نمونه، در اینجا، به یک مورد اشاره می شود.

مردی به نام صفوان بن یحیی می گوید: جعفر فرزند محمد بن اشعث به من گفت می دانی سبب علاقه ما به اهل بیت رسول گرامی و معرفتمان به آن خاندان چه بود، با آنکه ما همانند شیعیان به مقام آنها معرفت نداشتیم؟ پرسیدم: سبب معرفت چه بود؟ به من پاسخ داد: منصور دوانقی به پدرم محمد بن اشعث گفت: مرد لایق و عاقلی را که در دانایی قوی باشد طلب کن که از طرف من کاری را انجام دهد. پدرم دایی خود، ابن مهاجر را معرفی نمود. منصور گفت: او را نزد من بیاور. او دایی خود را به حضور خلیفه وقت برد.

فقال له ابو جعفر: یا بن مهاجر! خذ هذا المال، فاعطاه الوف دنانیر او ماشاء الله من ذلك و ات المدینه و الق عبدالله ابن الحسن و عده من اهل بینه فیهم جعفر ابن محمد و قل لهم انی رجل غریب من اهل خراسان و بها شیعه من شیعتکم و جهوا الیک بهذا المال فادفع الی کل واحد منهم علی هذا الشرط کذا و کذا فاذا قبضوا المال فقل انی رسول و احب ان یکون معی خطوطکم بقبضکم ما قبضتم منی. قال فاخذ المال و اتی المدینه ثم رجع الی ابی جعفر و کان محمد بن الاشعث عنده فقال ابو جعفر ماوراک؟ قال: اتیت القوم و سالت ما امرتني به و هذه خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمد فانی اتیته و هو یصلی فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله فجلست خلفه و قلت ینصرف فاذا کر له ما ذکرک لاصحابه. فعجل وانصرف ثم التفت الی فقال یا هذا اتق الله ولا تغرن اهل بیت محمد و قل لصاحبک: اتق الله و لا تغرن اهل بیت محمد فانهم قریبو العهد بدوله بنی مروان و کلهم محتاج. قال فقلت و ماذا اصلحک الله؟ فقال: ادن منی فاخبرنی بجمیع ماجری بینی و بینک حتی کانه کان ثالثنا. قال فقال ابو جعفر یا بن مهاجر: اعلم انه لیس من اهل بیت النبوه الا و فیه المحدث و ان جعفر بن محمد محدث الیوم فکانت هذه دلاله انا قلنا بهذه المقاله (۵۰۷)

منصور دوانقی به وی گفت: این پولها را بگیر و آن هزارها دینار بود که در اختیار وی گذارد، دستور داد برو مدینه عبدالله بن حسن و عده ای از اهل بیت او را که جعفر بن محمد نیز بین آنان است ملاقات کن و به همه آنان بگو؛ من مرد غریبی از اهل خراسانم و گروهی شیعه از شیعیان شما این اموال را فرستاده اند و به هر یک از آنان مبلغی بده و چون پول را گرفتند بگو من فرستاده شیعیان هستم و دوست دارم که خطوط شما که از گرفتن پول حکایت کند نزد من باشد. پول را از منصور گرفت و طبق دستور به مدینه آمد و سپس برگشت و نزد منصور دوانقی رفت و محمد بن اشعث نیز در مجلس حاضر بود. خلیفه از جریان امر مدینه پرسش نمود. گفت: به مدینه رفتم و اهل بیت را ملاقات نمودم، دستور را اجرا کردم و این نوشته های آنان است که مبلغ را دریافت نموده اند جز جعفر بن محمد. نزد او رفتم، در مسجد پیمبر بود، مشغول نماز. پشت سر آن حضرت نشستم، با خود گفتم،

از نماز فارغ می شود، من آنچه را که به دگران گفته ام به ایشان نیز می گویم . با عجله نماز را ترک کرد و متوجه من شد و فرمود: فلانی ، از خدا بترس و اهل بیت پیمبر را اغفال نکن و به منصور هم بگو که از خدا بترس و اهل بیت پیمبر را فریب نده ، زیرا اینان به دولت بنی مروان نزدیک اند و همه آنان به پول نیاز دارند. من گفتم مقصود شما از این سخنان چیست ؟ فرمود: نزدیک بیا، نزدیک رفته و تمام آنچه را که بین من و شما گذشته بود خبر داد به طوری که گویی او سومی ما بوده . منصور گفت : ای پسر مهاجر! بین خاندان پیمبر همیشه یک محدث وجود داشته و جعفر بن محمد محدث امروز اهل بیت است .

مشاهده این جریان موجب شد که خانواده ما به اهل بیت پیغمبر گرایش یافت و به گروه شیعیان پیوست . هدف منصور دوانقی از این کار آن بود که از امام صادق (ع) سندی به دست آوردن و آن را به مردم ارائه کند و بگوید: جعفر بن محمد وحدت مسلمین را برهم زده ، دولتی در دولتی تشکیل داده ، مدعی مقام خلافت شده ، و از مسلمین حقوق اسلامی دریافت می کند و بعید نبود که به استناد همان سند عملاً به قتل امام صادق (ع) اقدام نماید، ولی خداوند آن حضرت را از این مکر خائانه محافظت فرمود و خدعه منصور دوانقی را بی اثر نمود.

از آنچه مذکور افتاد، مکر و خدعه غیرمشروع و ناپسند که هدف از آن نیل به مقصود خائانه است روشن گردید. اما مکر پسندیده و ممدوح که برای تحقق بخشیدن به نیت خیر و مرضی الهی اعمال می گردد مگری است که در آیین مقدس اسلام مجاز است و به منظور اعلاای حق و اقامه عدل به کار برده می شود و در این باره روایات بسیاری از اولیای اسلام رسیده است .

قال علی علیه السلام : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول یوم الخندق : الحرب خدعه ، و یقول تکلموا بما اردتم (۵۰۸) علی (ع) فرمود: از رسول گرامی در روز خندق شنیدم که می گفت : حرب و مقاتله مکر است و در صحنه پیکار هر چه می خواهید بگویید تا پیروز شوید.

فی غزوه الاحزاب فی کلام جری بین علی علیه السلام و عمرو بن عبدالله فقال له علی (ع) یا عمرو! اما کفاک انی بارزتک و انت فارس العرب حتی استعنت علی بظہیر؟ فالتفت عمرو الی خلفه فضر به امیر المؤمنین (ع) مسرعا علی ساقیه فاطنهما جمیعا و اقبل الی رسول الله صلی الله علیه و آله تسلیل الدم علی راسه من ضربه عمرو و سیفه یقطر منه الدم فقال رسول الله (ص) یا علی ! ما کرته . قال نعم یا رسول الله : الحرب خدیعه (۵۰۹)

در جنگ احزاب پس از سخنانی که بین علی (ع) و عمرو بن عبدود رد و بدل گردید، امیر المؤمنین فرمود: آیا کافی نبود ترا که من به جنگ آمده ام و تو بزرگ سوار عربی با این حال برای جنگ با من از دگری کمک خواسته ای ؟ عمرو برگشت به پشت سر نگاه کند و ببیند کیست که به یاری او می آید. علی (ع) از این فرصت ، برق آسا استفاده نمود و شمشیر خود را محکم به ساقهای پاهای او فرود آورد و هر دو ساق را قطع نمود و با پیروزی به حضور رسول گرامی آمد در حالی که از جای ضربت عمرو بن عبدود که قبلاً به سر علی (ع) زده بود، خون جریان یافت و از شمشیر علی (ع) نیز که به ساق عمرو زده بود خون می چکید. رسول گرامی فرمود: علی ! با عمرو مکر کردی ؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله ، جنگ ، خدعه و مکر است .

این مکر در نبرد با دشمن مایه بقای اسلام و ادامه حیات پیمبر گرامی و مسلمانان گردید و موجب شد که آیین حیات بخش اسلام باقی بماند و میلیونها انسان در طول قرون و اعصار از تعالیم آن بهره مند گردند. گاهی مکر محمود و مرضی خداوند در حین جنگ نیست ، بلکه در موردی است که دشمن حيله و کیدی طرح نموده و اگر آن حيله خائانه با خدعه و مگری درهم شکسته نشود. عوارض و آفات بزرگی به بار می آورد و نمونه این قسم مکر عملی است که رسول گرامی به امر باری تعالی بعد از جنگ احد برای جلوگیری از هجوم مجدد مشرکین انجام داد.

ان النبی صلی الله علیه و آله لما رجع من وقعه احد و دخل المدینه نزل علیه جبرئیل فقال یا محمد: ان الله یامرک ان تخرج فی اثر القوم ولا یخرج معک الا من به جراحه فامر رسول الله (ص) منادی یا معشر المهاجرین والا نصار من کانت به جراحه فلیخرج



و من لم یکن به جراحه فلیقم . فاقبلوا یضمدون جراحاتهم و یداوونهم فانزل الله علی نبیه (ص): ((ولا تهنوا فی ابتغاء القوم)) (۵۱۰) موقعی که رسول اکرم از وقعه احد برگشت و به مدینه وارد شد، جبرئیل بر وی نازل گردید و گفت: ای محمد! خداوند ترا امر می کند که برای تعقیب مشرکین از مدینه خارج شوی و کسی جز افراد مجروح از شهر خارج نشود. رسول اکرم امر کرد منادی ندا در دهد ای مهاجرین و انصار! هر کس مجروح است از شهر خارج شود و هر کس جراحت ندارد در شهر بماند. مجروحین به ضمد و مداوی جراحات خود پرداختند و خداوند، این آیه را نازل فرمود:

ولا تهنوا فی ابتغاء القوم (۵۱۱)

در تعقیب دشمن سستی ننمایید.

وقتی ابوسفیان و مشرکین از احد برگشتند و مقداری راه پیمودند از عمل خود پشیمان شدند، یکدیگر را ملامت نمودند که نه محمد را کشتیم و نه یارانش را از فعالیت انداختیم . تصمیم گرفتند دوباره به مدینه باز گردند و به جنگ ادامه دهند.

و انما خرج رسول الله صلی الله علیه و آله لیرهب العدو و لیبلغهم انه خرج فی طلبهم فیظنوا به قوه و ان الذی اصابهم لم یوهنهم من عدوهم فیصرفوا فخرج فی سبعین رجلا حتی بلغ حمراء الاسد و هی من المدینه علی ثمانیه امیال (۵۱۲)

رسول اکرم از شهر خارج شد برای آنکه دشمن را بترساند و به آنان بفهماند که مسلمین در طلب آنها از مدینه بیرون شده اند تا به آن حضرت گمان قوت ببرند و متوجه شوند که آسیبهای جنگ احد آنان را ضعیف نساخته و در مقابل دشمن سست نشده اند و با توجه به قوت مسلمین از تصمیم خود برگردند و به مکه مراجعت نمایند. پیمبر گرامی با هفتاد نفر مجروح از مدینه بیرون آمد و تا حمراء الاسد که در هشت میلی مدینه است توقف نمود.

در ناسخ التواریخ و بعضی کتب دیگر آمده که پیغمبر اکرم سه روز در حمراء الاسد ماند، شبها دستور می داد در پانصد نقطه آتش برافروزد تا جاسوس ابوسفیان که برای آگاهی از اوضاع لشکر مسلمین به آن نقطه نزدیک می شود از مشاهده آن همه آتش و از لشکری که به آن آتشها نیاز دارند دچار وحشت شود و احساس خود را در مراجعت برای ابوسفیان و دگر مشرکین بیان نماید تا آنان نیز وحشت زده شوند، فکر بازگشت به مدینه را از سر بیرون کنند، و راه مکه را در پیش گیرند. این مکر بسیار مفید واقع شد و به نتیجه مورد نظر منتهی گردید.

امام سجاد علیه السلام در جمله اول این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است ، از پیشگاه خداوند درخواست می نماید:

وهب لی مکرأ علی من کایدنی

بارالها! هر کس با من از در خدعه و کید وارد می شود توبه مگری من عطا فرما که خدعه او را دفع کنم .

درخواست امام سجاد (ع) از پیشگاه خداوند در اعطای مکر، نظیر همان مگری است که پروردگار در مقابل حیل و کید ابوسفیان و مشرکین به پیغمبر اکرم اعطا فرمود و بدان وسیله اسلام و مسلمین را از خطر نجات داد.

در جمله دوم این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است ، امام سجاد (ع) در پیشگاه خداوند عرض می کند:

وقدره علی من اضطهدنی

بارالها! هر که می خواهد از راه قهر و غلبه بر من مسلط گردد به من قدرتی بده که مانع قهاریت او شوم .

خداوند مردم را آزاد آفریده و خواسته ذات مقدسش آزادی مردم است و نباید انسانی ، خود را برده و بنده انسان دیگری قرار دهد. علی (ع) ضمن نامه ای که به فرزندش حضرت مجتبی نوشته فرموده است :

ولا تکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً (۵۱۳)

فرزند عزیز! بنده کسی نباش که قضاء الهی و اراده باری تعالی در این است که تو آزاد باشی .

بدبختانه در قرون گذشته مردمانی خود خواه و زورگو وجود داشته اند که مردم را برده و بنده خود می گرفتند و مورد انواع تحقیر و اهانتشان قرار می دادند و در عصر حاضر نیز این قبیل خودخواهان حتی در کشورهای پیشرفته بسیارند. یکی از خدمات بزرگ پیامبران الهی نجات دادن انسانها از این ذلت و اسارت بود. در قرآن شریف و در روایات اولیای گرامی اسلام مکرر این امر مهم ذکر شده است . از آن جمله موقعی که فرعون در مصر جبارانه حکومت می کرد و خود را مالک مردم می دانست هر چه بر در بنی اسرائیل متولد می شد سر می برید و حضرت موسی در همان زمان به دنیا آمد. خداوند برای حفظ جان او به مادرش الهام فرمود که فرزندش را در صندوقچه ای قرار دهد و در رود نیل بیفکند و با الهام به او وعده داد که او را حفظ می کنم و او را به تو برمی گردانم . جریان آب به فرمان الهی صندوقچه را در نهری برد که در باغ بزرگ دربار جریان داشت . آسیه و فرعون صندوقچه را دیدند، به دستورشان از آب گرفتند. طفلی را در آن مشاهده کردند که به اراده حضرت حق ، محبت کودک در دلشان قرار گرفت ، از خطر مرگ رهایی یافت . قرار شد او را نگاه دارند و برای تغذیه کودک ، قضای الهی تربیتی را فراهم آورد که طفل به مادرش برگشت و او فرزند خویش را شیر می داد. موقعی که موسی به نبوت مبعوث گردید و در معیت برادرش هارون به کاخ فرعون آمدند، خود را فرستادگان الهی معرفی نمودند و از وی خواستند که از بنی اسرائیل دست بردارد و آنان را با آن دو نفر به خارج مصر بفرستد. فرعون موسی را شناخت ، از روزگار کودکی او سخن گفت و نگاهداری وی را به رخ کشید و بر وی منت گذاشت . موسی برآشفته و گفت :

و تلک نعمه تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل (۵۱۴)

برده گرفتن بنی اسرائیل را بر سر من منت می گذاری ؟

یعنی در جنایتی که مرتکب شده ای به جای شرمندگی ، خود را طلبکار می دانی ؟ و خلاصه ، موسی در ذیل حمایت باری تعالی با فرعون مبارزه کرد و سرانجام فرعون در رود نیل غرق شد و خداوند تعالی به حیات ننگینش خاتمه داد.

پیشوای بزرگ اسلام نیز از طرف حضرت باری تعالی ماء موریتی اینچنین داشت . خداوند در قرآن اشاره فرموده :

و یضع عنهم اصرهم والاغلال الی الی کانت علیهم (۵۱۵)

پیغمبر اکرم موظف است که از طرف خداوند فشارهای سنگین را از دوش مردم بردارد، زنجیرهای بردگی را بشکند، و آنان را آزاد سازد.

علی (ع) هدف عالی ماء موریت رسول گرامی را ضمن خطبه ای چنین بیان نموده است :

اما بعد، فان الله تبارک و تعالی بعث محمدا صلی الله علیه و آله لیخرج عباده من عباده الی عبادته و من عهد عبادته الی عهد و من طاعه عباده الی طاعته و من ولایه عباده الی ولایته (۵۱۶)

پس از حمد باری تعالی فرمود: خداوند، پیغمبر اکرم را مبعوث نمود برای آنکه توجه بندگان خدا را از بندگی بندگان به بندگی خدا معطوف دارد و از تعهدات بندگان به تعهدات الهی ملتمز نماید و از اطاعت بندگان به اطاعت خداوند و ادار سازد و از ولایت و سلطه بندگان تسلیم سلطه الهی شوند.

بر اثر مجاهدات رسول گرامی ، مسلمانان واقعی که به آن حضرت ایمان راستین داشتند از تمام بندگی ها، تعهدات ، اطاعتها و سلطه های ناروا رهایی یافتند و بنده و فرمانبر بی قید و شرط خدا شدند و از جنایت جباریت جباران رهایی یافتند و به آزادی واقعی و شایسته انسان دست یافتند، ولی بعد از مرگ رسول گرامی افراد خائنی تدریجا در میان مسلمین نفوذ نمودند و آنان را از مسیر حق منحرف ساختند و به انحراف سوق دادند و کار به جایی رسید که یزید بن معاویه ، مرد خودسر و جبار، در کرسی خلافت اسلام مرتکب بدترین جرایم و جنایات گردید، از آن جمله موقعی که مردم مدینه بر اثر حادثه خونین عاشورا و قتل حضرت حسین (ع) بر

ضد حکومت وی قیام نمودند مسلم بن عقبه را با لشکر شام به مدینه فرستاد تا مردم را سرکوب کند و از آنان بیعت بگیرد. در آن زمان امام سجاد (ع) در مدینه بود؛ لشکر شام به فرماندهی مسلم ابن عقبه وارد مدینه شدند و ظرف چند روز مرتکب جرایمی گردیدند که زبان و قلم از شرح آن شرم دارد و بر اثر آن همه جنایات و جرایم، بسیاری از علمای عامه و خاصه در کتابهای خود کلمه ((مسلم)) را از نام او برداشتند و به جای آن کلمه ((مسرف)) گذاردند و اغلب نوشتند ((مسرف ابن عقبه)). مسعودی، مورخ معروف، ضمن جریان امر مدینه درباره بیعت گرفتن مسلم بن عقبه از مردم سخن می گوید و گوشه ای از تاریخ زندگانی امام سجاد (ع) را در آن موضع نقل می کند که آن جمله تاریخی، بسیار مناسب با بحث امروز است:

و بايع الناس على انهم عبيد ليزيد و من ابى ذلك امره مسرف على السيف و نظر الناس الى على بن الحسين السجاد وقد لاذ بالقبر و هو يدعو فاتی به الى مسرف و هو مغتاض عليه فترا منه و من آباءه فلما رآه و قد اشرف عليه ارتعد و قام له و اقعده الى جانبه و قال له سلنى حوائجك . فلم يساله فى احد ممن قدم الى السيف الا شفعه فيه . ثم انصرف عنه و قيل لمسلم رايئاك تسب هذا الغلام و سلفه فلما اتى به اليك رفعت منزلته . فقال : ما كان ذلك لراى منى لقد ملئى قلبى منه رعبا(۵۱۷)

مسلم بن عقبه از مردم بیعت می گرفت که بنده یزید باشند و هر کس از چنین بیعتی ابا می نمود به دستور مسلم بن عقبه کشته می شد. در این اوضاع و احوال وحشترا مردم مدینه دیدند امام سجاد (ع) به قبر مقدس پیمبر پناهنده شده و در پیشگاه باری تعالی دعا می کند که در این موقع، ماءمورین، حضرتش را نزد مسلم بن عقبه بردند در حالی که نسبت به آن حضرت خشمگین بود و علی بن الحسین و آباء معصومش را مورد اسائه ادب قرار داده و تبری می جست. وقتی امام نزدیک مسلم بن عقبه رسید و چشمش به روی حضرت افتاد بر خود لرزید، به پا خاست، و آن جناب را پهلوی خود نشانده و به حضرتش عرض کرد: حوایج خود را بخواهید. امام در این فرصت برای نجات کسانی که دستور قتلشان را داده بود استفاده نمود و تمام کسانی را که برای کشتن به کنار شمشیر برده بودند شفاعت نمود و مسلم بن عقبه شفاعت را پذیرفت و همه آنان از قتل رهایی یافتند. سپس امام علی (ع) از مجلس بیرون آمد. پس از خروج آن حضرت کسانی به مسلم ابن عقبه گفتند: ترا دیدیم که به امام سجاد و پدرانش بد می گویی، اما وقتی او را نزد تو آوردند احترام نمودی. پاسخ داد من طبق اراده و رای خود چنین نکردم، بلکه قلب من از دیدن آن حضرت مملو از ترس گردید، از این رو تکریم و احترامش نمودم.

امام سجاد (ع) در جمله دوم این قطعه از دعای ((مکارم الاخلاق)) که موضوع قسمتی از سخنرانی امروز است به پیشگاه خداوند عرض می کند:

و قد ره على من اضطهدنى

بارالها! هر که می خواهد از راه قهر و غلبه بر من سلطه پیدا کند قدرتی به من عطا فرما که مانع قهاریت او شوم.

قدرت اعطایی خداوند به امام سجاد (ع) همان ابهت و عظمتی بود که در وجود آن حضرت مستقر فرمود و بر اثر آن، مسلم بن عقبه از دیدن امام بر خود لرزید و بدون اراده در مقابل علی بن الحسین خاضع گردید و از اعمال جباریت چشم پوشید، حضرت را مورد تکریم و احترام قرار داد و شفاعتش را درباره کسانی که در آستانه قتل قرار گرفته بودند پذیرا شد.

برای امام صادق (ع) نیز در زمان منصور دوانقی این قبیل قضیه مکرر اتفاق افتاد و هرگاه منصور خواست جباریت خود را اعمال نماید، امام با توجه به خداوند و استمداد از قدرت لایزال او از عظمت و ابهتی برخوردار گردید که تصمیم منصور بر اثر آن درهم شکست و نتوانست نسبت به آن حضرت اعمال جباریت نماید و در اینجا، به طور نمونه، یک مورد ذکر می شود: منصور دوانقی به وزیر دستور داد امام صادق (ع) را به حضورش بیاورد. حضرت را حاضر نمود. وقتی چشم منصور به امام افتاد گفت: خدا بکشد مرا اگر ترا به قتل نرسانم، در سلطنت من اخلال می کنی، و در طلب هلاکت من هستی.

امام (ع) قسم یاد کرد که چنین قصدی نداشته ام و اگر کسی چنین خبری داده، دروغ گفته است. برای اینکه آتش خشم او را

فروشانند فرمود: به یوسف ظلم شد بخشید، و ایوب مبتلا- گردید صبر کرد، و سلیمان مشمول عطای الهی شد شکر نمود. اینان پیمبران الهی بودند و نسبت تو به آنها می رسد. منصور از شنیدن این چند جمله آرام گرفت و امام را به نقطه رفیع مجلس دعوت نمود. حضرت در آنجا نشست، سپس گفت: این خبر را فلاخی به من داده. امام فرمود: احضارش کن تا مرا با گفته خود موافق کند. او را وارد مجلس نمودند. منصور به وی گفت: آن را که گفته ای از جعفر بن محمد شنیده ای؟ جواب داد: آری. امام به منصور فرمود: او را بر آنچه می گوید قسم بده. منصور گفت: قسم یاد می کنی؟ پاسخ داد: بلی و سوگند را آغاز نمود. امام به منصور فرمود: مرا واگذار تا او را قسم بدهم. منصور پذیرفت. امام فرمود: بگو از حول و قوه خدا بری باشم و ملتجی به حول و قوه خودم باشم که امام صادق (ع) چنین و چنان کرده و چنین چنان گفته. مرد سعایت کننده از اینچنین سوگندی چند لحظه توقف نمود و امتناع کرد، ولی بعدا آغاز نمود و در جریان قسم یاد کردن طولی نکشید که پای خود را به زمین کوبید و افتاد.

منصور از مشاهده این منظره بسیار ناراحت شد، گفت پای این درغگو را بگیرید و از مجلس بیرون بکشید، خدایش لعنت کند. قال الربیع: و کنت رایت جعفر بن محمد علیهما السلام حین دخل علی المنصور یحرک شفیه فکلما حر کهما سکن غضب المنصور حتی ادنا منه و قدرضی عنه. فلما خرج ابو عبد الله علیه السلام من عند ابی جعفر اتبعته فقلت له: ان هذا الرجل کان من اشد الناس غضبا علیک فلما دخلت علیه دخلت و انت تحرک شفیتک و کلما حرکتها سکن غضبه، فبای شیء کنت تحرکهما؟ قال بدعاء جدی الحسین بن علی علیهما السلام. قلت جعلت فداک و ما هذا الدعاء؟ قال ((یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احر سنی بعینک التی لاتنام و اکفنی برکنک الذی لایرام (۵۱۸)

ربیع گفت: می دیدم وقتی جعفر بن محمد علیهما السلام وارد مجلس منصور می شد دو لبش حرکت می کرد و آهسته چیزی می گفت و به هر نسبت که به گفته خود ادامه می داد خشم منصور آرامتر می شد تا نزدیک منصور رسید و سرانجام، مجلس به خشنودی خلیفه منتهی گردید. وقتی امام صادق (ع) منصور را ترک گفت از پی حضرت رفتم و عرض کردم منصور در ابتدا نسبت به شما بسیار خشمگین بود، اما با حرکت لبهای شما خشمش آرام می شد، مگر شما چه می گفتید؟ فرمود دعای جدم حسین بن علی علیهما السلام را می خواند. عرض کردم فدایت شوم، آن دعا چیست؟ حضرت دعا را خواند و ترجمه اش این است: ((ای خدایی که در شداید و سختی ها پناه و ملجا منی، ای خدایی که در غم و اندوه جانکاه معین و ناصر منی، بارالها! مرا با چشم خدایت که هرگز به خواب نمی رود نگاهداری و محافظت کن، بارالها! مرا در کنف حمایت و پشتیبانی خود که هرگز سست و ضعیف نمی شود قرار ده.

## ۲۵- وَ تَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبْنِي ، وَ سَلَامَةً مِّمَّنْ تَوَعَّدْنِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به خواست حضرت باری تعالی این دو جمله از دعای شریف ((مکارم الاخلاق)) موضوع بحث و سخنرانی امروز است. امام سجاد (ع) در جمله اول به پیشگاه خداوند عرض می کند: بارالها! مرا از نیرویی برخوردار فرما که بتوانیم عیبجویی و دشنامگویی بدخواهان را تکذیب نمایم. در جمله دوم عرض می کند: پروردگارا! کسی که مرا ارباب می کند و به اذیت و آزار تهدید می نماید تو مرا از شر او سالم و مصون بدار.

در جوامعی که حکام مستبد و زورگو فرمانروا هستند و منویات خائنه خویش را بیچون و چرا به موقع اجرا می گذارند، مردم از حق و عدالت محروم اند و چون قدرت دفاع از خود ندارند، ناچارند که بیدادگری ها را تحمل کنند و به مصائب و بلاها تن در دهند. اگر افراد آزاده و شجاعی در گوشه و کنار وجود داشته باشند که بتوانند در مواقعی به جبار خائن اعتراض کنند و مردم را به تخلف و سرپیچی از اوامرش تحریک نمایند، حکومت وقت با تهمت و افترا، عیبجویی و دشنامگویی، و از هر راه دیگر که